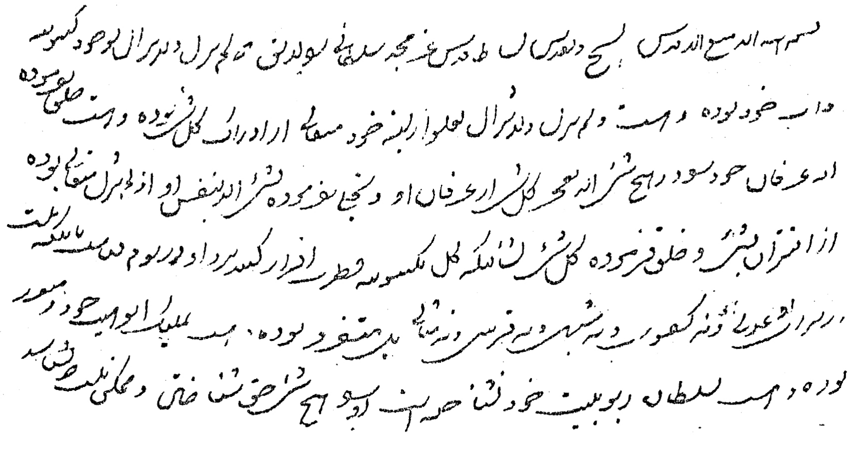
کتاب مبارک

بیان فارسی

حضرت نقطهٔ اولی



تصویر جلد:
سطور اول از کتاب مبارک بیان فارسی
به خط آقا سید حسین کاتب یزدی
(کاتب حضرت اعلی)
[نقل از جلد ۹۶ مجموعه کتاب های سبز]

فهرست

مقدمه

این اثر مبارک مطابق نسخه۶۲ جلدسبزها تهیه شده است که قبل از سال **۱۳۵۷** توسط ازلیان به صورت چاپی هم منتشر شده بود و تنها نسخه‌ای بود که در دسترس همگان بود. این نسخه بعدها در سایت بیانیک با اصلاحات جزئی با حواشی رنگی هم منتشر شد و بنا به گفته تهیه‌کنندگان با بیش از ده نسخه اولیه مقابله شده است من‌جمله:

۱– نسخه آقا سید یوسف اصفهانی که در مورخه **۱۲۷۳** (هج) نوشته بود

۲– نسخه آقا نور به سال **۱۲۸۸**

۳– نسخه آقا میرزا محمد هادی ابقی

٤– نسخه آقا میرزا محمود فرزند میرزا کریم به تاریخ **۱۲۹۹**

۵– نسخه آقا میرزا محمد تقی اصفهانی

٦– نسخه آقا میرزا مصطفی کاتب

۷– نسخه آقا میرزا مهدی امین به تاریخ **۱۳۰۵**

۸– نسخه آقا سید عبدالرحیم

در این نسخه با همهٔ دقت و همتی که به کار رفته ولی بازهم اشتباهات نوشتاری به نظر رسید که با مقابله با نسخ ذیل به آن موارد در پاورقی اشاره شده است. نسخه‌های مورد استفاده به شرح ذیل هستند:

۱– نسخه **٢٤** جلد سبزها به خط احمد بن اسماعیل

۲– نسخه **٩٦** جلد سبزها به خط سید حسین کاتب

۳– نسخه زین المقربین که در سایت آثار و نوشتجات بهائی منتشر شده است

٤– نسخه میرزا فضل الله نوری که به گفته خودش از روی نسخه زین‌المقربین نوشته است

۵– نسخه دانشگاه یو سی ای ال

این نسخه ورد با نسخه چاپی چند دفعه مقابله و نواقص آن برطرف شده ولی احتمالاً ممکن است مواردی به چشم نیامده باشد.

این نسخه از لحاظ نوشتاری ، نشانه‌گذاری و پاراگراف‌بندی شده و تمامی متن عربی آن اعراب‌گذاری شده است برای اعراب‌گذاری از چند سایت اعراب‌گذاری آنلاین و نیز از تلاوت بیان فارسی که در سایت آثار و نوشتجات بهائی منتشر شده استفاده شده و اشتباهات آنها اصلاح شده است و در این مورد هم باز احتمالاً اشتباهاتی وجود دارد که بعدها با یاری همگان می‌توان اصلاح کرد.

در ضمن فهرست واحد و ابواب در سمت چپ متن در هدینگ گذاشته شده که با کلیک همزمان (Ctrl بعلاوه F) ظاهر می‌شود.

کفاشی ۱۴۰۴/۰۵/۲۹

واحد اول

الباب الاول من الواحد الاول

بسم الله الأمنع الأقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عزّ مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال به وجود کینونیّت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال به علوّ ازلیّت خود متعالی از ادراک کلّ‌شیء بوده و هست.

خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیء الاّ به عجز کل‌شیء از عرفان او، و تجلّی نفرموده به شیئی الاّ به نفس او اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران به شیء و خلق فرموده کلّ‌شیء را به شأنی که کلّ به کینونیّت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت، به اینکه نیست از برای او عِدلی و نه کُفوی و نه شِبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرّد بوده و هست به ملیک الوهیّت خود و متعزّز بوده و هست به سلطان ربوبیّت خود.

نشناخته است او را هیچ شیئی حقّ شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی به حقّ شناختن زیرا که آنچه اطلاق می‌شود بر او ذکر شیئیّت خلق فرموده است او را به ملیک مشیّت خود و تجلّی فرموده به او به نفس او در علوّ مقعد او،

و خلق فرموده آیهٔ معرفت او را در کنه کلّ‌شیء تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمی‌کند الاّ بر علّو تسبیح او و سموّ تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اوّلی الاّ به اوّلیّت خود و نیست از برای او آخری الاّ به آخریّت خود.

و کلّ‌شیء بما قد قُدِّرَ فیه اَو یَقْدِر قد شُیِّئَ بِشیئیّتِهِ و حُقِّقَ بِاَنیّته و به او بدء فرموده خداوند خلق کلّ‌شیء را و به او عود می‌فرماید خلق کلّ‌شیء را و او است که از برای او کلّ اسماء حسنی بوده و هست و مقدّس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزّه بوده جوهر مجرّد او از هر امتناعی و ارتفاعی.

و او است اوّل و لایُعرف به و او است آخر و لایُوصف به و او است ظاهر و لایُنعت به و او است باطن و لایدرک به و او است اوّل من یؤمن بمن‌یظهره‌الله و او است اوّل من آمن بمن ظهر و او است شیء واحد که خلق کل‌شیء به خلق او می‌شود و رزق کلّ‌شیء به رزق او داده می‌شود و موت کلّ‌شیء به موت او ظاهر می‌شود و حیات کلّ‌شیء به حیات او ظاهر می‌شود و بعث کلّ‌شیء به بعث او ظاهر می‌شود.

لَمْ یَر عینُ الْوُجُودِ بِمِثْلِهِ لَا مِنْ قَبْلُ وَ لَا مِنْ بَعْدِ ذلک اسْمُ الهویة وَ طلعةُ الربوبیةِ الْمُسْتَقِرَّة فی ظِلِّ وَجَهْةِ الاُلوهیةِ وَ المُستدِلةُ علی سُلْطَانِ الوحدانیة .

وَ لَوْ عَلِمْتُ اَن یَذُوقَنّ کلُّ‌شیءٍ حُبَّهُ مَا ذَکَرتُ ذکرَ نَارٍ اِذ أَنَّهَا لِمَا لَمْ تَسْجُدْ لَهَا خُلِقَتْ کینونیتُّها بِمَا هی فیها وَ علیها وَ الَّا کلُّ لِمَا یَذوقَنّ مِنْ حُبِّهِ نُورٌ مِنْ نُورِ فی نُورٍ الی نُورٍ علی نُورٍ یهدی اللَّهُ بِنُورِهِ مِنْ یشاء وَ یَرفعُنّ اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یرید انَّهَ مُبدء وَ مُعیدٌ .

و او است که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده‌اند قبل کلّ‌شیء از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیّت کلّ‌شیء مستقرّ فرموده تا آنکه کلّ به کنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اوّل و حیّ لم یزل.

و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الاّ به عرفان نفس خود و توحید کنه کینونیّت خود اِذ کُلُّ ما سَویهُ خَلقٌ عِندَهُ قَدْ خُلِقَ بِامْرِهِ اَلاّ لَه الخَلقُ وَ الامرُ مِن قَبْلُ وَ مِن بَعْدِ ذلِك رَبّ العالمین

و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت به ظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلّ‌شیء را بدعاً کأَنّ کلَّ‌شیءٍ حِینئذٍ قد خُلق.

زیرا که هر شیئی که خلق شده از برای یوم ظهورالله بوده زیرا که او است مایَنقطعُ الیه کلّ‌شیء و مایَنتهی الیه کلّ‌شیء و بعد که ظاهر شد به ظهور آیات قدرت خود شبههٔ نیست که کلّ‌شیء به کمال ما یُمکن اَن یوصل به لقاءالله رسیدند.

دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزّوجلّ مشیّت اوّلیّه را و خلق فرمود به او کلّ‌شیء را و چون که الآن خلق کلّ‌شیء در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لایزال بوده اِذ لَمْ یکُنْ شَأْنٌ کانَ اللّٰهُ اِلهاً وَ لَمْ یکُن خَلقٌ یعْبُدُهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمْ یزَلْ کَانَ فِی عُلُوِّ قُدْسِهِ وَ ما دُونَهُ فِی دُنُوِّ حَدِّهِ.

و اولِ خَلقِ کُلشَیء در این آن، که یوم جمعه است بما یَذکره الله شده و حضرت ربّ العزّه این خلق بدع را به امر خود خلق و مستقرّ در ظل او فرموده الی اَن یُعیده زیرا که شبهه نیست که الله یَبده ذلک الخَلق ثمّ یُعیده و اِنّ الله کان علی کلِّ‌شیءٍ قدیرا.

و منظّم فرموده خلق کلّ‌شیء را به عدد کلّ‌شیء به اوامری که نازل فرموده از ساحت قدس خود و مُشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلّ‌شیء به ذکر کلّ‌شیء در کلّ‌شیء متکمّل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اُخری تا آنکه جزا دهد هر شیء را جزای کلّ‌شیء اِن کانَ مِن نَفیٍ بِعَدلهِ و اِن کانَ مِن اِثباتٍ بِفضلهِ اِذ علم او به کلّ‌شیء قبل کلّ‌شیء مثل علم او است به کّل‌شیء بعد کلّ‌شیء و قدرت او قبل خلق کلّ‌شیء بر کلّ‌شیء به مثل قدرت او است بعد خلق کلّ‌شیء بر کلّ‌شیء لْم یَزل اللهُ کانَ عالماً بِکلِّ‌شیءٍ و قادرا عَلی کلِّ‌شیءٍ. لَه الاَسماءُ الحُسنی مِنْ قبلُ و مِن بعدِ یُسبّحُ لَه من فی السّمواتِ و مَن فی الاَرضِ و ما بینهما لا اله الاّ هو العزیز المحبوب.

و به عین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتّب گشته به عدد کلّ‌شیء و در ظلّ هر بابی ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مُسبّحند و مُکبّر و مُقدِّسند و مُمجّد و عاملند و معظّم و کلّ در یوم ظهورالله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع به او خواهند شد.

و هرگاه به عدد کلّشیء از نفوس ممتنعه راجع به او شوند ثمره کلّشیء نزد او ظاهر گشته فطوبی لِمَنْ یَحشُرُ یوم القیمةِ بین یدی اللّهِ ولیُقَبِلنَّه اللّهُ عَنْ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ کلّشیء اذ انّهَ ذَاتَ نَفْسٍ قَدْ رَجَعَ اِلیها کلّ مَنْ قَدْ دَانَ بالبیان بِمَا قَدْ عَمِلَ فی ذلک الْبَابِ فَلتَسرَعُنَّ فی ذلک ثمّ وَلَتَسرعُنّ ثُم وَلَتَسرعُنّ ثمّ وَلَتَسرعَنّ ثُمّ وَلَتَسرَعُنّ زیرا که خداوند اسرع کلّ حاسبین است.

چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّشیء و حکم فرماید به عود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کلّ را مَطویّ فرماید در قبضه خود، به مثل آنکه در قرآن بما لا عِدّ ابواب متکثّره در نزد مؤمنین به او متکثّر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الاّ یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می‌شود نزد او، کذلک یفعل الله مایشاء و یحکم و[1] یرید لایُسئَلُ عَمّا یَفعل و کلٌّ عَن کلّشیء یُسئَلون .

و در آن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدء خلق کلّشیء در بیان شد مقرّ نقطه که مظهر ربوبیّت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کلّ مَطویّ شد و راجع شد به نقطه اوّل و لْم یَشهَدْ عَلی ذلک اِلاّ اللهُ و مَن عِندَه.

مع آنکه نازل نفرموده بود در قرآن امری اهمّ از امر قیامت و عَرْض بر او خداوند محصی است عدد کلّ نفوسی که متدیّن شده بودند به دین قرآن و در حین رجع از کلّ این نفوس یک نفس بین یدی‌الله بوده که عود کلّشیء شده و خلق کلّشیء در نشأه اخری به امرالله متعالی گشته فَلتُراقِبَنَّ اَنفسَکم اَنْ یا اولی‌البیان اَنْ لاتَحتَجَبَنّ عَنِ اللّهِ ربّکم وَ أَنْتُمْ باللّیلِ وَ النَّهَارِ تُحِبُّونَ اَنْ تَتقَدّسون .

و در باب اوّل از عدد کلّشیء امری که خداوند عزّوجلّ فرض نموده کلمه لا اله الاّ الله حقّاً حقّاً، اذ کلّ بیان راجع به این کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان اَلّذی قَد جَعلَهُ اللهُ ذاتَ حروفِ السّبعِ و مَن

---

[1] در نسخه کاتب و نوری «مایرید» است.

یُوقِنُ اِنِّها نقطةُالقرآنِ فی أُخریها و نقطةُالبیان فی أُولیها و اِنِّها هی مشیّةُالأوّلیّة الّتی اِنّها هِی قائمةٌ بِنَفسِها و کُلُّشیء یُخلَق بِامرِها و قائمٌ بِها فَاِذاً قَد شَهِدَت کُینونیِّتَهُ عَلی تُوحیدِ رَبِّهِ اِذ مَن لْم یُؤمِنْ بِها نَفیٌ یَدخُلُ فی النّارِ و اَیّ نارٍ اَبعدُ مِمّن لْم یُؤمِن بِها و مَن یُؤمِن بِها یَدخُلُ فی الاِثباتِ و اَیّ جَنّةٍ اَعلَی مِمَّن یُؤمنُ بِها تِلک کَلمَةٌ قَد سَبّحَت و عَظّمَت و کَبّرَت و قَدَّست و مَجّدَت رَبِّها بِالغدوِّ و الآصالِ.

و نظر مکن در این کلمه الاّ به مثل اینکه نظر می‌کنی در شمس سماء و نظر مکن به من یُؤمن بها الاّ به مثل اینکه نظر می‌کنی در مرآت اذ کلُّ من یُؤمن بذات حروف السّبعِ کینونیّتُهُ یَستَمِدُّ بِاسمٍ مِن اسماءِاللهِ عزّوجلّ و ظاهرهُ ورقةٌ مِن ورقةِ شجرةِ الاثبات.

کلّشیء راجع به این شیء واحد می‌گردد و کلّشیء به این شیء واحد خلق می‌شود و این شیء واحد در قیامت بعد نیست الاّ نفس من‌یظهره‌الله اَلذی یَنطِقُ فِی کُلِّ شَأنٍ اِنّنی اَنا اللهُ لا الهَ اِلاّ اَنا ربُّ کُلِّشیء و اِنَّ ما دُونی خَلقی اَنْ یا خَلقِی اِیّای فَاعبُدون.

و بدانکه او است مرآت الله که متجلّی می‌شود از او مرآت مُلک که حروف حیّ باشند و دیده نمی‌شود در او الاّ الله، و هر کس در بیان کلمه لا اله الاّ الله می‌گوید به او متوجّه الی الله می‌شود چنانچه به او بدء خلق او شده و به او عود خلق او می‌شود.

ثمره این علم این است که در وقت ظهور من‌یظهره‌الله نگوئید که ما لا اله الاّ الله می‌گوئیم و اصل دین این است زیرا که آنچه می‌گوئید شَبحی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلّی شده و او است اَحقّ به این کلمه از کینونیّات کلّ خلق به نفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شَبح او است که او می‌گوید قَدْ عَرَفناکُم اَنْ یا خَلْق البیان عُلُوَّ وجودِکم فی کلمةِ ربّکم اَن لَا تَحتَجبُنّ بِمَنْ یظهرنّه اللّهُ یوم القیامةِ بِالْحَقِّ فَاِنَّ مَا أَنْتُمْ بِهِ تَنْطِقُونَ مِثَالَ ظُهُورِهِ فی افئدتِکم وَ مَا یَنطقُ بِهِ ذلک مَا قَدْ شَهِدَ اللّهُ علی نَفْسِهِ علی اَنْهَ لَا الهَ الَّا هُوَ المهینُ القیومُ .

و امروز هر نفسی که در قرآن این کلمهٔ که جوهر کلّ دین است می‌گوید شبهه نیست که به قول محمّد رسول‌الله (ص) مِن قبل می‌گوید و شمس این کلمه در فؤاد او بوده که شبح آن در قائلین امروز متجلّی است و لذا راجع می‌شود به او در ظهور اُخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجرهٔ توحید در کینونیّات خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره به مقام ثمر رسیده هر کس در او هست شبحی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابدّ ظاهر خواهد کرد.

مثل زدم به اعلی کلمه که دین کلّ قائم به آن است و به قول آن اوّل دین ثابت می‌شود وکلّ در وقت موت همین را می‌گویند و به او راجع می‌شوند إِذْ أَشْبَاحُ المرایا لایَرجِعُ اِلَّا اِلی مَا قَدْ بُدِءِ وَ اِذاً ارْتَفَعَتِ الْمِرْآةَ مَا فیها مِنْ مِثَالِ الشَّمْسِ یَرجِعُ الیها اِذ قَدْ بُدِئْتَ مِنْهَا وَ لَمْ یکن رَجعُها وَ لَا عُودُهَا الَّا فی حَدِّ مِرآتِیَّتِها.

جائی‌که علوّ کلمه فرقان من قبل و علوّ کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونی که متفرّع بر این کلمه است از معرفت اسماءالله و معرفت نبیّ و معرفت ائمّهٔ هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیّه که لایُعدّ و لایُحصی هست هر نفسی به یکی از آنها محتجب شده از کینونیّتی که بَدء وجود او از او بوده و راجع می‌شود به او در صورتی که از شجرهٔ اثبات بوده و آیهٔ توحید او مدّل بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله که مدلّ بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب به قرآن کرده چقدر حکم به غیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر کینونیّت آنها بوده نه در ذکر مَا یَتفرّعُ عَلَی الکَنیونیاتِ اِذ مَا یَتفرّعُ اِلی مَا دُونَ الْحَقِّ یَرجَعُ اِلی کینونیّتهِ وَکینونیّتهِ لِمَا لَمْ یَدلّ علی اللَّهِ لایُذکَر عندالله و آنچه ما یتفرّع به کینونیّات حقّه است راجع می‌شود به آنها و آنها اگر آیات مستقرّه باشند در مرایای افئده خود نه مُستُودَعِه، در بدء و عود راجع می‌شوند به مقاعد خود و لمّا کان الشّمسُ لم تَزل مُشرقةُ تلک المرایا لاتَزالُ مُستدلّة. و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن تعطیل و نَفادی

مَنْ يَقل اللَّهَ اللَّهَ ربّی وَ لَا أُشرِکُ بربّی أَحَداً وَ اِنَّ ذَاتَ حُرُوفِ السَّبْعِ بابُالله لَنْ اَدْعُوا مَعَهُ بَاباً وَ يؤمن بمن‌يظهره‌الله فَإِذَا قَدْ فَازَ بذلک الْبَابِ الْأَوَّلِ مِنِ الْوَاحِدِ الاول وَ طوبی للفائزين مِنْ حُسْنِ يوم عظيم ذلک يومٌ کلٌّ علی اللَّهِ رَبِّهِمْ يُعرضون .

الباب الثّانی من الواحد الاوّل

ملخّص این باب آنکه رجوع محمّد (ص) و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اوّل عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیّت او نموده آیات باب او را به کلّ رسانیدند و خداوند به وعده‌ای که فرموده بود در قرآن «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ایشان را ائمّه گردانید و به همان دلیل که نبوّت محمّد (ص) از قبل ثابت است به همان رجوع ایشان به دنیا عندالله و عند اولی‌العلم ظاهر است و آن دلیل، آیات‌الله است که ما علی الارض از اِتیان به مِثل آنها عاجز می‌باشند.

و شُبههٔ نیست که شرف عبد به توحید خداوند و معرفت او است و اقرار به عدل و طاعت و رضای او و شبههٔ نیست که این نفوس مقدّسه قبل از هر نفسی به آنچه جوهر کلّ علوّ و عزّت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصوّر کند، عزّی مشاهده نمی‌کند الاّ به رضای خداوند و شبههٔ نیست که ایشان اوّل انواری بودند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده.

و هیچ علوّی در امکان اعلی‌تر از این نیست که فؤاد عبد مدّل علی الله باشد و به قدر تُسع تُسع عُشر عُشر تاسِعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود می‌کند اراده نمی‌کند الاّ رضاءالله را، زیرا که این است منتهای مقصد کلّ، و شبههٔ نیست که رضاءالله ظاهر نمی‌شود الاّ به رضای آن کسی که خداوند به او حجّت خود را عطا فرموده باشد. و شبههٔ نیست که این انوار مقدّسه به رضای خداوند قبل کلّ‌شیء مسترضی شده و همین است علوّ اعلی، فوق هر علوّی و سموّ ابهی، فوق هر سموّی و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم‌تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل،

و به آنچه قبل نبوّت ثابت شده امروز ولایت ثابت می‌شود اگرچه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمّد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شده به ظهورالله کلّ اسماء در ظلّ او مستدلّ

علی الله هستند زیرا که او است اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای[۲] اسماء حسنی، مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور به حروف حیّ زیرا که چهارده نفس مقدّس بوده و اسم مکنون مصون که به اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور می‌شوند که کلاًّ عدد حیّ می‌شوند که اقرب اسماء بوده‌اند الی الله و ما سوای آنها مهتدی هستند به هدای ایشان.

زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را به ایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را به ایشان و ایشان انواری بوده‌اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حقّ ساجد بوده و هستند.

در هر ظهوری به اسمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدّیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء کینونیِّت که مدّل علی الله بوده و در افئده ایشان ظاهر بوده و اگر نبود به قرب کینونیّت خود نتوانستند بین یدی‌الله حاضر شوند.

لم یزل و لایزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء ما لانهایة بما لانهایة بوده و هست ولکن کلّ به این اسماء متجلّی گشته چنانکه هدایت کلّ به هدایت اینها شده و در افئده این اسماء دیده نمی‌شود الاّ الله بل در فؤاد هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه‌ای دیده نمی‌شود الاّ آن اسمی که فؤاد آن مستمدّ به او است از خداوند و در او دیده نمی‌شود الاّ الله وحده اَلا لَه الخَلقُ و لَهُ الاَمرُ مِن قَبلُ و مِن بَعدِ لا الهَ اِلاّ هُو الحَیّ القُیّوم

و هر نفسی که مؤمن به محمّد (ص) بوده با دون آن رجع نموده در ظلّ او و اِنَّ کلاً یُجزی بِما کَسَبُوا و اللهُ عَلَی کلِّشیءٍ شَهید.

[۲] در نسخ کاتب و نوری «و ازبرای اوست اسماءحسنی» ثبت است.

الباب الثّالث من الواحد الاوّل

در اینکه علی (ع) راجع شد به دنیا با آنچه مؤمن به او بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالنّقطه است بعد از سین .

الباب الرّابع من الواحد الاوّل

در اینکه فاطمه (ص) راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دونها.

الباب الخامس من الواحد الاوّل

در اینکه حسن علیه السّلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب السّادس من الواحد الاوّل

در اینکه حسین علیه السّلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب السّابع من الواحد الاوّل

در اینکه علیّ ابن الحسین علیه السّلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب الثّامن من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد بن علیّ علیه السّلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب التّاسع من الواحد الاوّل

در اینکه جعفر بن محمّد علیه السّلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب العاشر من الواحد الاوّل

در اینکه موسی بن جعفر (ع) رجوع فرمود به دنیا با هر کس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب الحادی و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه علیّ بن موسی علیه السّلام رجوع فرمود به دنیا با هر کس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب الثّانی و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد بن علیّ علیه السّلام رجوع فرمود به دنیا با هر کس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب الثّالث و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه علیّ بن محمّد علیه السّلام رجوع فرمود به دنیا با هر کس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب الرّابع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علیّ (ع) رجوع فرمود به دنیا با هر کس که مؤمن به آن بود و دون آن.

الباب الخامس و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه حضرت حجّة (ع) ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است.

اگرچه نقطه بیان در اوّل ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر، سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهورالله است به اسم الوهیّت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد و در مقام تعیّن که مشیّت اوّلیّه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمّیت بر کلّ نفس که مخصوص به ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد

و نقطه در مقام اوّلیّت لم تزل و لاتزال بوده و هست و او است احقّ به ذکر کلّ اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیّت هست اسم ربوبیّت هم هست و کلّ اسماء هم

هست مع آنکه ظاهر به اسم الوهیّت لم یزل و لایزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کلّ اسماء در علوّ امکنه خود ظاهر. اِذ هُوَ الاولُ فی حینِ الذی هُوَ الْآخِرُ وَ هُوَ الْبَاطِنُ فی حین الذی هُوَ الظَّاهِرُ وَ هُوَ الذی یُذکَر بِاسْمِ کلِّ اسْمٍ فی حِین الذی لَمْ یُذکَر بِاسْمٍ لَا اله الَّا هُوَ الْقَائِمُ القیوم.

الباب السادس و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب اوّل رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حقّ و دونه

الباب السّابع و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حقّ و دونه

الباب الثّامن و العشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حقّ و دونه

الباب التّاسع و العشر من الواحد الأوّل

در اینکه باب رابع رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حقّ و دونه

واحد ثانی

الباب الاوّل من الواحد الثّانی

فی بیان معرفة الحجّة و الدّلیل

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور به آنچه اعلی علوّ اهل آن کور تفاخر می نمایند حجّت را نازل می‌فرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کلّ به فصاحت کلام بود.

از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علّو فصاحت نازل فرمود و او را معجزهٔ رسول‌الله (ص) قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقّیّت رسول‌الله (ص) و دین اسلام را نفرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است. و دلیل بر اعظمیّت آن آنکه کلّ به حروف هِجائیّه تکلّم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیهٔ در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند.

و سرّ آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجرهٔ مشیّت که حقیقت محمّدیّه باشد به لسان خود حضرت و آن شجرهٔ ممتنعه هیچ حرفی نازل نمی‌فرماید الاّ و اخذ روح آن می‌کند در حین نزول مثلا اگر نازل فرماید أَنَّا قَدْ بَدئنا ذلک الْخَلْقِ أَمْراً مِنْ لَدُنَّا أَنَا کنّا علی کلّ‌شیءٍ قائمین فاذا ذُکِرَ البَدء یَتعلّقُ بِکلِّ مَا یُذکر بِهِ اسْمُ کلِّ‌شیء زیرا که غیر خداوند محیط به کلِّ‌شیء نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلّ‌شیء و نزد قول او کلّ خلق بدء شوند و کذلک اَنْ یُنزِّلَ اللّهُ و اِنّا لَنُعیدُنّ ذلک الخلقَ وعداً علینا اِنّا کنّا عَلی کلِّ‌شیءٍ قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلّ‌شیء در مظهر این آیه می‌شود که در یوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کلّ‌شیء صدق نماید.

و غیرالله مقتدر بر این نیست زیرا که آنچه خداوند تکلّم می‌فرماید از شجرهٔ حقیقت بنفسها کینونیّت شیء خلق می‌شود اگر در دون علّیّین است از حروف نفی می‌شود و اگر از حروف

علّیین است از حروف اثبات می‌شود زیرا که قول الله حقّ است و در هر شیئی که نازل شود شیئّیت تعلّق می‌گیرد که ذکر حقّ شود و دلالت کند بر اینکه او حقّ است و علیهذا قد نُزِّل مِن قَبلُ اَنّ النّارَ حقٌّ و الجَنّةَ حقٌّ و بیان خلق، روح کلمهٔ حقّ در مقام خود شده و هر نفسی که تفکّر در اون نماید به یقین مشاهده می‌کند که ارواح حقّیّه به ظهور نقطهٔ اولیه به آیات‌الله در کینونیّات انفس و آفاق مُتذوّت می‌گردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیهٔ « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَينَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ » ذکر فرموده.

و تا آنکه کسی ناظر به کینونیّت کلّ‌شیء نشود که روح فؤادش باشد ادراک تحقّق علی اَنَّ قولَ اللهِ حقٌّ نمی‌کند بر اینکه به ذکر قول تحققّ حقّ می‌شود در کینونیّت شیء و این معنی مخصوص است به خداوند عزّوجلّ إذ غیر او خالق شیء و رازق شیء و ممیت شیء و محیی شیء نیست و هر کلمه که در ملک او به او نفی، نفی شود یا اثبات، اثبات در ظلّ آنچه او نازل فرموده از آیات، حشر می‌شود بلکه نیست آن کلمات بعینه الاّ آنچه از مظاهر آیات‌الله و کلمات آن ظاهر می‌گردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مؤمن می‌فرماید خلق او به آن می‌شود و حینی که دون حروف علّیین نازل می‌فرماید خلق ارواح آن به اون می‌شود این است سرّ آنکه آیات‌الله حجّت است بر کلّ خلق و اعظم بیّنات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او.

و شبههٔ نیست که در کور نقطهٔ بیان افتخار اولوالالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجّت او را مثل حجّت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علوّ توحید و سموّ تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی، نزد او خاشع شده الاّ کسی که درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلّم فرموده و شئون حِکمیّه و علمیّهٔ ما لانهایة از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آن را ندانسته و عارف نگشته.

اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسها مُسّدد کلّ ممکنات است از علوّ عرفان او ولیکن به چیزی که خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مُجْذِب کلّ موجودات است به ضیاء آثار خود هَلْ یَکن لَهُ مِنْ عِدلٍ لِیَعرفَ أَوْ مِنْ کفوٍ لِیَنعُت بِهِ أَوْ مِنْ شِبْهٍ لِیُشَبَّه بِهِ أَوْ مِن قرین یَقترنُ بِهِ أَوْ مِنْ مِثالٍ یُماثل بِهِ فَسُبْحانَ اللَّهُ عَنْ ذلک تَسبِیحا عظیما اِذ لایُری فیه الّا اللَّه وَ اِنّا کلٌّ لَهُ عابِدُونَ و در این کور خداوند عالم به نقطهٔ بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلّ‌شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیهٔ به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند.

و هر ذی روحی که تصّور کند به یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الاّ از نقطهٔ مشیّت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب و هرگاه این امری بود که از قوّهٔ بشر ظاهر می‌شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیهٔ اتیان کرده باشد با وجودی که کلّ با علوّ قدرت خود خواستند که اِطفاء کلمةالله را نمایند ولی کلّ عاجز شده و نتوانستند.

و امروز اگر کسی تصّور کند از اوّل نزول بیان تا امروز به یقین مشاهده می‌کند که آنهائی که اعتراف به حجّیّت آیات نموده و تبلیغ آنها را به کلّ فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجّیّت ایشان ولکن علوّ عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذهٔ مرحوم سیّد (ع) اعلی علّو علماء و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق به حجّیّت آیات نموده‌اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبههٔ در علوّ تقوای ایشان نبوده و نیست. اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الاّ آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمی‌شود با شهادت کلّ ما علی الارض و شبههٔ نیست که شهادت خداوند ظاهر نمی‌شود الاّ به شهادت کسی که حجّت قرار داده است او را وکافی است شهادت نفس آیات به عجز ما علی الارض از کلّ‌شیء زیرا که این حجّتی است باقیه من عندالله الی یوم القیمة.

و هرگاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید بلاریب تصدیق در علوّ امرالله می‌نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ به آنها متعلّم می‌گشته متعرّی بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می‌نماید بدون فکر و تأمّل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علّو مقامات معرفت و توحید ظاهر می‌نماید که کلّ علماء و حکماء در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبههٔ نیست که کلّ ذلک من عندالله هست.

علمائی که از اوّل عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن به سطری عربی دقّت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کلّ اینها از جهت حجّت خلق بوده و الاّ امرالله اعزّ و اجلّ از این است که بتوان او را شناخت به غیر او بل غیر او شناخته می‌شود به او قسم به ذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که آثار آن مضئی‌تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنهائی‌که مهتدی شده‌اند به علّو هدایت او اگر به اعلی علّو درجهٔ علم و عرفان واصل گردند، مَثَل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و اسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَنْ ذلک کیف یُدرَک بَحْرُ الاَزل بِبَحْرِ الْحُدُوثِ وَکیف یُعرفَ ذِکر الاَول بِذکرِ الْحُدُودِ سُبْحَانَ اللَّهُ وَ تعالی عَنْ کلِّ مَا یُذکَر بِهِ الاِشاراتُ فی ملکوتِ الارضِ وَ السَّمَوَاتِ .

کلّ اینها نظر به مقامات حدودّیهٔ خلق بود که ذکر شد و الاّ آنچه احتجاج می‌شود یوم قیامت این است چنانکه به همین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود به لسانِ لسان خود که آیا قرآن کتاب کی است کلّ مؤمنین به او گفتند که کتاب‌الله هست بعد سؤآل کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده می‌شود اولوالافئده گفتند لا و اللهِ کلٌّ مِن عِند ربِّنا و ما یَتَذکَّرُ اِلاّ اولوالاَبصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من به لسان محمّد رسول‌الله (ص) و این است کلام من به لسان ذات حروف السّبع باب‌الله و هر کس به اون ایمان آورده مفرّی از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الاّ آنکه ایمان آورد به این آیات و الاّ باطل خواهد شد کینونیّت او و اعمال او کَیومٍ لَم یَکنْ شَیئاً عِندَاللهِ مذکورا.

و بعد نازل فرمود ای خلق من کلّ از اوّل عمر تا آخر عمر به مُنتهای جدّ و جهد عمل می‌کنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعیّه را عامل هستید لاِجل آن است که من در کتاب خود نازل کرده و اگر به ائمّهٔ هدی ایمان آورده‌اید یا آنکه به زیارت قبور ایشان تقرّب به سوی من می‌جوئید بواسطهٔ آن است که در قرآن به رمز اسمای آنها نازل شده و اگر اقرار به نبّوت محمّد رسول‌الله (ص) می‌کنید بواسطهٔ آن است که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف می‌کنید بواسطهٔ آن است که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم می‌دارید بواسطه آن است که آن کلام من است.

و بر هر نفسی اگرچه از نفس امّت آدم باشد لابّد آنچه می‌کند بواسطهٔ نسبت او است به من چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصّور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آن که راجع می‌شود حکم او به این هیکل انسانی که خلق شده است به امر من و آن هیکل راجع می‌شود درجه به درجه تا آنکه می‌رسد به نبیّ من و آن نبیّ ثابت نمی‌شود نبّوت تو الاّ به کتابی که نازل شده بر او و حجّتی که به او عطا شده.

و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الاّ از برای ذات من نه اوّلی است و نه آخری و نه ظهوری است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع به این نَفْسی که از قبل من آیات مرا تلاوت می‌نماید شود راجع به من می‌شود و آنچه راجع به او نمی‌شود راجع بمن نمی‌شود این است ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلای از این متصّور در بیان نمی‌شود.

چقدر محتجب هستید ای خلق که کلّ به نسبت به من در مقاعد خود چنان تصوّر می‌کنید که در رضای من هستید و آیتی که دلالت بر من می‌کند و آیات قدرت مرا که خرائن او فطرت او است به اذن من تلاوت می‌نماید به غیر حقّ او را در جبلی ساکن کرده‌اید که احدی از

اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حیّ کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضیئ نیست و حال آنکه به مقاعدی که به تعدّد درجات به او می‌رسد مصابیح متعدّده مُشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده به آلاء او متلذّذ و از او بقدر یک مصباح محتجب، این است که من شهادت می‌دهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من نزد من لا شیء بوده و هست.

و هیچ جنّتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان به آیات من نیست و هیچ ناری اشّد از احتجاب این خلق به مظهر نفس من و ایمان نیاوردن به آیات من نبوده و نیست اگر می گوئید از قِبل من چگونه تکلّم می نماید نمی‌بینید آیات مرا به آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمی‌کنید. و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کلّ به او مؤمن به من هستید.

و عنقریب خواهید دید که افتخار شما به ایمان به این آیات است ولیکن امروز که نفع می‌دهد انفس شما را اظهار ایمان بما لایَنفَعُکم و یَضُرُّکم محتجب شده‌اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و می‌رسد به انفس خودتان راجع می‌گردد ترحّم بر انفس خود نموده و در هوائی که گمان رضای من می‌کنید عروج نموده و در جائیکه محقّق است رضای من به حجّتی که دین کلّ به او ثابت است از منسوبین به قرآن محتجب شده‌اید. قسم به ذات مقدّس خود که هیچ جنّتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشدّ از احتجاب به من و آیات من نیست و هر گاه می‌گوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض، اگرچه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حقّ ما علی الارض راجع می‌شود به قِطَع اسلام، و هر گاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کلّ عاجز هستند و اگر اینها می‌گویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی‌نمایند به آیهٔ مثل آیات ما از فطرت نه به نحو تکسّب و سرقت.

اگرچه در نزد هر حقّی لابّد است که بقدر سَحَره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده به زعم خود در علوّ رضای حقّ سیر می‌نمایند و از محقّق حقّ به آیات قدرت حق خود محتجب هستند و همین ذلّ علمای اسلام را بس که به نسبت اسلام اظهار علم اسلام را می‌نمایند و از کسی که کلام او محقّق اسلام بوده و هست محتجب می‌شوند. و اگر به احتجاب خود راضی می‌بودند و ظلم بر نفسی نمی‌کردند و حکم به غیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمی‌کردند خود را به نار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از ظهورالله محتجب گشته و می‌شود عذاب آنها از برای ایشان است.

و هر گاه ایشان تفکّر در آیات‌الله نموده عجز خود را مشاهده می‌نموده و آن وقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصی که در ظلّ او بودند راضی به احتجاب از حقّ نمی‌شدند زیرا که افتخار کلّ به اتّباع حقّ است و هر گاه مشتبه کاری هم نزد آنها ننموده امر به اینجا منتهی نگشته چنانچه شبهۀ نیست که آخر الامر خداوند حقّ را بر کلّ ظاهر خواهد فرمود به حجّیّت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب به اسلام می‌داند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجّیّت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می‌شود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علما را حاضر می‌نمایند و می‌گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده‌اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است.

سبحانک اللّهُمَّ اِنَّک أَنْتَ سُلْطَانُ السلاطین لَتُؤتِیَنَّ السَّلطنةَ مَنْ تَشَاءُ ولَتنزَعَنّها عَمَّنْ تَشَاءُ ولَتُعِزَّنّ مَنْ تَشاءُ وَ لَتُذِلَّنَّ مَنْ تَشَاءُ ولَتَنصُرَنَّ مَنْ تَشَاءُ ولتَخذُلَنَّ مَنْ تَشَاءُ ولتُغنِینَّ مَنْ تَشاءُ وَ لَتُفقِرَنَّ مَنْ تَشَاءُ ولَتُظهِرَنَّ مَنْ تَشَاءُ علی مَنْ تَشَاءُ فی قَبضَتِک مَلکوتُ کلِّ‌شیءٍ تَخْلُقُ مَا تَشَاءُ بامرک اِنَک کَنت علّاما مُقْتَدِراً قدیرا .

تکلّم نمائید. به مثل آنچه او تکلّم نموده بر فطرت و بنویسید به مثل آنچه او نوشته بلا تأمّل و سکون قلم و هرگاه نمی‌کنید دلیل است بر آنچه کرده‌اید به غیر حقّ شده و صاحب این آیات حقّ است من عندالله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او به مثل آنکه بر رسول خدا (ص) نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است به غیر صحف و مناجات او و صور علمیّه و حکمیّة او.

و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد یا به اسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید. آیات‌الله را قرائت می‌نماید می‌توان میزان گرفت که هرگاه از اوّل ظهور تا امروز می‌گذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه می‌گوئید که این آیات بنفسها حجّت نمی‌شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات رسول خدا (ص) به غیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموه« مَا يجَادِلُ فِی آياتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلَادِ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيفَ كَانَ عِقَابِ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»

و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده« أَوَلَمْ يكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ يتْلَى عَلَيهِمْ إِنَّ فِی ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ » و جائیکه خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می‌تواند بگوید کفایت نمی‌کند حجّیّت کتاب بنفسه، و اگر گفته می‌شود در آیات آنچه اوّلین گفتند از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حقّ نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی، چنانچه خداوند نازل فرموده« وَإِنْ يرَوْا كُلَّ آيةٍ لَن[۳] يؤْمِنُوا بِهَا » و در جای دیگر نازل فرموده« إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَايؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيةٍ حَتَّى يرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ »

[۳] در نسخه کاتب «لن یومنوا» و «لم یومنوا» نوشته شده و در نسخه نوری هم «لم یومنوا» ثبت است ولی در قرآن «لایومنوا» است.

و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است« فَبِأَی حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یؤْمِنُونَ» یا خود حاضر می‌شود و از آنچه می‌خواهد از مطالب به نَهْج آیات سؤال می‌نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدأ تأمّلی و ترکیبی و ملاحظهٔ اقترانات نیست و یا آنکه کسی را می‌فرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت می‌کند از آیات‌الله نوشته بعد تفکّر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمی‌شود و اگر می‌شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اوّل ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل بر آمده بود.

و اگر نکته گیری در اِعراب و قرائت یا قواعد عربیّه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبههٔ نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب‌الله هست.

و بر شجرهٔ که کتاب‌الله نازل می‌نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا از اشخاصی که صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات‌الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم به اوامر الله است نه دون آن و اتّباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم مثمر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده‌اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف به رضای خداوند و علم توحید او است و استقرار در ظلّ طاعت و رضای او.

و شبههٔ نیست که اکثر آنچه می‌کنند مابین خود و او قصد نمی‌کنند الا رضای او را و حال آنکه به رضای او کم کسی مطّلع می‌شود مگر کسی که به رضای حجّت او مطّلع شود و امروز رضاءالله منحصر است به رضای حجّت او و مستقرّین در ظلّ او و اگرچه دون آنها یحسبون أنّهم مهتدون ولیکن آنچه خداوند شهادت می‌دهد ثابت می‌ماند و آنچه غیر متّبعین امرالله می‌کنند مضمحل می‌گردد.

و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده‌اند هست از رهبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقّیّت حقّ را به عین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاءالله هست و رضای او رضاءالله هست محتجب نماند زیرا که کلّ خلق شده‌اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده « اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یدَبِّرُ الْأَمْرَ یفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ و شبههٔ نیست که هر مرآتی که مقبل شمس شود خود مستشرق می‌شود و الّا او بنفسه طالع می‌شود و غارب می‌گردد.

و عزّ کلّ این است که به ثمره وجود خود که فوز به لقاءالله و ایمان به آیات او است برسند و الّا خود شیء باطل می‌گردد بنفسه و همین شجره است که غرس شجرهٔ قرآن را در افئدهٔ مردم نمود از برای امروز، و امروز کلّ خود را به نسبت به او معزّز و مفتخر می‌دانند و می‌کنند آنچه می‌کنند و این است معنی لاحول و لا قوّة الّا بالله در تشریع و الّا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذُبابه قوّت ندارند و همین ذلّ بس است محتجین را که به نسبت به او می‌کنند آنچه می‌کنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه به عدم نصرت هم راضی نمی‌شوند و اگر راضی می‌شدند مقرّ این شجره در این جبل نمی‌شد.

و خداوند کافی است کلّ عباد را حکم خواهد فرمود به قسط و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر می‌شود که تا یوم قیامت، فصل می‌نماید ما بین مقبلین به سوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین.

الباب الثّانی من الواحد الثّانی
فی اَنّ لایُحیطُ بِعلمِ ما نَزّلَ اللهُ فِی البیانِ مِن اَحدٍ اِلّا مَن شاءَاللهُ

ملخّص این باب آنکه کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الّا من‌یظهره‌الله اَو مَن عَلَّمَه عِلمَهُ و مِثل ذلک شجرة که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند. اِذ ما جَعَلَ اللهُ لِحَرفٍ مِنهُ اوّلا و آخرا.

و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الّا کل حروف علیین را به من‌یظهره‌الله و حروف حی او و کل حروف دون علیین را به ابواب نار او زیرا که کلّ حروف علّیّین در ظلّ او محشور خواهند شد. و کلّ حروف غیر علّیّین در ظلّ نفی محشور خواهند شد. و قبل مثل بعد است لا تبدیلَ لاَمراللهِ چنانچه قَبلِ قبل مثل بَعدِ بعد است.

کلّ قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علّو شأن هر حرفی از حروف بسم الله الرّحمن الرّحیم نازل شده که شش سوره اوّل از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کلّ حروف علّیّین راجع به این مظاهر تسعة عشر می‌شود و کلّ حروف دون علّیّین راجع به مظاهر تسعة عشر ابواب نار می‌شود و کلّ ابواب نار راجع می‌شوند به باب اوّل، چنانچه کلّ ابواب جنّت راجع می‌شوند به باب اوّل که کلّ در کلمه لا اله الّا الله جمع می‌شود آنچه از دون حروف علّیّین است در نفی، و آنچه از حروف علّیّین است در اثبات، و کلّ حروف دون علّیّین قرآن در ظلّ اوّل باب نار فانی شده و کلّ حروف علّیّین قرآن در ظلّ کلمة اثبات باقی مانده کذلک یُفنِی اللهُ مَن یَشاء و یَبقی مَن یُرید اِنَّه قویٌّ مُقتدر قُدیر.

و جایز نیست تفسیر بیان الّا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او و کلّ اسماء خیر او در انوار افئده مؤمنین به او لایق و کلّ حروف دون علّیّین او در حقایق دون مؤمنین به او جاری و لم تزل و لاتزال مَثل بیان مَثل نفس انسانی است که حیّ است و کلّ حروف نور و نار آن در آفاق و

انفس مُبیَّن. چنانچه امروز هرکس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهورالله است مقتدر. ولی بعد از ارتفاع شجره لایَقدرُ أَحَدُ اَن یُمیّزَ بحقیقةِ الْوَاقِعِ اِلَّا عَلی حُکم الظَّاهِرِ مَنْ لَمْ یَتعدّ حدودَالله فیه ، فَهُوَ مِنْ حُرُوفِ العلیین وَ مَنْ یَتعدّ فَمِنْ دُونِهِ اِلَّا اَن یُفرّجَنّ اللَّهُ عَنْ ذلک الْخَلْقِ بِظُهُورِ نَفْسِهِ یومُ‌القیمةِ فاذا مَا یَحکم نقطةُ‌البیانِ فی اُخریها مِنْ اَحکامِ الواقعیةِ الاولیةِ مَنْ یُؤمن بِهَا فَمِنْ حُرُوفِ العلیین وَ مَنْ لَمْ یُومن بِهَا فَمِنْ دُونِهَا وَ اللَّهُ یَفصِلُ بینهما بِالْحَقِّ اِنْهَ هُوَ خیرُالفاصلین .

و امر به جائی می‌رسد که از حروف غیر علّیّین دیگر ذکر نمی‌ماند الّا در کتاب، و همان شجره نفی خود را از حروف علّیّین می‌داند و بر نفس خود من حیث لایَعلم لعن می‌کند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آن وقت بروز می‌کند عدم ایمان او، چنانچه هرکس در این قیامت بود این مطلب را به عین یقین ملاحظه نمود چنانچه کُلّ می‌گویند امروز که ما مؤمن به الله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجرۀ حقیقت که مُنزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده، این قسم در ظهور شمس حقیقت حقایق‌ها منکشف می‌گردد و حجب‌ها مرتفع ، نفوسی که خطور بر ایشان نمی‌کرد دون رضاءالله فتوی به آنچه قلم حیا می‌کند از ذکر آن به معدن رضا که رضاءالله ظاهر نمی‌شود الّا به رضای او می‌دهند. فَلتَعتَبِرُنَّ یا اولی‌الابصار ثّم من امرالله تتّقون.

الباب الثّالث من الواحد الثّانی
فی بیانِ ما فی البیانِ بِاَنَّ فیه حُکمَ کلِّ شیءٍ

ملخّص این باب آنکه از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات‌الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده. و اوّل حجّت باقیه ظاهره الی یوم‌القیمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور. و حین بطون حجّت است بر کلّ‌شیء من حیث لایَعلمُ احد.

و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلّاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل می‌کند حجّت می‌شوند تا یوم ظهور او، ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی‌که ایشان را حجّت کرده. به مثل آنکه علمای امروز به قول یکی از ائمّه علیهم السّلام که فرموده « اُنظُروا اِلی مَن رَوی حَدیثَنا» خود را از قبل امام حَکَم می‌دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را، به خود نسبت می‌دهند. و اگر صادق می‌بودند در قول، از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبّوت می‌شود، محتجب نمی‌ماندند. بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حقّ منافی با مقام ایشان هست، به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده‌اند فتوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئی اشدّ عمّن « ذُکِرَّ بَآیاتِ‌اللهِ فاعرَضْ عنها» و شبهه نیست که آیات‌الله آیات مشرقه از این شجره است. زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیّت اوّلیّه باشد که در او دیده نمی‌شود الّا الله وحده.

اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمی‌کنند ولی عنقریب همین آیات را به اعلی علوّ ذکر نموده و بیان‌های هزار مثقال ذهبی تمام نموده و به آن افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته، چنانچه همین قرآن در بیست و سه سال نازل شده کسی به هم نرسید که اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوة الله علیه بر شانه گوسفند و الواح ممکنه دیگر ثبت فرمود چنانچه در حدیث رِداء مذکور است.

و امروز دیده می‌شود که بما لاعَدَّ لَه قرآن نوشته شده از بهاء الف الف گرفته تا به هزار دینار ختم می‌شود چنانچه چاپی آن به این بهاء در عَضد اکثر خلق هست این است حدّ خلق عندالله .

و شبهه نیست که خداوند تفصیل کُلّ‌شیء را به اعلی علوّ تفصیل در حجّت باقیه نازل فرموده و هرکس بگوید که شیئی هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان به او نیاورده به یقین قطع. زیرا که کلّ‌شیء خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است، یا در باب اثبات، و آنچه ما لایُحبّهُ اللهُ است راجع به آن و آنچه ما یحبّه الله است راجع به این می‌شود و کلّ اسم دون حقّ در اوّل ذکر و کلّ اسم حقّ در ثانی ذکر، این است مدار عرفان کلّ‌شیء در بیان. و مَن یَشهدُ علی ذلک لیَشهَدَنّ بأنّا ما فرّطنا فیه مِن شیءٍ و کان اللهُ بکلِّ‌شیءٍ محیطا.

و هیچ شأنی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدّر فرموده لَمْ یکن هَذَا الّا بِهَذَا وَ لَا هَذَا الّا بِهَذَا وَ مَنْ لَمْ یَتعَدّ عَنْ کتابِ الصَّامِتِ فاِذا اِنَّهُ هُوَ کتابُ النَّاطِقِ وَ اِنَّ کتابَ النَّاطِقِ من‌یظهره‌الله فَاِنَّ کلٌّ یَرجع الیه ، اِنْ لَمْ یَتجاوز أَحَدُ مِنْ حُدُودِ البیان ، فذلک عَبْدُ قَدْ أَطَاعَهُ وَ مِنْ عِنْدِهِ شهیدٌ علیه قَبْلَ ظُهُورِهِ ولکنَّ اذا ظَهَرَ یَنقطِعُ الایمانُ عَنْ کلِّ ذَا ایمانٍ الّا مَنْ یُؤمنُ بِهِ فَاِذا یَنقطعُ الایمانُ، کَیفَ یَبقی الشَّهَادَةُ للّذین هُمْ شُهَدَاء وَ اِنَّ هَذَا فَرْعُ الایمانِ فلتَتّقُنَّ اللَّهَ یا اَیهاالشهداءُ اَنْ لاتَحکُمُنَّ علی اللَّهِ ربّکم بِمِثْلِ مَا قَدْ حَکَموا الذین هُمْ شُهَدَاءُ مِنْ عندِالقرآن علیَّ فَانَّ مَنْ یَحکُم علیَّ فاِنّما یَحکمُ علی اللَّهِ رَبِّهِ وَ مَا لهولاءُ مِنْ تُسْعِ تُسْعِ عُشْرِ عُشْرِ خَرْدَلٍ مِنْ ذکرِ خیرٍ عندَاللهِ وَ اولئک هُمُ الْمُعْتَدُونَ.

الباب الرّابع من الواحد الثّانی
فی بیانِ ذکرِ حروفِ العلّیین و دُونها

ملخّص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الّا آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلّق به او است. و از این جهت است که مؤمن به ذکر جنّت و رضاءالله فرحناک می‌گردد. و به ذکر نار و دون رضاءالله متأثّر می‌گردد به شأنی که گویا اوّل متلذّذ و ثانی متعذّب می‌گردد.

وکلّ کلماتی‌که خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علّیّین است یا دون آنها. آنچه کلمات علّیّین است ارواح آنها در جنّت است. و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است. وکلّ حروف دون علّیّین راجع می‌شود به لا اله وکل حروف علّیّین به الّا هو. چنانچه بدء کلّ حروف دون علّیّین از این کلمه شد. و بدء کلّ حروف علّیّین از آن کلمه. لم تزل آن در اعلی علّیّین جنّت مرتفع می‌شود. و آن در تحت‌الثّری مضمحل می‌گردد.

چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجره قرآن کند به یقین مشاهده می‌کند که پنج حروف نفی چگونه در تحت‌الثّری مضحمل شده که اوّل و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حروفی که دلالت بر اثبات می‌کند چگونه در اعلی علّیّین مرتفع شده که محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد.

پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود نوزده می‌شود. چنانچه خداوند نازل فرموده « علیها تسعه عشر » وکذلک این حروف اسماء خمسه که منشعب شود عدد واحد می‌شود. چنانچه دون حروف علّیّین راجع به این کلمه می‌شود، کلّ حروف علّیّین هم راجع به کلمه اثبات می‌شود. خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او به نار. و اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او به جنّت. زیرا که نفی دلالت بر او نمی‌کند و اثبات دلالت بر او می‌کند این ذکر تکوینی نفی و اثبات بود. تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی منشعب شده

در یوم قیامت راجع به کلمه نفی شد. و کلّ حروف دون علّیّین با ارواح متعلّقه به آن در ظلّ همین کلمه حشر شدند. و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع به کلمه اثبات گشته و کلّ حروف علّیّین و ارواح متعلّقه به آن در ظلّ آن حشر شده هر کس در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من‌یظهره‌الله. و هر کس در ظلّ اثبات مستقرّ شد در جنّت الهی است الی یوم من‌یظهره‌الله.

و علوّ عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لانهایه او معدوم می‌شود و بما لانهایه او مرتفع می‌گردد و حجّت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقرّ شدند.

هیچ ناری اشدّ از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنّتی اعظم از مظهر اثبات نه بأَنَّ علی الاوّلِ یَدُورُ حروفُ دونِ العلّیّین و عَلی الآخرِ یَدُور حروفُ العلّیّین. تا آنکه کل راجع می‌شود در یوم من‌یظهره‌الله به او. اگر مُقبل شد از علّیّین می‌شود و الّا از دون آن. فطوبی لِمَن یَعتَصمُ بِحَبلِ اللهِ و یَتوکّلُ علی ربّهِ اَنْ لایَدخُلَنَّ النّارَ و یَدخُلَنَّ فی الجنّهِ بِاذنِ ربّهِ فاِنَّ ذلک لهوُ الفضلُ العظیمُ و از این جهت است که عبد حینی که حروف علّیّین را تلاوت می‌نماید ساکن می‌گردد زیرا که ارواح آنها متعلّق به او می‌گردد. و این است اعلی جنّت مُسبِّحین و مُقدِّسین و مُهلِّلین و مُکبِّرین و مُعظِّمین.

و هر وقت ذکر دون علّیّین می‌نماید دوست می‌دارد عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلّق به او می‌گردد. باید پناه بَرد در آن وقت به خداوند عزّ ذکره تا آنکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن وعده جنت داده بود در یوم قیامت راجع به شجره محبت خود فرمود و این است اعلی علوّ درجات جنّت که به رضاءالله فائز گردند و به اقرار به توحید او متلّذذ.

و آنهائیکه خداوند وعده نار فرموده بود راجع به کلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذّب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و ایمان به او نیست. و هیچ جنّتی اعظم از ایمان به خداوند و آیات او نیست.

و هرگاه ذا نظری نظر کند می‌بیند که چگونه اهل جنّت سبقت به دخول جنّت گرفته‌اند اگرچه اکل ایشان ورق درخت بود. و اهل نار داخل در نار شده به رضای خود به شئونی که از نزد کلمه نفی منتفع شدند که به آن افتخار می‌کنند و به همان در نار معذّبند و مشعر نیستند چانچه خداوند نازل فرموده « و یَأکلونَ فی بُطونِهِم ناراً ».

این قسم حروف دون علّیّین راجع به ارواح خود می‌شوند و حروف علّیّین راجع به ارواح خود. و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علّیّین را که ذکر می‌کند در آن وقت ارواح ملائکه متعلّقه به آن ناظر به او می‌شوند و صلوات بر او می‌فرستند من قِبَل‌الله. و در حین ذکر دون حرف علّیّین، اگر به حبّ آنها باشد ارواح شیاطین نار ناظر به او می‌شوند. و اگر استعاذه نجوید از خداوند، از شئون خود به او می‌رسانند اگرچه به خطور قلبی باشد.

و اگر پناه بَرد به خداوند و طلب نقمت کند بر آنها سبیلی از آنها به سوی او نیست و به قدر تسع تسع عشر عشر خردلی ضرر دینی به او نتوانند رسانید. اگرچه گویا می بینیم که حروف نفی در ظهور من‌یظهره‌الله پناه می‌برند از نفی. و حال آنکه خود اصل آن هستند آن وقت ایشان را پناه نمی‌دهد از نار خود الّا من‌یظهره‌الله زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمی‌شود از نار. بلکه این کلمه را نمی‌گوید مگر به واسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان به قرآن نشده نمی‌گویند زیرا که پناه به خداوند پناه به حجّت او است هر کس ایمان به محمّد (ص) آورْد از قبل، پناه داده شد از نار خداوند. اگرچه خود حروف نار همین کلمه را می‌گویند و حال آنکه نفع نمی‌بخشد زیرا که پناه به حجّت نمی‌برند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده « و مَن لَم یُؤمنْ بِاللهِ » و مُقترن فرموده به کلمه

بعد او. و حال آنکه نفس کلمه خودش می‌خواند و ملتفت نمی‌شود چنانچه در صدر اسلام تفسیر به این کلمه در ثانی شده و حال آنکه کلّ قرآن را می‌خواند آن وقت مظهر آیه الوهیّت امیرالمؤمنین علیه السّلام بود که اگر پناه به او می‌برد نجات می‌یافت از کلمه بعد او.

و این است که کلّ الی یوم من‌یظهره‌الله پناه می‌برند به خداوند و نقطه بیان ولی آن روز ثمر نمی‌دهد ایشان را. زیرا که پناه به خداوند در آن روز پناه به او است و پناه به نقطهٔ بیان پناه به او است چنانچه از اوّل ظهور این شجره کلّ اعوذ بالله می‌گویند و حال آنکه در نار ساکن هستند الاّ من شاءالله که شناخته‌اند مظهر این اسم را که پناه به او که برده‌اند از نار محض محفوظ مانده.

و الاّ این کلمه را بما لا عَدَّ لَها هر نفسی هر روز می‌گوید و حال آنکه نجاتی از برای او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه به خود را به پناه به رسول خود و پناه به رسول را به پناه به اوصیای او و پناه به اوصیای او را به پناه به ابواب اوصیای او و نفع نمی‌دهد اوّل الاّ به آخر و نه ظاهر الاّ به باطن زیرا که پناه به رسول عین پناه به خداست و پناه به ائمه عین پناه به رسول است و پناه به ابواب عین پناه به ائمه است.

و هر کس امروز داخل در بیان شود پناه داده می‌شود از نار، چنانچه حروف اَلِف پناه داده نشدند از نار الاّ در وقتیکه داخل حروف قرآن شده، و حروف بیان الی یوم من‌یظهره‌الله علّیّین آن در جنّت است و دون علّیّین در مقاعد خود. و آن روز هر کس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الاّ ثمری نمی‌بخشد او را بقای در بیان، چنانچه ثمر نمی‌بخشد حروف اَلِف را بقای در اَلِف بعد از نزول قرآن، و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ما شاءاللهُ یَترقّی العِلیّون فی اَعلی عُلوّها و یَنْفی دُونها فی حَدّ اِنعِدامها فیا طوبی لِمَن یُرزَقُ فؤادُهُ بحروفِ العلّیّین و اِنْ یَذکُر دونِه یَستَجیرُ باللهِ ربّهِ فاِنَّه لِیَعصِمَنّه و لابُدّ أَن یَذکرَها الذّاکرونُ و لا یَضُرُّهم ذکرُها بِمثلِ الّذین آمنوا بالقرآنِ ذکرَ الّذینَ اُوتوا الکتابَ مِن قَبلُ کذلک یُفَصِّلُ اللهُ الآیاتِ لَعلّکم بآیاتِ اللهِ تُوقنون.

الباب الخامس من الواحد الثّانی

فی اَنّ کلَّ اسمِ خیرٍ قَد نَزّلَهُ اللهُ فی البیانِ کانَ مُرادُهُ من‌یظهره‌الله بِالحقیقةِ الاوّلیَّةِ و کلَّ اسمِ شرٍّ قد نَزَّلَهُ اللهُ فی البیانِ کان مُرادُهُ مَن یَکونُ یُومئذٍ حرفَ النفی عِندُهُ بِالحقیقةِ الاوّلیّةِ

ملخّص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من‌یظهره‌الله است به حقیقت اوّلیّه، ثمّ فی الحقیقة الثّانویّة اوّلُ من یُؤمنُ بهِ، الی اَن یَنتهِی الی آخرِ حدِّ الوجودِ به مثل آنکه آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم‌کم تنزّل می‌کند تا آنکه می‌رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقرّ او است که اعلی غرف جنّت است در کتاب‌الله،

و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده به حقیقت اوّلیّه مراد شجرهٔ است که مقابل او نفی شود و اگر ذکر راضی شده در دون علّیّین مراد ارض نفس او است و کم‌کم تنّزل می‌کند تا می‌رسد به ارض ترابی که مقرّ او است که منتهای انتهای نار است در ارض نار، اگرچه فوق او سریر عزّت باشد.

چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند، به حقیقت اوّلیّه مراد رسول‌الله هست. و هر ذکر دون خیر، مراد نفی اوّل است که در مقابل اثبات اوّلیّه واقع شده و اگر ذکر ارض علّیّین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقرّ جسد او بوده که کلّ راجع می‌شود به قائم آل محمّد علیه‌السّلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است به حقیقت اوّلیّه، چنانچه در بیان به من‌یظهره‌الله تفسیر شده، و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اوّل من لم یُقبِل الیه بوده

و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عندالله ثابت است. و آنچه اسم خیر در علم‌الله است به حقیقت اوّلیّه نقطه مشیّت است و دون آن مَن لْم یُقبِل الیها. چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع می‌شود امروز به نقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد به ارض روح می‌رسد و از ارض روح به ارض نفس و از ارض نفس به ارض جسد و از ارض جسد به کلّ‌شیء

اَلأقربُ فَالأَقربُ اِلی اَن یَنتهی الی ذلک الارضِ فَوْقَ الْجَبَلِ الّذی ثَلَاثَةُ شِبْرٍ فی أَرْبَعَةٍ هَذَا جَوْهَرُ کلِّ اَراضی التُّرابیةِ حِینئذٍ وَ اِنْ یَتغیّرَ الْمُقْعَدُ یَتغیّرَ الامرُ الی انْ یَستقرَّ الی مَا لایَتغیّرُ وَ کذلک فی ظِلِّ العلیینِ الْحَرْفُ بالحرفِ وَ النُّقْطَةُ بالنّقطةِ هَذَا اَعلی ارْضَ الرِّضْوَانِ وَ ذلک ادنی ارْضَ النَّارِ أَعُوذُ بِاللَّهِ عَمَّا لایُحبّهُ اللَّهُ وَ لَأَسئَلَنَّ اللَّهَ عَنْ کلِّ مَا یُحبّهُ اِنَّهُ فَضَّالٌ کریمٌ .

و کم‌کم اسماء خیر قرآنیّه از رسول‌الله بدرجاتها متجلّی شده به یک یک از اوصیای او، و به مثل ذلک در دون علّیّین تا آنکه رسید اعلی علوّ ارض جنت به مقرّ شهادت سید الشّهداء (ع)، و ادنی ارض نار به مقرّ سلطنت نفس مقابل، این است حکم نزد خداوند. و همین قسم در ظهور هر یک از حُجج الله جاری است و امروز کلّ اسماء خیریّه به حقیقت اوّلیّه در نفس نقطه است حتّی ذکر ارض که مثال زده شد و به حقیقت ثانویّه در حرف سِین است الی اَنْ یَنتهی الی آخرِالوجودِ فَلتَتَقُنَّ الله اَنْ یا ایُّهَا النّاسُ کلکُم اَجمعون.

الباب السّادس من الواحد الثّانی

فی اَنَّ البیانَ میزانٌ مِن عندِاللهِ اِلی یَومِ مَن‌یظهره‌اللهُ مَن اِتّبعهُ نورٌ و مَن یَنحَرِفُ عَنهُ نارٌ

ملخّص این باب آنکه بیان میزان حقّ است الی یوم القیمة، که یوم من‌یظهره‌الله باشد. هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنّت است، و در ظلّ اثبات و حروف علّیّین عندالله محشور خواهد شد. و هر کس منحرف شود اگرچه به قدر سر جوی باشد در نار، و در ظلّ نفی محشور خواهد شد.

چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است. و ما یَرجعُ الی تلک الکلمةِ مِن شُئونها، و حکم کسی که تعدّی از حکم خداوند کند این است، چگونه است هر گاه تعدّی بر نفس ظهورالله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الاّ به اطاعت حجّت خداوند. و الاّ عمل‌های آنهائیکه با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می‌شد.

و حال آنکه امروز کلّ حکم می‌کنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست. چنانچه غیر شیعه امروز به حکم قرآن عامل است همین قدر که منحرف از ولایت گشته عندالله باطل شده. و امروز کم کسی است که به میزان قرآن عمل نماید. بلکه دیده نمی‌شود الاّ من شاءالله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی‌بخشد تقوای او، او را،

چنانچه ثمر نبخشید تقوی رهبان الف را وقوف بر میزانیّت او در نزد ظهور رسول‌الله (ص). و اگر به میزان قرآن عامل می‌بودند در باره شجره حقیقت این نوع حکم‌ها نمی‌شد« تَكَادُ السَّمَوَاتُ اَن يتَفَطَّرْنَ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» و قلوب آنها از این جبال سخت‌تر است که متأثّر نمی‌شوند هیچ جنّتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست.

و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است. و مِن بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی است الی یوم من‌یظهره‌الله. و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الاّ بر نفس خود. و اللهُ غنیٌّ عن العالمین

و در اوّل ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او. چنانچه کلّ دین یوم الف حین ظهور رسول‌الله (ص) اتّباع او بود نه وقوف در میزان خود، زیرا که آن وقت حکم دون حقّ بر وقوف در آن می‌شود. مَنْ یَهتَدِی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ یَحتَجِبْ فَعَلیها وَ اللَّهُ غنیٌّ عَنْ العالمین.

الباب السّابع من الواحد الثّانی
فی بیانِ یَومِ القیمةِ

ملخّص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهّم نموده که عندالله حقیقت ندارد.

و آنچه عندالله و عند عُرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است. مثلا از یوم بعثت عیسی (ع) تا یوم عروج آن قیامت موسی بود. که ظهورالله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت، که جزا داد هر کس مؤمن به موسی بود به قول خود، و هر کس مؤمن نبود جزا داد به قول خود، زیرا که ما شهدالله در آن زمان ما شهدالله فی الانجیل بود.

و بعد از یوم بعثت رسول‌الله (ص) تا یوم عروج آن قیامت عیسی (ع) بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمّدیّه و جزا داد هر کس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هر کس که مؤمن به آن نبود.

و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول‌الله (ص) هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود اوّل یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت اون نمی‌شود و کمال دین اسلام الی اوّل ظهور منتهی شد و از اوّل ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر می‌شود.

و قیامت بیان در ظهور من‌یظهره‌الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من‌یظهره‌الله آخر کمال بیان است. ظاهر می‌شود که ثمرات اشجاری‌که غرس کرده بچیند

چنانچه ظهور قائم آل محمّد (ص) بعینه همان ظهور رسول‌الله است. ظاهر نمی‌شود الاّ آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید.

و اخذ ثمره اسلام نیست الاّ ایمان به او و تصدیق به او، و حال که ثمره بر عکس بخشده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کلّ به نسبت به او اظهار اسلام می‌کنند و او را به غیر حقّ در جبل ماکو ساکن می‌کنند و حال آنکه در قرآن خداوند کلّ را وعده به یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کلّ عرض بر خدا می‌شوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کلّ به لقاءالله فائز می‌گردند که لقاء او باشد زیرا که عرض به ذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصورّ نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع به شجره اوّلیّه است.

و خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت می‌شود از اقرار به عرض او و از لقای او به لقای او مُستَبعَد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین می‌گذرد زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر می‌شود.

چنانچه ثمره هزار و دویست هفتاد سال اسلام از اوّل این ظهور تا آخر این ظهور که اوّل غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اوّل این ظهور تا ظهور من‌یظهره‌الله راجع می‌شود ثمره آن به قیامت اخری که ظهور او است.

ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار به اسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان به همین حکم باطل می‌شوند الی قیامة الأخری.

چه بسا نفسی که از اوّل عمر ریاضت‌ها کشیده و مجاهده‌ها نموده از برای رضای خدا، و اگر قائم آل محمّد (ص) را در خواب می‌دید به خواب افتخار می‌نمود و حال که ظاهر شده

به ظهورالله که اظهر از هر ظهوری است به آیات و بیّناتی که دین اسلام به آن ثابت است، عرض بر خدا که نمی‌شود در جای خود، ثمره ایمان خود را که ظاهر نمی‌کند در جای خود، از برای آنچه که خلق شده قائم نمی‌شود بر جای خود، فتوی می‌دهد بر کسی که شب و روز به او توجّه به خداوند می‌کند. و «ایّاک نعبد» می‌گوید. و اگر به این هم راضی شود باز در جای خود، به این هم راضی نمی‌شود بلکه بر اولیای حقّ می‌خواهد حزن وارد آورد.

ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید اللَّهُ رَبُّنَا وَ لانُشرِکُ بِهِ أَحَداً وَ اِنَّ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ مِنْ مَظْهَرِ نَفْسِهِ لَنْ نَدْعُوَ مَعَهُ شیئاً و به آنچه بر او هستید اطاعت اوکردید، ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید. و الاّ لایق ذکر نیستید نزد خداوند،

ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیّت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود به مثل آنکه من ظاهر شدم و عود می‌فرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان.

سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق به آیات او که او است اجابت من‌یظهره‌الله و تصدیق کلمات او و به هیچ شیئی از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم‌القیمة خواهد بود و به همان اهل جنّت در جنّت متنعّم و اهل نار در نار معذّب خواهند بود.

و حال که یوم قیامت است محلّ فصل‌القضاء در این جبل است و کلّ به گمان رضای او می‌کنند آنچه می‌کنند و بر او راضی می‌شوند آنچه بر نفس خود راضی نمی‌شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود، که راضی نشوید بر هیچ نفسی الاّ آنچه از برای نفس خود راضی می‌شوید لعلّ در قیامت اخری اگر به لقاءالله فائز نمی‌گردید آیةالله را هم محزون نکرده باشید. از نفع کلّ متدیّنین به بیان می‌گذرد هرگاه شما از ضرر به او بگذرید اگرچه می‌دانم نخواهید کرد چنانچه

من در این قیامت از نفع متدیّنین به قرآن گذشتم ولیکن شماها از ضرر رسانیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشدّ نیست از برای شما عندالله که شب و روز توجّه کنید به من به سوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمی‌شدید و سَیَحکُم اللهُ بَینی و بَینکُم بِالحقِّ اِنَّهُ هُو خَیرُ الحاکمین.

الباب الثّامن من الواحد الثّانی
فی بیانِ حَقیقةِ الموتِ بِاَنَّهُ حَقٌّ

ملخّص این باب آنکه از برای موت اطلاقات ما لانهایة بما لانهایة عنداللّه هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات درعرف ظاهر موتی است که کلّ ادراک می‌نمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است.

و به هر اطلاقی که عنداللّه موت اطلاق شود حقّ است و آنچه کلّ مکلّف هستند بر اقرار به اینکه آن حقّ است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجرهٔ حقیقت است از مادون آن. و آن ثابت نمی‌شود الاّ در پنج رتبه یا به کلمه لا اله الاّ هو یا لا اله لاّ انا یا به لا اله الاّ اللّه یا به لا اله الاّ انت یا به لا اله الاّ الّذی کلّ به موقنون.

و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجرُ توحید که این مراتب خمسه مراتب او است کلّ میّت شوند به اینکه نفی، نفی نمایند و اثبات، اثبات. و ذکر این سرّ دقیق را ابحر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود.

و جوهر مطلب آنکه هر که مشیّت او نباشد الاّ مشیّت من‌یظهره‌اللّه و اراده او الاّ اراده او و قدر او الاّ قدر او و قضاء او الا قضاء او و اذن او الاّ اذن او و اجلّ او الاّ اجل او و کتاب او الا کتاب او آن وقت ادراک موت نموده زیرا که مشیّت او ذات مشیّت‌اللّه هست و اراده او ذات ارادة اللّه و قدر او ذات قدراللّه و قضاء او ذات قضاءاللّه و اذن او ذات اذن‌اللّه و اجلّ او ذات اجلّ اللّه و کتاب او ذات کتاب‌اللّه.

چنانچه در نقطه بیان هر کس میّت شد اقرار کرد به اینکه موت حقّ است و الاّ از آنچه در قرآن و دعا خوانده ثمری به او نبخشید. چه بسا اشخاصی که می‌گفتند موت حقّ است و مشیّت ایشان غیر مشیّت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد. و همین قسم تا اینکه به رتبه کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب‌اللّه بود بر اشخاصی که

خود را اعلم آن زمان می‌دانستند نازل شد. و قلم حیا می‌کند از آنچه کردند ذکر شود. و حال آنکه شب و روز می‌گفتند که «اِنّ المُوتَ حقٌّ» و به کتاب قبل او عمل می‌کردند و اظهار دین اسلام می‌نمودند و عِلم خود را خرج می‌دادند و به نسبت منقطعه که خود را نسبت می‌دادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدّر فرموده بود می‌گرفتند.

و حال آنکه نَفَس‌های آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از روی ایمان به خدا نمی‌کشیدند این است ثمره علم بلا عمل در کتاب‌الله، و اگر موت را فهمیده از اقرار خود تخلّف نمی‌ورزیده به اینکه اقرار کند که او حقّ است و از شئون محقّق حقّ محتجب شود. و این موتی است که در یوم قیامت نفع می‌بخشد کلّ را بعد از آن در برزخ الی اَنْ یَطّلِعَ اللهُ شمسَ الحَقیقةِ.

و اِنَّما المُرادُ بِالبرزخِ بَینَ الظُّهورِین لا ما هو المُعروفُ بَینَ النّاسِ بَعدَ مُوتِ اَجسادِهم، فَاِنَّ هذا دُون ما یُکلّفُ بِهِ النّاسُ لَاِنَّ بَعدَ مَوتِهم لایَعلمُ ما یَقضی علیهم اِلاّ اللهُ و اِنّ ما هم به یُؤمرون لابُدّ أَن یَعلمون.

و هرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجایب ما لانهایة بما لانهایة ملاحظه می‌نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میّت شده بود می‌دید کلّ شئونی که بِمَن لمْ یُؤمن بمحمّد (ص) راجع می‌شود از عالم تجرّد گرفته تا عالم تحدّد، نفی محض و نار بحت است و کلّ شئونی که بمن یؤمن بمحمّد راجع می‌شود از عالم تجرّد الی منتهی التّحدّد، از شئون شجره اثبات و جنّت نبوّت بوده و اوّل میّت نبوده و ثانی میّت بوده و اوّل، چون که میّت نشده فانی شده در نفی و ثانی، چونکه میّت شده باقی مانده در اثبات.

چه امروز ظاهر است ثمره میّت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او، بلکه از تکثّر آنها است کلّ مؤمنین امروز. و ثمره میّت نشدن دون مؤمنین به اینکه ذکری از ایشان نیست و اگر تکثّری از ایشان شده خود ایشان راضی نمی‌شوند به این نسبت بلکه تبرّی می‌جویند از نسبت خود به ایشان. زیرا که امروز اگر بر شجره اوّل دون حقّ بگویند

آنچه در اون گفته می‌شد بنفسه تبرّی می‌جوید و طلب نقمت از خداوند می‌کند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و هفتاد همین قسم که شجره حقیقت ترقّی نموده آن هم تنزّل نموده و اشدّتر شده ولی چون مظاهر، مختلف شده تمیز نمی‌دهد الاّ حجّتی که من عندالله ظاهر است که او می‌شناسد کلّشیء را در امکنه خود. و اگر بخواهد ذرّهٔ نار را از ذرّهٔ جنّت تمیز دهد می‌تواند. و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است بر نقطه بیان، حین خطور حکم میّت بر او نمی‌شود و امر این قدر ادقّ است بل اَدَقّ از این و لایَتذکّرُ الاّ اولوالأبصار.

و از جوهر علوّ توحید اطلاق موت صحیح است اِلی مُنتهی مَقَامَ التَحددِ بِحیثُ لَوْ یَجدُ أَحَدٌ فی مَقَامِ الاَلف الْبَاءَ فَاِذا یَرفعُهُ وَ یُصلِحُهُ فَاِذا ذلک مِنْ شُئونِ مَلکالموتِ حَیثُ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ هَذَا وَ اِنْ یَجعَلهُ علی شَأْنِهِ لَمْ یَزل الْبَاءِ یَدعو اللَّهَ رَبَّهُ اَنْ تَقبِضْنی وَ تُحْیینی فَاِذا أَرَادَ اللَّهُ اَنْ یَستَجیبَ دُعَائَه فَاِذاً یُلهِمَ أَحَداً مِنْ اولیائهِ اَنْ یَقبِضَ عَنْهُ رُوحَ البائیةِ وَ یُؤتیهِ رُوحَ الاَلِفیةِ فَاِذا یُمکنُ اَنْ یُقرءَ لَاَنَّ قَبْلَ ذلک یَتبَدّلُ معنی الکلمةِ لَانَّ بَعْدَ اللَّهِ أَعْظَمِ لَابُدَّ الاَلِف وَ اِنْ یُکتبَ الْبَاءِ لَمْ یَظهرْ مَا یُرادُ بِهِ .

وَ اِنَّ بِمِثْلِ ذلک فی کلِّ کلّیّ وَ جزئیّ حیثُ یُدرکهُ أَهْلُ النَّظَرِ حتّی لَوْ تَجِدُ فَوْقَ ذلک الْقِرْطَاسِ علی مَا یُحصی ذِکرُ دُونِ البیضِ اِنْ تَمْحُو عَنْهُ فاذاً مَوْتٌ فیه حیاتُ ذلک اللَّوْحِ وَ انَّ هَذَا فی مَقَامِهِ بِمِثْلِ مَا یُرفعُ عَنْ نَفْسِ الانسانیةِ مَا یَضرُّ عَنْ ایمانِها وَ اِنْ یَکن عِنْدَ مَنْ لَمْ یُؤمن بِاللَّهِ لَوْحٌ فَمَنْ یقل انی میّتٌ لَابُدَّ أَنْ یُمیتَ عَنْهُ وَ لایَنظرُ الیه لَانَّه مِنْ شئونِ النَّارِ وَ فیها.

وَ اِنْ یَری لَوْحاً عِنْدَ مَنْ یُؤمن بِاللَّهِ لَابُدَّ أَنْ یَحفَظُه بِمِثْلِ مَا یَحفَظُ نَفْسَهُ اِذ انّهَ مِنْ شئون النُّورِ وَ انَّ الاَمر حین مَا هُوَ أَظْهَرُ فَوْقَ کلِّ ظُهُورِ أَبْطُنُ فَوْقَ کلِّ بُطُونٍ وَ مَنْ یَعرفُ الْمَوْتَ لَمْ یزل میّتا عِندَالله بِاَنَ لایَشاءُ الّا مَا شاءَاللهُ وَ ذلک مَوْتُهُ عِنْدَ نقطةِالبیانِ اذ مَا شاءالله لایَظهرُ الّا بِمَشیَّتها هَذَا حَقُّ الْمَوْتِ لِمَنْ أَرَادَ اَنْ یَمُتَ[۴] فی اللَّهِ .

[۴] در بیان نسخه اینترنتی سایت بیانیک «یمیت» ثبت است.

وَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فی الابداعِ شیئا أَعَزَّ مِنَ الْمَوْتِ عِنْدَهُ کلّ یَتَمنون اَنْ یکون مشیّتُهم مشیّةُ من‌یظهره‌الله ولکن اِذا ظَهَرَ لایُوفون بِحُبِّهِمْ وَقَوْلُهُمْ بِمِثْلِ کلِ مَنْ قَدْ دَانَ بِالْقُرْآنِ قَدْ جَعَلُوا أَنْفُسَهُمْ علی شَأْنِ لَوْ رَجَعَ مُحَمَّدٌ (ص) اِلی الحیوةِ الاولی أَنْ لَایقولُنَّ فی قَوْلِهِ لِمَ وَبِمَ .

وَقَدْ رَجَعَ بِأَعلی مَا قَدْ ظَهَرَ فی أَوَّلِ ظُهُورِهِ لَانَّ ذلک نَشَأَةُ الْآخِرَةُ عِنْدَ نَشَأَةِ الاولی وَانَّ الذین یَقولون اِنَّ مُحَمَّداً رسولُ‌الله کلُّ قَدْ احْتُجِبُوا وَلَمْ یُصدّقوه بَلْ لایَرضوا لِأَنفسهِم مِنْ نِسْبَةِ الاسلامِ وَاِنْ یَرضوا بِهِ مَا اکتسبوا فی حَقِّهِ مَا اکتسبوا لَانَّ هَذَا مِمَّا لَمْ یَرض الْمُسْلِمُ لِلْمُسْلِمٍ هَذَا شَأْنُ الْخَلْقِ عِندالله .

وَانَّ بِمَا یُثبَتُ نُبُوَّتُهُ مِنْ قِبَلِ حِینئذٍ یُثبَتُ ولکن کلُّ محتجبون لایُحصی عَدَدُ مَنْ یَنسبُ نَفْسَهُ الی دینهِ وَمَا آمَنَ بِهِ فی رَجْعِهِ الَّا مِنْ شاءالله‌ُ حتّی ظَهَرَ مَا قَدْ ظَهَرَ وَمَا لِلّذین لایَعرِفُوه نَارٌ أَشَدُّ عَنْ احتجابِهم عَمَّنْ جَعَلَ الاسلامَ لَهُمْ دینا وَجَعَلَ الْقُرْآنَ لَهُمْ کتابا وَلیس لَهُ عَزٌّ فی اُخریه الَّا وَقَدْ فَازَ بِلِقاءِ ربّه وَبَلَّغَ رِسَالَاتِهِ وَانْقَطَعَ الیه بِمَا یَقدِرُ علیه هَذَا عَزُّ کلُّ بِهِ یَفتَخرون .

و اگر نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اوّل ظهور، جواب گفته می‌شود که در نزد کلّ محقّق است که او است اوّل مَن اَجابَ فِی الذّرِّ حین ما قال الله له « اَلسْتُ بربّک » قال « بلی» سبحانک ان لا اله الاّ انت انّک انت ربّ العالمین و اگر گویند ظهورالله را ندانستیم قرآن که کتاب‌الله بود و کلّ می‌گویند امروز که کتاب‌الله هست در نزد کلّ بوده و همین قدر که شنیدند یا دیدند که آیات‌الله از نفسی ظاهر شده شبهه و ریبی از برای ارباب افئده نمی‌ماند که آن نفس نفس‌الله ظاهره بوده و آیات قبل، از او بوده چنانچه آیات بعد، از او است و من اجاب اوّل، اوّل خلق است.

چنانچه قبل می‌گفتند که من اجاب اوّل محمّد (ص) بوده و اوّل خلق بوده چنانچه کلّ امروز متعرفند. اگر می‌گویند اجابت در ذرّ اوّل بوده این است ذر اول، زیرا که فوق عرش سماء

بعینه ارض مقرّ ظهورالله هست و خداوند لم یزل و لایزال قرب و بعد او به کلّ اشیاء بر حدّ سواء بوده هیچ شیئی بالنّسبه به او اقرب از شیء نیست یا ابعد، چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهّمین، یا مقرّ شجره که عن الله ناطق است. و حال آنکه این اعتقاد، محض وهم و خیال است بلکه در عرف سکّان ملأ حقیقت قصد همان محلّ ظهور است چنانچه کلّ در زیارت سیّد الشّهداء می‌گویند. به آنچه در حدیث مسطور است« مَن زارَ الحسینَ عارفاً بحقّهِ کَمَن زارَ اللهَ فوقَ عَرشهِ » و نزد اولوالافئده ظاهر است که همان مقرّ، عرش‌الله بوده و او است عرش محمّد (ص) رسول‌الله گویا دیده نمی‌شود که کسی از عالم حدّ ترقّی کرده باشد آنچه شنیده می‌شود از کلّ عوالم در این عالم مُتذوّت می‌گردد.

چنانچه در این عالم که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اوّل من آمن به محمّد (ص) شد دلیل است که در کلّ عوالم مؤمن بوده است. و کلّ عوالم در ظلّ همین عالم متحقّق می‌شود و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده.

فَیا طوبی لِمَن یَری کلَّشیءٍ بِحقیقتهِ، و خیال نکند امر موهومی را که عندالله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد. ذات الهی لم یزل و لایزال ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهورالله ذکر می‌شود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمی‌کند الاّ بر او، و اون شجره است که مُرسل کلّ رسل و مُنزل کلّ کتب بوده و هست و او لم یزل و لایزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان به آنچه خواسته، ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن به ظهور محمّد (ص) اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان به نقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده

و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله به او اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بمایشاء لمایشاء و او است که مع کلّ‌شیء بوده و هیچ شیئی با او نبوده و او است که در شیئی نیست و در فوق شیئی نیست و با شیئی نیست. و آنچه ذکر می‌شود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر

قدرت نه این عرش جسد که سریر یا کرسیّ در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسیّ در سموات لم یزل و لایزال بوده و هست و کسی او را نشناخته و نمی‌شناسد زیرا که ما دون او مخلوق شده‌اند به امر او و مخلوق می‌شوند به امر او و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدّس از هر نعت و مثالی لایُدرکهُ مِن شیءٍ و انّه هو یُدرک کلَّ شیءٍ.

حتّی آنچه گفته می‌شود لایُدرکهُ مِن شیءٍ به مرآت ظهور او راجع می‌شود که من یظهره‌الله باشد و او است اجلّ و اعلی از اینکه ذا اشارهٔ بتواند اشاره کند به سوی او و من یظهره‌الله اوّل خلق او است و ذکر ضمیر او راجع به فؤاد او می‌گردد و او و فؤاد او هر دو خلق او هستند لَمْ یزل اللّٰهُ کان رِبًا وَ لَا مَرْبُوبٌ لَمْ یزل اللّٰهُ کان الها وَ لَا مَأْلُوهٌ لَمْ یزل اللّٰهُ کان قَادِراً وَ لَا مَقْدُورٌ لَمْ یزل اللّٰهِ کان عَالِماً وَ لَا مَعْلُومٌ لَمْ یزل اللّٰهُ کانَ وَاحِداً وَ لَا مَعْدُودٌ . و آنچه ذکر می‌شود لم یزل الله کان واحدا و لامعدود در وقتی است که در ظهور من یظهره‌الله عدد واحد به او ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت می‌کند بر وحدانیّت او و معدودی غیر آنها نیست و به مثل این کلّ اسماء و صفات .

و نظر به حدود مکن که لم یزل الله کان واحدا اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اوّل الآن مقّری و از برای رسول خدا مشاهده می‌کنی کلّ اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی انّه سلطانٌ می‌بینی که در امتّ او هست که خود را یکی از عبید او می‌داند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود به ذکر این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انّه مقتدرٌ مشاهده می‌کنی اولو الاقتدار در ظلّ طاعت او که به ذکر اینکه ما از امتّ او هستیم مفتخر هستید و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقترن شود با این اقتدار و اگر بخواهی بگوئی انّه عالمٌ می بینی اولوالعلم که به نسبت به سوی او افتخار می‌کنند. و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر بخواهی بگوئی انّه حاکمٌ می بینی اولوالحُکم بسیار که در ظلّ حکم او مفتخر هستند به حکومت، و حال آنکه متعالی است حکومت کینونیّت او از اقتران به مظاهر این حکّام از قِبل او، و به مثل این کلّ اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن

که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الاّ او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الاّ او زیرا که در هر ظهوری آنچه مهتدی به آن ظهور می‌شود شئون او است. چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اوّل که آدم اوّل باشد الی ما لانهایة ذا شیئیّتی نمی‌بینی الاّ بالله و نمی‌توانی عارف شوی به مظهر الوهیّت الا از شجره ظهور او که مشیّت اوّلیّه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سیّد الشّهدا علیه السّلام« إِلَهِی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثَارِ وَ تَنَقُّلاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّی أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَی فِی كُلِّ شَیءٍ حَتَّی لا أَجْهَلَكَ فِی شَیءٍ » زیرا که این است ثمره وجود کلّ‌شیء که کلّ‌شیء را قائم به مشیّت اوّلیّه بداند و در هیچ شیئی ملاحظه نکنند إلاّ ظهور الله را به قدر شیئیّت آن شیء که متحمّل ظهور شده و الاّ نسبت ظهور به کلّ اشیاء سواء است زیرا که یک نوع، ظهور آیات‌الله است و از همان مبدئی که که آیات‌الله صادر می‌شود در نبّوت نبیّ در دون آن هم به آنچه لایق است نازل می‌شود و نسبت این ظهور به این دو شیء مساوی است الاّ آنکه این از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنوّ نفی.

و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمودی در ظهور کینونیّتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئی ذات‌الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عزّ ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد یا قبل شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شیئیّت به او متحقّق است به مشیّت او است و او بنفسها قائم است و لم یزل و لایزال کلّ اسماء در ظلّ او بوده و او در ظلّ‌الله مستقرّ است و مقام مشیّت، مقام نقطهٔ بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الاّ شأنی از شئون ظهور او.

نه اینکه مراد قائل این کلام، این باشد که در هر شیئی ذات مشیّت دیده می‌شود که ذات رسول‌الله باشد بل در هر شیئی دیده می‌شود که شیئیّت او به او متحقّق است مثلاً اگر هزار مثقال ذهب یک نفس در سبیل بیت‌الله صرف کند در این دیده نمی‌شود الاّ آن امری که رسول‌الله (ص) فرمود از قِبل‌الله، و همین قسم اگر بگوئی کینونیّت ذهب چگونه به هم رسید لابّد راجع می‌شود به امری که آن امر راجع می‌شود به شجرهٔ حقیقت اگرچه در یک ظهوری از

ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شیئیّت شود بر او الاّ آنکه متحقّق الشّیئیّة است به مشیّت و او است قائم به نفس خود بالله عزّ و جلّ و او است کاف مستدیره که لم یزل و لایزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نکرده و نمی‌کند الاّ علی الله عزّ و جلّ الّذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الاّ هو العزیز المحبوب.

واز برای هر اسمی مسمّائی است مثلاً اگر گفته می‌شود خداوند عزّ و جلّ لابّد دو مظهر هست که در نزد مشیّت اوّلیّه ذکر شوند و لم یزل و لایزال مستقرّ باشند که دلالت نکنند الاّ بر او فطوبی لِمَنْ لایَری مِنْ شیءٍ الَّا وَیَری فیهِ ظُهُورَ رَبِّهِ وَلایَسکنُ بِشیءٍ الَّا بِاللَّهِ وَلایَری مِنْ شیءٍ الَّا ایاه وَلایَعتَقدُ فی اللَّهِ مَا یَعتقدُ لِخَلْقِهِ لَانَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ یکن فی شیءٍ وَلَا مِنْ شیءٍ وَلَا علی شیءٍ وَلَا الی شیءٍ وَلایُذکرُ بشیءٍ وَکلُّشیءٍ دُونِهِ خَلقٌ لَهُ لَنْ یَعرفْهُ بِکُنهِه أَحَدُ دُونَهُ وَلَا یُوحِّدهُ بِذَاتِهِ أَحَدُ سِوَاهُ.

وکُلَّما قَد عَرفتَ المشیّةَ ما عَرفتَ اِلاّ نَفسَها وکلّما قد عَرفتَ الموجوداتِ ما عرفتَ الاّ ما قد تَجلّتِ المَشیّةُ فیها و اِنّ اللهَ عزّ و جلّ بذاتهِ لن یُعرَفْ و لایُدرَک و لن یُسبَّحْ و لن یُقدَّسْ و لا سبیلَ لِاَحدٍ الیه اِلاّ بِالعجزِ عَن عِرفانِهِ وَالاِستقرارِ فی ظلِّ وحدانیّتِهِ و اسْتقلالِهِ لم یزل کلُّشیءٍ له بِکینونیّتِهِ و ذاتیّتِهِ و جوهریّتِهِ و مجرّدیّتِهِ و اوّلیّتِهِ و آخریّتِهِ و ظاهریّتِهِ و باطنیّتِهِ وکافوریّتِهِ و ساذجیّتِهِ و اِنَّه هُو فی اَعلی علوِّ سلطانِ قَیّومیّتِهِ و اَبهی سُمّوِ مَلیکِ قُدّوسیّتِهِ مُتعالٌ عنّ کلِّ ذکرٍ و ثناءٍ و مُقدّسٌ عَن کلِّ نَعتٍ و عَلاءٍ لَمْ یَزل اللهُ کان الهاً واحداً احداً صمداً فرداً حیّاً قیّوماً دائماً ابداً معتمداً لْم یَتّخِذْ لِنفسهِ صاحبةً و لا ولداً و اَنَّ ما دونَهُ خَلقٌ له قَد خَلَقَهُ بِامرِهِ و اَنَّه لْم یَزل و لایزال غنیٌّ عن نفسهِ بِنفسهِ وکیف لایَکون غنیّا عن دونهِ و مُستغنیّا عن ذاتهِ بذاتِهِ وکیف لایَکونُ مُستغنیا عن غیرِهِ سُبحانَهُ و تَعالی بِما یَنبغی لِعلوِّ قُدسهِ و سُموِّ ذِکرِهِ اِنَّه کانَ علیّاً علیّاً.

باب التّاسع من الواحد الثّانی
فی بیانِ حَقیقةِ القَبرِ

ملخّص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حّد اَمکنه خود مقدّر و کلّ منتهی می‌گردد در حین ظهور من‌یظهره‌الله به نفسی که به بعث او بعث کلّ می‌شود و حشر او حشر کلّ و خلق او خلق کلّ و خروج او از قبر او خروج کلّ از قبر خود،

چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیّت بعث رسول‌الله را از نفس او فرمود. بعث آنچه در ظلّ او محشور می‌شود نزد بعث او می‌شود. چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده می‌شود امروز بر دین اسلام می‌شود و همین‌که حکم بعث بر رسول‌الله (ص) شد به مدیّن بدین او به طریق اولی خواهد شد.

و کلّ ارواح حقّه که مهتدی به بیان می‌شوند راجع می‌شود به نفس اوّلیّه که در یوم قیامت در ذرّ اول اجابت امرالله می‌کند. واقرار به وحدانیّت او، و کلّ ارواح دون حقّه راجع می‌شود به شجره نفی در زمان ظهور او، چنانچه آنچه ارواح دون حقّه قرآنیّه بود چونکه او مبعوث شد کلّ در ظلّ او مبعوث شدند.

و ارواح حقّه چون شجره اثبات مرتفع شد کلّ در ظلّ او مرتفع، نه این است که روح ذا روحی به روح دیگر متصّل گردد بلکه کلّ در امکنه مقامات خود هستند. مثلا حروف حیّ در امکنه افئده خود هستند به بعث اول، آنها مبعوث می‌شوند نه آن است که ارواح آنها از امکنه خود تجاوز نماید و همچنین آنچه از مؤمنین در ظلّ این حروف هستند.

و قبری که کلّ در او سؤال کرده می‌شوند در جوهر امکانیّه در ذکر اوّل، سؤال کرده می‌شود تا آنکه به شئونات ما لانهایة مفصّل می‌گردد. و همین قسم در ظلّ آنچه دون خیر علم الله به او احاطه فرموده از شجرهٔ نفی سؤال می‌شود.

این است معنی آن حدیث ظاهر، که در یوم قیامت امیرالمؤمنین (ع) بر صراط بین یدی‌الله اقرار می‌فرماید که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار می‌کند که آنچه شرّ بوده از من است.

شئون خیریّه الی ما لانهایة در ملک متکثّر و کذلک در شئون اِفکیّه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اوّل ظهور وارد آورده و کلّ شئون متکثّرة منفیّه راجع به او می‌شود. و کلّ شئون مثبته راجع به اول من آمن می‌شود و او راجع الی الله می‌شود. چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمی‌گردد از نفس خود، و شجره نفی هم در حدّ خود راجع الی الله می‌شود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اوّل، نه خود می‌داند و نه دیگری.

این است قبر کلّیّه به شئون کلّ انفس متکثّر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان بالله و آیات او در بیان، و او اجابت نماید قبر او مملوّ از نور می‌گردد و ملائکه رحمت بر او نازل می‌شوند. و هرگاه اجابت نکند قبر او مملوّ از نار می‌گردد. و مظاهر نقمت بر او نازل می‌شوند در نفس جزئیّه، زیرا که این شأنی است از شئون آن نفس کلّیّه ناریّه، چنانچه مُجیب حقّ شأنی است از شئون نفس کلّیّه نوریّه و از برای او بشیر و مبشّر ذکر می‌شود. و از برای او دون ذلک.

این است که ثمر می‌دهد از برای هر نفسی از اقرار به اینکه قبر حقّ است زیرا که اگر از شئون نفس علّیّین است راجع به او و بعد در نشأه اخری از او منفصل می‌گردد. نه اینکه نفس او نفس او می‌شود. چنانچه هر کس مؤمن به کتاب الف بود راجع شد به ایمان به کتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین اسلام مُربّی شد و کم‌کم تا آنکه منتهی شد یوم او، به یوم نزول بیان، راجع شد به او و از او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاءالله در این جنّت نشو و نما می‌نماید تا یوم من‌یظهره‌الله، آن وقت راجع به کتاب او می‌شود. و بعد از او منتشر می‌گردد در خلق آخر

الی ماشاءالله حَیثُ لا حَدَّ لِفضلِ‌اللهِ و جودِهِ و همچنین در ظلّ، اگر نفسی از حروف اَلِفیّه مؤمن نبوده راجع شده به اول من لم یؤمن به رسول‌الله (ص) و از او منفصل گشته در دون علیین فرقان، در تحت‌الثّری بوده تا آنکه راجع شده به اول حرف نفی از بیان، و بعد از او منفصل شده و سیر می‌کند در فنای خود، تا آنکه راجع می‌شود به اول من لم یؤمن به من‌یظهره‌الله و بعد منفصل می‌گردد.

و در کلّ این عوالم لُبس او نار می‌شود اگرچه حریر باشد. و مقرّ او نار می‌شود اگرچه اعلی امکنه فوق ارض باشد. و اکل او مثل ذلک، و بر عکس لباس دون آن از آنچه در جنّت خلق شده می‌شود و مقعد او اعلی غرف رضوان می‌گردد. و اکل او اعلی ثمرات جنّت می‌شود اگرچه نپوشیده الاّ قُطُن و ننشسته الاّ بر تراب و تناول نکرده الاّ برگ کاهو.

و هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود الاّ آنکه قبر او روضهٔ می‌شود از ریاض جنّت خلد، و آنچه دوست دارد در او، خداوند خلق فرموده و نزد او مهیّا است. و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن به بیان نباشد الاّ و آنکه قلم طاقت نوشتن ندارد آنچه بر او می‌رسد از نقمت الهی عزّ و جلّ.

و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده کند به آنچه فضل در حقّ شجرهٔ اثبات نازل شده شئون متکثّره از این شجره هم هر نفسی بما هی علیها به آنچه خداوند عطا فرموده مُتلذِّذ و همچنین اگر بخواهد نِقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند به آنچه در حقّ شجره نفی نازل فرموده که شئون متکثّره از او به مثل او معذّب خواهند بود چنانچه شئون متکثّره از عِلّیّین به مثل او متنعّم خواهند بود.

اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمی‌شود که اعتقاد بر حقّ واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حقّ است فهمیده باشد هر کس بیان‌الله را در ذکر حقّ فهمیده تصدیق این کلمه هم «اَنَّ القَبرَ حقٌّ» می‌کند و روح هیچ شیئی از حدّ خود تجاوز نمی‌کند. مثلا روحی که

تعلّق به خلق می‌گیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلّق به حقّ می‌گیرد لم یزل حقّ است و روحی که مدلّ علی الله بوده لم یزل مدلّ است و از برای او امکنه و حدود نیست

و هیچ نفسی نیست که در وقت، موت او شود الاّ آنکه خداوند عالم عزّ سلطانه امر می‌فرماید ملائکه مُسبِّحین و مُقدّسِین و موحّدِین و مُکبّرِین را، که او را مرتفع ساخته تا آنکه به محلّ اعلای از جنّت و افق امنع از رضوان جا دهند. و به قدر ذکر شیء نخواهد دید حزن بعد از موت، اگر مؤمن بوده به آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اوّل ظهور، این مقبول نخواهد بود به مثل نفوسی که از اوّل ظهور این امر بدون ایمان به بیان قبض روح شده که رایحهٔ از جنّت بر ایشان نمی‌ورزد و همین قسم، اگر نفسی بعد از ظهور من‌یظهره‌الله بقدر اینکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینکه او حقّ است و فاصله شود. ثمر نمی‌بخشد از برای او بیان،

و هیچ نفسی نیست که بدون ایمان به بیان قبض روح شود الاّ آنکه بعد از موت نمی‌چشد بقدر ذکر شیئی از چیز حَسن، و قلم خائف می‌شود که ذکر کند از آنچه از برای او مهیّا شده

طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن به من‌یظهره‌الله و کلمات او باشد. که او است مؤمن به بیان و آنچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدّی و منتهائی نیست لم یزل اهل جنّت در جنّت هستند الاّ من شاءالله، به مثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند. و الاّ من شاءالله در حین ظهور بیان ظاهر.

زیرا که به مشیّت نقطهٔ بیان مشیّت‌الله ظاهر می‌گردد و اهل نار در نار خالد الاّ من شاءالله و این مشیّت در ظهور من‌یظهره‌الله نزد اولوالعلم ثابت می‌گردد. مثلا حروف انجیلیّه قبل از بعثت رسول‌الله (ص) در جنّت بوده اگر به آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده. و حین بعثت حکم نار می‌شود بر آنها. و اگر در این بین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاءالله در حقّ او صدق می‌کند که از نار نجات یافته داخل در جنّت شده.

و مؤمنین به قرآن و آنچه نازل در او است در جنّت بوده الاّ من شاءالله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن به بیان نشود که داخل در نار می‌شود، و از جنّت خارج می‌شود. و لم یزل مظهر کلّیّه مشیّت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع، و در طول لیل که به ذکر برزخ ذکر می‌شود مَشیّةُالله باطنِة یُدْخِل مَن یشاء فی جنّتِهِ و یَمنعَ مَن یَشاء عن جَنتّهِ.

کسی را علم نیست به او الاّ آنکه کسی‌که از حدود بیان تجاوز نکند که آن وقت لایق است که مشیّت او و مستنبئ از مشیت قبل او باشد و الاّ او در هر یوم در شأنی است چه بسا همان مظهر مشیّت کلّیّه در برزخ به شهداء از قِبل خود بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتوانند متحمّل شد. چنانچه از اوّل ظهور رسول‌الله (ص) الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر مُتَبَطِّن بود. چنانچه از حین قبض روح رسول‌الله الی اوّل نزول بیان مشیّت مُتبطنه در میان خلق بود، و کسی نمی‌شناخت او را، زیرا که او لم یزل و لایزال در مقام نقطۀ اوّلیۀ باقی بوده و هست و حروف حیّ در امکنۀ خود و سایر حروف از علّیّین و دونها در امکنۀ خود کلّ مُستمدّ از او هستند و او می‌شناسد کلّ را ولکن کسی او را نمی‌شناسد. ولی هر کس منقطع شود به سوی او لابدّ مدد می‌دهد او را مِن حیثُ لایَعرفُهُ اِذ اِنَّه هو القادرُ السّبحانُ و المقتدرُ العلاّمُ.

الباب العاشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ سؤالِ المَلائکةِ فی القَبرِ

ملخّص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین به من‌یظهره‌الله از مردم سؤال می‌کنند که آیا دین شما به چه چیز ثابت است. جواب می‌گوئید به حجّیّت بیان، و اگر آن روز مؤمن هستند به آیات‌الله، جواب ملائکه را به حجّتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می‌دهند. و الاّ حجّةالله بر ایشان بالغ می‌شود. و چون ایمان نیاورده کلمۀ نقمت در حقّ ایشان ثابت می‌گردد بعد ملائکه رجوع نموده به حضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان به او آیات رحمت در حقّ او نازل می‌فرماید و الاّ کلمات نقمت،

و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حقّ او جاری می‌شود به مثل آنچه نقطۀ بیان نازل فرموده در حقّ هر کس الی یوم‌القیمة ثابت می‌ماند مظاهر نفی در نار، و مظاهر نور در اثبات، و اوّل در دون حروف علّیّین معذّب، و ثانی در رحمت خداوند، که در حروف علّیّین نازل فرموده مُخلَّد.

و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم‌القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود، در قبر جسدی راجع به او می‌گردد. اگر مؤمن است روضۀ است از ریاض جنّت، و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار، چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان می‌گردد در یوم قیامت به اذن‌الله عزّ و جلّ، و الاّ از ارض نار می‌گردد به امر خداوند عزّ و جلّ، و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عَرْض بر او، رجوع اَدلاّء بر من‌یظهره‌الله است به سوی او، و سبیلی از برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود. سُبحان اللهُ عن کلِّ ما یُذکَر بهِ اسمُ شیء من قبلُ و من بعدِ لَه الخلق و الامر فی ملکوت الاَرض و السّموات و ما بینهما لا اله الاّ هو المُتکبّرُ المُتعال.

الباب الحادی و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ اَنَّ البَعثَ حقٌّ

ملخصّ این باب آنکه کلّ را خداوند خلق فرموده به آنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علّیّین، که متعلّق به حروف آنها است و دون آنها که متعلّق به حروف آنها است. و هر شیئی که اطلاق شیئیّت بر او شود در یوم قیامت مبعوث می‌گردد. و بعث هر شیئی به ذکر من‌یظهره‌الله است در آن روز. زیرا که خلق آن شیء هم در اوّل به ذکر او بوده، اگرچه در ظهور قبل او بوده، مثلاً این فنجان و نعلبکی بلور که الآن بین یدی‌الله گذارده در یوم قیامت مبعوث می‌شود به کینونیّت و ذاتیّت و نفسانیّت و اِنیّت در وقتی که شجرهٔ حقیقت تنطّق فرماید، که این فنجان و نعلبکی بعینه او است. در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود اون می‌شود. چنانچه قبل وجود او، به قول نقطهٔ بیان بوده. مثل در حدّ جماد زده شد تا در کلّ عوالم کلّ درک نمایند.

مثلاً در این کور حروف حیّ قرار داده به قول خود، در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث می‌فرماید به قول خود. زیرا که غیر قول او خلق شیء نمی‌کند به کینونیّت. و چونکه قول او قول‌الله است در حین قول، کینونیّت شیء مُتکوّن می‌شود اگر در علّیّین است به ذکر حقّ. و اگر در دون علّیّین است بدون او. زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا قرار داده کلّ به آیات‌الله قائم است. و همین قسم امروز، که روز بعث قرآن است کلّ به امرالله مبعوث و قائم می‌شود و کلّ ما علی الارض بین یدی‌الله هست و بعث کلّ بر جوهر کلّ می‌شود.

چنانچه خلق کلّ بر نفس واحده می‌شود بعث کلّ هم بر نفس واحده می‌شود، در حینی که نفس واحده بعث می‌شود بعث کلّ‌شیء فرداً فرداً در امکنهٔ خود می‌شود، اگرچه به ذکرالله باشد که خداوند نازل فرماید بعث شیء را و کسی غیر از او نداند و بعد به شهادةالله کلّ شهادت دهند. مثل آنکه این بعینه بَساطی است که مشیّت‌اوّلیّه بر روی آن نشسته و حال آنکه اوّلی از برای او نبوده. و ذکر هر ظهور بنفسه در حقّ او می‌شود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی

آن نشسته بود رسول خدا (ص) و این است سرّ آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیّین بوده در نزد قائم آل محمّد هست در امکنهٔ که حکم فرماید زیرا که آنچه کلّ دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حقّ هر شیئی همان شیء بوده اگرچه در صدر اسلام محمّد بن عبدالله (ص) بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است.

و تا آنکه کسی ناظر به نقطهٔ حقیقت نشود ادراک بعث کلّ‌شیء را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذی روحی اگر تفکّر نماید بتواند آنچه مکلّف است از اعتقاد به بعث اخذ کند تا یوم ظهور من‌یظهره‌الله که هر کس به سوی او راجع شد بعث او در علّیّین و در ظل شجره اثبات می‌گردد و الاّ بعث آن در دون علّیّین و داخل شجرهٔ نفی می‌گردد و اگر شیئی به اسم ذکر بعث او نشود همینقدر که می‌فرماید مبعوث کردیم کلّ‌شیء را، کلّ مبعوث می‌گردند در امکنهٔ خود در ظلّ نقطهٔ واحده اگر در علّیّین است به شجرهٔ اثبات و اگر در دون آن است به شجرهٔ نفی وَ لایَعزُبُ مِنْ علمِاللهِ مِنْ شیءٍ لَا فی السَّمَوَاتِ وَ لَا فی الارض وَ لَا مَا بینهما یُبعَثُ کلُّ‌شیءٍ بِامرِهِ اِنَّهُ کانَ علی کلِّ‌شیءٍ قدیرا .

و بعث هیچ نفسی از نفس میّت نمی‌شود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کلّ از نفس اَحیاء آن زمان می‌گردد اگر از علّیّین است از مؤمنین و اگر از دون علّیّین است از دون آن و مَرَدّی نیست از برای بعث هر شیئی در یوم قیامت نزد خداوند عزّ و جلّ اذ اِنَّ اللَّهَ یَبدءُ ذلک الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُه وَ قَدَّرَ خَلْقَ کلَّ‌شیءٍ ثُمَّ یَبعَثُه وَ اللَّهُ علی کلِّ‌شیءٍ قدیر.

الباب الثّانی و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ الصّراطِ و اَنَّهُ حقٌّ

ملخّص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهورالله و امر او بوده، هر کس مستقّر بوده، بر صراط حقّ بوده و الاّ بر دون صراط و مَثل صراط مَثل ظهور نقطهٔ بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان به او آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیّات اجلی تر،

و مُمِرّین بر این صراط که آیات بیان باشد به درجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی وَ رَبِّنا هذا هُو الحقُّ مِن عِنداللهِ لارَیب فیه تَنزیلٌ مِن رَبِّ العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل به نَفْس وصل.

و بعضی بدون استماع کلمات به نظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کُن به نون آن، و بعضی آیات‌الله را شنیده و بقدر ما یُطلَق عَلیهِ اسمُ الشّیءِ تأمّل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست و دو هزار سال، بلکه این از جهت ذکر حدّی است که در مقام طلوع شمس ربوبیّت واقف شده و الاّ ایّام و سنین و شهور منقطع است از واقف. زیرا که اوّلی از برای ظهورالله نبوده که محدود به حدّ شود.

و کلّ مظاهر ظهور راجع می‌شود امروز به نقطهٔ بیان این است که در عالم لاحَدّ متأمّل تأملّ نموده و مُسَیِّر از عالَم لا حدّ اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه به درجه هر کس زیاده تأمّل نموده بر صراط، وقوف او بر صراط زیاده. چه بسا اشخاصی که بر صراط می‌مانند الی قیامت دیگر. مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن. و حال آنکه قیامت آن گذشت.

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی به عین فطرت، کلّ را می‌بیند. و از برای دون مؤمنین اَدَقّ از شَعْر و اَحَد از سیف است صراط، زیرا که نه می‌توانند از

حجّیّت آیات قبل بیرون روند. و نه اتیان به مثل نمایند. و نه از بُعد نفوس خود اقرار به حقّ کنند. این است که از برای ایشان احدّ از سیف و ادق از شَعر می‌گردد. و از برای مؤمنین اوسع از جنّت می‌گردد. زیرا که می‌گویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان به آیهٔ از آیات به مثل آن بودند. و امروز همان شجرهٔ که قرآن را تکلّم نمود تکلّم به بیان می‌فرماید کلٌّ مِن عِنداللهِ لارَیبَ فِیهِ تَنْزِیلٌ مِن رَبّ العالمین و عجزی که کلّ را بود در قرآن، در بیان مشاهده می‌شود و از برای ما، قدر وصل کاف به نون تأملّی نیست در ایمان به خداوند و آیات او. و اقرار به حقیّت باب او و کلمات او.

چه بسا انفس که از صراط گذشته و داخل جنّت می‌شوند. و چه بسا از انفس که در حین گذشتن به نار می‌افتند. و چه بسا اشخاص که واقف می‌شوند و نمی‌توانند بگذرند. و مُمرین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظلّ نار ذکر می‌شود، اَی شَجَرِة النَّفی لا دُونها.

و چه بسا نفسی که از اوّل عمر الی آخر عمر عبادت خدا می‌کند و حینی که آیات خدا را می‌شنود تصدیق نمی‌کند و اگر تأمّل کند بر صراط واقف می‌شود و در ظلّ نار حشر می‌شود و اگر جَحد کند داخل نار می‌شود. و امروز مُحصی می‌خواهد که اِحصا کند که از صراط خالص نگذشته‌اند الاّ من شاءالله و کلّ به وقوف یا دون ایمان در ظلال نار حشر شده و خود خبر نشده. و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود. و تا یوم قیامت ثابت می‌ماند. آنچه خداوند نازل فرموده.

و ایشان هنوز به زعم خود در عُلّو تقوای خود متّقی هستند، و خبر ندارند که حکم نار در حقّ آنها از قِبَل‌الله شد و به همان حکم الی یوم‌القیمة در مقاعد خود معذّب خواهند شد. اگرچه وقتی که خداوند صراط را بر پا می‌دارد کلّ می‌فهمند ولی هرکس به چیزی محتجب می‌گردد که نزد خداوند بلا شیئیّت بوده و هست. چنانچه امروز صراط‌الله آیات است و کلّ می‌توانند حجّیّت آن را بفهمند. و محتجب می‌نمایند خود را به چیزی‌که نفع نمی‌بخشد ایشان را.

سُبحانَک اللَّهُمَّ لَتَأْخُذَنَّ اَیدی الذین آمَنُوا بِالبیانِ یَومِالقیمةِ بِفَضلک عَلی اَنْ تَمُرُّنَهم عَلی الصِّرَاطِ أَقْرَبُ مِنْ کلِّشیءٍ اِنَّک کنتَ عَلی کلِّشیءٍ رقیبا .

الباب الثّالث و العشر من الواحد الثّانی
فی حقیقةِ المِیزانِ و اَنَّه حقٌّ

ملخّص این باب آنکه از نقطهٔ مشیّتاوّلیّه الی ما لانهایة در هر ظهوری میزان همان نقطهٔ حقیقت است و اوامر مُشرقه از شمس جود او. و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الاّ هو است. هرکس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار. و هرکس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنّت، دخول نفی متحقّق نمی‌شود الاّ به ولایت ابواب نار و دخول در جنّت متحقّق نمی‌شود الاّ به ولایت ابواب جنّت. اگرچه کلّ نفی منتهی می‌شود به یک شجره و کلّ اثبات منتهی می‌شود به یک شجره.

چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول‌الله (ص) از حینی که بعثت آن حضرت بوده تا امروز الی ما لانهایة درکفّ عدل او به نار رفته و الی ما لانهایة درکفّ فضل او به جنّت رفته.

و امروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنّت، و در میزان فضل و الاّ در کف عدل و در نار. زیرا که مبدأ خلق نار و جنّت هر دو از نقطهٔ حقیقت متحقّق می‌گردد. حکم بر مقبل می‌کند خلق نور می‌شود. و حکم بر غیر مقبل که می‌کند خلق نار می‌گردد. و خداوند خالق نار و نور است به مشیّت که آن نقطه باشد. و مالک عدل و فضل است. به عدل و فضلی که از این شجره ظاهر می‌گردد. زیرا که اگر در شجرهٔ نقطهٔ قرآن حکم به ولایت امیرالمؤمنین (ع)

نشده بود خلق جنّت متحقّق نمی‌شد. و همین قسم در ظلّ، اگر نازل فرموده[°] بود که، کسی که متّبع من نیست بر حقّ نیست خلق نار متحقّق نمی‌شد.

حال آنچه شئون خیر است به قول او راجع به شجرهٔ اثبات می‌گردد و آنچه شئون دون خیر است راجع به شجرهٔ نفی می‌گردد. و حقیقت میزان در حقیقت‌اوّلیّه شجرهٔ اولی است الی ما لانهایة اطلاقات در ظلّ آن در علم‌الله گذشته. مثلاً اگر امروز نفسی به حکم رسول‌الله (ص) مِن قبل عمل نماید شأنی از شئون آن میزان است. و کسی که دون آن را بگوید در کفّ عدل میزان است و از ظهور بیان کلّ‌شیء در ظلّ نقطهٔ اوّلیّه مبعوث شدند هر کس مقبل شد در کفّ فضل و اثبات ثابت می‌گردد. و هر کس قدر سر جوی منحرف، در کفّ عدل فانی می‌گردد الی یوم من‌یظهره‌الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان. مَا یَنسَبُ اِلی المیزانِ میزانٌ اِذا تَحَقُّقُ النِسبتُهُ فی الکتاب وَ اِلَّا علی قَدْرِ مَا یَقطعُ النسبتُهُ یَقطعُ الحُکم الی حینٍ یُرفَعُ کلُّ النسبتهٍ وَ یَبقی النَفیُ فی النَّارِ وَ اِنّا کلٌّ لَنستَعِیذَنَّ بِاللَّهِ الْوَاحِدِ النَّوَّارِ عَنْ ذکرِ کلِّ نارٍ وَ لَا أَمْرِ اِلَّا مِنْ عندِالله الْوَاحِدِ الفطار.

[°] «نفرموده بود» در نسخ بیانیک و جلد سبز ۲۴ و نوری.

الباب الرّابع و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ الحسابِ

ملخّص این باب آنکه حساب کلّ به ید الله هست و غیر الله مقتدر بر حساب کلّ نیست و خداوند عالم حساب می‌فرماید کلّ‌شیء را به آنچه حساب می‌فرماید شجرهٔ حقیقت در هر زمان به ظهور او. و در حین بطون او حساب می‌فرماید کلّ را ولی حکم ظاهر نمی‌گردد الاّ در حین ظهور.

و حساب می‌فرماید کلّ را در یوم قیامت به یک کلمهٔ واحده چنانچه در این قیامت کلّ خلق را حساب فرمود به یک کلمه و آن این است اِنَّنی اَنا اللهُ لا اله اِلاّ اَنا ربُّ کلِّ‌شیءٍ هر کس تأمّل نمود در نار نفی به عدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد به نور اثبات به فضل حساب کرده شد.

زیرا که کلّ ما علی الارض نفوس مستدرکه از ایشان راجع می‌شود به نفوس مؤمنه به قرآن زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الاّ کلّ ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه به قرآن هیچ حجّتی نزد ایشان بر صحّت دین ایشان اقوی از کتاب‌الله نبوده.

و از این جهت خداوند شجرهٔ حقیقت را ظاهر فرمود به آن حجّت که دین این نفوس مؤمنه به آن ثابت بود و این کلمه که حساب کلّ به آن شد و الی یوم‌القیمة می‌شود به همان لسان آیات قرآنیّه که لسان عربی است و افصح از کلّ السن است، نازل فرمود. و اکثر به عدل حساب کرده شده و در نار نفی لا شیء گشته.

و نفوسی که اقرار به توحید خداوند نموده در این کلمه به فضل حساب کرده شده و جزا داده شدند به احسن جزا به آیاتی که الی یوم‌القیمة باقی است. و کلّ خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم‌القیمة به ایشان می‌رسد. زیرا که هیچ آیهٔ خداوند نازل نفرموده الاّ ارواح متعلّقهٔ به

آن در ظلّ آن هستند و راجع به آن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده می‌گردند در طول لیل اَلیل که مابین الظّهورین است.

و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته می‌شود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده، و قبل از شجرهٔ طور، به مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده به آنچه از قول رسول‌الله (ص) که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قِبَل‌الله هست به همان حجّت اینجا اثبات یقین می‌شود.

زیرا که اگر در آنجا می‌گفتند که ما علی الارض از اتیان به او عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم مشاهدهٔ این امر را نموده و می‌نمایند به چه حجّت یقین کردهٔ که این کلام خداوند نیست؟ اگر به اتیان نفسی، کو اتیان او، و از شجرهٔ حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو اَلْف می‌نویسد و الاّ به قدری‌که بتواند مثل این نوع آیات، که شبهه از برای اولوالافئده نیست که من قِبَل‌الله است زیرا که بنفسها شهادت می‌دهد که کلام الله است و بشر مثل او تَنطّق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیّت است که کلام الله باشد.

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست. و کلام در مقام خلق و ابداع است. و چون که در مشّیت دیده نمی‌شود الاّ الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله می‌گردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل‌تر و اقرب است حین تکلّم، از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیّه. زیرا که این است کلام کینونیّت او که دلالت نمی‌کند الاّ بر خداوند وحده.

از این جهت است که آیات‌الله گفته می‌شود و کلام الله ذکر می‌شود زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلّم و قبل از تکلّم یا بعد از تکلّم شئون ثلاثه صفت مشیت اوّلیه است و خداوند اجلّ و اعظم است از اینکه متّصف به این صفت گردد و منعوت به

این هندسه. و به هر حجّتی که در مثل این کلمه کلّ، در قرآن محتجّ می‌شوند در بیان هم محتج می‌شوند.

اینست که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اوّل عمر تا آخر عمر قلم لا شیء گرفته شود بر ایشان، چقدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویّه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین، ولی در جائی که مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمی‌گردد و راجع به فنای ابدی می‌گردد متذکّر نمی‌شود.

و حال آنکه اولوالافئده، کلّ ما علی الارض را می‌دهند که در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت در بارهٔ ایشان کلمهٔ بلی بفرماید. لا، لا زیرا که حساب به این دو کلمه کرده می‌شود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویّه ترسیده که راجع می‌شود به اینکه خداوند دوست نمی‌دارد که کسی در ذمّهٔ او حقّ کسی باشد و اینقدر اهتمام کلّی می‌نمایند در اینکه شَغُلُ الذِّمّهٔ نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده‌اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لا شیء بر دور ایشان کشیده شود.

این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی می‌بود ما علی الارض را می‌دادند که حساب ایشان به فضل کرده شود نه عدل. زیرا که به عدل در نار الی یوم‌القیمة معذّب می‌گردند. و به فضل الی یوم‌القیمة در جنّت متنعّم می‌گردند. و سنهٔ سَبع از ظهور من‌یظهره‌الله سنه حساب است اگرچه خواهد شهر سبع قرار می‌دهد و الاّ اسبوع سبع و الاّ ایّام سَبع یَفعلُ مایَشاءُ و یَحکمُ مایُرِیدُ لایُسئَلُ عمّا یَفعَلُ و کلٌّ بِما اکتسبتْ اَیدِیهِم یُسئلون.

الباب الخامس و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ الکتابِ و اَنَّهُ حقٌّ

ملخصّ این باب آنکه مراد از کتاب آن چیزی است که از قِبل نقطهٔ حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطهٔ بیان، کتابی است که مدلّ علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی ما لانهایة ذکر می‌شود. چه آنچه از نقطهٔ حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب می‌شود.

و آنچه من‌یظهره‌الله کتاب به خطّ خود نویسد کتابی است که به خطّ‌الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که کتاب او حقّ است اَی ارواح متعلّقه به کلمهٔ حقّ، در کلماتی که نازل می‌فرماید، از هر شأن که باشد سواء آنکه آیات باشد که ماء غیر آسِن رضوان است، و مناجات که لَبَن لمْ یَتَغیّرْ، و تفاسیر آیات که خَمر حُمُر، و اَجوَبه و تفاسیر مناجات که عسل مُصفّی است، در کتاب‌الله هست.

و شئون فارسیّه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کلّ از بحر حقیقت جاری می‌گردد و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید و یقین می‌کند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حقّ است ولی از محقّق حقّ محتجب مانده و چه بسا که نقطهٔ حقیقت که کتاب او کتاب‌الله هست بل اعزّ است کتاب او از کلّ‌شیء بل یک حرف از کتاب او اعزّ است از کلّ‌شیء از استکبار مردم خائف از ایشان می‌شود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنّت شوند.

و چه بسا از ملاحظه علّو فضل و رحمت خود نازل می‌فرماید ولی بر آن کسی که نازل می‌شود ملتفت نمی‌شود بلکه قلم حیا می‌کند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز می‌خوانده

« اَللّٰهُمَّ اَعْطِنی کِتابی بِیمینی » حال که خداوند عطا فرمود نمی‌گیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا می‌کند در حقّ او مرتکب می‌شود.

و حال آنکه کتاب، کتاب خدای او بوده و رسول، رسول او و از علّو فضل و جود بر او نازل فرموده به شأنی که بتواند که یقین کند که کتاب‌الله است و غیر او قادر بر مثل اون نیست چنانچه دین کلّ امروز به آیات قرآن محقّق است. و به نهج آیات او، شجرهٔ حقیقت بر کلّ نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کلّ اقرار کرده و می‌کنند بر اینکه کتاب حقّ است.

و در نزد هر ظهوری از ظهور شجرهٔ حقیقت مؤمنین به او و کتاب او از قَبل به ظهور او و کتاب او از بعد ممتحن می‌شوند به حیثیّتی که نمی‌ماند الاّ مؤمن خالص و او اَعزّ از کبریت احمر است چنانچه نفوسی که به عیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمّد (ص) بعینه همان ظهور بوده به نحو اشرف در آخرت، و کتاب او همان انجیل بوده به نحو اشرف احدی از نصاری از دین خود بر نگشته و کلّ به رسول‌الله ایمان آورده و به کتاب او تصدیق نموده.

و همین قسم اگر مؤمنین به رسول‌الله (ص) و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم (ع) و بیان همان ظهور رسول‌الله (ص) هست بنحو اشرف در آخرت، و این کتاب بِعِینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده.

و حال آنکه عدم یقین ایشان عندالله مردود است بلکه آنچه ما یُحققّ به الیقین است از برای ایشان شده زیرا که اگر تفکّر نمایند در حجّتی که به او دین اسلام ثابت شده مشاهده می‌نمایند بعینه همان حجّت را به نحو اشرف. و همینقدر که تصدیق و یقین نمی‌کنند علامت این است که کینونیّات ایشان از شجرهٔ نفی بوده و راجع به او می‌شود و ایمان‌های ایشان و اعمالی که کرده‌اند در دین اسلام مُستودَع بوده نه مُستقَرّ و به قدر خردلی نفع به ایشان

نمی‌بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع به ایشان می‌بخشد اعمال آنها هم نفع می‌بخشد اگرچه به آنچه ما نَزَّل اللهُ بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند.

چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مُفْتین راجع به انفس خود نموده و عمل به قول میّت را بعد از موت او جایز ندانسته اگرچه حقّ واقع عندالله ظاهر است و راجع می‌شود به شجرهٔ بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است. در کلّ مدارک مجتهدین و مفتین، و هر کس در حکم، غیر الله نمی‌بیند مصاف بوده و هست اگرچه مختلفین باشد چون راجع الی الله می‌گردد مقبول می‌شود اگرچه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عندالله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاصّ شود اگرچه آن وقت هم به تعدّد امکنه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف می‌گردد و لَمْ یَزَل اللهُ فی شأنِ بدیعٍ و خَلقِ جدیدٍ و حُکمِ حدیثٍ.

اگرچه آنچه از نقطهٔ حقیقت الی امروز ظاهر شده کلّ من عندالله بوده و هست و حال آنکه به ظاهر در هر شریعتی اختلافات ما لانهایة در بین اهل آن ذکر می‌شود و محقّق است که آنچه من عندالله است در او اختلافی نیست به انبساط بصر سِرّ این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیّات است لم یزل در تجدّد و حدوث است و اقلّ از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر می‌گردد.

ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع می‌شود به آنچه در ظهور ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنیّه مُمدّ است کلّ‌شیء را در حین بطون خود، ولی به آنچه در حین ظهور مدد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمی‌گردد الاّ من شاءالله اِنَّه علاّمٌ قدیرٌ.

الباب السّادس و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ اَنَّ الجنّةَ حقٌّ

ملخصّ این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهری‌که خداوند مخصوص به خود فرموده کسی نه جنّت را فهمیده و نه نار را. و آنچه متعلّق به ذکر جنّت است در این عالم، که مبدأ کلّ عوالم و منتهی الیه کلّ عوالم است که کلّ، در مقام عرش حقیقت باشد که اوّل متجلّی به تجلّی او است چنانچه در «دعای عرفه» این مطلب ذکر شده « یا مَنِ اسْتَویٰ بِرَحْمانِیتِهِ عَلی العَرشِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیباً فِی ذاتِهِ کَما صارتْ العَوالمُ غَیباً فی عَرشِهِ» و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیّت به حقیقت اوّلیّه منحصر است به امیرالمؤمنین زیرا که آنچه در کلّ عوالم است مبدأ او از او شده و رجع او به سوی او می‌شود.

مثلاً از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی به اول من آمن به او فتح ابواب به حقّ و دون آن شده تا آنکه جوهر کلّ حقّ منتهی می‌شود به این ظهور و دون آن متحقّق می‌شود به این ظهور چنانچه اگر کسی به جوهر نظر، نظر کند می‌بیند که کلّ عوالم، مبدأ آنها در مقام اراده بوده که او به مشیّت موجود می‌گردد و او بنفسها و او است محیط بر کلّ عوالم به احاطهٔ رتبه کینونیّتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان، صاحب رتبه باشد اقرار به علوّ رتبهٔ او در نفس خود می‌کند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است.

مثلاً در آفاق که ظاهر شد ظهور محمّد (ص) به اینکه اوّل خلق است در انفس، کلّ مؤمنین به او موقن می‌شوند که او اوّل خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقّق گشته شبههٔ از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنّتی از ظهورالله در نقطهٔ مشیّت اعظم‌تر نبوده و نیست. چنانچه از هر ظهوری به ظهوری جنّت اون ظهور بوده در آن ظهور، تا آنکه کلّ ظهورات منتهی شد به نقطهٔ قرآن، از حین بعثت هیچ جنّتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم‌تر نبوده در آن ظهور، زیرا که در انفس مثل این است. امروز بعد از خداوند کسی ما بین

خود و او اعظم از رسول خدا نمی‌داند و تحقّق این آیه در انفس ظاهر نشد الاّ به ظهور آن نفس اوّلیّه. و بعد هیچ جنّتی در علم خدا اعظم‌تر از امیرالمؤمنین (ع) نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمی‌کند الاّ به او و همین قسم درجه به درجه مراتب ابواب جنّت متعدّد می‌گردد تا به حروف واحد منتهی می‌شود.

مثلاً در ظهور جنّت خامس هیچ جنّتی بعد از جنّات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم‌تر نبود که آن وقت وحید بوده در ارض طف و سکّان جنّت آن وقت علیّ بن الحسین (ع) و اسراء بوده و همین قسم مشاهده کن کلّ جنّات را تا به حرف میم منتهی شود و بعد راجع می‌گردد به نقطه و از حین ظهور این امر به تسع تاسعهٔ دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود اوّل ظهور جنّت نقطهٔ فرقان بوده در آخرت او که جنّت بیان باشد در اولای او، آن حین در علم خدا جنّتی اعظم‌تر از او نبوده و الی یوم ظهور من‌یظهره‌الله جنّتی از اون اعظم‌تر نیست و حین ظهور او مبدّل می‌شود جنّت اولای نقطهٔ بیان به جنّت اخرای او و بعد از آن جنّت، جنّات حروف حیّ که نفوس مؤمنه قبل کلّ انفس باشند اعظم جنّات است و منتهی می‌شود آخر ظهور به جنّت سین، نه این است که در حین هر ظهوری جنّت قبل در مقرّ خود نباشد.

مثلاً در حین ظهور جنّت سین جنّت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کلّ احرف و خداوند از برای هر جنّتی که ظهور مشیّت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیّت این قسم بوده چنانچه در قرآن کلّ راجع می‌شوند به ابواب و ابواب به اهل بیت و اهل بیت به رسول خدا و رسول خدا به خداوند عزّ و جلّ.

این است که اسم رابع ممدّ است من الله به اسم ثالث و اسم ثالث به اسم ثانی و اسم ثانی به اسم اوّل که نفس اسم باشد و کسی که اوّل داخل این جنّت شد روح القدس بود که قبل کلّ ارواح به لقاءالله فائز گردیده و اقرار به وحدانیّت او نمود چنانچه هیچ جوهر حظی در

امکان متصّور نیست که اعزّ و الذّ از توحید خدا بوده باشد وتسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم به منتهی مایول خود فائزگردد. و در سبیل حقّ منتهای لذّت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که به او عطا فرموده.

مثلاً عبدی را خداوند به درجهٔ بابیّت یا امامت یا نبوّت فائزگرداند غایت ثمرهٔ لذّت او ادای شکر خدا است که می‌گوید حمد خدائی را که مرا به این نعمت فائزگردانیده و همین قسم در شئون ظاهریّه هر بندهٔ را که خداوند بر کرسیّ سلطنت جا دهد منتهای لذّت او در وقتی است که نظر به خدای خود می‌کند و می‌گوید حمد مر او را که مرا به این عطیّه مفتخر فرموده و این است که کلّ لذّات راجع می‌شود به رکن ثانی که محلّ حمد باشد همین قسم که کینونیّات راجع به آن محلّ اقدس می‌گردد الفاظ هم بما هی علیها راجع می‌گردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمرهٔ آخر در اوّل ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیّه ظاهر گردد اذن به آن نوع حمد از مصدر عزّت از برای حامد شده این است که روح اوّل در حین دخول در جنّت اوّلیّه به آنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمرهٔ کلّ را بیان نموده که راجع به کلمهٔ حمد می‌گردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب می‌گردد از ظهورات جنّتیّه، از جوهر عرفان گرفته تا به ظاهر جسد منتهی شود حتّی لباس حریر به او پوشیده می‌شود و آنچه ما یتلذّذ در جنّت هست به او متلذّذ می‌شود و او بنفسه متلذّذ نمی‌شود الاّ به مجلّی خود که محلّ نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت می‌نماید و نیست از برای او نه اوّلی و نه آخری و نه منتهائی و نه غایتی.

چنانچه هر کس داخل در جنّت فرقان شد آنچه مشاهدهٔ نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول‌الله (ص) بوده حتّی آنکه اگر موروثی دانهٔ یاقوتی ارث برد نیست الاّ به عطیّهٔ آن حقیقت اوّلیّه که حکم فرموده به آن، و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر آن نفس که الآن ارث می‌برد، برد کی می‌توانست که بگوید لِمَ اَو بِمَ این است که کلّ وجود از نقطهٔ وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیّهٔ او است که عطیّةالله هست هیچ شیئی شیئیّت ندارد

الاّ به فضل و جود او مثلاً اگر در این جنّت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمی‌توانست این است که اگر کسی چشم فؤاد خود را باز نماید نمی‌بیند کلّ وجود را الاّ کفّی از جود او.

و آنچه که در جنّت فرقان داخل شدند کلّ در ظلّ باب اوّلیّه که رسول‌الله باشد مستظلّند و ابواب دیگر جنّت در قبضهٔ این باب است بلکه او اینها را فتح فرموده به جود خود مثلاً هر کس در حقّ حرف آخر عروج نماید به منتهای عروج و ظاهر شود از برای جسد او آنچه که فوق آن متصّور نیست در این عالم، نیست الاّ از اذن آنکه فرموده این است یکی از ابواب جنّت و هدایت من چنانچه آنچه به ظاهر در جنّت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الاّ به آنچه رسول خدا (ص) فرموده که او است وصیّ ثامن[6] من اگرچه الآن نزد تربت او این نوع ظهورات نیست ولی کلّ این ظهورات نبوده و نیست الاّ در قبضهٔ جود او و کفّ قدرت او.

و در ظلّ هر بابی از ابواب جنّت ابواب ما لانهایة بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت یکی از ابواب جنّت آمده بنفسه جنّتی است از برای او در رتبهٔ خود و الی ما لانهایة این سرّ ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذّت متصّور است در این جنّت است و از جنّت قبل کلّ لذّت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول‌الله (ص) کلّ لذّت از جنّت انجیلیّه قطع شد زیرا که کلّ جنّت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه منقطع باشد نفسی از آن، چه جنّتی است اگرچه در عمر خود به منتهای لذّت ممکنه متنعّم گردد که آخر راجع به نار فنا می‌گردد. و اگر در کینونیّات حروف انجیلیّه آیتی از حقّ باشد که منتهی الیه لذّت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بگمان بقا است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کلّ حروف انجیلیّه به یقین بدانند که ظهور رسول‌الله (ص) همان

[6] «وصی عاشر» در نسخه سبز۲۴ و نسخه خطی یوسی ال و ظاهرا وصی عاشر صحیح است زیرا در ص ۶۷و۷۴ از حضرت حسین وصی خامس نام برده شده لذا امام رضا وصی عاشر می‌شود.

ظهور عیسی بوده به نحو اشرف، احدی از حروف انجیلیّه در انجیل خود باقی نخواهد ماند و در آن جنّت متلذّذ نخواهد شد. و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذّتی می‌کند حقیقت ندارد. زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی می‌کند لله و گمان تلذّذی می‌برد، عندالله از برای دون آن کرده و به همان گمانی که حروف الفیّه مانده آنها هم مانده‌اند. زیرا که مرآت الله طالع شد در جنّت دیگر. این است که کلّ لذّت منقطع است الاّ لِمَن عَرَفَ اللهَ وَحدهُ و آمَن بهِ وَ عَرَفَ حُجَّتَهُ و آمَن بهِ و عَرَفَ کتابَهُ و آمَنَ بهِ و عَرَفَ ما نُزِّلَ فِی کِتابهِ و آمَن بهِ و همین قسم اهل این جنّت در این جنّت متلذّذ هستند الی اوّل ظهور من‌یظهره‌الله.

قسم به ذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنّتی اعظم‌تر از ایمان به او و طاعت او نیست و کلّ لذّت از اهل بیان منقطع می‌گردد طوبی لِمَنْ یَدخُلُ فی ظِلِّهِ وَ یَستلذُّ بِذکرهِ فَاَنَّه یَبقی بِبَقَائهِ الی کَرّةالأُخری وَ اِذا لَوْ آمَنَ بِهِ وَ یَستلذُّ بِذکرهِ یُدرکُ کَرّةً اُخری بَعْدَ الأُخری وَ لَا غایةً لَهُ وَ لَا مُنتهی وَ اِنْ بَقَی فی ظُهُورِ فَیَنقطعُ الایمانُ وَ اللَّذَّةُ عَنْهُ حِین ظُهُورِهِ.

وصیّت می‌کنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور من‌یظهره‌الله کلّ موفّق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم ثمّ طوبی لکم و الاّ اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات، قبل از عدد اسم الله الأَغیَث که کلّ داخل شوید. و اگر نشده و به عدد اسم الله المُستغات منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ به کلّیّه در ظلّ اون نقطهٔ ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید.

و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات، و اولوالعلم آن زمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوالعلم بلکه مُدقِّقین نظر به مثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدقّقین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت به دخول جنّت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده تأمّل نکرده و کلّ داخل شوید. در ظلّ ظلال او که

او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر نشنیدید در تضرّع و ابتهال بر آمده که فضل خدا الی مستغاث از شما مقطوع نگشته.

و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته مَنْ هُوَ مَحبوبی وَ محبوبُکم وَ ملیکی وَ ملیکُکم فَاِذا لَا تَصْبِرُنَّ قَدْرَ مَا یَتنفسُّ نَفْسٌ وَ لَتَدْخُلُنَّ کلّکم أَجْمَعُونَ فی ظلِّ الله وَ لا تَقُولُنَّ لِمَ وَ بِمَ فَاِنَّ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ امری اِیاکم لِأُخلِّصَنَّکم عَنْ نَارِ بُعدِکم بِمَا قَدْ أَذِنْتُ لکم بِهَذَا اَنْ یا أَهْلَ البیان کلٌّ تَشکُرون ، که اگر نفسی به قدر تنفّسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الاّ آنکه ظهورالله ظاهر نشود که آن وقت کلّ مکلّف به ابتهال و تضرّع هستید. نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی (ع) بیاید و نه به مثل نصاری که محمّد بیاید و بمانید و نه به مثل امّت محمّد (ص) که قائم آل محمّد (ص) ظاهر شود و بمانید وَ اِنْ یَرضی فؤادی بَانَ یَبقی مِنْ البیان مِنْ أَحَدٍ لَأَقُولَنَّ جائت نُقْطَةُ البیانِ فی اُخریها وَ أَنْتُمْ علی مَا أَنْتُمْ علیه لَباقون.

قسم به من‌یظهره‌الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم‌تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کلّ نقمت بیان از برای او هست به ضِعف، زیرا که امروز نقمت فرقانیّه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه نقمت انجیلیّه از برای اشخاصی‌که داخل در قرآن نشده بودند بوده و نقمت قرآنیّه هم در حقّ ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظلّ شجرهٔ ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظلّ بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته و در ظلّ شجرهٔ محمّدیّه مستظلّ نشده و الاّ تخلّف از ظهور اشرف او در آخرت نمی‌کرد.

و همین قسم در انجیل گفته می‌شود که اگر نفسی مؤمن به عیسی بود لابد ایمان به محمّد (ص) می‌آورد و همین قدر که نیاورد دلیل است که ایمان به انجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید مشاهده می‌نماید که چقدر اولیای حقّ از

برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه مدقّقین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت (ع) ظهور حقیقت مسئولٌ عنها است که در حدیث کمیل مذکور است ولی یَهدی اللهُ مَن یَشاءُ و یُدخلُ الجنّةَ مَن یُریدُ این است حقیقت جنّت در عالم حیات، و بعد از موت لایَعلمُ اِلَّا اللّٰهُ هُنالک مَا لَا عین رَأَتْ وَ لَا أُذُنُ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ علی قَلْبِ بَشَرٍ قَدْ خَلَقَ اللّٰهُ فیها مِنْ کلِّ مَا کلٌّ عَنْهُ مِنْ فَضْلِهِ سائلون و اگر ابحر سموات مَداد گردد و کلّ اشیاء قلم و کلّ ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنّت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنّتی است که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل در جنّت ظهورالله گشته داخل در جنّت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الاّ داخل نار خواهد شد حین ما قُبِضَ.

اَعوذُ بِاللهِ عَن ذلک ما رأیتُ فی تِلک الجنّةِ الاّ الله و لا فیها الاّ ایّاه و لا من قَبلِها الاّ ایّاه و لا مِن بعدها الاّ اِیّاه و لا مِن فُوقِها الاّ اِیّاه و لا مِن دُونها الاّ ایُّاه لَه الخلقُ و الامرُ من قَبلُ و من بعدِ لا اله الاّ هو الحیُّ المهیمنُ القیّومُ و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علّو اهل جنّت است و حین ظهور بعد، از ادنی دنوّ اهل نار می‌گردد. پناه برده به خدا و اعتصام ورزیده به حبل نقطهٔ بیان در اولی و اُخرای او که او است غنیّ از اینکه کسی ایمان به او آورد یا داخل در جنّت او شود بل کلّ اگر نشوند در نار می‌روند و الاّ خود در جنّت فائز می‌گردند.

این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلاً را، زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظلّ شجرهٔ توحید است رحمت خداوند به هر دو می‌رسد و الاّ تملّک ما علی الارض در حین موت از او منقطع می‌گردد. ولی سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت هذا سُنّةالله مِن قبلُ و مِن بعدِ یُدخلُ مَن یشاءُ فی رَحمتِهِ انّهُ ولیّ کریمٌ و هیچ جنّتی اعظم‌تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهورالله ادراک نماید او را، و آیات او را بشنود و ایمان آورد به لقاء او که لقاءالله است فائز گردد. و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و به آلاء جنّت فردانیّت متلّذذ گردد.

و حمد خدا را که کلّ امروز از این جنّت محتجب و به آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار می‌کند متلذذ، و از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش محتجب بوده و مُضاد نبوده وکاش مُضاد بوده و آنچه لایق بر شجرهٔ حقیقت نبوده بالنسبه به او در حقّ او ظاهر نکرده کلّ به او مؤمن و او را در جبل نموده و کلّ به او معزّز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدّتر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنّتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم‌تر نبوده و نیست و مَا مِنْ الهٍ الَّا اللَّهُ ذلک الهُ الْجَنَّةِ وَ رَبُّها وَ مالکُها وَ ملیکُها وَ سُلْطَانُهَا مَا فیها یَبقی بِامرِهِ وَ اِنَّهُ لَغنیّ عَمَّا فیها وَ علیها ولکن مَا فیها یَتلذَذّون بِلقائهِ حِین ظُهُورِهِ ثُمَّ بلقائه حین بُطُونِهِ مِنْ حیثُ هُمْ لایَعلمون کلُّ مَنْ فیها لَیُسبحّون بِحَمْدِهِ فی کلِّ حِین وَ قَبْلِ حِین وَ بَعْدِ حِین وَلیُوحِدونّ اللهَ ربَّهم بِذکرِهِ فی کلِّ شأنٍ و قبلِ شأن و بعدِ شأن لن یَدخلْ فیها مِن نفسٍ الاّ و اِنّها لَتَقولُ مِن عندِ ربِّها اِنَّنی انا اللهُ لا اله الاّ انا العزیزُ المحبوبُ و اِنَّنی اَنا اللهُ لا اله الاّ اَنا المهیمنُ القیّومُ و اِنَّنی اَنا اللهُ لا له الاّ اَنَا لَرّبُ مَلیک و اِنَّنی اَنَا اللهُ لا اله الاّ اَنَا لَحقٌّ مَنیعٌ و اِنَّنی اَنا اللهُ لا اله الاّ انا ربُّ کلِّشیءٍ ربُّ الکرسیِ المنیعِ.

و کلّشیء راجع می‌شود به هیکل انسانی سواءً کان من ذکر او انثی و اگر آن نفس در جنّت است کلّ آنچه در مِلک او است در جنّت اگرچه شیئی باشد که لیس کمثله شیء در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیّت متجلّی می‌گردد بر صورت نفس خود است در حدّ خود که اگر معرّی شود باقی نمی‌ماند در صورت فؤادی او الاّ هیکل انسانی و از این است که کلّشیء طلب می‌کنند از خداوند که در ظلّ ما یَنسَبُ الی المؤمن باشند نه دونه زیرا که جنّت شیء این است که منسوب الی الله گردد و ما ینسبُ الی المؤمن یُنسَبُ الی الله و اگر راجع به نفس دون مؤمنه گردد کلّ در نار است و از شئون آن اگرچه کلّ در صقع خود لیس کَمِثلِهِ شیء باشد.

چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجرهٔ حقیقت در او مستقر است که گویا ذرّات آن همه به ندای ذکر انّنی انا الله لا اله الاّ انا ربُّ کلّشیء می‌خوانند بر کلّ حجرات اگرچه مقاعد مرآتیّهٔ مُطرّزه به ذهب باشد ولی اگر شجرهٔ

حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرّات مرایا می‌خوانند چنانچه ذرّات مرایای اعلی مقعد عمارات[۷] صدری که در ایّام ارض صاد در آنجا ساکن بوده می‌خوانده و می‌خوانند و حکم از برای هیچ شیئی نیست الاّ آنکه راجع به آن نفس می‌گردد و این است که هر مقعدی که اهل جنّت بر او مستقرّ شوند باعلی ما یمکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین به طرفْ حقیقت مشاهده می‌نمایند چنانچه هیچ مقعدی از محلّ شهادت کلمهٔ خامس ادنی‌تر در آن روز نبوده ولی چون از جنّت بوده بِاَعلی مایُمکن در ظلّ او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر می‌کرد می‌دید که لایق بوده که جُدران او از یاقوت مرتفع شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده.

و همچنین ارضی که آن روز شجرهٔ مقابل مستقرّ بوده اعلای از آن، آن روز نبوده که اولوالافئده در آن روز می‌دیدند فنای او را که گویا همان روز لا شیء می‌دیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقرٍّ بر آن ارض است و نه از او کذلک یُفنی اللهُ النَّفیَ و یَرفع اللهُ الاثباتَ بامرهِ اَنَّه علی کلِّشیءٍ قدیرٌ. و اگر بر عکس مورد، ظاهر شود که مقعد شجرهٔ حقیقت اعلی علوّ ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع می‌گردد و در ظلّ اگرچه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزّل می‌نماید اِذ کلُّشیءٍ یَرجعُ الی النَّفْسِ الاِنسانیهِ وَ أَنَّهَا هِی تَرْجِعُ الی اللَّهِ فی الْجَنَّةِ اِنْ کانتْ مُؤْمِنَةٌ بمن‌یظهره‌الله وَ تَرْجِعُ الی دُونِ الْحَقِّ فی النَّارِ اذا کانت مُحْتَجِبَةٌ وَ مَنْ یَتّبعُ امری فی اسْمِ الْمُسْتَغَاثِ یَدخلُ الْجَنَّةَ حَیثُ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ عندالله اَنَّهُ کان عَلی کُلِّشیءٍ قدیرا .

[۷] در نسخ زین و سبز۲۴ عمارات با الف نوشته شده یعنی امارات .

الباب السّابع و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ اَنَّ النّارَ حقٌّ

ملخّص این باب آنکه از برای نار شئون ما لانهایة بما لانهایة بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری به عدم عرفان ظاهر به ظهور در نفس ظهور ظاهر می‌گردد که می‌خواند کلّ را به هر لسانی که بر آن مبعوث گردد لا اله الاّ الله حقّاً حقّاً، لا اله الاّ الله حقّاً حقّاً حقّاً، لا اله الاّ الله حقّاً حقّاً حقّاً، لا اله الاّ الله حقّاً حقّاً حقّاً حقّاً،

زیرا که جوهر کلّ‌شیء از ما لایُحبّهُ الله به نفی و از ما یُحبّه الله راجع به اثبات می‌گردد و این ظاهر نمی‌گردد الاّ بما لایُحِبّهُ نقطةُ الحقیقةُ فی کلِّ ظهورٍ و ما یُحبّه، و این جوهر در قرآن فؤاد اوّل است و در بیان فؤاد اوّل، که در وقتی‌که شنید شجرهٔ حقّیقت ظاهر شد فؤادش به نار تأمّل یا جحد فانی گشت اگرچه آن فؤاد در قبل در جنّت بود زیرا که لا اله الاّ الله می‌گفت و محمّدٌ رسولُ‌الله(ص) و علیٌ و الائمةُ حُجَجِ‌اللهِ و أبوابُ‌الهدی اولئک هُم شهداءُ‌اللهِ و ما نَزّلَ اللهُ فی الفرقان را حقّ می‌دانست.

ولی در حین احتجاب یا غفلت یا وقوف یا حجد یا انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقّه از معرفةالله و از معرفت نبی و ائمّه و ابواب و اقرار به آنچه حقّ است در اسلام من عندالله، زیرا که کلّ اینها از شجرهٔ حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی قبول نکرد گویا در اوّل قبول نکرده زیرا که این ظهور، ظهور آخرت او بوده و اعظم از ظهور اولای او بوده.

از این جهت است که اعلی سکان جنّت قبل در ادنی دنّو نار ساکن می‌گردند زیرا که اصل اوّل نار در صقع خود انقطاع ورزید به سوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او منقطعی و به وهم آنکه در نزد نفسی حقّ بوده تفویض کلّ امور به او نموده و حال آنکه آن ثانی اوّل، اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بُعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی‌بخشد زیرا که

اگر صادق بود در نزد ظهور محقّق حقّ، توقف نمی‌نمود و به مقعد خود از لقاءالله محتجب نمی‌شد.

و اوّل ظهور نقطهٔ بیان آنچه خیر در علم خدا بود به او به اول مقبل خلق شد و آنچه دون خیر بود به او به اوّل مُدبر خلق شد که از یوم خلق کلّ‌شیء تا اوّل ظهور جوهر جواهر کلّ جنّت، باب اوّل می‌شود. و جوهر جواهر کلّ نار مدبر اوّل می‌شود.

و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضّل در حقّ او نمود و الواح متعدّده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لاینفعه محتجب گشته و قمیص اوّلیّت نار را پوشیده که الآن هیچ جنّتی اعظم در علم‌الله نیست از نقطه باء در بیان و هیچ ناری ابعد از ظّل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع به او می‌شود از هر شیئی اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع به این می‌شود از هر شیئی اشیائی است که داخل در جنّت شده چنانچه از قبل آنچه راجع به رسول‌الله می‌گردد داخل در جنّت شده و آنچه راجع به اول من لم یؤمن می‌گردد راجع به نار شده.

و شئون این نار ما لانهایة است ولی کلّیّه ابواب در نوزده ذکر می‌شود و الاّ لایَعلم عِدّتَها احدٌ الاّ الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حدّ خود و هر بابی که از ابواب جنّت گرفته شود باب جنّتی است در حدّ خود اگرچه کلّ من فی النّار راجع به اول او می‌گردد و کلّ من فی النّور راجع به اول او می‌گردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظّمند او را و ممجّدند او را و موحّدند او را الاّ آنکه این به ظهور آخرت توحید می‌کند و آن به ظهور دنیا که اوّل همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده این است که آن باطل می‌گردد و این ثابت می‌ماند و آن نار می‌گردد و این نور می‌شود و آن فانی می‌گردد و این ثابت می‌ماند و آن عزیز می‌شود و این ذلیل و آن غنیّ می‌گردد و این فقیر تا به جائی‌که دیگر ذکر از او باقی نمی‌ماند حتّی در نفس خود او و الاّ امروز هر دو لا اله الاّ الله می‌گویند ولی آنچه در بیان می‌گویند

بر شأن ما یحبّه‌الله می‌گویند و آنچه در فرقان می‌گویند به شأن ما لایحبّه الله می‌گویند و مثل این در قبل هرکس درکتاب الف بود لابّد توحید خدا را می‌کرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزّ و جلّ دوست داشت که موحّد شود به توحید محمّد رسول‌الله(ص) نه به توحید عیسی و هرکس تابع ارادةالله شد روح مَلکی در او مستقرّگردید الاّ مَن استَودعَ اللهُ فیه ذلک الرّوحِ فاِنَّهُ یَخرجُ و هرکس تابع نگشت نفس شین در او مستقرّگردید الاّ مَن استَوعَ فَاِنَّه لابُدّ انْ یَخرجَ و الاّ هر دو عبادت می‌کنند خدا را،

این است که بعد از سجده نکردن شین اوّلیّه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمّد (ص) این می‌شود که مرا مَعفُو بدار یا رسول‌الله از اینکه اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کنم. و جواب خداوند در آن روز جواب رسول‌الله هست که مطابق قول الله من حیثُ اُریدُ لا مِن حیثُ تُریدُ باشد که دوست می‌دارم مطاع گردم از آنجا که اراده می‌کنم نه از آنجائی که تو اراده می‌کنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اوّل من اقبل جوهر جنّت و اوّل من اعرض جوهر نار است و کلّ شئون خیر به او منتهی می‌گردد و کلّ شئون دون آن به او، چنانچه خداوند در قرآن کلّ را وصیّت به این نموده و لا تکونوا اوّلَ کافرٍ بهِ و من وصیّت می‌کنم کلّ را اَنْ تَکونَنَّ اوّلُ مَن تُؤمنَنَّ بمن‌یظهرنه‌الله یوم القیمةِ لَتَکونُنَّ مَبدأ کلِّ خیرٍ فی کتابِ اللهِ فَاِنَّ ذلک لَهُو الفَضلُ العظیمُ و لِأُحَذِّرَنَّکم اِنْ لا تَحتَجَبُنَّ بهِ اوّلَ کلِّ نفسٍ لَتَکونُنَّ مَبدأَ دونِ خیرٍ فَاِنّ ذلک لَهُو العَذابُ العظیمُ.

و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کلّ خیری‌که در بیان ظاهر شود راجع به اول من قال بلی می‌گردد که تصدیق نقطهٔ حقیقت را نموده و اوّل خلق او در علّیّین واقع شده و کلّ شئون دون خیر راجع به اول من قال لا می‌گردد و او است ناری‌که فوق او در بیان نیست و او جنّتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من‌یظهره‌الله که همین قسم مستدلّین استدلال می‌نمایند. و نار، نار نگشته الاّ به عدم سجود از برای خداوند معبود که به عدم ایمان به نقطهٔ بیان اثبات این کلمه از برای او می‌شود و اظهار ناریّت نکرده در نزد خود و کلّ، الاّ آنکه از برای

خدا کرده چنانچه از شدّت احتیاط در خانهٔ خودش به واسطهٔ شبههٔ که کرده وضو نگرفته و نیّت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کلّ مردود است عندالله، و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود به زعم خود لله می‌کرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطهٔ بیان در اولای او که ظهور فرقان باشد متجلّی شده و اگر می‌شناخت او را که او است، خطور تأمّل در حقّ او نمی‌کرد ولیکن شناخت زیرا که به آنچه نقطه اوّل ظاهر شده بود که آیات‌الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطهٔ فرقان امروز غیر از آیات‌الله چیز دیگری ظاهر نیست همین قدر که آیات‌الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف به ربوبیّت پروردگار خود نکرد کینونیّت ممکنه در او به کون آمده و تقمّص قمیص باب اوّل نار را پوشیده اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا وَ مَن يؤْمِنْ بِاللَّهِ فَلا سَبِيلَ لَهُ عَلَيهِ وَ اللَّهُ لَيحْفَظَنَّ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ

و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنّت قرآنیّه واقع شده باب کلّی نار است که شئون دیگر در ظلّ او محشور می‌شود که کلّ راجع می‌شود به فؤاد اوّل که جوهر نفی بحت است. و کلّ خیر و شئون او راجع می‌شود به نقطهٔ فرقان که فؤاد او جوهر جواهر کلّ اثبات است و احبّ کلّ‌شیء در نار همان است که از او محتجب شده و ابعض کلّ‌شیء نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احبّ کلّ‌شیء نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر می‌گفت و متحمّل شد آنچه شد که اگر می‌دانست که او است مظهر تکبیر در آن روز، نزد او سجده می‌کرد و خطور دون حبّ او بر قلب او نمی‌شد و ابغض کلّ نزد خودش، خود او است که همان است که خداوند در کلّ کتب نازل فرموده که نخواهم آمرزید او را چنانچه اوّل حرف نار در بیان، اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب به اهل بیت می‌داند و اهل بیت اوصیاء رسول (ص) هستند و رسول من عندالله منصوب است می‌کرد، هر آینه در نزد خود مفتخر و در نزد کلّ معزّز بود چگونه بر قول مُثبِت نبوّت که مظهر ربوبیّت صرفه و الوهیّت محضه هست خطور دون حبّ می‌کرد و شب و روز از برای او سجده می‌کند این است که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کلّ‌شیء را که اوّل من اعرض به محمّد (ص) باشد پوشیده

بلکه آن، از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علّت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیّت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول‌الله (ص) شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من‌یظهره‌الله اگرچه قلم راضی نمی‌شود که جاری شود به اسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور به آیات بینات من عندالله عزّ و جلّ ولیکن اگر شود قمیص این بوده که آن پوشیده و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از بُعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد به من‌یظهره‌الله آن روز شئون این به آن نمی‌رسد.

و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان به او است نه قول این کلمه، زیرا که باب اوّل نار همین کلمه را لا یُعدُّ و لایُحصی می‌گفته و پناه از نفس خود که شین بوده می‌برده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد به نقطهٔ بیان به ایمان به او، از نفس خودش که مؤمن به او نیست و الاّ چه ثمر می‌بخشد او را شب و روزی به فرض قرآن دون سنّت او سی و چهار مرتبه سجده می‌کند از برای خداوند به او و آنچه مقتضای کینونیّت او است که قلم حیا می‌کند بر ذکر آن بر او روا می‌دارد و حال آنکه به او سجده می‌کند و اظهار تقرّب به او می‌جوید و حال آنکه نزد او ابعد کلّ خلق و اوّل کلّ نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنّت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لانهایة که مکثّر شود تکثر همان واحد اوّل است در کِلتیهما هر کس مؤمن شود به بیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنّت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظلّ نار بوده و هست نه این است که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنّت در ارض باء انواری که هستند، هستند و در ظلّ باب کلّیّه ذکر می‌شوند و ظلِّ مِثل ظلِّ و اَسْتَعِیذُ بِاللَّهِ مِنْ دُونِ حُرُوفِ اَلاِثِبَاتِ فِی کُلِّ حِینٍ وَ قَبل حِینٍ و بَعْدَ حِینٍ وَ لَأَتَوَکَّلَنَّ عَلَی اَللَّهِ فِی کُلِّ شَأْنٍ و قبل شأنٍ و بعد شَأنٍ.

مثلا باب اوّل جنّت را نقطه فرض کن و باب اوّل نار را من یُقابل فرض کن الی ظهور من‌یظهره‌الله ماء نفی را در عروق اشجار منفیّه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته

ثابت اِلَی اَنْ یفْنِی النَّفْی بِحَیثُ لَمْ یبْقَ لَهُ فِی الْبَیانِ عَنْهُ مَنْ ذِکرٍ اِلاّ فِی الْکِتَابِ وَ یثْبِتُ الاثِبَاتَ بِشَأْنٍ کُلٌ یفْتَخِرُونَ بِنِسْبَتِهِمُ الْیهِ،

و چه بسا ناری را که خداوند نور می‌کند به من‌یظهره‌الله و چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کلّ داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کلّ داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الاّ آنکه کلّ مبدّل به نور می‌گردند و همین فضل را از من‌یظهره‌الله طلب نموده که این است فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز منتظر مَن یأتی اسْمُهُ احمد باشند.

و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابدّ ظاهر خواهد شد و مفرّی از برای او نیست اگرچه می بینیم ظهور او را مثل این شمس در وسط السّماء و غروب کلّ را به مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری، به مثل امروز تصوّر نموده و گفته ذلکم الله ربُّکم له الخلق و الامر لا اله الاّ هو العلیّ العظیم اگرچه تقادیر الهی در هر شأن مختلف می‌شود.

در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعلّ در وقت ظهور مشاهدهٔ حزن نفرماید از مؤمنین به خود که در غیب به او ایمان آورده و کلّ منتظر لقاء او هستند و لَأُفوِّضُ امرَهُ الی اللهِ ربهِ اَنَّه هو خیرٌ ولیٌّ و نصیرٌ و انّه هُو خَیرٌ وکیلٌ و ظهیرٌ و او است که کفایت می‌کند کلّ را از کلّ‌شیء و هیچ شیئ کفایت نمی‌کند از او زیرا که هیچ شیئی بلا ایمان به او ثمر ندارد و هیچ شیئی با ایمان به او حزنی ندارد و الاّ اِنَّ اللَّهَ لَیکْفِینَّکُمْ عَنْ کُلِ‌شَیءٍ اَن یا کلَ‌شَیء عَنْ کُلِ‌شَیءٍ وَ لاَ یکْفِینَّکُمْ عَنِ اللَّهِ رَبِّکُمْ مِنْ شَیءٍ و لَایکْفِی شَیءٌ عَنْ شَیءٍ لاَ فِی السَّمَوَاتِ وَ لاَ فِی الاَرْضِ وَ لاَ مَا بَینَهُمَا اِلاّ مَنِ استکفی باللَّهِ رَبِّه انّه کان عَلاَّماً کافِیاً قَدِیراً. آنچه ذکر شد، در ذکر حین حیات عبد است و الاّ بعد از موت لَن یَقدِرَ قَلبٌ اَن یَخطرَ بِهِ اَعوذ بِاللهِ عن کلِّ ما یُذکَر بِهِ النّارُ و آن دائر مدار نار هر

ظهوری است که امروز در ظهور بیان مُبِین است حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنّت داخل می‌شود و الاّ در ارضی که منسوب به نار است اگر از حبّ او داخل در او شود داخل در نار می‌شود فی الحین اِلاّ اَنْ اَرادَ بِشیءٍ للهِ و لَیَسَئلَنَّ اللهَ اَنْ یَنتَقَمَنَّ عنه گویا مشاهده می‌شود که امکنهٔ ناریّه، مؤمنین بالله داخل در آنها نمی‌شوند تا آنکه به جائی می‌رسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمی‌شوند و اگر شوند پناه می‌برند الاّ آنکه نقطهٔ بیان یا من‌یظهره‌الله اذن دهند مؤمنین به خود را یا شهداء حقه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را و الاّ داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائی‌که محلّ قرار نار بوده و قُلْ صَدَقَ اللَّهُ وَعَدَهُ کَذَلِکَ یفْنی اللَّهُ النَّفْی اِلَی اَنْ لایبْقِی لَهُ مِنْ اَثَرٍ حَتّی فِی الاَرْضِ ثمَّ انْظُر اِلی مَحَلِّ اَلنُّورِ وَ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ کَذَلِکَ یثبِتُ اللهُ الاثباتَ بِامرِهِ اِنَّه علامٌ قَدیرا.

الباب الثّامن و العشر من الواحد الثّانی
فی بیانِ اَنَّ السّاعةَ آتیةٌ لارَیبَ فیها

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور مشیّتی ساعت به حقیقت اوّلیّه او است الی آنکه تنزّل می‌نماید تا آنکه هر ذکر حقّی که منسوب به او شود از قِبَل او در ظهور، اگر اطلاق فرماید صدق است و الاّ لایق نیست که اطلاق شود حتّی آنکه اگر در ظهور او خبری از قِبَل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر اَنّ السّاعةَ آتیهٌ لاریبَ فیها زیرا که مدلّ بر علوّ او است .

و امروز ساعت نفس بیان است که می‌آید مردم را و حکم می‌کند بر ایشان الی یوم القیمة و مَردّی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحهٔ از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقّی آنچه که حقّ حکم فرماید بر آن، که آن ساعت است، محقّق می‌گردد وَلَتَنْظُرُنَّ ظُهُورَاللّهِ فَاِنَّ السَّاعَةَ لَتَأْتِینَّکُم بَغتَةً و اِنَّ عَلی اللهِ رَبِّکُم اَنتُم تُعَرضُون.

الباب التّاسع و العشر من الواحد الثّانی

فِی اَنَّ ما فِی الْبَیانِ تُحْفَةٌ مِنَ اللَّهِ لِمن‌یظهِرهُاللَّهِ سُبْحانَكَ اَللّهُمَّ یا اِلْهِی ما اَصْغَرَ ذِكْرِی وَ ما ینْسُبُ اِلَی اِذاً اُرِیدُ اَنْ اَنْسُبْهُ اِلَیكَ فَلْتُقْبَلَنَّنِی وَ ما ینْسُبُ اِلَی بِفَضْلِكَ اِنَّكَ اَنْتَ خَیرُ الْفاضِلِینَ

ملخّص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قِبل‌الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأهٔ اخرای او است مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل‌الله از برای محمّد رسول‌الله (ص) زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه به او است و ما یَرجِعُ اِلیها حَتّی لَو کانَ مِن تُسع تُسع عُشر عُشر ذرّطین.

و همین قسم آنچه خداوند به رسول‌الله (ص) نازل فرموده که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می‌شود مرایای افئدهٔ ایشان تحفه بود من الله به سوی قائم‌آل‌محمّدعلیهم‌السلام و همین قسم آنچه در بیان متکوّن شود از شئون محبوبه تحفهٔ است از قبل نقطهٔ بیان به سوی من‌یظهره‌الله که ظهور اخرای نقطهٔ بیان باشد. و همین عزّ و فخر کلّ را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود چنانچه امروز تحفهٔ انجیلیّه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیّه قبول نمی‌کند چگونه و مظهر حقیقت، و همین قسم بیان قبول نمی‌کند ادنی ادنای او، علوّ قبل را الاّ آنکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده و همچنین من‌یظهره‌الله قبول نمی‌فرماید شیئی که منسوب به بیان است الاّ آنکه منسوب به کتاب او شود و همچنین الی مالانهایة ظهورالله ظاهر است.

در هر ظهور شئونات ما یرْجِعُ اِلَی الظُّهُورِ الاَوْلِ تُحْفَةٌ مِنَ اللَّهِ اِلْیهِ لِیوْمِ ظُهُورِهِ فِی النَّشْأَةِ الأُخْرِی و چقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت به او مقطوع سازد و از تحفه‌گی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین به قرآن بخواهند تحفهٔ رسول‌الله (ص) را برسانند باید کلّ مؤمن شوند به بیان و الاّ مقطوع نموده از خود نسبت علوّ را نه این است که شجره بفرماید چرا محتجب شده‌اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یَقصِدُ اِلیه اَفئدتُکم بوده و هست زیرا که آنچه در

طلب دنیا بر می‌آئید تا ملاحظهٔ رضای خداوند را در او ننموده نمی‌کنید و امروز که شجرهٔ حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمرهٔ وجود خود که ما یؤل الیه انفسکم بوده و هست محتجب، آنچه وارد می‌آید بر نفس خودتان می‌آید وَ اللّهُ غَنِی عَنْکُمْ وَ عَنْ ما ینْسَبُ اِلیکم وَ اَنْتُمْ اَنْ تَنْسِبَنَّ اَنْفُسَکُمُ الَی اللهِ فَاِذاً اَنتُمْ بِذَلِكَ تَبْقَوْنَ ثُمَّ تَفْتَخِرُونَ وَ اِلا لَنْ تَفْنِینَّ اِلاّ اَنْفُسَکُم وَلَتَشْهَدُنَّ ثُمَّ لَتُوقِنُونَ .

واحد سوم

الباب الاوّل من الواحد الثّالث
فی اَنَّ مَا یُذکَرُ بِهِ اسْمُ شیء مُلکٌ لَهُ وَ اَنَّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ غیرِهِ

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم کلّ‌شیء را خلق فرموده لِمَن یَدلُّ علیه، و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لا یزال مدلّ علی الله بوده و هست. کلّ‌شیء به او خلق شده و می‌شود و او است قائم به نفس خود بالله، و کلّ‌شیء قائم به او است، و ما یُشَیُّء مِن شیءٍ اِلاّ بهِ و لذا انّه اَحقّ مِن کلِّ‌شیءٍ و ما سوای او مُلک او هستند به تملیک ذات اقدس کلّ‌شیء را، و او است احقّ از کلّ‌شیء به کلّ‌شیء از نفس کلّ‌شیء.

ثمرهٔ این علم آنکه اگر نقطهٔ حقیقت کلّ‌شیء را عطا فرماید به یک شیء احقّ بوده و هست چه فعلیّت به هم رساند چه محض حکم باشد. مثلا اگر رسول خدا (ص) در قبل کلّ ما علی الارض را تصرّف می‌فرمود احقّ بود از مَلّاک او به او، و این بوده تملّک خداوند کلّ‌شیء را، که کلّ می‌گویند له الخلق و الامر.

و همچنین اگر من‌یظهره‌الله تصرّف فرماید در کینونیّات کلّ‌شیء احقّ است از کینونیّات ایشان به خود ایشان، و حال آنکه اجلّ و اعظم از این است که نظر فرماید به کلّ‌شیء زیرا که کلّ‌شیء ناظر به جود و فضل او بوده و هستند و او است غنیّ از کلّ‌شیء بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته.

ثمرهٔ این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کلّ عارف به حقّ او باشند که لم و بم در حقّ او ذکر ننمایند. و احدی را نمی‌رسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیّت شیء نزد او نماید زیرا که او احقّ است از او به نفس او، اگرچه نخواهد حکم فرمود الاّ به حکم بیان تا وقتی که بخواهد مجدّد فرماید عهد خود را در اعناق کلّ‌شیء. ولی اگر بفرماید به یک نفسی از آنهائی که به حکم بیان ارث می‌برند که یک قِیراط مبر همان حکم الله هست در حقّ او و در

بیان و اگر بَرد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول‌الله (ص) فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکّی نیست که این حکم، حکم قرآن است اگرچه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قِبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین به حقّ او سواء است. این است استحقاق او، ولیکن استحقاق خلق، قلم حیا می‌کند که ذکر شود. و کلّ به امر او صلوة جمعه می‌کنند و اگر بفرماید به یکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس احقّ از تو است به این منصب قبول ننموده ولی به امر اوّل او اظهار ایمان نموده چنانچه به بودن یکی مثل مُسلمین به او راضی نشده و الاّ این قسم واقع نمی‌شد.

این است استحقاق خلق و آن است استحقاق او که در افئده‌ای که آیت توحید خداوند را گذاشته اگر امر فرماید به آیهٔ اخری احقّ از او است از نفس او به او، چنانچه در ظهور رسول الله(ص) آن آیهٔ توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته و آیهٔ بدیعه در قرآن به کلّ افئده تجلّی فرموده اگر احقّ نبود به آن آیات، چگونه مرتفع می‌فرمود جائی که در اعلی علوّ عبد مالکیّت خود را این قسم اظهار فرماید ما یتفرّع بر او چگونه لایق ذکر است.

و همین قدر که ناظر به شمس حقیقت باشد حدّ خود را دانسته بلکه افتخار می‌نماید به اینکه منسوب به او گردد اگرچه به نسبت مِلکیّت باشد مثل کلّ‌شیء که عزّ کلّ‌شیء این است که او است مالک کلّ‌شیء نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور قبل او ثابت و مفتخر است. چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیّه به حروف قافیّه افتخار نکنند و در ظلّ او مستظلّ نگردند ولی به نسبت خود به الواح الفیّه مفتخرند و همچنین قبل، قبل او اِلَی اَنْ ینْتَهِی اِلَی آدَمَ الاَوَلَ الَّذِی لا اَوْلَ لَهُ وَ بَعْدَ بَعْدِ اَوْ اِلَی اَنْ ینْتَهِی اِلَی ما ینْتَهِی وَ لاَ نِهَایةَ له قُلِ اللَّهُ یبْدَأُ کُل‌شَیءٍ ثُمَّ یعِیدُهُ وَ لَمْ یکُنْ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ ذِکَراً بِمِثْلِ مَا لَمْ یکُنْ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ ذکرا افلاً تُؤْمِنُون.

الباب الثّانی من الواحد الثّالث
فی اَنَّ بِقُولِهِ یُخلَقُ الشَیءُ اِنْ یَنطُق بِهِ لِاَنَّ قُولَهُ الحقّ

ملخّص این باب آنکه قول شجرۀ حقیقت مشابه نمی‌شود به قول او، قول احدی از ممکنات، زیرا که به قول او کینونیّت شیء خلق می‌گردد. مثلا اگر تکلّم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن به ولایت امیرالمؤمنین (ع) خلق آن ولایت نمی‌شد اگرچه لم یزل آن ولیّ‌الله بوده ولی مبدأ ظهور از قول او است در آن ظهور، نه قبل از آن ظهور،

و همین قسم دون حقّ از اوّل نار گرفته الی آخر آن به قول او خلق شده که اگر نمی‌فرمود انّ هذا دون حقّ نه در آفاق تکوّن به هم می‌رسانید نه در انفس جاری می‌شد. این است که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند. و همین قسم در ظهور بیان، اگر ذکر اوّل نار نمی‌شد کجا خلق اون می‌شد. و همین قسم در نور، اگر ذکر نمی‌فرمود کجا ولایت آن ثابت می‌شد.

و نظر کن بعد از غیبت شجرۀ محبّت در قرآن چقدر ابواب نار آمده، چرا ذکری از ایشان نیست و از قَبل ایشان چگونه ثابت است و برائت کلّ از ایشان در نزد کلّ ظاهر، و شبهۀ از برای اولوالافئده نبوده و نیست که اگر به حرف علّیّین تکلّم فرماید نفس کلّیّه در صقع خود خلق می‌شود به او ، که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص، و اگر به حرف دون علّیّین تکلّم فرماید به عدل او در نار، نفس کلّیّه خلق می‌شود در صقع خود، که قلم حیا می‌کند از استحقاق او که ذکر نماید.

و در نزد هر ظهور حقّی هیچ فضلی اعظم‌تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر به مشیّت، دون استحقاق او نشود که اگر شود لابدّ حکم او را ذکر می‌کند . و در نزد ذکر او خلق او می‌شود، و همان نار می‌گردد از برای اهل آن ظهور، و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقّی نشود، هر آینه کلّ به اعلی قوه خود سعی نموده که دون حقّ نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود، و ناری شود در آن ظهور، که در آن مردم هلاک گردند.

چنانچه اوّل این ظهور اگر کلّ همّت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق او است ذکر نشود ذکر نار نمی‌شد، که محتجبین در او مخلّد گردند و خلق او به ذکر او می‌گردد. و الاّ چرا حرف قبل از این، حرف ثانی را کسی ذکر نمی‌کند و حال آنکه ظلم هر دو بالنّسبه به خلق سواء بوده بلکه همینکه این در مقابل حقّ بدون حقّ ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او به این می‌شود و الی یوم القیمة کلّ از او تبّری جسته، و در نار فنای خود فانی می‌گردد.

و هیچ فضلی اعظم‌تر از این نیست که در ظهور هر حقّی اهل آن ظهور کلمات‌الله را اخذ نموده که خلق کینونیّات ایشان به او است. مثلا اگر نازل فرماید آیهٔ بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص، مثل اینکه نازل فرماید و للهِ مُلکُ السّمواتِ و الارضِ و ما بینهما وَ اللهُ عَلی کلِّ شیءٍ قدیرٌ مظهری در بیان به هم می‌رسد که دلالت بر این آیه کند، بلکه الی ما لانهایة مظهر در ظلّ مظهر به هم می‌رسد. چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است و حال آنکه مظاهر اولوالحکم از زمان ظهور تا امروز لایُحصی است.

این است که در ظلّ هر آیه اشباح ما لانهایة متحقّق می‌گردد و اگر امر خاصّی باشد که کلّ متّبع اند آن را تا یوم قیامت، مِثل فرض خُمس یا اوامر مفروضهٔ دیگر، این است که کلام او خلق شیء می‌کند و مثل کلام کسی نیست. زیرا که در او دیده نمی‌شود الاّ الله، و نیست غیر الله خالق شیء و نه رازق شیء و نه ممیت شیء و نه محیی شیء و نه مُبدع شیء و نه مُحْدِث شیء اَلاّ له الخلق و الامر مِن قبلُ و مِن بعدِ ذلک ربُّ العالمین.

اگر درک ظهور من‌یظهره‌الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حقّ او و کلّ اعلی‌تر از این نیست که ذکر شئون ناریّه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید. و هر کس به قدر کینونیّت خود از منبع جود او زاد، تا ظهور دیگر او را، گرفته که در مابین الظهورین به عطای او مفتخر باشد اگرچه به آیهٔ واحده باشد، که ارواح متعلّقه به او لابّد در حقّ آن ظاهر خواهد گشت و مَن اَصدقَ مِن اللهِ حَدیثا لو اَنتم تُوقنون.

الباب الثّالث من الواحد الثّالث

فِی اَنَّ الْبَیانَ وَ مَنْ فِیهِ طَائفٌ فِی حَوْلِ قَوْلِ مُنْ‌یَظْهِرَهُ‌اللَّهِ بِمِثْلِ مَا کَانَ الاَلِفُ وَ مَنْ فِیهِ طَائفٌ فِی حَوْلِ قَوْلِ مُحَمَّدٍ رَسُول‌اللهِ ص وَ مَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَیهِ فِی اَوْلاَهُ وَ مِنْ فِیهِ طَائفٌ فِی حَوْلِ قَوْلِهِ حِینَ ظُهورِ اُخریه

ملخّص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الاّ به سوی من‌یظهره‌الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه مُنزل او غیر او نبوده و نیست. و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او، از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود. چنانچه قرآن و ارواح متعلّقه به آن مشتاق بودند به ظهور مُنزل خود و غیر او را منظور نظر نداشته و نمی‌دانند.

و امروز فرقان صلوات می‌فرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نقمت می‌کند از منزل او و از برای ارواحی که داخل بیان نشده و حظّ او را به او عطا ننموده.

و همچنین بیان صلوات می‌فرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علّیّین او باشد که مؤمن می‌شوند به من‌یظهره‌الله و او را عروج می‌دهند به سوی کتاب او، و طلب نقمت می‌کند از خداوند عزّ و جلّ بر حروف دون علّیّین که در حین ظهور او سجده لله به او نمی‌کنند و به شیئی از لقاءالله محتجب می‌گردند.

اگر کسی ناظر به عین فؤاد باشد می‌شنود امروز از حروف قرآنیه اَلْغَوْث اَلغَوث یا اَلْهَنَا وَ اِلَهَ کُلِشَیءٍ فَادْرُکْنا وَ خَلِّصْنا عَنْ نارٍ نَسَبْتَنا اِلَی ما کُنَّا اِلَیهِ لِمَنْسُوبِینَ وَ انْسَبْنا اِلَیکَ وَ اَدْخَلْنا فِی الْبَیانِ فَاِنَّا کُنَّا مِنْ فَضْلِکَ سائِلِینَ. چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطّق خواهد فرمود بیان،

رحمت از برای نفسی که حقّ او را ضایع نکرده و نقمت او را از برای خود نخریده و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من‌یظهره‌الله نظر می‌فرماید بیان، به سوی مؤمنین به خود، و می‌گوید که آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار به من‌یظهره‌الله نماید، تا آنکه

وفا به عهد ربّ خود نماید در من، و مسرور می‌گردد، به اقبال مؤمنین به او به سوی مُنزل او و محزون می‌گردد، اگر حزنی از مؤمنین به او بر مُنزل او وارد آید.

چنانچه امروز هیچ شیئی محزون‌تر از فرقان نیست و کلّ او را تلاوت می‌نمایند و از رحمت او هیچ ندارند الاّ نقمت او را، به مثل آنهائی که در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت می‌نموده.

ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خدا به هیچ شیئی محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج به سوی او است، و حظّ آخرت او است، به مثل ارواح او، وابیاناه ننموده و تعقّل نموده امرالله را و سجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید، نموده که بیان راضی نمی‌گردد از شما، الاّ آنکه ایمان آورید به من‌یظهره‌الله که منزل او و کلّ کتب بوده و شفاعت می‌نماید نزد او از مؤمنین به خود و شفاعت او مقبول است نزد منزل او.

و هیچ بندۀ نیست که خدا را بخواند به بیان الاّ آنکه مستجاب می‌گردد دعای او تا اوّل ظهور من‌یظهره‌الله، آنوقت اگر بخواند خدا را بما لا عَدَّ لَه بِالبیانِ، که مستجاب نخواهد شد دعای او، خداوندا از جود و فضل تو سؤال می‌شود در حقّ بیان، وَ مَن فیهِ مِمَّا احبَبتَهُ لا مِمَّا لاَتُحِبَّنَّهُ بِأَنْ تُرْحِمَنَّ عَلَیهِ وَ عَلَی مَنْ آمَنَ بِهِ یوْمَ ظُهُورِكَ وَ اَنْ تَرفَعَنَّهُ وَ مَن آمَنَ بِهِ یومَئِذٍ بِما تُنْزِلَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ فَاِنَّكَ اَنْتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ.

الباب الرّابع من الواحد الثّالث

فی اَنَّ ما نَزَّلَ اللَّهُ عَلَیهِ مِنَ اَلآیاتِ وَ الْکَلِمَاتِ اَعْظُمُ وَ اَعْلی مِمَّا قَدْ نَزَّلَ اللَّهُ حِینَئِذٍ

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور مشیّتی به ارتفاع نفس ظهور، کلمات آن هم مرتفع تر است از کلمات قبل او، بل اوّل نشأه اولی و ثانی نشأه اخری عندالله و عند اولی الافئده محقّق است. بلکه نیست اوّل الاّ از برای ثانی و نه ثانی الاّ از برای ثالث و نه ثالث الاّ از برای رابع الی ما لانهایة بما لانهایة لما بما منها الیها، همان قدر که فضل رسول‌الله (ص) است بر عیسی (ع) همان قدر فضل قرآن است بر کتاب قبل.

و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد، بعد وَ لِیسَ لِأَمرِاللهِ مِن حَدٍّ و لا لِما یَتَجلّی اللهُ مِن تَعطِیلٍ. طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد که « روحُ القُدُسِ فی جِنانِ الصّاقورةِ ذاقَ مِن حَدائقنا الباکُورَة » و مراد کلمات بدیعه از شجرهٔ حقیقت است در نزد هر ظهوری.

و اگر شبههٔ در اعظم بودن قرآن نزد اولوالافئده هست بر کتاب الف، در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد الاّ بعینه ظهور اوّل به نحو اشرف، و نه کتاب او الاّ همان کتاب اوّل به نحو اشرف. این است که کلّ در حجاب هستند که درک نمی‌نمایند و الاّ امرالله اظهر از هر شیئی هست و اِنَّ اِلی اللهِ المُنتهی و الرَّجعی فی الآخرةِ و الأُولی.

و ظهور مشیّت در هر ظهور، ظهور مهیمنه بر کلّ است. ظهورات جزئیّه در ظلّ او ذکر می‌شود مثلا آنچه از ائمّه یا شیعیان، ظهور الله مرتفع گردد در ظلّ ظهور رسول‌الله (ص) مستظلّ می‌گردد و همین قسم است قبلِ قبل و همین قسم است بعدِ بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الاّ به استیلاء بر کلّ و همینه بر کلّ ذرّات. ما یذکَرُ بِهِ اسمُ شَیءٍ یذکَرُ فی ظِلِّ ظُهورِهِ وَ حَقٌّ عَلَیهِ اَنْ یتَّبَعَهُ ذَلِكَ اَمْرُاللَهِ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ اِنَّا کُلٌّ لَهُ مُخْلِصُون.

الباب الخامس من الواحد الثّالث

فِی اَنَّ مَقاعِدَ الْمُرْتَفِعَةِ فَوْقَ الارضِ اِذا یأْذَن یرْفَعُ وَ اِنْ لَمْ یأْذَنْ یثْبَتْ وَ الاَمْرُ بِیدِهِ

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجرهٔ حقیقت محقّق شده، امر، امر او است فیما اَمَر. و نهی، نهی او است فیما یَنهی. مفرّی نیست که نفوسی‌که در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابدّ است که از قبور احیاء ایشان را مبعوث فرماید، و حین بعثت، مقاعد راجع به امر او می‌گردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الاّ ثابت لَهُ الخَلقُ وَ الاَمرُ یفعَلُ مَایشَاءُ و یحْکُمُ مَایرِیدُ لایسئَلُ عَمَّا یفْعَلُ و کُلُّ عَنْ کُلِشَیءٍ یسْئَلُونَ مَا یفْعَلُ ذَلِکَ مَایفعلُ اللَّهُ وَ مَایحُکُمْ ذَلِکَ مَایحْکُمُ اللَّهُ وَ مَا یسْئَلُ ذَلِکَ مَا یسْئَلُ اللَهُ. زیرا که او است مرآتی که دلالت نمی‌کند و نکرده الاّ علی الله وَحدَهُ ربِّ کلِّ شیء ربِّ مایُری و ما لایُری ربِّ العالمین.

الباب السّادس من الواحد الثّالث
فی اَنَّ مَا یُذکَرُ بِهِ اسْمُ شیء مَا خَلَا اللَّه خَلْقٌ فی حَدِّ الاِبداع

ملخّص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمهٔ که جامع کلّ علم است. و اون این است اِنّنی اَنا الله لا اله الاّ انا و اِنّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایّای فاتّقون و هر شیئی که اطلاق شیئیّت بر او می‌شود ما دون الله خلق او است در حدّ ابداع و اختراع و انشاء و احداث ولی در این مراتب مظاهر حقّ است که کلّ ادلاّء علی الله هستند.

و بحر اسماء و صفات لم یزل مدلّ علی الله بوده و هست ولی در حدّ اسمیّت مذکور است و وصفیّت خود نه ذاتیّت الوهیّت و کینونیّت او، اِذ ما دُون الله خَلقٌ لهُ و کلٌّ له عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیّت بر او می‌شود خداوند او را ابداع فرموده به مشیّت، و مشیّت را ابداع فرموده به نفس خود، چنانچه امروز کلّ‌شیء ما یُنسَبُ اِلی البیان است. زیرا که روح شیئیّت در اینها است و اینها به ذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیّت اوّلیّه باشد و در هر ظهور سرّالله ظاهر و در هر بطون امرالله باطن بوده و هست اِنّا کلٌّ لِلَّهِ وَ اِنّا کلٌّ اِلیهِ لَراجعون اللَّهُ یَبدءُ کلَّ‌شیءٍ ثُمَّ یُعیدهُ وَ اِنّا کلٌّ لَهُ مُخْلِصُونَ.

الباب السّابع من الواحد الثّالث

فی اَنَّ مَا قَدْ نَزَّلَ اللّهُ مِنْ ذکر لِقَائِهِ أَوْ لِقَاءِ الرَّبِّ اِنَّما الْمُرَادُ بِهِ من‌یظهره‌الله لَانَ اللّهَ لایُری بِذَاتِهِ

ملخّص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یُدرَک و لن یُوصَف و لن یُنعَت و لن یُوحَد و لن یُری بوده، اگرچه کلّ به او ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مَجد کرده و دیده می‌شود.

و آنچه که در کتب سماویّه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور او است که مراد نقطهٔ حقیقت که مشیّت‌اوّلیّه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاءالله و لقاء ربّ شده به حقیقت اوّلیّه مراد لقاء رسول‌الله (ص) بوده و هست و کم‌کم تنزّل می‌نماید از حقیقت اوّلیّه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت نکند الاّ علی الله ذکر می‌شود در ظلّ آن حقیقت اوّلیّه، چنانچه آنچه در حقّ ائمّهٔ هدی « مَن عَرفَکُم فَقَد عَرفَ اللهَ » و امثال آن نازل است به علم این باب مفتوح می‌شود و همچنین در حقّ مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول‌الله (ص) است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد به این مؤمن، به حقیقت اوّلیّه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه به هر نفس مؤمنه منتهی گردد. حتّی آنکه اگر عصائی بر ید مؤمنی باشد در او دیده نمی‌شود الاّ الله زیرا که منسوب به او است و اگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمی‌شود الاّ النّار چونکه منسوب به او است. و همچنین ترابی که بر او مستقرّ هست و کلّ‌شیء که منسوب به او است.

و کلّ خلق نشده‌اند الاّ از برای لقاءالله که لقاء مشیّت باشد به حقیقت اوّلیّه، و ذکر در ما دون او به شبحیّت می‌شود نه به استقلال کینونیّت. زیرا که مَثل او در هر حال مَثل شمس است و مثل دون او کمَثل مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود به واسطه شبح آیهٔ توحیدی است که از او است در او و الاّ اطلاق این اسم جایز نیست الاّ بر او، و هر کس لقاء من‌یظهره‌الله را درک نماید لقاءالله را درک نموده و فائز به لقاء ربّ شده اگر مؤمن به او

باشد. و الاّ ناظر به وجه خامس در حین عروج هم به لقاءالله فائز شده ولی چه ثمر از برای او، بلکه اگر نشده بود از برای او بما لانهایة الی ما لانهایة بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان.

و لقاء ارادهٔ اوّلیه در نزد مشیّت اوّلیّه به مِثل شبح شمس است در مرآت و همین قسم الی ما ینتهی الی آخر الوجود چگونه می‌توان مقابل گرفت با لقاء قُمُص شمس، لقاء با شبح در مرآت را، اگرچه او نیست الاّ او و حکایت نمی‌کند الاّ از او ولی هَذَا شَأْنُ الاِمکانِ عِنْدَ ظُهُورِ الازلِ وَ شَأْنُ الْحُدُوثِ عِنْدَ اسْتِحْقَاقِ الْقَدَمِ.

و هر کس لقای من‌یظهره‌الله را مقترن به لقائی نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقای او یا آنچه ما یوصف به است دهد او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را شناخت جائی‌که عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سُبْحانَ اللَّهُ عَمَّا یَقولُ الْقَائِلُونَ تَسبیحا عظیما وَ تَعالی اللَّهُ عَمَّا یَذکرُ الذاکِرون عُلُوًّ کبیراً.

الباب الثّامن من الواحد الثّالث
فی اَنَّ ما فی العالَمِ الاکبرفی البیانِ

ملخصّ این باب آنکه آنچه که اسم شیئیّت بر او واقع شود از هرشیئی در بیان است اسم او و روح متعلّق در اسم، نه متعلّق در شیء که ذات او باشد. و کلّ آنچه در بیان است در این آیه است.

لَوْ أَنْزَلْنا ذَلِكَ الْبَیانَ علی مَنْ فی مَلکوت السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بینهما فاذاً کلُّ بِاللَّهِ رَبِّهِمْ الرَّحْمَنِ لَیُؤمنون اِنَّهُ لَا الهَ الَّا هُوَ الحیُ المُهیمنُ القَیومُ اللَّهُ اَلذی لَا الهَ الَّا هُوَ الْقاهِرُ الظَّاهِرُ الْفَرْدُ الْمُمْتَنِعُ المُتعالی الْقُدُّوسُ لَهُ الاَسماءُ الحُسنی یُسبّحُ لَهُ مَنْ فی السَّمَوَاتِ والارضِ وَ مَا بَینهما سُبْحَانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَصفون ، قُلْ اِنَّ اللَّهَ لَهُوَ المَلِکُ السُّلْطَانُ الْقَادِرُ الْعَلَّامُ لَهُ الاَمثالُ العلیا یَسجدُ لَهُ مَنْ فی السَّمَوَاتِ والارضِ وَمَا بینهما وَ اِنَّهُ لَهُوَ العزیزُ الْمَحْبُوبُ،

که نوزده اسم است که مدّل علی الله هست و کلّ اسماء و امثال در ظلّ او ذکر می‌شود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنّت، هر کس مؤمن باشد به بیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد، و به حروف واحد که افئده ایشان مستمدّ به این اسماء است مؤمن، و از ابواب نار مستجیر بالله باشد و متبرّأ و هر ذکر شیء خیری که در بیان باشد راجع به اسماء و امثال داند، و هر ذکر دون خیری را راجع به صمت حروف نفی داند، گویا تلاوت کلّ بیان نموده، و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده،

و این آیات اربعه راجع می‌گردد به این آیه شَهِدَ اللَّهُ اَنَّه لا اِلَهَ اِلاّ هُوَ لَهُ الْمُلْكُ وَ الْمَلَکُوتُ ثُمَّ الْعِزُّ وَ الْجَبرُوتُ ثُمَّ الْقَدَرَةُ وَ اللاَّهُوتُ ثُمَّ الْقَوْةُ وَ الْیاقُوتُ ثُمَّ السَّلْطَنَهُ و النَّاسُوتُ یحْیی وَ یمِیتُ ثُمَّ یمِیتُ وَ یحْیی وَ اَنَّهُ هُوَ حَی لَا یمُوتُ وَ مَلِكٌ لا یزُولُ وَ عَدْلٌ لَا یجورُ وَ سُلْطانٌ لا یحُولُ وَ فَرْدٌ ،

لَایفُوتُ عَنْ قَبْضَتِهِ مِنْ شَیءٍ لاَ فِی السَّمَوَاتِ وَ لاَ فِی الارْضِ وَ لاَ مَا بَینَهُمَا اِنَّهُ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیراً،

و این آیه راجع می‌گردد به این آیهٔ شَهِدَ اللَّهُ اَنَّهُ لا اله اِلاّ هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالامرُ یحیی وَ یمیتُ ثُمَّ یمِیتُ وَ یحْیی وَ اَنَّهُ هُوَ حَی لایمُوتُ فِی قَبْضَتِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ یخْلُقُ مایشَاءَ بامْرِهِ اِنَّه کانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیراً.

و این آیه به بِسمِ اللهِ الاَمنعِ الاَقدسِ وکلّ حروف بسمله به نقطه باء چنانچه در بدء، کلّ از نقطه طالع شده، وکلّ بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا، و مَثل او مَثل شمس است و مثل کلّ حروف مثل مرایا، که از او منعکس شده، و در هیچ حرفی نیست اوّل الاّ او و نه آخر الاّ او نه ظاهر الاّ او و نه باطن الاّ او، چنانچه هر کس در ظلّ ایمان به قرآن در آمده در کینونیّت او دیده نمی‌شود الاّ شبح آیه رسول‌الله (ص) که به فضل او در ظلّ ظلال او مستظلّ گردیده.

و کلّ بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیّت ظهورالله است وکلّ راجع می‌گردد به من‌یظهره‌الله، زیرا که او است که کلّ بیان و من فیه راجع به او می‌گردد به منتهای خضوع و غایت خشوع، و او است که در مرایای بیان دیده می‌شود. مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر. زیرا که در مرایا دیده نمی‌شود الاّ شمس اگرچه در مقام شبحیّت بوده و هستند.

و کلّ حروف علّیین بیان راجع می‌شود به من‌یظهره‌الله که باب اوّل جنّت و اسم اعظم ظاهر به اُلوهیّت باشد وکلّ دون حروف علّیین راجع می‌شود به باب اوّل در نار که در ظلّ این اسم مُستمِدّ در فنا است. و اگر مُدَقِّ نظری نظر نماید کلّ خیر را در کفّ من‌یظهره‌الله مشاهده و کلّ ظلّ اِفک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ عزّی از برای بیان و نفوس مؤمنه به آن اعظم‌تر از این نیست که در ایشان دیده نشود

در حین ظهور من‌یظهره‌الله الاّ او، و الاّ ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمی‌شود در ایشان الاّ او، چنانچه امروز کسی در نقطهٔ فرقان شبههٔ ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است به نحو اشرف بل در کلّ مرایای قرآنیّه او است که ظاهر است ولی از علوّ ظهور است که محتجب شده و از علوّ نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کلّ مظاهر قرآنیّه متقرّبند الی الله به او و غیر از رضای او ارادهٔ ننموده، چگونه که حکم نمایند.

و این است که من فی البیان را نجات نمی‌دهد الاّ مشاهده من‌یظهره‌الله در کینونیّات خود نه مشاهده من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزّت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقِرّ است کلّ شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنای او ادلاّء جنّت او هستند و اسماء دون آن که مستجنّه در نار است نه ظاهر، مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده می‌نمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که به ذکر او می‌کند آنچه می‌کند و همچنین مظهر عزّ و غنا و قدرت و امتناع و کلّ شئون محموده.

چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است می‌بیند که در کلّ نیست الاّ ظهور او و کلّ به او می‌کنند آنچه می‌کنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده‌اند از محبوب خود، این است که در نار حجاب مخلّد و از عرفان محبوب خود غیر متلذّذ هستند. اگر در امکان شیئی مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیئی مُستَکرَه شود او است که مُستَکرَه شده زیرا که در آن شیء دیده نمی‌شود الا شمس مشیّت که به اون شیئیّت او شیء شده و هست یا می‌شود و الا اگر مرتفع شود عدم بحث است بلکه وجود کلمه عدم هم به قدر ذکر عدم که نفس فنا و نیستی است متحقّق نیست الا به او و الاّ این هم ذکر نمی‌شد.

این است معنی قول رسول‌الله (ص) « اَللهُّم اَرَنی حَقایقَ الاَشیاءِ کَما هِی» نه این است که در حقیقت هر شیئی نقطهٔ بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین، طین می‌گردد و در رتبه مآء مآء و در رتبه هوا، هوا و در رتبه نار، نار، نه این است که از او شیئی منقوص گردد یا

بر او امری نازل آید. زیرا که اگر الی ما لانهایة مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلّور یا زجاجه یا آنچه متصّور است در او، ذکر مرآتیّت منعکس می‌گردد از آن شمس بلا آنکه شیء بر او زاید شود یا از او ناقص گردد.

مثل آنکه ظهور رسول‌الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوّت نمی‌فرمودند بإذن الله این همه خلق مهتدی نمی‌شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیّت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوّت نفرموده بود بعد از اجلّ مقدّر، او به افق قدس خود واصل و لم یزل و لایزال مُشرق، این است که کلّ از جود نقطهٔ حقیقت منوجد، بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود.

و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لانهایة به اعلی طوریکه فوق آن متصوّر نیست نوشته شود و الی ما لانهایة به او مهتدی شوند از او شیئی منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کَذَلِکَ یجْعَلُ اللّهُ ضِیاءَ الشَّمْسِ بِمِثلِها فی حَدِّ ذِکرِها اَنَّه کانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیراً.

الباب التّاسع من الواحد الثّالث
فی اَنَّ ما فِی البَیانِ فِی آیَةِ البَیانِ

ملخّص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه‌ای است که نوزده اسم ذکر شده و در ظلّ آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کلّشیء که راجع به هیکل انسانی می‌گردد اگر مدلّ بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگرچه ذرّه طینی باشد و اگر مدلّ بر نفی است در عمّا یَصْمِتون ذکر شده.

فَطُوبِی لِمَنْ یؤْمِنُ بِمَنْ یرْشَحُ تِلكَ الآیاتِ عَنْ بَحْرِ قُدرَتِهِ وَ یتَکوَّنُ بِتِلكَ الامثالِ بِظُهورِ شَمسِ عَظَمَتِهِ وَ یتَحَقَّقُ کُلُّ مَا یذکَرُ بِهِ اسْمُ نَفْی بِما لاَیخْضَعُ لِعِزِ قُدْسٍ رَفْعَتِهِ ذَلِكَ نُقطَةُ الْبَیانِ فِی ذَلِكَ الظُّهُورُ مَشِیةُ الْأَوَّلِیةِ فِی کُلِّ ظُهُورٍ وَ نفسٍ مَنیظهِرُهُاللهُ حِینَ مَا یظْهَرُ بِاذْنِ رَبِّهِ فَلتَرْتَقِبُنَّ اَنْ یا اُولِی الاَبْصَارُ فَاِنَّا کُنَّا مُرْتَقِبِینَ لَمْ یطلُعِ الاّ لِنَفْسِهِ و لَایغْرُبُ الّا لِنَفْسِهِ مِثْلُ الشَّمْسِ یطْلُعُ فِی سَمَاءِ الافْئِدَةِ مَنْ یقَابِلُهَا مِنْ ذاتِ مرْآتٍ ساذِجِیةٍ ینْعَکِسُ مِن دُونِ اَنْ یتَغَیرَ ذَلِكَ الْقُمُصُ فی عُلُوِّ ذِکرِهِ وَ سُمُوِّ قُدْسِهِ اَلاّ لِلّهِ الاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِن بَعْدِ وَ اِنَّ یوْمَئِذٍ یرْضِی اَلْمُؤْمِنُونَ.

الباب العاشر من الواحد الثّالث

فِی اَنَّ مَا فی تِلْكَ الْآيَةُ فِی الْآيَةِ الأُولی شَهِدَ اللهُ الی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَدِيراً

ملخّص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی به بیانی که هر ذی روحی تعقّل کند این است. ذکر ذی روح شد که در مقام نبّوت تعقّل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماءالله است و از برای او حدّی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوّی و دنوّی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیء محدود در مقام روح متقمّص به قمیص حدّ می‌گردد و الاّ در مقام افئده لایرِی اِلا اللَّهُ وَ اسْمائَهُ لَهُ اَلْخَلْقُ وَ الاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ اِنّا كُلٌ لَهُ عابِدُونَ.

اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول‌الله (ص) که مقام تعیّن مشیّت آن ظهور بوده در فرقان، آنچه که به او شیئیّت هم رسانده چه از حقّ و چه از غیر حقّ از بحر ظهور مستظهر شده این است که کلّ به او قائم است.

و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کلّ اشیاء از باء بسم الله ظاهر می‌شود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن به هم رسد به ظهور نقطهٔ بیان متحقّق شده و مراد از آیه که کلّ در او است، او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه، و او است باء بسم الله در تکوین که این باء مدلّ بر او است.

همین قسم که الفاظ حروف به نقطه بیان متحقّق می‌شود و تکثّر به هم می‌رساند الی ما لانهایة همین قسم ارواح کینونیّات به آن متکوّن می‌گردد و متکثّر و هر گاه ذکر اولوالافئده شود مراد ادلاّء بر کلمه لا اله الاّ الله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادلاّء بر رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هر گاه ذکر اولوالانفس شود مراد ادلّه[8] بر ائمّه هدی علیهم

---

[8] در نسخ «نوری» و «یوسی ال» و «کاتب» (ادلاء) است.

السلام بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالاجساد شود مراد ادلاء بر ابواب علیهم السلام بوده و هست زیرا که کلّ اسماء و صفات تکثّر همین واحد اوّل است.

نظر کن به حروف لفظی بیان که کلّ تکثّر واحد اوّل است اگرچه الی ما لانهایة شود و در تکثّر مظاهر کلّیّه به هم رسد که در ظهور اقوی از واحد اوّل باشد ولی به او متحقّق شده و کلّ راجع به او می‌گردد چنانچه از او نشر نموده. نه این است که کلّ حروف بیان آن حروف شود بلکه هر حرفی در حدّ خود مستنبئ از او است چنانچه هر نفسی در حدّ خود مستدلّ بر او است نظر کن به عود، مثل آنکه نظر می‌کنی در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الاّ آنکه می‌پوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود.

و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور من‌یظهره‌الله را عود می نماید به سوی او به آنچه متقمّص می‌شود قمیص عرفان به او را، که آیات بدئیّه از او بوده و راجع به او می‌شود این است که کلّ‌شیء در حدّ خود از نقطه منوجد بلا آنکه راجع به ذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد.

بل کلّ را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیه افئده در او منوجد می‌گردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان به آنچه در او است از قابلیّت او وحتی آنکه اگر نعوذ بالله نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محبوبیّه خود تعکّس بر می‌دارد و از این جهت است قول فاء اَنَا رَبُّکم الاَعلی در مقابل قول میم عن الله عزّ و جلّ این است که مشتبه می‌گردد در نزد هر ظهوری حقّ صرف از دون او، الاّ نزد الوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کماهی مشاهده می‌نمایند و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا، ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمی‌نماید اولئك هُمُ الْمُتَّقُونَ حَقّا فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ اُولَئِكَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ.

چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهده این نوع تعکّس را می‌نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا می‌کند از ذکر اون فَلتَعتَبِرُنَّ اَن یا اولی‌الالباب کلّکم اجمعون وَلتَتَّقُنَّ اَن یا اولی الشُّموسِ المُنعَکسهِ کلّکم اجمعون.

الباب الحادی و العشر من الواحد الثّالث

اِنَّ مَا فِی تِلْكَ الْآيَةِ فِی البِسمِلَةِ بِسمِ اللهِ الأمنعِ الأَقدسِ

ملخّص این باب آنکه کلّ حروف لفظیه به نقطه متکّون می‌گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و او است در فرقان محمّد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و در بیان ذات حروف السبع (ص) و در ظهور من‌یظهره‌الله آن حقیقتِ الهیّهِ و کینونیّتِ ربّانیّهِ و کافوریّه جوهریه و ساذجیّه مجرّدیّه الّتی اَنّها هی الشّمسُ الحَقیقةُ بِضیائها الَّتِی اِنَّهَا هِی آیاتُهَا وَ اِنَّ مَا دُونِهَا ظِلاَلٌ فِی الْمَرَایا وَ ذکر آن در اَبْوَابِ قَبْل شده وَ در اَمْکنه خود خواهد شد وَاللَّهُ وَلِی اَلْمُتَّقِین.

الباب الثّانی و العشر من الواحد الثّالث

اِنَّ مَثَلَ النُّقْطَةِ کَمَثَلِ الشَّمْسِ وَ مَثَلَ سایرِ الْحُرُوفِ کَمَثَلِ الْمَرَایا فِی تِلْقَائِهَا وَ اِنَّ کُلَّ ما فِی الْبَسْمَلَةِ فِی النُّقْطةِ وَ مَنْ یقُلْ اَللَّهُ اَللَّهُ رَبِّی وَ لاَ اُشْرِكُ بِرَبِّی اَحِداً فَقَدْ ذَکَرَ اَللَّهَ بِمَا قَدْ قَدَّرَ فِی النُقطةِ

ملخّص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیّت مشیّت اوّلیّه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس، عزّ الله الامنع الاقدس ذکر شود آن وقت ذکر کینونیّت مشیّت به عین می‌شود زیرا که اگر باء منفصل شود اوّل ظهور او حرف عین می‌گردد چنانجه در فرق به کلّ‌شیء و علی کلِّ‌شیء ظاهر است و این است سرّ کلام امیرالمؤمنین (ع) أَنا النُقطةُ تَحتِ الباءِ در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیّتی و ذکر ذاتی او.

و همینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول‌الله (ص) ظاهر بود مَثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شموس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده در علم، نه در عمل، که مقام عمل آن، این است که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مومن به او است در خود نبیند آنچه به او عزّ او است الاّ مثل شبحی که در مرآت می‌بیند نزد شمس سماء که مِثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبر که نقطه فرقان در اخرای خود می‌گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرایا.

و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل به اعلی علوّ ما یَعزّ بِهِ العبد زدم که ما یتفرّع بر او شود بلکه در ظهور من‌یظهره‌الله مؤمنین به بیان به این باب که جوهر کلّ علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیّتی نبینند الاّ به او چنانچه شیئیّت کینونیّت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان به ظهور نقطه بیان متحقّق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که به این متوجّه شوند به او و کلّ علم و

ایمان این است اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیّتی میّت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کلّ هستند چنانچه این نفوسی که امروز مؤمن هستند به رسول خدا در نزد او خود را مذکور نمی‌دانند و به ایمان به او خود را معزّز و مفتخر و در رضای حقّ ثابت، ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است به نحو اشرف،

و اگر نزد کسی این علم و عمل به او باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز به لقای محبوب خود گشته و آنچه اثمار آن ظهور است اخذ نماید فَیا طُوبِی لِمَنْ قَدْ عَلَّمَهُ اللّهُ ذلکَ الْعِلْمَ وَ وَفَّقَهُ بِذلک الْعَمَلَ اگر این علم در میان مردم بود فضل امیرالمؤمنین (ع) را مثل فضل رسول‌الله (ص) ندانسته اگرچه در شمس فضل، او دیده نمی‌شود الاّ آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیّت را نموده نه بحر ذات ازل را مدلّ است بر این ذکر « الْبَحْرُ بَحْرٌ عَلی مَا کانَ فی الْقِدَمِ اِنَّ الْحَوَادِثَ أَمْوَاجٌ وَ اَشکالٌ » و این بعینه اشباح مرایای مستدلّه بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست.

و اوّل مرآتی که تعکّس از شمس حقیقت برداشته در کلّ عوالم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری بِاسْمِی اِلَی اَنْ ینْتَهِی اِلَی ذَلِکَ الظُّهُورُ فَاِنَّهُ مَرآتُ الظُّهُورِ فَطُوبِی لِمَنْ قَدِ اسْتَظَلَّ فِی ظِلِّهِ فَاِنَّ اُولَئِکَ هُمُ اصْحابُ الْقَدَرِ وَ اَدِلاّءُ اِسْمِ الْقَدِیرِ وَ اِصْحَابُ یوْمِ الْبَدْرِ قَدِ ارْتَقَوا اِلَی اَفقٍ لاَیسْبِقُهُمْ اَحَدٌ مِنَ الْعالَمِینَ اِلاّ مَنْ شاءَاللَّهُ اِنَّهُ اِذا یحْکُمُ بِشَیءٍ فَاِذا یخْلُقُ مایشاءَ وَ اَعْلِی مِمَّا شاءاللَّهُ اِنَّهُ عَلَی کُلِشَیءٍ قَدِیرٌ.

ثمره این علم اینکه در ظهور من‌یظهره‌الله اگر کلّ ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شَبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الاّ مطابق با شهادت او می‌گردید.

قسم به ذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کلّ ما علی الارض بلکه استغفار می‌کنم از این ذکر اَفعَل التَفْضِیل کجا می‌تواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس

در سماء گردد ذلک فی حدّ اللاشیء و ذلک فی حد مُشیّئ الشیء بالله عزّ و جلّ، و اگر کسی ثواب یک لا اله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده‌اند کلّ‌شیء، خدا را بلکه توبه می‌کنم از این ذکر افضلیّت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت می‌دهد شهادت خداوند است بر آن شیء و آنچه تکلّم به او می‌نماید تکلّم خداوند است در حقّ آن شیء.

اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مَثل او مَثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس، که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنیّ اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزّت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در حدّ او هستند از او می‌خندند چگونه و شمس حقیقت، چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لایُحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کلّ به نقطهٔ مشیّت منتهی می‌گردد در هر ظهوری که می‌خواهد باشد. و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغناء و همچنین اولوالقدرة و همچنین اولوالعزّة.

و به مِثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کلّ اسماء و صفات بل در هر شیئی که مایُذکَر به اسم شیء است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودی است و ببین حدّ اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول‌الله (ص) کنند به تصدیق رهبان‌های کتاب الف و همچنین در بیان نظر کن، که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند به تصدیق اشخاصی‌که در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال به درجات ما لانهایه مهتدی به ظهور اوّل او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که می‌خواهند به ایمان من فی النّار ایمان به محقّق جنّت و نار آورند و به تصدیق ایشان تصدیق قول‌الله نمایند و به شهادت آنها شهادت بر حقّیّت محقّق حقّ که شهادت او عین شهادت الله بر کلّ‌شیء هست دهند، به کسی‌که کلّ به ایمان به او مؤمنند و بدون ایمان به او حکم دون ایمان می‌شود اگر کسی حکم غیر اسم

مؤمن که از اسماء او است جاری کند چه حدّ است او را، حیف ذکر حاء است که در حقّ او شود زیرا که حکم طهارت در اینها می‌شود و در او به فتوای خود ایشان نمی‌شود.

فَوَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرِئَ النَّسَمَةَ وَ تَفَرَّدَ بِالعِزَّةِ وَ تَقَدَّس بِالْعَظَمَةِ وَ تَوَحَّدَ بِالْکِبْرِیاءِ وَ الْمَنْعِه هیچ ناری اشدّ از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجّه به او می‌کنند نیست و هیچ جنّتی از نظر بر شمس حقیقت و ما سوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل به او نمودن نیست. اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدّت عذاب احتجاب را در خودش اِحصا می‌کند و لابدّ از برای او خواهد شد اگرچه در لیل الیل باشد و علم او به این. وَاللَّهُ یهْدِی مَن یشاءُ الی صِراطِ حَقِّ یقِینٍ وَ لاَیحِبُّ اَللَّهُ اَنْ یذْکُرَمَن لَمْ یؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ آیاتِهِ وَاللَّهُ یحِبُّ الْمُتَّقِینَ.

الباب الثّالث و العشر من الواحد الثّالث

فِی اَنَّ لایجُوزُ السُّؤالُ عَمَّنِ یظْهِرُهُاللهُ اِلاّ فِی الْکِتابِ وَ اِنْ یعْمَلَ بِذَلِكَ مَنْ دَانَ بِالْبَیانِ فَخَیرٌ لَهُ مَنْ یقْدِرُ عَلَی ذَلِكَ بَعْضُهُمْ بِالنِسبةِ اِلی بَعْضِهِمْ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّشَیءٍ شَهِید

ملخّص این باب آنکه سؤال عمن یظهره‌الله جایز نیست الاّ از آنچه لایق به او است. زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است. حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر. و اگر در امکان فضلی هست از شبح جود او است. و اگر شیئی هست به شیئیّت او است. و اگر کسی می‌خواهد علم او را ببیند نظر کند به علمای بیان، که به علم به کتاب او از ظهور قبل او عالمند. و اگر می‌خواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند به اولی‌القدرة در بیان، که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده، و همچنین اولی‌العزّة از ظهور عزّت او است. و همچنین اولوالعظمة از ظهور عظمت او است. و همچنین اولوالقوّة از ظهور قوّت او است.

و بیان از اوّل تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانه نار و نور او، و ارواح آن در روی ارض ادلاّء مدلّه بر کلمات او هستند از ظهور قبل او، که کلّ از برای ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهّاب در قرآن از برای اسم وهّاب در بیان خلق شده و همچنین در کلّ اسماء و امثال حقّ در حقّ، و دون حقّ در دون حق،

و اگر کسی عارف شود به او، میّت می‌گردد نزد مشیّت او، و هیچ حجّتی از برای او از نفس خود او اعظم‌تر نبود و نیست درنزد کلّ، زیرا که کلّ آیات و کلمات از بحر جود او مشرق می‌گردد و از طَمطام یمّ فضل او مستضئی می‌شود و از قَمقَام عزّ او مستنیر می‌گردد.

و اگر کسی خواهد سؤال کند جائز نیست الاّ در کتاب تا آنکه حظّ جواب را کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او، چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متّصف شود محبوب است نزد او، در بطون او، و ظهور او، ولی از آن چیزهائی که در شأن او

نیست سؤال نکرده. مثلا اگر از کسی که یاقوت می‌فروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است. همین قسم است اعلی علوّ خلق نزد او اِلاّ ما یَصِفُ بِهِ نَفسَهُ یَومِ ظُهورِهِ، گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال می‌کند از آنچه در بیان نازل شده به حدود مؤتفکه نزد خود، و او در جواب نازل می‌فرماید من عندالله نه از قول نفس خود،

اِنَّنی اَنَا اللَّهُ لا اِلٰهَ اِلاّ اَنا قَدْ خَلَقْتُ کُلَّشَیءٍ وَ اَرْسَلْتُ اَلرُّسُلَ مِنْ قَبْلُ وَ نَزَّلتُ عَلَیهِمُ الْکُتُبَ اَلاّ تَعبدوا اِلاّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبِّکُم فَاِنّ ذلِك لَهُوَ الحَقُّ الیقینُ سَوآءٌ عَلَی اَنْ تُؤْمِنُونَ بِی فَاَنَّکُم انتُمْ لِاَنفُسِکُم تُمَهِّدُونَ وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِی وَ لاَ بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَی فَاِذاً بِاَنْفُسِکُمْ تَحْتَجِبُونَ وَ اِنَّنِی اَنَا لَکُنْتُ غَنِیاً عَنْکُمْ مِنْ قَبْلُ وَ لَأَکُونَنَّ غَنِیاً عَنْکُمْ مِنْ بَعْدِ فَلْتَنْصُرُنَّ اَنْفُسَکُمْ اَنْ یا خَلْقِ اللَّهِ ثُمَّ بِآیاتِی تُؤْمِنُونَ فَاِنَّ مَنْ لم یؤْمِنْ بِی وَ لاَ بِمَا نَزَّلَ اللهُ عَلَی مَثْلُهُ عِنْداللَّهِ کَمَثَلِ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِذَاتِ حُرُوفِ السَّبْعِ وَ البیانِ وَکَانَ مُؤْمِناً مِنْ قَبْلُ بِمُحَمَّدٍ رَسُول اللَّهِ ص وَ الْفُرْقَانِ کَیفَ انتُم یوْمَئِذٍ لاتَرْضَینَ اِنْ تَنْسِبَنَّ اَنْفُسَکُمْ اِلَیهُمْ کَذَلِكَ اَنْتُمْ اِنْ تَعْلَمون سَتَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللهِ و لاَتَرْضَینَّ اَنْ تَصْبِرَنَّ فِی الْبَیانِ بَعْدَ مَا قد نَزَّلَ اللَّهُ عَلَی اَلآیاتِ مِنْ عِنْدِهِ اِنَّه عَلَی کلِّشَیءٍ قَدِیرٌ.

وَ اِنِّنی اَنَا نُقْطَةُ الْبَیانِ مِنْ قَبْلُ قَدْ اَظْهَرَنِی اللَّهُ بِمِثْلِ مَا قَدْ اظْهَرَنِی مِنْ قَبْلُ لَاَجزِینَ مَنْ قَدْ دَانَ بِی ثُمَّ بِالْبَیانِ مِنْ قَبْلُ فَلَتُسْرِعُنَّ فِی امْرِاللِهِ ثُمَّ اِیاهُ تَتَّقُونَ وَ لاَتَرَوْنَ فِی اِلا اللهُ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ رَبِّ السَّمَواتِ وَ رَبِّ الاَرْضِ رَبِّ کُلِّشَیء رَبِّ مَایری و مَا لَایرِی رَبِّ العالَمِینَ فَاِنَّ مَثَلَ مَا عِنْدَکُمْ کَمَثَلِ مَا یدُلُّ الْمُرْآتُ عَلَی الشَّمْسِ السَّمَاءِ کَذَلِكَ مَا اَنتُم تَسْتَدِلونَ فِی کُتُبِکُمْ عِندَ مَا نَزَّلْنَاهُ عَلَیکُمْ مِنْ قَبْلُ فِی الْبَیانِ ثُمَّ حِینَئِذٍ اَنْ یا عِبَادَ اللَّهِ فَاتَّقُونِ.

مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الاّ در علوّ توحید و سموّ تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملا و ظاهراً و باطناً که او دوست می دارد افئده‌ای که دلالت نکند الا، علی الله و بر حبّ او و ارواح و نفوس و اجسادی‌که دلالت نکنند الاّ بر حروف حیّ او

که همان است حروف حیّ بیان و همان بوده بعینه حروف حیّ فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی اَن یَنتهی الی کتاب آدم.

إذ مِن ظهورِ آدم الی اوّل ظهورِ نقطة البیانِ از عمر این عالم نگذشته الاّ دوازده هزار و دویست و ده سال، و قبل از این شکّی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم ما لانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست، و در هیچ عالمی مظهر مشیّت نبوده الاّ نقطه بیان ذات حروف السبع و نه حروف حیّ آن الاّ حروف حیّ بیان و نه اسماء او الاّ اسماء بیان و نه امثال او الاّ امثال بیان، و او است که معروف است نزد کلّ‌شیء به نبیّ و کتابی‌که منسوب الی الله می‌نمایند ولی کلّ از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الاّ مؤمنین به بیان.

و همین قسم مشاهده کن ظهور من‌یظهره‌الله را که او است بعینه مشیّت اوّلیّه در کلّ عوالم وکتاب او است کتاب مشیّت اوّلیّه در کلّ عوالم و او نبوده و نیست الاّ مدلّ علی الله وکتاب او نبوده و نیست الاّ ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الاّ متجلّی از اسم الله عزّ و جلّ و امثال او، نبوده و نیست الاّ مستقرّ در ظلّ الله جلّ و عزّ له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الاّ هو انّا کلّ له مخلصون.

و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اوّل بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه‌ای که مکتوب بر او است همان آیهٔ بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است و الاّ آن آدم در مقام نطفه این آدم می‌گردد.

مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی‌گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقرّ شده که اگر بگوید تنزّل نموده و نزد اولوالعلم حکم به تمامیّت عقل او نمی‌شود. این است که نقطه‌بیان نمی‌گوید امروز منم مظاهر مشیّت از آدم تا امروز که مِثل این قول همین می‌شود. و از این جهت است که رسول خدا (ص) نفرموده که من

عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حدّ خود ترقّی نموده و به آن حدّ رسیده و همچنین من‌یظهره‌الله در حدّ زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می‌شود، لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شیء رو به علوّ است نه دنوّ اگرچه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم‌کم ترقّی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم‌کم ترقّی می‌نماید تا آنکه به چهارده می‌رسد.

اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می‌پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می‌پسندد و کذلک در بیان، و بیان هم بالنّسبه به من‌یظهره‌الله چنین است الی ما لانهایه بما لانهایه ظهورالله ظاهر در هر ظهور کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حدّ بلوغ اشرف‌تر از این است که حدّ تحت خود را به خود نسبت دهد. زیرا که حدّ بلوغ آن را دارد با آنچه در حدّ خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد. و همچنین در اعداد تکوینیّه مشاهده نموده در اوّل هر ظهوری بالله عزّ و جلّ داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الاّ محتجب مانده از عطای جدید خداوند و در اوّل فانی می‌گردی چنانچه الآن مشیّت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه قبل خود را داشت و منسوبه به آن را در حدّ خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد. اگرچه عرش نفس او و اعراش ادلاّء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علّیّین آن کور بوده لابّد در ظهور بعد آمده داخل در جنتّ شده که امروز کلّ داخل بیان شده و می‌شود بفضل الله جلّ اجلاله و عزّ اعزاز.

این است که محتجب مانده و حکم جنّت بر آنها نشده و حکم نار در حقّ آنها صدق شده زیرا که جنّت در هر زمان کمال آن زمان است. و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من‌یظهره‌الله در کتاب او، و الی ما لانهایه همین قسم ترقّی می‌نماید. و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد. و در نزد هیچ ظهور مشیّتی، نیست الاّ آنکه همّت او این است که کلّ را راجع به آن ظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنّت کند.

در هر ظهور به قدری‌که اسباب فراهم آمده جاری شده و الاّ مانده تا به بینید[۹] شجاعان بیان و طرازان[۱۰] او چه می‌کنند کلّ را به همّت خود داخل در جنّت می‌نمایند یا آنکه به قدری‌که اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امرالله را می‌دهند. قسم به ذات مقدّس الهی عزّ و جلّ که اگر اولوالحُکم و عِلم زمان من‌یظهره‌الله در ایمان به او متّفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را، همّت ورزیده و نصرت حقّ مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئی نماند، الاّ آنکه داخل در جنّت شود.

این است فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کلّ ما علی الارض در ظلّ آن ظهور مُدَیَّن به دین او شوند آن وقت نفس مشیّت راضی می‌گردد، و الاّ لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتی‌که شود. و مفرّی نیست که خواهد شد. زیرا که خداوند، مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کلّ خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود. و آخر، کلّ ما علی الارض را قطعه‌ای از رضوان اعظم خواهد فرمود اِنّه کان علاّماً مقتدرا قدیرا.

[۹] در نسخه (کاتب) (به بینند) و در نسخه (بیانیک) و (نوری) (به بیند) نوشته شده است.

[۱۰] در نسخه (۲۴) و (نوری) و (یوسی) طَرّاران است.

الباب الرّابع و العشر من الواحد الثّالث
فِی حُکْمِ حِفْظِ الْبَیانِ بِاَعِزِّ ما یُمکِنُ عِندَ کلِّ نَفسٍ

ملخّص این باب آنکه آنچه از شجرۀحقیقت در میان مردم می‌ماند، کلمات او است و ارواح متعلّقه به آنها، و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او، کلّ عروج نمایند، در ارواح آنها ظاهر می‌شود. و جایز نیست الواح خفیفه الاّ آنکه مجلّد شود و به نحو ما هو الاَعزُّ عِندَ کُلِّ نَفسٍ حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هرگوشه مسجدی الواح متفرقه او به غیر ما ینبغی باشد.

و هیچ نفسی قدر خَردلی در بیان صرف نمی‌کند الاّ آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضِعف آن به او عطا فرماید و اگر به او نرسد به ذریّه او و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم، نه عالم بعد از موت، طوبی از برای کسی‌که کلمات‌الله را به اَعلی مایُمکنُ عِندَ نَفسِهِ معزّز و مُطَرَّز داشته که عزّت ارواح آن و طراز آنها در این است نه این است که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او مُضطَرّ باشد بل کلٌّ فِی حَدِّهِ حَیثُ لایُخْفی عَلَی اَهلِهِ.

و هیچ بندۀ نیست که کلّ بیان را مالک شود الاّ آنکه مضاعف می‌شود حسنات او و روزی بما لاعِدّ از ملائکه مالک کلّ‌شیء بر او صلوات می‌فرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او می‌کنند و هر قدر سعی در علوّ صُنع آن و خفّت وزن آن و عِظَم خطّ آن و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب‌تر است از دون او، و لایق نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه دأب طلاّب است که کتاب را از بهاء خود بیرون می‌برد.

و مجمل قول در این باب آنکه هرکس در صُقع خود لایق است که بیان او لَیسَ کَمِثلِهِ شَیء باشد اگرچه فوق او بما لانهایه و دون آن بما لانهایه باشد. و اذن داده نشده به غیر خطّ حَسَن نوشتن او را، و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکّر در او، که کلّ منتهی به

عمل به آنچه خداوند در او نازل فرموده شود. زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح آن به تلاوت او است و هرکس نظر در بهاء کلّ آن نماید و صلوات فرستد به این قول، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی البَیانِ وَمَنْ آمَنَ بِهِ فِی کُلِّ شَأْنٍ بِالْعِزَّةِ وَ الجَلالِ وَعَذِّبْ اَللَّهُمَّ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِهِ بِالسَّطْوَةِ وَ اَلْعَدَالِ، ادای حقوق کلمات آن را نموده ذلک مِن فَضلِ اللهِ عَلی عِبادِهِ اِنَّه کانَ فَضّالاً غَنیّاً و کلّ بهاء بیان، من‌یظهره‌الله است کلّ رحمت از برای کسی‌که ایمان به او آورد و کلّ نقمت از برای کسی‌که ایمان به او نیاورد.

الباب الخامس و العشر من الواحد الثّالث

مَنْ آمَنَ بِمَنْ‌يظهِرُهُ‌اللَّهُ فَکَأَنَّمَا آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَا اَمَرَ اللَّهُ بِهِ فِی کُلِّ الْعَوَالِمِ وَ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِهِ وَ اِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ ما اَمَرَ بِهِ مِنْ قَبْلُ فَکَأَنَّهُ مَا آمَنَ وَ یدْخُلُ فِی النَّارِ

ملخّص این باب آنکه ظهورالله در هر ظهور که مراد از مشیّت‌اوّلیّه باشد بهاءالله بوده و هست که کلّ‌شیء نزد بهاء او لا شیء بوده و هستند. هر نفسی که ایمان به ظهور بعد او آورد، گویا ایمان آورده به ظهورات او کّلاً از قبل، و بعد در آن ظهور، نه ظهور بعد، زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس چهارده ساله، قبل آنکه به نوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست.

این است که هر کس به من‌یظهره‌الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است به خداوند، از اوّلی که از برای او اوّل نیست. و در ظلّ رضای خداوند بیرون آمده به کلّ رضای او در هر ظهوری. و هر کس ایمان به او نیاورد اگرچه در کلّ عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کلّ هَباءً منثوراً می‌گردد کَاَنّه ما آمَن بِاللهِ طُرفةُ عین. چنانچه همین قسم در نقطهٔ بیان ظاهر است نزد اولوالافئده و در فرقان اظهر است نزد کلّ، هر کس ایمان به محمّد رسول‌الله (ص) آورده به یقین ایمان آورده به خداوند و اوامر او در کلّ عوالم و هر کس ایمان به او نیاورده ایمان به خداوند نیاورده و اوامر او، در هیچ عوالم. این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین به قرآن در آن زمان. وَلَتَتَّقُنَّ اللَّهَ اَنْ یا اُولِی‌العِلمِ کُلّکُم اَجمَعون.

چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنّت و از برای ظهورالله نه اوّل بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود. اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد، و در آن ظهور، بعد از هزار هزار مؤمن شود کلّ این عوالم او مبدّل به ایمان می‌گردد. و اگر نعوذ بالله بر عکس، بر عکس، زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاءالله هست در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در حین ظهور رسول‌الله (ص) آنچه رضاء

الله بوده الی اوّل ظهور قائم علیه السلام کلاّ در رضای او بوده و رضای ظهور آن در آن روز همان رضای رسول‌الله (ص) بوده چنانچه رضای من‌یظهره‌الله امروز همین بیان است الی حین ظهور او آن وقت مجدّد می‌شود رضای او به ظهور او لم‌یزل و لا یزال این شأن مشیّت بوده عندالله و خواهد بود.

و هیچ ظهوری نمی‌شود الاّ آنکه از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان به ظهور بعد عهد گرفته می‌شود، که اگر وفا کنند احدی در نار نمی‌ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفاء به عهد عیسی (ع) نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول‌الله (ص) و همچنین در فرقان، اگر کلّ در نزد ظهور، ظهورالله مستشرق به ضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده.

و همچنین اگر کلّ مؤمنین به بیان مؤمن شوند به من‌یظهره‌الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحهٔ فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان، که به قدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند. اگر احتیاط دامن‌گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست.

اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور به اوامر عالیهٔ خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رَقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه، کسی عالم به ظهور نیست غیرالله هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطهٔ حقیقت نمایند. و شکر الهی بجا آورند. اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمةالله مرتفع گردد وَ أَنَّمَا الدلیلُ آیاتُهُ وَ الْوُجُودُ عَلی نَفْسِهِ نَفْسُهُ اِذ الغَیرُ یُعرَفُ بِهِ وَ هُوَ لایُعرَفُ بِدُونِهِ سُبحانَ‌اللهُ عَمَّا یَصِفُون.

الباب السّادس و العشر من الواحد الثّالث
لاَ يجُوزُ الْعَمَلُ اِلاّ بِآثَارِ النُّقطةِ

ملخّص این باب آنکه جایز نیست عمل الاّ به آثار نقطهٔ بیان، زیرا که در این ظهور از برای حروف حیّ آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر می‌گردد. زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول‌الله و تفاسیر مخصوص ائمّهٔ هدی و صُور علمیّه مخصوص به ابواب، ولی کلّ از این بحر مشرق می‌گردد تا اینکه کلّ، این آثار را در حقیقت اوّلیّه به نحو اشرف مشاهده کنند .

و هیچ عِزّی از برای ایشان غیر از سَبْق ایمان که اعزّ از کلّ‌شیء هست عندالله و عند اولی‌العلم نبوده و نیست. و کلّ فضل در ظلّ همین مستظلّ است. و از حین غروب الی طلوع من‌یظهره‌الله آثار فرضیّه مرتفع و حروف حیّ و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظلّ الاّ آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام‌الله، چه اصولاً و چه فروعاً و اثری از خود ظاهر نماید، اگر از حدود بیان تجاوز ننماید در ظلّ او محشور.

و الاّ لایق ذکر نمی‌گردد عندالله و عند اولی‌العلم بلکه در این کور اکثر ناظر به جواهر مسائل و تخفّف در اقوال و دلائل و تلذّذ به آنچه نازل شده از نقطهٔ شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مِثل ضیاء شمس است بالنّسبه به انوار کواکب هَل یَقدِرُ أَنْ یَقتَرِنَ اَحدٌ بَینهما سُبحان اللهُ عَن ذلک تَسبیحاً عظیماً و تَعالی اللهُ عَن ذلک عُلوّاً کبیراً ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماءالله و اقترانات کلمات مشابهه و اقترانات آثار مشابهه در محلّ خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس به هر نحوی که شیرین‌تر می‌تواند دهد، دهد. اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کلّ راجع به نفْس بیان می‌گردد. زیرا که بر او حرفی زاید نمی‌گردد و از او حرفی ناقص نمی‌گردد الاّ آنکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی به مناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت به هم می‌رساند.

گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد، الاّ آنکه احلی و انظم از نظم اوّل می‌گردد. طُوبِی لِمَنْ ینْظُرُ اِلی نَظمِ بَهَاءِاللَّهِ وَ یشْکُرُ رَبَّهُ فاِنه یظْهَرُ وَ لا مَرَدَّ لَهُ مِنْ عِنْدِاللَّهِ فِی الْبَیانِ اِلَی اَنْ یرْفَعَ اللَّهُ مایشاءَ وَ ینْزِلَ مایرِیدُ اِنَّهُ قَوِی قَدِیرٌ.

و بهترین نظم‌ها نظمی است که بر حدود ظاهریّه شود مثلاً اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خَلط انهار خمسه نگردد آیات در علوّ خود و مناجات در سموّ خود و تفاسیر در مقعد عزّ خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیّه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذَلِکَ مِنْ فَضْلِ اللِّهِ عَلَی عُلَمَاءِ البَیانِ حَیثُ یشْتَغِلُونَ بِامْرٍ الی اَنْ یفَرِّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِظُهُورِمَا هُمْ بِهِ بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ الی اللَّهِ رَبِّهِمْ یتَوَجَّهُون.

و اگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفس خود، بیانی که او مرتّب فرماید مِثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کلّ را در حجاب بیند چنانچه نقطهٔ بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر به نَهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سورهٔ بقره به نَهج شئون علمیّه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمی‌شود به آنچه کلّ مفسّرین از اوّل نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده وَ مَنْ یقْتَرِنُ ضِیاءَ الشَّمْسِ بِنُورِ الْکَوَاکِبِ فَمَا لَهُ مِن عَینٍ یلِیقُ اَن یذْکَرَ عِندَاللَّهِ افَلا تَنْظُرُونَ.

الباب السّابع و العشر من الواحد الثّالث

لايجُوزُ كِتابَةُ آثارِ النُّقْطَةِ كُلِّها اِلاّ بِأَحْسَنِ الخَطِّ وَ اِنْ يكُنْ عِندَ احَدٍ حَرْفاً مِنْ دُونِ خَطِّ الْحَسَن فَيهْبِطُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يكُنْ مِنَ الْمُؤْمِنِين

ملخّص اين باب آنكه كلّ آثار نقطه مسمّى به بيان است، ولى اين اسم به حقيقت اوّليّه مختصّ به آيات است و بعد در مقام مناجات به حقيقت ثانويّه ذكر مى‌شود و بعد در مقام تفاسير به حقيقت ثالثيه و بعد در مقام صور علميّه به حقيقت رابعيّه و بعد در مقام كلمات فارسيّه به حقيقت خامسيّه اطلاق مى‌شود. ولى اين اسم مختصّ آيات است نه غير او به استحقاق، چنانچه اذن داده شده بر اينكه تسميّه به عبدالبيان در نفوس گذارده شود زيرا كه از مادّه بيان اسم الله مشتق مى‌گردد و اَولُ مَنْ قَدْ سَمّى نَفْسَهُ بِهِ اللَّهُ جَلَّ جَلاَلُهُ حَيثُ قَدْ نَزَّلَ فِيهِ اِنَّنِى اَنَا اللَّهُ لاَ اِلهُ اِلاّ اَنَا الْوَاحِدُ الْبَيانُ،

وكلّ سرّ بيان در اسم او ظاهر زيرا كه عدد البيان با واحد صورت جامعه، عدد لله مى‌گردد تا آنكه مرآتى باشد از براى نقطهٔ بيان كه آن مرآت لله بوده و از براى من‌يظهره‌الله كه او است مرآت لله و آنچه كه در بيان است كه لله باشد از براى لله بوده و هست و در حين صورت جامعه او است و در حين ذكر هر حرفى از حروف واحد به عدد باب تماميّت عدد اين كلمه علّيه مى‌گردد زيرا كه ايشانند كه لله بوده و هستند ولى كلّ راجع به باب اوّل مى‌گردد

چنانچه در نقطهٔ بيان ظاهر اِذ مَا فِى الْمَرَايا لَنْ يعْدِلَ شَمْسَ السَّماءِ وَ ما مِنْ اِلَهٍ اِلاّ اَللّهُ رَبُّ السَّمَواتِ وَ رَبُّ الارْضِ رَبُّ كُلّشَىءٍ رَبُّ مايرى وَ ما لاَيرى رَبُّ الْعالَمِينَ وَ اَنَّ الْهكُمَ لاِلَهُ واحِدٌ لا اِلَهَ اِلاّ هُوَ الرَّحْمَنُ الْمُتَعالِى الْمَنِيع.

و اذن داده نشده كه احدى حرفى از حروف بيان را بنويسيد الاّ به احسن خطّ و احسن از براى هر نفسى در حدّ او است نه در حدّ فوق اون و نه در حدّ دون آن. و اين از براى اين است كه روح متعلّق به آن حرف كه در بيان است به اَعلى ما يُمكِنُ فِى الاِمكانِ فى حدّه مرتفع گردد

که در مؤمنین بیان دیده نشود شیئی الاّ آنکه آن شیء در حدّ خود به کمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیّه چگونه ممیزّند در طرزیّت از سایر ملل، همین قسم من فی‌البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد بنفسه از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حدّ خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کلّ ادیان به دین واقع خداوند رحمن، ولی کلّ در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید به نفس مؤمنی در حزن،

بل کلٌّ عَلی قَدرِ ما اسْتِطاعُوا لِیُکلِّفون گویا الآن در این جبل مشاهده می‌شود که بیان‌های مُطَرّز نزد اهل بیان هست و به تلاوت آن متلذّذ می‌گردند و به آنها مستعد شده‌اند که با بیان‌های خود در نزد من‌یظهره‌الله وافد گردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فَلَتَتَّقُنَّ اللهَ اَنْ یا اولیَ البیانِ کُلّکُم اَجمَعون.

الباب الثّامن و العشر من الواحد الثّالث

مَنْ اَرادَ اَنْ يفَسِّرَ شَيئاً مِنْ آثارِ النُّقْطَةِ اوْ ينْشِيءَ فِی رِضَاءِاللَّهِ مِنْ كِتابٍ لايجُوزُ اَنْ يأْتِی نُسْخَةً اِلی احِدٍ اِلاّ اَنْ يستَنسِخَ لِنَفسِهِ عَلی احَسَنِ خَطٍّ بِخَطِّهِ او بِخَطِ دُونِهِ فَإِذا يحُلُّ عَطائُهُ وَ اِلاّ لايجُوزُ

ملخّص اين باب آنكه خداوند دوست می‌دارد در بيان، كه آنچه واقع می‌شود از هر شيئی از حدّ نطفه آن شیء الی ما يَنتهی اليه فی حدِّ الكمال بر منتهای علوّ حسن صورت و سيرت گردد تا آنكه بر هيچ نفسی بقدر ذرهٔ كُره وارد نيايد و ما لايحبّ را متحمّل نگردد.

از آن جمله است كه حكم شده هر كس تفسيری بر كلمات بيان می‌نويسد يا از خود كتابی در علمی انشاء می‌كند اگر خود می‌تواند به احسن خطّ نسخه اصل را برداشته و الاّ داده به كسی كه نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آن وقت نسخه به ديگری داده شود كه آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد به ديگری برسد كه اگر دون اين شود هَبط عمل او می‌گردد الاّ در مواقعی كه به امری ميسّر نگردد يا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد كه آن وقت از برای او اذن هست كه قبل از استنساخ بدهد كه نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند اين در صورت دون امكان هست و الاّ در صورت امكان آن قسم محبوب‌تر بوده و هست عندالله نه مثل داب علمای اين عصر كه نسخه هزار خطّی كه در هر صفحه چندين نوع حكم می‌نمايد همين قدر كه نسخه اصل است حفظ می‌نمايد مثل كتاب مصائبی كه الآن در اين جبل است از منشی اون،

بلكه اگر كتابی باشد كه يک نقطهٔ سوداء در غير محلّ آن به هم رسد لايق حفظ نيست و از برای بحر محيط لايق. فَلْتَلْطَفُنَّ فِی كُلِّ صَنايعِكُمْ اَنْ يا اَولِی الْبَيانِ عَلی حَقٍّ مَا انْتَم عَلَيهِ مُقْتَدِرُونَ قُلِ اِنَّ اللَّهَ اَلطَفُ فَوْقَ كُلِّ ذا لُطْفٍ لَن يقدِرَ اَنْ يمْتَنِعَ عَنْ مَلِيكِ سُلْطَانِ لُطْفِهِ مِنْ اَحِدٍ لَا فِی السَّمَوَاتِ وَ لاَ فِی الاِرْضِ وَ لاَ مَا بَينَهُمَا اِنَّه كَانَ لِطَافاً مُلَطَّفاً لَطيفَا.

الباب التّاسع و العشر من الواحد الثّالث

أُذنٌ لِمَن اَرادَ اَنْ يصْرِفَ مِمَّا مَلَّكَهُ اللَّهُ فِي آثَارِ النُّقْطَةِ كَيفَ يشَاءُ وَ مَتِي يعْرجُ يحِبُّهُ اللَّهُ

ملخّص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید. اگر ممکن بود که کلّ ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده.

ثمرهٔ این باب آنکه در نزد ظهور من‌یظهره‌الله ملتفت گشته جائی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او، لعّل مثل امروز واقع نگردد که قرآن‌های الف بهائی ما لایُحصی در اسلام باشد و مقرّ مُنزل او در جبلی باشد که حجرهٔ مسکون او خشت محض باشد. اگرچه هر جا که مقرّ او است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین، ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین به بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه مُحتجبین به قرآن نموده و الاّ اِنَّ النُّورَ وَ الظُّلْمَةَ عِنْدَهُ سَواءٌ كِلْتَيهِما يسَبِّحَانِ بِحَمْدِهِ بِالعَشِي وَالأَبِكارُ.

واحد چهارم

الباب الاوّل من الواحد الرّابع

فِی اَنَّ لِلنُّقطَةِ مَقَامِینَ مَقَامٌ ینْطِقُ عَنِ اللَّهِ وَ مَقَامٌ ینْطِقُ عَمَّا دُونَ اللَّهِ ذَلِكَ مَقَامُ عُبُودِیتِهِ لِذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِی بِهِ یعبُدُ اللَّهَ بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ وَ یسَبِّحُ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَال

ملخّص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیّت است که آنچه آیات نازل می‌فرماید از قِبل او می‌کند. و او است که موصوف نمی‌گردد به هیچ وصفی و منعوت نمی‌گردد به هیچ نعتی، و متعالی است از هر ذکر و ثنائی، و مقدّس است از هر کافور و جوهر امضائی، لَنْ یعْرِفَهُ غَیرُهُ وَ لَنْ یوَحِّدَهُ سِوَاهُ لَهُ الخَلْقُ وَ الاَمْرُ لا اِلَهَ اِلاّ هُوَ الْواحِدُ الْمُتَکَبِّرُ الْمُتَعالُ، مقام این آیهٔ عظیمه است، قُلِ اللَّهُ حَقٌ وَ اَنَّ ما دُونَ اللهِ خَلقٌ و کلٌّ لَه عابِدون.

و دون این آیت که در او است، خلق او است و این آیتی است که در او دیده نمی‌شود الاّ الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که در او آیتیّت دیده نمی‌شود بل نفس ظهور الله و ذات بطون‌الله و علوّ علوّالله و سموّ سموّالله و کینونیّت ازل و ذاتیّت قدم و طلعت صرفه بَحته لم یزل ذکر می‌شود. ذکر آیت از برای عرفان است و الاّ آیت ملحوظه نمی‌گردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او می‌شود و او بنفسه مذکور نمی‌گردد الاّ بما یُذکَرُ بهِ ذاتُ الازل ،

و از برای او امکنه و حدودات نیست و قرب او عین بعد او است و بعد او عین قرب او است و اوّل او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است و علّو او عین دنوّ او است و دنوّ او عین علوّ او است و کافور او عین ساذج او است و ساذج او عین کافور او است و کینونیّت او عین اِنیّت او است و انیّت او عین کینونیّت او است لَمْ یزَلِ اللَّهُ کانَ اِلهَا وَ لاَ مَأْلُوهَ هُنَالِكَ وَکَانَ رَبّاً وَ لاَ مَرْبُوبٌ هُنَالِكَ وَکَانَ مَحْبُوباً وَ لاَ حَبِیبَ هُنَالِكَ وَکَانَ مَعْبُوداً وَ لاَ عَابِدٌ هُنَالِكَ وَکَانَ مَقْصُوداً وَ لاَ قَاصِدَ هُنَالِكَ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَنْ کُلِّ ما یذْکَرُ بِهِ اِسْمٌ وَ صفةٌ او نَعْتٌ وَ سِمَةٌ لَمْ یزَلِ اللَّهُ کانَ

الهاً وَ لا اِلَهَ غَيرُهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ رَبّاً وَ لاَ رَبَّ سِوَاهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ سُلْطَاناً وَ لاَ سُلْطَانَ دُونَهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ مَلَكاً وَ لاَ مَلِكَ غَيرُهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ مَلِيكاً وَ لاَ مَلِيكَ سِوَاهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ عَلاَّماً وَ لاَ عَلاَمَ سِوَاهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ قَدّاراً وَ لاَ قَدّارَ غَيرُهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ كَيَاناً وَ لاَ كِيانَ دُونَهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ خَلاَّقاً وَ لاَ خَلّاقَ سِوَاهُ وَ لَمْ يزَلِ اللّٰهُ وَ كُلُّ الاَسماءِ فی يمِينِهِ وَ كُلُّ الصِّفاتِ فِی قَبْضَتِهِ يسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَوَاتِ والأَرضِ وَ مَا بَينَهُمَا لا الهَ اِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوب.

و این آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیّت می‌شود و هر کس دعای سبحان من هو حیٌّ لایَموت الی آخر را خوانده یا بخواند، در بحر ظهور این آیت در فؤاد خود متجلّی گشته زیرا که این دعا در اوّل هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزّ از کبریت احمر، و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی، به مثل آنکه می‌گوئی سبحان من هو مفتی لن یُفتی در آخر هر ظهوری به علّوی می‌رسد مظاهر او در افئده مسبحّین که فتوی بر کلّ داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمی‌کند. ولی در اول هر ظهور کسی خطور فتوای ایشان نمی‌کند.

بلکه مثلاً سُبْحَانَ مَنْ هُوَ صَادِقٌ لَنْ يُصَدَّق در آخر ظهور به علوّی می‌رسد که از علوّ مَناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی‌بیند که تصدیق او کند و او تصدیق می‌کند هر کس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حقّ خود می‌کند ولی در اوّل ظهور به شأنی اعزّ از کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمی‌کند و حال آنکه هر صدقی به تصدیق او صدق می‌گردد.

و همچنین در کلّ اسماء و صفات، زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمی‌شود الاّ او بلکه ظاهر به آن اسم و صفت خود را در نزد او معدوم صرف می‌بیند. چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم عالِم لایَعلَمُ فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول‌الله (ص) چقدر فانی می‌داند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ، ولی این بحری است عظیم به خطور نظر بر نفس آیت، عبد غرق می‌گردد و چه بسا سُلاّک این بحر غرق شده

و می‌شوند به نظر، بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده می‌شود که مظاهر حیّ موت ایشان را درک می‌کند و همچنین در کلّ امثال و صفات ولی چون در این مرایا دیده نمی‌شود الاّ من هو حیّ لم یزل و لایزال، این است که به آن حیات اینها حَیّند و همچنین سلطاناً اِذْ لاَ سُلْطَانَ دُونَهُ وَ عَالِماً اِذْ لاَ عَالِمَ سِوَاهُ وَ همچنین مُقْتَدِراً حَیثُ لاَ مُقْتَدِرَ اِلاّ اِیاهُ وَ همچنین صادِقاً حَیثُ لَمْ یکُنْ صادِقاً غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و نه آخری و نه از برای او عددی بوده و نه هست.

و در کینونیّت هر شیئی آیتی عن الله بوده و هست که به او توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیّت است در او که در او دیده نمی‌شود الاّ الله و در نفس خود مشیّت نفس او است که مرآت‌الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمی‌کند الاّ علی الله جلّ و عزّ، و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمی‌شود در او الاّ الله، زیرا که متوجّه در حین توجّه بالله خلق نمی‌بیند و در حین ذکر خلق، به خدا می‌بیند خلق را، زیرا که می‌داند که این خلق، خدا خالق او بوده و هست و ما دون او خلق او است.

در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا می‌کند به تعلیم نقطهٔ بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عزّ مشرق گردیده ولی دلالت نکرده در حین اشراق الاّ علی الله و نه در مقامی که تجلّی به او شده، دلالت نمی‌کند الاّ علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلّ‌شیء شاهد است بر نفس خود از برای خداوند به عبودیّت و کلّ‌شیء از شبح مثال او خلق شده.

و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حقّ و آیه خلق که به آیت خلق عبادت می‌کند خداوند را و سجده از برای او می‌کند همین قسم هر شیئی به آیت خلقیّت عبادت می‌کند محبوب خود را ولی نرسیده و نمی‌رسد الاّ به آیتی که عن الله در او است که مدلّ بر او است نه بر غیر آن که اگر مدلّ بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافئده نظر نکرده و

نمی‌کند الاّ الی الله وحده که در کلّ اسماء افئده، دیده نمی‌شود الاّ او، که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع می‌گردد از عباد. و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الاّ از برای عبادت او، چنانچه در قرآن نازل فرموده وَ مَا خَلَقتُ ٱلجِنَّ وَٱلإِنسَ إِلَّا لِيَعبُدُونِ و همین قسم که در اسماء غیر الله دیده نمی‌شود در مرایای این اسماء هم که افئده موحّدین باشد غیر الله دیده نمی‌شود که اگر نفسی در حین اسمی نظر به غیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت نمی‌بیند الاّ مثال خود را در او، و قصد نمی‌کند نفس مرآت را زیرا که در مرآت، مرآت دیده می‌شود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلّی می‌گردد از او در نفس مثال است که قائم به مجلّی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت می‌بود باید که قبل از مجلّی دیده شود.

و همچنین نظر کن در مرایای حروف حیّ که اگر در مرآت ایشان اسم حیّ دیده می‌شد قبل از تجلّی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلّی مجلّی دیده می‌شود که گویا در این حیّ نیست الاّ او و مثل آنکه در مرآت نیست الاّ مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حیّ قبل از آنکه مثال ذو المثال در آنها ظاهر شود ذاکر به ذکر حیّ باشند و اگر هم بوده از تجلّی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئی است که مکنون بوده و در این بحر است که کلّ مُدِقِّین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او به ذوالمثال و نفس مرآت است.

و همچنین مشاهده کن کلّ اسماء و صفات را و در آنها مبین الاّ الله وحده و نظر به اسّمیت و آیتیّت و صفّتیّت مکن که محجوب می‌گردی از مقصود، و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل، بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سیّدالشّهداء سلام‌الله‌علیه ذکر شده «إِلٰهِی أَمَرْتَنی بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثارِ فَأَرْجِعْنِی إِلَیها بِکِسْوَةِ الْأَنْوارِ وَهِدایَةِ الاسْتِبْصارِ حَتَّیٰ أَرْجِعَ إِلَیكَ مِنْها کَما دَخَلْتُ إِلَیكَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیها، وَمَرْفُوعَ الْهِمَّةِ عَنِ الاعْتِمادِ عَلَیها، إِنَّكَ کُنتَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» و امروز هم از کلّ مرتفع است

سیر در این بحر، زیرا که نمی‌توانند در حین علم به مرآتیّت نظر به مرآت نکنند این است که مرتفع شده از کلّ این حکم الاّ لِمَنْ لَایرِی فِی الِاسْمِ الاّ اللَّهَ وَ لَایدْخِلُ بَحْرَ الْخَلْقِ فِی بَحْرِ الْحَقِّ وَ لَا بَحْرَ الْحَقِّ فِی بَحْرِ الْخَلْقِ اِذ لَایرِی فِی بَحْرِالِحَقِّ اِلاّ اللَّهَ وَ اَنْ یری جِهةَ الحَقَیةِ الَّتِی هِی اَلْآیتَیهِ یدْخُلُ فِی بَحْرِ الْخَلْقِ وَ لَمْ یبْقَ فِی ذِرْوَةِ الْحَقِّ بَلْ یذْکَرُ فِیهِ اسْمُ الْحَقِّ اِذْ لَایرِی فِیهِ اِلاّ اللَّهُ و در هیکل انسانی بل در هر شیئی این دو آیه را خداوند گذارده که به آیت اوّل بشناسد او را و توحید فرماید او را و نبیند مستقلّی الاّ او و ما دون را خلق او بیند. و به آیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منقطع گردد به سوی او و از حبّ غیر او، که اگر کسی چنین متوجّه الی الله گردد همیشه به آنچه فضل در حقّ امکان ممکن واصل بلکه عبد نمی‌بیند در خود الاّ عبودیّت خود را و این دو رتبه ذکر نمی‌شود الاّ در نقطهٔ حقیقت. زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله تکلّم نماید بلکه بر کلّ اشیاء ما یَقع علیه اسمُ شیء حقّ است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیّت خداوند اذن نفرموده، و نمی‌تواند عبد که به منتهی رسد.

و بعد از غروب این شمس غیر از من‌یظهره‌الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهورالله نیست بلکه او است صرف ظهور که کلّ آیات مدلّه علی الله از ظهور او در افئده کلّ ظاهر می‌گردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فؤاد خود داخل گردد آن وقت مشاهده عظمت الله را می‌نماید که ما سواء خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و منقطع است به سوی او چنانچه بحر مشیّت که صرف عالم ظهور است و کلّ افئده از شبح ظَلال آیات او خلق می‌گردند که به آنچه ممکن است در مقام عبودیّت سیر نموده و اِنّی اَذرّ من کلّ ذَرّ ذکر نموده در مقام عبودیّت خود، با اینکه کلمه انّی انا الله لا اله الاّ انا لم یزل و لایزال از بحر ظهور کینونیّت او که مرآت‌الله هست مُشرق بوده و هست که در او کینونیّت او ذکر نمی‌شود بلکه کینونیّت الله هست و کینونیّت او خلق‌الله بوده و هست. و این صراطی است که از او ادَقّ‌تر در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر به خداوند، به آن آیت کلّ ما وصف الله به نفسه وصف می‌شود و در حین نظر به

این آیت کلّ ما وصف به الخلق وصف می‌شود وَ لَمْ یزَلِ اللّٰهُ کَانَ الهاً وَ مَا دُونَهُ خَلقٌ لَهُ وَ لَمْ یکُنْ بَینَ اللَّهِ وَ بَینَ خَلْقِهِ ثَالِثاً وَ اِنَّما الثَّالِثُ خَلقٌ لَهُ لا الهَ الا هُو اِنّا کُلٌ لَهُ عَابِدونَ.

الباب الثّانی من الواحد الرّابع

فِی اَنَّ کُلُّ ما یرْجِعُ اِلی النُّقْطَةِ یرْجِعُ اِلی اللَّهِ وَما لَمْ یرْجِعْ اِلَیها لَمْ یرْجِعْ اِلی اللَّهِ وَما یرْجِعُ الی اللَّهِ یرْجِعُ اِلَیها وَما لَمْ یرْجِعْ اِلی اللَّهِ لَمْ یرْجِعْ اِلَیها

ملخّص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لایزال لن یُدرک و لن یُوصف و لن یُنعت و لن یُری بوده و هست و آنچه از او نازل می‌گردد، از کلمه مشیّت است و آنچه به سوی او راجع می‌گردد کذلک، این است که در هر کوری از برای این مشیّت شئونات و ظهوراتی است که اولوالعلم آن ظهور درک نموده و می نماید.

مثلا امروزه آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا می‌گردد الی یوم ظهور من‌یظهره‌الله که آن وقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع به خداوند نمی‌گردد اگرچه به اعلی درجه توحید سیر کند. چنانچه موحّدین کتاب الف بعد از ظهور رسول‌الله (ص) ثمری از برای ایشان نبخشید علوّ علم ایشان، الاّ اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در قرآن ترّقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حقّ محمودی، ولی همین قدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده.

و همچنین اهل بیان عند ظهور من‌یظهره‌الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمی‌گردد اگرچه کلمه لا اله الاّ الله باشد مگر به ایمان به او ولی قبل از آن ظهور، آنچه در دین بیان واقع از برای لله می‌گردد و راجع به سوی او می‌شود نه اینکه راجع به ذات ازل گردد بلکه رجوع به من‌یظهره‌الله رجوع به او است و اینکه ذکر می‌شود که رجوع به او است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده می‌شود که از جهت علوّ و سموّ او نسبت به خود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل مقترن به شیء نمی‌گردد. و اوّل خلق شیئی تعلّق مشیّت است به او و آخر عود او رجوع او است به او، و اگر به تسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من‌یظهره‌الله به ارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین بردارد به اینکه او را داخل جنّت خود نماید و از ابطال

ثمرهٔ وجود آن، نجات دهد از برای امر ذات حروف السبع لله کرده و جزای کلّ‌شیء به او داده می‌شود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر به ارتفاع باشد آن وقت باید از برای او کند و به اذن او اگر رضای او در آن شیء باشد و الاّ رضای او است جنّت، فیما اَمَر و یَأمُرُ و فیما فَعَلَ و یَفعلُ.

این است سرّ کلّ وجود و غیب هر نار و نور که اگر کسی متمسّک به این عروهٔ حقیقت گردد در هیچ شأنی در ظلّ نار مستقرّ نگردد و در ظلال جنّت مستظلّ باشد. و الاّ در هر ملّت که نظر کنی اهل آن می‌گویند که ما از برای خدا عمل می‌کنیم. چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای لله واقع شد، گفتند ما از برای خدا می‌کنیم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه به مؤمنین او واقع شد از حروف فرقان، نمی‌کردند و قصد نداشتند الاّ آنکه از برای خدا می‌کنیم و حال آنکه بر خدا کردند.

قسم به حقّ من‌یظهره‌الله که هیچ قَسمی در علم خداوند از این اعظم‌تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمی‌آورد الاّ آنکه قصد از برای خدا می‌کند و می‌گوید از برای خدا می‌کنم. و حال آنکه دروغ گفته و می‌گوید و بر خدا کرده و می‌کند.

ای اهل بیان ترّحم بر خود نموده و به عقل خود حکم نموده و قبول حقّ نموده و بر شئونات محتجبه محتجب نمانده که حجت الله حین ظهور بالغ است برکلّ‌شیء زیرا که آنچه الآن می‌بینید که مؤمن به قرآن هستند در حین نزول آن غیر از یک نفر مؤمن به آن نبود تا هفت سال، و حال آنکه حجّت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقّل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الی یوم‌القیمة هر کس داخل شود به همان حجّت اوّل می‌شود و عبادی که در اوّل آن محتجب مانده به واسطه عدم تعقّل بوده و الاّ حجّه‌الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّهٔ، چنانچه حین نزول بیان اگر کلّ مؤمنین به قرآن می‌خواستند ایمان آورند به او، بل هر نفسی، حجّة الله در حقّ ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتجاج می‌فرماید به کلّ، مثل آنکه به اول مؤمن فرموده به همان شیئی که او ایمان آورده همان شیء در کلّ بوده چرا محتجب مانده

و به همین حجّت او را معذّب می‌فرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فَلَتَعْتَبِرُنَّ اَنْ یا اولِی‌الابصار کُلُّکُمُ اَجمَعوُن.

الباب الثّالث من الواحد الرّابع
فِی اَنَّ الْبَدَاءَ لِلّٰهِ حَقٌّ

ملخّص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز، مثل بداء زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر ما یشاء، اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد، که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست. و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او، زیرا که او عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصوّر است متحمّل عصیان او گردد اگر ناظر به بداء او نگردد این عصیان اعظم‌تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنّت فرماید که را می‌رسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود.

و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز می‌گردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیّتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده به ایمان و جنّت مؤمنین قبل، بدا را بر اعناق کلّ می‌گذارد و حکم دون می‌کند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الاّ نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیّه این نیست الاّ ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کلّ، که در قبضه قدرت و تصرّف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده الاّ به اذن او و این نیست الاّ بدای مشیّت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفّت مشیّت است و اوّل و آخر هندسه اراده و اگر در او ذکر شود اوّل، اوّل او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او.

از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اوّل یک مرتبه در ذات غیب استعمال می‌شود و یک دفعه در ذکر اوّل ذکر می‌گردد و یک دفعه در خلق اوّل ذکر می‌گردد و یک دفعه در اوّل نار ذکر می‌گردد و اولی که در صقع مشیّت ذکر می‌گردد خلق اوّلی است که

در صقع ازل ذکر می‌گردد و همچنین اوّلی که در خلق ذکر می‌گردد. مَثل او مَثل شبح شمس است در مرآت بالنبسه به اول مشیّت و همچنین ذکر اوّل در نار این ذکر اولی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا، محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شیئی در مقعد خود بر آنچه ذکر شود از حدّ خود تجاوز ننماید. و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیّت گرفتی و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایه متموّج بوده و هست چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیّت نموده و همچنین قبل در فرقان به اسم نسخ مذکور.

و اینکه در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان به رتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلاً من الله ولی اگر به عدل باشد بداء لم یزل و لایزال در حقّ هر شیئی بوده و هست و مُنفک از هیچ شیئی در هیچ شأن نمی‌گردد اِلاّ اَنْ یَشاءَاللهُ اِنَّه عَلی کلِّ‌شیء قدیرٌ.

و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیّت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد. مثلاً آنچه در حیات رسول‌الله (ص) حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است اِلی یومِ القِیمةِ اَی ظُهُورهُ الأُخْرِی فِی اُخْرَیِهِ وَ نَهْی او مُنْهِی عَنْهُ است اِلی ظُهُورِهِ الأُخْرِی فِی اُخرِیهُ چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقرّ الاّ در مواردی که یقین نموده‌اند به رضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول‌الله (ص) بوده و حال آنکه چنین امری نشده بلکه از حدود کتاب‌الله قدر خردلی تجاوز نفرموده.

ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین به او بوده و هست ولی چون کسی نمی‌شناسد او را به آنها مستنیر نگشته و اون هم در ایّام بطون خود غیر از آنچه در ایّام ظهور حکم فرموده نمی‌فرماید. این بود معنی بدای الهی عزّ و جلّ که عبد در هیچ حال بر سریر

رجا مستقرّ نگشته اگرچه به آنچه ما یمکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر به بداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر به منتهی رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از مکمن مشیّت است، نه غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حقّ شیئی ذکر جنّت شده الی یوم‌القیمة در حقّ او ثابت بوده و هست و اگر در حقّ شیئی ذکر دون جنّت فرموده الی یوم القیمة در نار او به عدل او فانی بوده و هست.

و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل شود شجرهٔ جنّت می‌گردد و اگر شجرهٔ جنّت محتجب گردد شجرهٔ نار می‌گردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود. در هر ظهور به منتهای جدّ و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل‌الله برای خود در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم‌تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الاّ جزای او با خداوند بوده و هست و اللهُ یَجزِی المُحِسنین.

الباب الرّابع من الواحد الرّابع
فِی اَنَّ کُلَّ ذِکرٍ عَبْدٌ رَقٌّ لَه

ملخّص این باب آنکه ارواح کلّ اشیاء راجع می‌گردد به هیکل انسانی، و جنّت کُلّ اشیاء در جنّت انسانی است. که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس به اعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر می‌گردد و همچنین کلّ شیء و این هیکل راجع می‌گردد به اسم و صفت، اگر فؤاد او مدلّ علی الله است در ظلّ له الاسماء الحسنی عندالله ذکر می‌گردد. و اگر از صفت است در صفات او ذکر می‌گردد.

این است علوّ معنی حدیث لَیس اِلاّ اللهُ و اسمائُهُ و صِفاتُهُ و این هیکل حکم اسمیّت و صفتیّت بر او نمی‌گردد الاّ آنکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد و الاّ مرتفع می‌شود حکم ایمان از او، و چگونه حکم اسمیّت و صفتیّت، و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریّه چنانچه امروز دیده می‌شود که هر صفت حُسنایی در اَحرُف الفیّه هست ولی صفات ناریّه امروز ذکر می‌گردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگرچه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزّت نشسته و بر غیر او، اگر در منتهی مقعد عزّ باشد عندالله و عند اولوالعلم در منتهای ذّل بوده،

و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله هر مرد مؤمنی که مؤمن به او گردد لایق است که بر فؤاد او شمس مسمّی طالع و اسمیّت در کینونیّت او متذّوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رقّ او بوده و هستند. چنانچه اولوالهیاکل در قرآن عبد رقّ رسول‌الله (ص) بوده و هستند بُعد از برای عبد رقّی، که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد.

حال نظر کن و محزون شو و ببین چقدر طوق عبودیت رقّیه بر گردن انداخته و به این افتخار می نمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا می‌دارند که امر به جائی رسیده که در جبل ساکن گشته و کلّ به ایمان به او مؤمن و بر نفس او به اسم مؤمن او، راضی نشده که اگر

می‌شده این نوع واقع نمی‌گشته، این است که کلّ در بحر حجاب غرق و شموس در مرایا به ضیاء او متحرک و از او محتجب و ماهیان دریا به آب زنده و سؤال از او نموده،

امروز کلّ مؤمنین به قرآن منتظر ظهور قائم آل محمّد (ص) و از برای ظهور او تضرّع و ابتهال و به رؤیت او در رؤیاهای خود افتخار و او را به دست خود به سجن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث « فِيهِ سُنَّةٌ مِنْ يوسُفَ يبَاغُ و يُشتَرى » ای اهل بیان پناه به محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حقّ او روا دانید آنچه که در حقّ خود که عَبید رقّ او هستید روا ندانید. نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول‌الله (ص) را در قبل و احتجاب منتظرین به او بعد از ظهور او، از او، تا آنکه هفت سال، و به روایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد. و باز فایده در حقّ شماها نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی‌شد.

از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من‌یظهره‌الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشاءالله بر او حزنی وارد نخواهد آمد. زیرا که شموس در مرایا، شمس را نمی‌شناسند الاّ به شبح او در خود، این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کلّ به او قائم است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته « وَ اِنَّ مِن جُودِهِ الدُّنيا و ضُرَّتِها و اِنَّ مِن عُلومِه عِلمُ اللّوحِ و القَلمِ » و مِن، مِن تبعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شیئّیت بر او شود رشحهٔ است از طَمطام جود او و قطرهٔ است از قَمقام مَنّ او قدر او را در حین ظهور دانسته، نه که در لیل و نهار در اماکن عزّ خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز می‌کنید و او در جبل باشد و حزنی بر او وارد آید و به فضل و جود او شماها کلّ از حزن مبّری شده باشید. فَلْتَنْظُرُنَّ اَن یا اولی الاَبصار ثُمَّ تَنتظُرونَ.

الباب الخامس من الواحد الرّابع
فی اَنّ کلَّ اُولی‌الدَّوائرِ آیاتٌ لَهُ

ملخّص این باب آنکه این باب هم، بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علوّ ما یَنسِب الیه ذکر اِماء نگشته و او است احقّ به مِلک خود از کلِّشیء اِذا اَرادَ مِنْ نَفْسٍ لَمْ یقْدِرْ اَحَدٌ اَنْ یقُولَ لَهُ لِمَ اَوْ بِمَ سَواءٌ کانَ اَعْلَی الْخَلْقِ اَوْ اَدْناهُ وَ عَلَی اَی شَأْنٍ کَانَ یحُکمُ مایشاءُ لا یسئَلُ عَمَّا یحکُمُ وَ کُلٌ عَمَّا قَدْ حُکِمَ یسْئَلُونَ.

ثمرهٔ این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی به ممالیک خود حلال نمی‌گردد بر ایشان اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیهٔ از آیات مُلک خود را، حرام می‌گردد بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان به او نیاورده و اشدّ فرموده از هر عصیانی، تا آنکه کسی در یوم ظهور او مبادرت به انکار ننماید. و اگر مؤمن نمی‌گردد صامت گردد.

چه بسا که می‌شنود ذکر او را و فی الحین تصدیق نمی‌کند و نزدیک می‌گردد به آیهٔ از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین خطور بدون ایمان، و بر او حلال نمی‌گردد الاّ به ایمان،

احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهورالله ظاهر خواهد شد کیف یشاءالله و خطور دون حقّ در حقِّ حقّ نکرده که آیات او حجّت است بر کلّ و اگر تأمّل کنید، فی الحین تصدیق می‌کنید چه، فرقی در معجزه ما بین کلّ قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان به آخر که فؤاد او مدلّ علی الله بوده با ایمان به اول نمی‌گردد.

و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطهٔ بیان لعلّ آن روز خود را محتجب نسازید از محبوب خود و اگر تفکّر در ظهور نقطهٔ قرآن می‌کردید امروز تعقّل امرالله را می‌نمودید این حکم نشده الاّ آنکه منتهای جدّ و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کلّ دین و از محقّق دین محتجب

گردید. چنانچه در کور قرآن کلّ را به منتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و به زعم اجتهاد و احتیاط خود، فتوی بر محقّق دین داده که دین به قول او ثابت می‌گردد.

جائی که مجتهدین قرآن به این درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان، ولی حرام شده در بیان حکم قتل به اشدّ از هر شیئی که هیچ شیئی به مثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می‌رود. و معذّب می‌گردد، مادامی که خداوند خواهد. و بر او حرام می‌شود آنچه بر او حلال بوده در بیان، حتّی نَفَس او بر او، و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد، اگرچه در بین خود مخالف در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم، شماها را ای خلق منکوس چه حدّ است که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید.

تصوّر کنید آنچه بر اهل بیت از قبل وارد شد به اسم اسلام کردند و حال آنکه بر مُذّوت اسلام کردند که اسلامی نیست الاّ به ایمان به او و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدیّنین به بیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده « مَن قَتَلَ نَفسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا » این حکم، حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس‌الله خوانده شده باشد.

با وجود آنکه این قدر اهتمام در کتاب‌الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب به قرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید. و هیچ عذابی از برای ایشان اشدّ از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند. و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدّس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین به بیان را، چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اوّل و آخر را ذکر کند و بر

مؤمنین به بیان آنچه بر اوّل و آخر و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذّیت نکند از برای آنچه که بر حروف اوّلی واقع شده حقّ است بر خداوند برکت دهد بر آنچه به او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حقّ او نوشته و اگر رسد ایّام او به ظهور من‌یظهره‌الله فرض است از برای او که نصرت فرماید محقّق دین را و از سؤال فرماید تخفیف در اعمال در آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم‌القیمة که او است معطی کلّ‌شیء حقّ او را و اگر عطا فرمود به او کسی را نمی‌رسد به حکم خداوند از اون بگیرد و او است احقّ از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمی‌تواند کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد از محبوب کلّ به هیچ شیئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او، و نصرت کند او را و اگر امر به جهاد فرماید به علوّ افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم اون در دیوان مقرّبین ثبت گردد و الاّ خواهد رفت از این عالم، و ذکری از او نخواهد بود.

نه این است که در ایّام محموده تعزیه داری کند از برای حقّ چنانچه سنّت کلّ مؤمنین به قرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه داری رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که تعزیه داری می‌نمود و از برای اوصیای دین او تضرّع وگریه می‌نمود از اولوالحکم جالس و ظالم گشته بر او، و اولوالعلم مفتی بر او، و سایر در حجاب محتجبین، ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعّل بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد.

و این همه تأکید در بیان شده که احدی، احدی را محزون نکند لعّل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در مرایا، اگر مقبل به او باشند و الاّ لاشیء‌های محض که از اوّل عمر تا آخر به منتهای احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا می‌کنند ولی نزد ظهورِ ظهور الله میّت صرفند چه ثمر می‌بخشد اعمال ایشان را، بلکه بقدر ذکر لاشیء که لاشیء است عندالله لایق نیستند، و حکم نمی‌تواند کسی کند الاّ من‌یظهره‌الله و اون شجرهٔ طیّبه است که به آیات

بیّنات ظاهر می‌گردد از برای رضای خداوند و تجدید دین او و حکم به حقّ در ما بین اهل بیان و حکم به عدل بر نفسی که داخل نشده اگر تا آن روز مانده باشد.

و الاّ کجا پسندند بر خود سلاطین بیان، که آب بیاشامند و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن به خداوند و دین او باشد و از برای غیر اولوالسلطنة در دین بیان جایز نیست، و از برای ایشان بر منسوبین به دین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الاّ عند ظهور من‌یظهره‌الله و دون حکم مومنین به او و به بیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کلّ را در ظلّ ایمان به خداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین به سوی بیان بقدر ذرّهٔ حزن وارد نیاورده حتّی در فتح اراضی هم بر اهل آن این حکم را نه پسندیده بلکه تا میسّر بوده به شئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده،

و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده به اخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه بر ایشان الاّ عند ظهور من‌یظهره‌الله که امرالله امر مشرقه از ساحت قدس او است آنچه به او امرالله مرتفع گردد بر کلّ هست که از قوّهٔ امکان خود به وجود کونی ظاهر سازند کُلٌّ عَلَی قَدَرٍ ما یدَبِّرُ وَ یقدِرُ فَاَنَّ الْعَبْدَ لَمْ یقْدِرْ ان یدَبِّرَ وَ لایقْدِرُ اِلاّ بِاذنِ اللَّهِ اِنَّه خَیرُ مُدَبِّرٍ وَ مُقَدِّرٍ وَ خَیرُ مُرْتَفِعٍ وَ مُمْتَنِعٍ لَایعْزُبُ مِنْ عِلِمِهِ مِنْ شَیءٍ لاَ فِی السَّمَوَاتِ وَ لَا فِی الْأَرْضِ وَ لَا مَا بَینَهُمَا و لَایعْجِزُهُ مِنْ شَیءٍ لَا فِی مَلَکُوتِ الاَمْرِ وَ لَا الْخَلْقِ وَ لا مَا دُونَهُمَا یخْلُقُ مَایشَاءَ بِأَمْرِهِ إِنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ.

الباب السّادس من الواحد الرّابع
فِی اَنَّهُ لَایسْئَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَ مَا دُونَهُ یسْئَلُ عَنْ کلِّ شیءٍ

ملخّص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایُسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود به ذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیّت اوّلیّه را خلق فرموده به مثل آنکه کلّ شیء را خلق فرموده به نفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کلّ را به او و او را نسبت به خود داده به علوّ او و سموّ او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کلّ امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکّه لِاَجل علوّ و سموّ نسبت او است و همین قسم مشیّت را مظهر لایُسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد.

و بمثل ذلک لایُجیر و لایُشیر و سایر امثال این و او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیّت او است نخواسته او و نمی‌خواهد الّا ما شاءالله و ما شاءالله ظاهر نمی‌گردد الاّ بما شاء المشیّة چنانچه ما اراد الله مُشرق نمی‌گردد الاّ بِما یُرِیدُ المَشیّةُ غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت، زیرا که به اون خلق می‌شود کُلّ، و اگر دو اختیار فرماید خداوند، مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اِثنین باطل می‌گردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اوّلی که اوّل از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیّت بوده و هست که در هر کوری به ظهوری مشرق می‌گردد. و مَظهَر لایُسئَلُ عَمّا یَفعلُ و یَفعلُ مایَشاءُ می‌گردد.

و حروف حیّ، در او دیده نمی‌شود الا مشیّت او چنانچه در حروف متکثّره از این دیده نمی‌شود الاّ مشیّت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیّت او تعلّق گرفته در آن حین، در جنّت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر می‌گردد. زیرا که علوّ مرایا این است که در او دیده

نشود الاّ شمس، که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر می‌گردد نزد شمس حقیقت، و اگر شمس دیده شد ما یَتَقَلّبُ الشَّمسُ تَقلُّب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجّهی غیر توجّه به او نبوده و نیست.

و در ظهور فرقان محمّد رسول‌الله (ص) بود مشیّت اوّلیّه، و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیّت او بودند در مشیّت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند. و همچنین حروف متکثّره از این واحد تا امروز هر کس تقرّبی جسته به این بوده که مشیّت او مشیّت محمّد (ص) بوده و الاّ لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد به غیر حبّ آن، عاملین به زعم مشیّت او کردند و اگر این نبود حول و قوّه بقدر ذُبابه از برای ایشان نبود.

و همچنین در کور قبل از محمّد (ص)، به مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان، که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیّت مشرق، الی ظهور من‌یظهره‌الله، که آنچه شود به مشیّت او می‌گردد و اگر خلاف رضای او گردد به زعم مشیّت او می‌شود که اگر این نباشد بقدر شیئی قوّه از برای شیئی نیست در این ظهور، و این است معنی لا حولَ و لا قوّةً اِلاّ بِاللهِ العَلِی العَظِیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حقّ مطلق، محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن به غایت تشابه در مشیّت او به هم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند، چگونه می‌شود که بشناسند محبوب خود را و غیر حبّ او و ما یحّب او خواهند.

و اگر می‌خواهی که این مطلب را به عین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع می‌گردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین، مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابدّ باید در یک موقفی از دین واقع شود اگرچه منتهی شود به امّت آدم، که آن وقت اگر حکمی کند راجع می‌شود به حکم آدم و چون آن زمان اون

ظهور مشیّت بوده باللّه می‌گردد این فعل، زیرا که خداوند نفی فرموده کلّ حول و قوّة را الاّ به خود، این در صورتی است که فرار از دون حقّ کند و در تشریع بخواهد بفهمد.

و در تکوین هم مثل این و اگر به واقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوّتی نیست زیرا که جوهر کلّ را گرفته داخل بیان آورده‌اند در غیری حول و قوّهٔ نمانده که استثناء شود زیرا که حول و قوّه باللّه در امّت عیسی نمانده به حقّ که اگر مانده بود باید حکم به حقّی در حقّ ایشان شود و حال آنکه نمی‌شود. و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد ظهور من‌یظهره‌اللّه که آن روز، کلّ حول و قوّه باللّه است که از آن حقیقت که مظهر مشیّت است ظاهر می‌گردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نمی‌ماند حول و قوّهٔ به حقّ الاّ آنکه در ظلّ او ساکن گردند.

و همچنین الی ما لانهایة تصوّر کن که اگر حول و قوّهٔ در باطل مانده به همان نسبت حقّی است که بوده و امروز آنها به گمان همان نسبت می‌کنند آنچه می‌کنند و الاّ آنکه نیست حول و قوّه الاّ باللّه در هر ظهور به آنچه من قِبل‌اللّه ظاهر گردد. و اگر به عین فؤاد نظر کنی می‌بینی که کلّ حول و قوّه در نزد من‌یظهره‌اللّه است باللّه عزّ و جلّ و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده، نظر در امکنه و حدود مکن که مشیّت آیةُاللّه بوده و لم یزل مُدلّ علی اللّه بوده اگر آدم اوّل از مدد این نبود امروز در ظلّ ایمان این مؤمن نمی‌شد.

چنانچه هر نبّی در نزد هر ظهوری مؤمن است به آن و همچنین اگر مدد این ظهور از من‌یظهره‌اللّه نبود در حین ظهور، چگونه راجع به او می‌شدند و منقطع به سوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لانهایة الی ما لانهایة لها بها منها فیها الیها که مدد کلّ این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اوّل که لا اوّل له است در امکان،

این است سرّ حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوّة الاّ باللّه را مشاهده می‌نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می‌بیند و در صراط اَوسَع از ما بین سموات و الارض

سیر می‌کند و در هر زمان مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرید را در حین ظهور می‌شناسد و در حین بطون گریه می‌کند تا یوم ظهور او، زیرا که عرفان از کلّ منقطع می‌گردد و مظهر لایُسئل عمّا یَفعل و کلّ بامره یُسئلون را در حین ظهور ساجد می‌گردد و از آن محتجب نمی‌گردد و قَدر فَصل بین کاف و نون از آن جدا نمی‌گردد.

زیرا که می بینند آنچه در هر ظهور ظاهر است به قول او ظاهر گشته و نظر بر جوهر امر می‌نمایند نه شئون متکثّره در هر ظهور، زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنّت وصل است که فوق آن متصوّر نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلّاً را به عین شهود در این ظهور می‌بینند چنانچه اگر کسی ناظر به رسول‌الله (ص) بود به این نظر کلّ نبیّین را در طلعت او مشاهده می‌نمود و کلّ ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده می‌کند چنین کسی لایق که من‌یظهره‌الله را درک کند و بگوید به او در حینی که متوجّه است الی الله اللهم انت الاوّل و لیس قبلک شیء زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی به بیان شد و آنچه در بیان بوده منتهی می‌گردد به من‌یظهره‌الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی‌شد.

و اَنتَ الآخرُ و لَیس دُونَک شیءٌ زیرا که آنچه ظهورات مِن بعد ظاهر می‌گردد در ظهور او، او است نه غیر او و انت الظاهرُ و لیس فَوقَک شیءٌ زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر به او، نه در غیر مؤمنین به او، که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیّت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او می‌گردد چگونه و فوقیّت او،

و اَنْتَ اَلْبَاطِنُ وَ لَیسَ دُونَكَ شیءٌ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لا شیء است الاّ به او چنانچه هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل می‌گردد الاّ آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است و اِنَّک علی کلّ‌شیء قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر می‌بود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال

آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیء نگردد لا شیء می‌شود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت به منتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوعِ آخر، گریان است از بطون او، به اشدّ الم از هر ذا المی، زیرا که کلّ الم در ظلّ این اَلَم است.

نظر کن در فراق طفل از شیر چون مُمسِک ذات عنصری او است این نوعِ متألم می‌گردد و چیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او می‌گردد و این حبّ‌های ظاهری که در بعضی به هم می‌رسد از شبح حبّی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون موثر است در مظاهر ملک ملیک وجود، و حال آنکه این حبّ بالنّسبه به حبّ روح ذکر نمی‌شود و همچنین حبّ روح بالنسبه به حبّ فؤاد ذکر نمی‌شود .

قسم به ذات مقدّس الهی که کلّ در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقّی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی‌توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رَحل فناء خود را ساکن کنند. و همچنین اگر در عالم حبّ نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند. و اگر از آنجا عروج کنند در حبّ مظاهر تسبیح معتکف گردند. و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند، بین یدی الله ساجد گردند. زیرا که کلّ حبّ اگر بعد از ایمان به او باشد حبّ رضوانی می‌گردد و الاّ حبّ شیء در نار،

ببین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرّد است این مجرّد و چقدر ساذج است این ساذج و چقدر کافور است این کافور که کلّ لذّات در ظلّ مُلک او خلق می‌گردد و به نسبت به او منوجد زیرا که کلّ لذت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را می‌نوشد در حینی که می‌داند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می‌نوشد در جنّت، چگونه است اگر متلذّذ به حبّ او گردد که کلّ حبّ در نزد او لا شیء است. این است که مُسیّر در این جنّت در حین هر

ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران سوزان الی طلوع آن و حزن او در فراق او الذّ است از هر لذّت متلذّذی نزد او، و نزد اولوالعلم، چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حُجب، و حال آنکه کلّ در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عَرَضی که بعد از موت طین می‌گردد صعود نکرده چگونه به جسد فانی رسد و چگونه به مقاماتی که فوق آن خداوند مقدّر فرموده این است که متلذّذین به لذّت جوهریّه کمتر است از کبریت احمر، بل لایُوجَدُ، الاّ متلذّذین به اشیائی که لذّت آن در عمر او است اگر باشد از برای او و الاّ از برای همه این نوع مقدّر نشده که هر نفسی همیشه در ما یَستَلِذُّ خود باشد.

اثمار کلّ بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظلّ این درک کلّ خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کلّ خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاّ در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلاّ یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الاّ در جسد عرضی کلّ با او شب و روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق، و همان محلّ است فردوس اعلی و جنّت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود. بعد از ظهور هم هست. و بعد غروب هم خواهد بود. در هر علوّ عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد.

کلّ اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن به اون زنده و غیر او شیئی ندیده بل هستی خود را به او دیده ولی از او محتجب، در نزد هر حکم نظر به ثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فَطُوبِی لِمَن یذْکُرُهُ اللّهُ فَإنَّهُ اذا ذَکَرُهُ یذکُرُهُ کُلُّ شَیءٍ وَ اللّهُ خَیرُ الذّاکِرِینَ.

و او است مظهر مشیّت در این ظهور، نقطه بیان و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که به نحو اشرف ظاهر می‌گردد وَ اِنْ یذْکَرَ اَحَدٌ فَذَلِكَ مَا قَدْ ذَکَرَهُ اللّهُ لا دُونَ ذلِكَ لاَتَسْلُکُنَّ فی اهوائکُم فَانَّکُم لاَتَجِدُنَّ مِنْ شَیءٍ فَاِنَّ اَمرَاللّهِ یظْهَرُ مِنْ خَزائِنِهِ وَ اِنَّهُ ذاتُ خَزائِنِ اَمْرُاللهِ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ اَفَلا تَشْکُرُونَ.

الباب السّابع من الواحد الرّابع
فِی اَنَّ الْبَدْءَ مِنَ اللَّهِ بِهِ وَ الْعَوْدُ بِهِ اِلی اللَّهِ

ملخّص این باب آنکه مادون الله خلق او است و بدء کلّ‌شیء مِن الله هست به امر او و عود کلّ‌شیء الی الله هست به امر او، نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شد به رسول خدا (ص) و عود او به سوی خدا است به امر نقطه بیان، و همچنین در من‌یظهره‌الله کلّ احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او، بلکه در هر جا بَدئی متصوّر الی الله و هر جا عودی متصوّر الی الله، ولی ظهور این بدء و عود به مظهر ظهور آن زمان است که کلِّ آنچه صلوة در اسلام واقع شده کلّ طائف در حول «اَقِیمُوا الصَّلَوةَ» است که از لسان مشیّت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر به امر او تغییر دهند نیست الاّ من الله.

اگرچه نزد اولوالالباب بدء نفس عود است و عود نفس بدء ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محتجب گردید. چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایُحصی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده، که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند نه بیند الاّ نفس بدء را که نقطه فرقان و اوامر او باشد.

و همچنین در من‌یظهره‌الله نه بیند الاّ نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الاّ چه ثمر که اطلاق عبائر نموده و از ثمره آن محتجب مانَد و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان، اگر تعقّل نمایند وَاللَّهُ یبدَءُ کُلَّ شَیءٍ ثُمَّ یعِیدُهُ وَ اِنَّ اِلی اللهِ کُلٌ یرْجِعُونَ اَی الی اَمْرِ مُنْ‌یظْهِرَهُ‌اللَّهِ طُوبِی لِمَنْ یدْرِکُهُ فاِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِیزُ الْمَحْبُوبُ.

الباب الثامن من الواحد الرّابع
فِی اَنَّ بِآیاتِهِ یخْلَقُ کَینُونِیةُ کُلِّ شَیءٍ وَ یرْزَقُ وَ یمَیتُ و یُحْیی

ملخّص این باب آنکه کلّ‌شیء راجع می‌گردد به حکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فؤاد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد. و کلّ در نوزده نفس ابواب جنّت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتی که واقع شود به ظهور این مظاهر می‌گردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد باللّه به آنها می‌گردد زیرا که آنها در باللّه قبل بوده‌اند اگرچه در بعد خارج شده‌اند. این است که حکم بر ثانی می‌گردد که مقترن به ذات حروف سبع نشده و الاّ اول که مقترن به ذکر رسول‌الله (ص) بوده، بوده‌اند.

مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق گلی دهد به مؤمنی این نیست الاّ فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثّر او است و نکرده این را الاّ از جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمی‌شود الاّ فعل الله این است که اگر در مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان به دیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او مَظهر آن فعل بوده و در او دیده نمی‌شود الاّ آن واحد اوّل که در او دیده نمی‌شود الاّ الله، این است که غیر الله خالق شیء نبوده و غیر الله رازق شیء و غیر الله ممیّت شیء و غیر الله محیی شیء و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار به دیگری این شئون را ظاهر کند باللّه صدق می‌گردد ولی للّه نمی‌گردد و الی الله راجع نمی‌گردد و من الله اطلاق نمی‌شود زیرا که در آن حین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمی‌گردد الاّ به دیدن دون نقطه بیان چنانچه لقاءالله محقّق نمی‌گردد. الاّ به نظر بر آن

وکلّ آنچه در بیان متکوّن می‌گردد به این شئون اربعه به واسطه آیات وکلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه حجّ نازل نشده بود شئونی که مترتّب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حجّ می‌گردد چگونه محقّق می‌شد.

همچنین کلّ اوامر را مشاهده کن و مبین الاّ الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحهٔ محجوب بمانی در مظهر فعل الله مذکور نمی‌گردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمی‌شود که لایق گردد که فعل او در ظلّ فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن به بیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنچه کلّ آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر نماید به منتهی شأن حبّ، زیرا که این کاس ماء در ظلّ مظاهر فعل ذکر می‌گردد. ولی آن شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمی‌شود بر او و خداوند فعل او را نسبت به مظاهر خود نمی‌دهد. زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و به مقامات خود واصل گشتند و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظلّ فعل مظاهر حقّ سُبحانَاللهُ عَن ذلک تَسبیحاً عَظیماً.

و اگر کسی درک یک شأن از شئون من‌یظهره‌الله را نماید بهتر است از اینکه درک کند کلّ شئون بیان را بعد از ظهور آن، نه قبل، زیرا که در آن فعل، فعل الله ظاهر و در قبل اگرچه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الاّ و آنکه نفس او شأنی شود از شئون بیانیّه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حیّ آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم به این حروف حی متمسّک و در مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده می‌شود اگرچه آن همان است بعینه ولی حکم، بعد از ظهور مرتفع می‌گردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلّی می‌گردد این است که حکم بر او می‌گردد فَلَتَنتَظِرُنَّ اَنْ یا اولی‌الأَبصار فَانَّا کُنّا مُنتَظِرین.

الباب التّاسع من الواحد الرّابع

كُلُّ مَنْ يخْرُجُ مِنَ الْبَيانِ مِنْ ذَا مَلِكٍ فَلَيكتُبَنَّ ذِكْرَ اِسْمِهِ وَ ما قَدْ قَدَّرَ اللهُ لَهُ مِن عِنْدِهِ اِلی يوْمَ يظْهِرَنَّ اللَّهُ نقطةَالبَيانِ لِيجْزِی كُلَّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ اِنَّه لِسَرِيعِ الْحِسابِ وَ اِنَّهُ لِغَنِی مُتَعالٌ

ملخّص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من‌یظهره‌الله هر صاحب مِلکی که به افتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبّت نقطه حقیقت، آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد، در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او، لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و مجرّد تبیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را به احسن جزا کدام جزا از این بالاتر است که کسی که ذکر او ذکرالله هست هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اوّل تکثّر واحد اوّل بر ظهور قدرت، چنانچه از زمان رسول‌الله (ص) تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا می‌شود ولی کسی که بر دین او حرفاً بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگرچه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و هیمنه ازلیّه خواهد بود و از فتح کلّ بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس مؤمنی بگیرد واللهُ یُغنی مَن یَشاءُ بِفضلهِ اِنّه فَضّالٌ کریمٌ.

الباب العاشر من الواحد الرّابع

لَايَجُوزُ التَّدْرِيسُ فِى كُتُبِ غَيرِ الْبَيانِ اِلاّ اِذا اُنْشِى فِيهِ مِمَّا يتَعَلَّقُ بِعِلَمِ الْكَلامِ وَ اِنَّ مَا اخْتَرَعَ مِنَ الْمَنْطِقِ وَالاصولِ وَ غَيرِهِما لَم يؤذَن لاحَدٍ مِنَ المُؤمِنينَ

ملخّص اين باب آنكه نقطه بيان را خداوند عالم به ظهورات ما لانهاية در اين ظهور ظاهر فرموده از اعلى علوّ دلالت بر خداوند كه انّنى انا الله لا اله الاّ انا باشد تا انّى اَذّرُ من كلٍّ ذرٍّ از لسان او جارى شده و در هر شيئى به طرق ما لانهاية بيان از او ظاهر گشته چه به نهج آيات و چه به نهج مناجات و چه به نهج تفاسير و چه به نهج علوم حِكَميّه و چه به نهج اجويه فارسيّه كه احدى محتاج به احدى نباشد.

و اذن داده نشده تعلّم به غير آثار اون و اذن داده شده اگر كسى در علمى انشائى كند چون اسم الله بر او مذكور شده كه ايمان به او باشد جايز است تعلّم به او اگر معنون شود به كلمات نقطه و الاّ چگونه مدلّ خواهد بود بر شجرهٔ حقيقت و در آن ذكر، از مُذكّر ذِكر در آن ذكرى نباشد و نهى شده از انشاء ما لايُسمِن و لايُغنى مثل اصول و منطق و قواعد فقهيّه و حِكَمِيّه و علم لغات غير مستعمله وَ ما يشْبَهُ هَذا وَ ما قَد فُصِّلَ فِى الصَّرْفِ والنَّحْوِ فَاَنَّ قَدْرَ مَا يكْتَفِى لِلْمُتَأَدِّبِينَ ما يعْرَفُ الْفَاعِلُ والمَفْعُولُ وَ مَا دُونَهُمَا مِنْ شُئُونِهِمَا اِذ دُونَ ذَلِكَ لَنْ يغْفِرَ اللَّهُ الْعَبْدَ اِذَا اِشْتَغَلَ بِهِ اگرچه در اين كور اكثر خلق به كلمات فارسيّه مستغنى هستند و اگر كسى بخواهد فهم بيان را به هم رساند بقدر ما يحتاج خود اخذ مى‌كند نه زياده از نفس بيان نه غير او.

اين است صراط مستقيم از براى متأدّبين و متعلّمين الى يومى كه شجرهٔ حقيقت ظاهر گردد كه آن روز كتاب حقيقت، ناطق، و رجوع به كتاب صامت از احتجاب از كتاب ناطق است و اون كتابى است كه منزّه و مقدّس بوده از شئون علميّه خلق و عمليّه آنها چنانچه در اين ظهور نقطه، هر كس واقع شده ديده كه او مبرّى بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و

آنچه ما یتفرّع بر اینها است. زیرا که کلّ اینها از برای فهم مرادالله هست در کلام او و کسی که مراد او مرادالله و کلام او کلام‌الله است چه احتیاج است او را به این شئون،

و حال آنکه خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی، که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام، ظاهر می‌گردد که اگر اولوالافکار ما علی الارض، جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن را ندارند چگونه بر اتیان یا تکلّم و عرفان،

این است موهبت الهی در حقّ من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انّه هو القادرُ العلّامُ و به این شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن، قبل، خداوند نازل فرموده که کلّ اثمار او در این آیه هست « اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَیءٍ عِلْمًا »

ولی در وقت ثمره کلّ خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده‌اند کل، و اگر در من‌یظهره‌الله که مظهر قدرت و علم‌الله هست به آیاتی که خداوند بر او نازل می‌فرماید کسی موقن گردد به ثمره بیان رسیده و الاّ چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و از ثمره اون که اقرار به قدرت و علم است از برای مظهر این آیه، که قائم آل محمّد (ص) است محتجب گشته،

زیرا که مَثل آن حضرت را مَثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمی‌شود الاّ قدرت‌الله و علم او در اون دیده نمی‌شود الاّ قدرت الله و علم او، کلّ از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده به آنکه نظر در مظهر علم و قدرت او ننموده و علم او نیست الاّ در نفس خود به نفس خود و در خلق خود به خلق خود و قدرت او نیست بر شیئی الاّ در نفس خود به الوهیّت خود و در خلق خود به ربوبیّت خود، این است جوهر کلّ جوهر که کلّ از او محتجب

به این شئون علمیّه مُؤتَفِکه که اگر مقترن به ایمان او نگردد لاشیء می‌گردد، مفتخر، و به ایمان به او که اگر علم شیء نباشد کلّ جوهر علم در حقّ مومن ثابت می‌گردد، محتجب،

این است که کلّ گویا امواتند و نظر به ثمره علم و حکمت نمی‌کنند و اشرّ مردم در نزد ظهور من‌یظهره‌الله آنهائی هستند که خود را به علم معزّز گرفته‌اند و حال آنکه این قدر تعقّل نمی‌کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل، و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده وَاللّٰهُ یحَقِّقُ الحَقَّ وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِین.

الباب الحادی و العشر من الواحد الرّابع

مَنْ يتَجَاوَزَ عَنْ حَدِالبِيانِ فَلَايحْكَمُ عَلَيهِ الْإِيمَانُ سَوَاءً كَانَ عَالِماً اَوْ سُلْطاناً اَوْ مَمْلُوكاً اَوْ عَبْداً

ملخّص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر به کلّ خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدّر فرموده که هیچ نفسی در جنّت بیان بقدر شیئی محزون و مُضطَر نگردد بلکه از برای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئی آن شیء را به علوّ کمال برسانند که از جنّت خود ممنوع نگردد.

مثلا لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنّت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شئونی که در مُرقّعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود، در حقّ او جاری سازند. آن وقت مالک او، او را به اعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مُرقَّع ظاهر نسازد او را از جنّت خود ممنوع داشته و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی.

و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سوآء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم به حکم ایمان نمی‌گردد، ولی مراقب نفس خود بوده که بر من‌یظهره‌الله حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را که اعلی جنّت او است به حدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلاً از او است.

ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفاً بحرف و آیةً بآیة تجلّی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم‌کم به کلّ رسید.

مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود مُنفطر نگردد از عظمت که می‌بیند که کلّ اهل بیان به اسم او قائم می‌گردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مُثل همین در نقطه قرآن تصوّر کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لا نهایة

و پناه برید به خدا که اوّل مُخطر در حقّ او بدون خطور به حقّ نگردید. و شرف اوّل ایمان را درک کنید اگرچه بینید وحدت را ولی حجّت‌الله بالغه است در همان حین وحدت، اگر تصوّر کنید. چنانچه امروز اعظم حجّت رسول‌الله (ص) که قرآن است می‌بینید ما لایحصی که به او مؤمن هستند و همین حجّت بعینه در صدر اسلام بوده و تا هفت سال کسی اقرار به اون نیّر اعظم نکرد.

در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقّق بوده چنانچه آیه« وَمَنْ لَمْ يحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ » با دو دنوّ دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می بینید که چقدر تعدّی کرده‌اند از حدودالله و مراقب خود بوده که این آیه را در حقّ حکم من‌یظهره‌الله جریان نداده که ما نَزّل الله آن زمان حکم او است چنانچه ما نَزَّل الله در زمان رسول خدا (ص) قرآن بود نه ما نَزّل الله فی الانجیل و همچنین ما نَزَّل الله فی القرآن امروز ما نَزَّل اللهُ فی البیان است نه ما نَزَّل اللهُ فِی الفُرقانِ و از این است که کلّ به زعم خود لله می‌کنند و حال آنکه بر خدا می‌کنند آنچه می‌کنند.

زیرا که ذات ازل مقدّس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیّت‌اوّلیّه است در حقیقت‌اوّلیّه چنانچه نصّ قرآن بوده«إِنَّ الَّذِينَ يبَايعُونَكَ إِنَّمَا يبَايعُونَ اللَّهَ» و همچنین در کلّ شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل تنزّل داده و در حقّ خود هم جاری فرموده به حقیقت ثانویّه، چنانچه زیارت جامعه کبیره مملّو است از این نحو بیان« مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اَللَّهَ وَ مَنْ جَهِلَكُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ وَ مَنْ اَحبكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنِ ابْغَضَكُمْ فَقَدِ اَبغَض اللّه »

و خدا می‌داند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را می‌خوانند و ائمّه رجوع به دنیا کرده و احدی ایشان را نمی‌شناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را می‌خوانند نه این است که حجّت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول‌الله (ص) وعده عیسی (ع) در حقّ نصاری ظاهر شد که« يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ » ولی تا امروز هنوز باقی مانده و به آن وعده

منتظر می‌باشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند به همین اعتقاد مانده‌اند این بواسطه این است که تعقّل در حجّت رسول‌الله (ص) نکرده که قرآن باشد و الاّ کلّ حین ظهور، وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهرشده همین قدرکه محتجب مانده در نار مخلّدگشته و به زعم خود در دین خود هنوز منتظرند. ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده که در وقت ظهور من‌یظهره‌الله این قسم نگشته،

و در مقام مظهر حکم، اهل بیت به حقیقت ثالثه در حقّ شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین که می‌بینی که در دین اسلام می‌کنند به واسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطوّل که محلّ ثمره این است که« الرَّادُّ عَلَیهِ الرَّادُّ عَلَینَا والرَّادُّ عَلَینَا الرَّادُّ عَلَی رَسولاللَّهِ والرَّادُّ عَلَیهِ الرَّادُّ عَلَی اللَّهِ » بلکه از این هم تنزّل داده‌اند مطلب را، و در حقّ مؤمن هم جاری فرموده‌اند.

چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است« مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً فَقَدْ سَرَّنِی وَ مَنْ سَرَّنِی فَقَدْ سَرَّ اللهَ » و حال ببین که مردم به چهار درجه تنزّل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمی‌شود که در حقّ او آیه« لا تُقَدِّمُوا بَینَ یَدی اللهِ» نازل گشته چگونه متحمّلند اگرچه بعضی در این آیه تقدّم بین یدی‌الرّسول (ص) را گرفته‌اند ولی خلاف مرادالله هست زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمی‌شود الاّ الله این شئون متکثّره در این باب به جهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد واللهُ خیرُ الحاکمین.

الباب الثّانی و العشر من الواحد الرّابع
فِی اِرْتِفَاعِ کُلِّ بِقَاعٍ کَانَتْ فُوقَ الأرضِ

ملخّص این باب آنکه در هر ظهوری که من عندالله ظاهر می‌گردد بقاعی که قبل بوده مرتفع می‌گردد چنانچه امروز کسی در دین رسول‌الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را؟ بلکه اسامی آنها را نمی‌دانند چگونه و محلّ قبور آنها برسد. و همچنین بعد ظهور آن کلّ قبوری که بر فوق ارض مرتفع است، مرتفع می‌گردد از مظهر نبوّت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوری که نسبت به انبیای قبل می‌دهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود، و همچنین محلّ بیت چنانچه می بینی که امّت موسی (ع) به بیت المقدّس می‌روند و امّت عیسی (ع) به مقامی که از برای ایشان عیسی مقّدر فرموده و امّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله به کعبه،

در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امرالله هست در هر جا که ظاهر شود ظاهر می‌گردد. امروز ببین حدّ مردم را که به قبور یکی از اولاد ائمّه که منسوب به او است چگونه می‌روند و از مظهری که اثبات نبوّت و ولایت و دین کلّ به آیات نازله بر او می‌گردد محتجب شده و الاّ در جبل ماکو ساکن نگشته و این را تعجّب مکن و تصوّر کن ظهور رسول‌الله (ص) را در قبل که امّت عیسی (ع) چگونه به اعمال دین خود عمل می‌کردند و رهبان‌ها در معبدهای خود عبادت می‌کردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکّه بر ید اشخاصی که حقّ او را نمی‌شناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حقّ از هر صاحب حقّی که از امّت عیسی (ع) بود منقطع گشت، الاّ آنکه در ظلّ او واقع شود.

و بعد از ظهور نقطه بیان هر سنه می‌بینی که چقدر خلق به مکّه می‌روند و طواف می‌کنند و حال آنکه کسی که کعبه به قول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول‌الله هست زیرا که مَثل امرالله مَثل شمس است اگر ما لانهایة طالع شود یک شمس زیاده نیست و کلّ به او قائم هستند. این است که در هر ظهور بعدی ظهورالله اشرف است در حقّ مظهر به شأنی

که ظاهر است که کلّ ظهورات قبل از برای رسول‌الله (ص) خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم‌آل‌محمّد(ص) خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم‌آل‌محمّد(ص) از برای من‌یظهره‌الله خلق شده،

و همچنین کلّ ظهورات و این ظهور و ظهور من‌یظهره‌الله از برای ظهور بعد من‌یظهره‌الله خلق شده و کلّ این ظهورات از برای بعدِ بعدِ من‌یظهره‌الله خلق شده و همچنین الی ما لانهایة شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر به شئون قبل کرده و از او محتجب گردد.

زیرا که امروز آنچه که در اسلام بر پا شده به واسطه بعثت رسول‌الله (ص) شده و آنچه که از دین عیسی (ع) مرتفع شده به واسطه همین بعثت بوده و همچنین اگر در ظهور من‌یظهره‌الله نظر کنند می بینند که آنچه در بیان واقع شده به ظهور ذات حروف سَبع بوده و آن روز اگر نظر به مبدأ امر نمایند محتجب از او نمی‌مانند به ظهورات مرتفعه در بیان، که در نزد هر حکمی نفوس ما لانهایة خوابیده و به آن مفتخر و عاملند چنانچه امروز دیده می‌شود که کلّ این ظهورات بیانیّه نزد او در ظلّ یک کلمه او است که بفرماید قد اَرفَعناهُ ولی آن را رفع نمی‌فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم ببین این ظهور را، که تا خداوند، اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر به ارتفاع نمی‌فرماید واللهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قدیرٌ.

الباب الثّالث و العشر من الواحد الرّابع

فی اِرْتِفَاعِ بِقاعِ الواحدِ وَ حُکمِ مَنْ مَلّکَ شَیئاً مِنْ بِقَاعِ فُوقِالارضِ بَاَنْ لایَجُوزُ صَرَفُهُ اِلَّا فِی تِلکَ الْبِقَاعِ

مخفی نباشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر آنکه مظاهر حقّه و دون حقّه که در کلّ عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کلّ ارواح انسانیّه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیه متنعّم، و همین قسم هیاکل دون مؤمنه در هیاکل ناریّه مُعذب، ولی در هر ظهوری حکم خاص ظاهر، و کلّ مأمور به اتّباع، و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون،

و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بیند الاّ مقاعد محمّد و آل محمّد (ص) و ابواب هدی را که در این ظهور به حروف واحد تعبیر می‌گردد که دوست می‌دارد که به نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیّین و صدّیقین و شهداء و مؤمنین که افئده ایشان مَحال اسماء و امثال بوده و هست در ظلّ این مقاعد مستتر، تا آنکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کلّ را احصا نماید نتواند. و کلّ در همین واحد اوّل است که تکثّر آن محسوب می‌گردد عندالله، و عند اولی‌العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینهما می‌گردد، و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مَردّی از برای مشیّةالله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کلّ ممکنات و ظاهر بوده بر کلّ موجودات،

طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیّت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان، و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را به دو هزار و در حقّ او ثبت فرماید و به او عطا فرماید آنچه که او راضی شود واللهُ علی کلِّشیء قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض، از برای کسی اذن نیست تصرّف کند الاّ آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است به نهج

دیگر اذن داده شود که او است امرالله در حقّ کلّ‌شیء و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم، من بعد را خداوند، عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلّف، قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست واللهُ بِکلِّ‌شیءٍ علیمٌ.

الباب الرّابع و العشر من الواحد الرّابع
فی اَنَّ مَنْ یَستَجیرُ بِتِلک الْبِقَاعِ یَأمنُ وَ یُعفی عَنْهُ بِمَا قَدْ عَفَی اللَّهُ عَنْهُ

ملخّص این باب آنکه هرکس پناه برد به بِقاع حروف واحد، حقّ است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کلّ ارض مَظهر یُجیر و لایُجار علیه است لعلّ در یوم ظهور من‌یظهره‌الله که قیامت این ظهور است به خود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات یابند، هلاک ایمانی نه جسدی، زیرا که کلّ عمل می‌کنند از برای تقرّب به خداوند، اگر آن روز پناه نبرند به وجه در ظلّ کلّ‌شیءٍ هالک می‌روند و اگر بصیری باشد بر روی ارض کلّ ما علی الارض را می‌دهد که در نفی نرود و در استثناء داخل شود. زیرا این ثمرهٔ خلق انسانی است که یک دفعه به کلّی باطل نگردد. و نه این است که پناه به ایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان، چنانچه در کور قرآن کلّ به قبور این حروف می‌رفتند و ذکر ایشان را شب و روز می‌کردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند به آن حجّتی که دین ایشان بر آن بود، و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده به شئون دنیویّه کلّ محتجب شدند. تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد.

امروز در اسلام کلّ به اقوال قبل ایشان عمل می‌کنند و فتوی بر نفس خود ایشان می‌دهند اگر به محض این هم بود باز بر نفس ایشان امری واقع نمی‌آمد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را به اسم تعزیه داری سیّدالشّهداء سلام‌الله علیه خرج می‌کنند و بر مَقدَم او کردند آنچه کردند این است حدّ این خلق اِفک که حیف لفظ افک که در حقّ ایشان گفته شود.

به اسم اسلام می‌کنند آنچه می‌کنند و بر مظهر اسلام که رسول‌الله (ص) باشد کردند آنچه کردند. فَلتَعْتَبِرُنَّ اَنْ یا اولی‌الاَبصار ثُمَّ فِی دِینِ‌اللَّهِ تُبْصِرُونَ اسم آنچه می‌کنند لله می‌گذارند ولی بر مظاهری می‌کنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمی‌دانند و خارج از دین می‌گردند و به گمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند. اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ

نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی‌پسندید، لعلّ یوم ظهور بر حروف واحد نکردید[۱۱] اگر از برای آنها نمی‌کردید.[۱۲]

نظر کنید در کلّ ثواب سُور قرآنیه که از ائمه خود روایت می‌کنید و ثواب دعاهایی که می‌خوانید که کلّ راجع می‌گردد که در یوم قیامت که در ظلّ محمّد و آل محمّد محشور گردید که این اعظم منّتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را به این نوع ثواب‌ها وعده داده و حمد خدایی را که قیامت را بر پا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند، آنچه دیدند. و هنوز آنها به آن ثواب‌ها قرآن و دعا می‌خوانند.

و تعجّب مکن و نظر کن در امّت عیسی (ع) که هنوز به وعده« يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ » منتظرند و از برای او شب و روز متضرّعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او بر پا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحّم بر خود کرده اعمال خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید.

و هیچ ظهوری واقع نمی‌شود مگر آنکه مظهر آن ظهور کمال نصح را به اُمت خود می‌کند لعلّ یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتّب نشده لعلّ در کور بیان خود را در بین امم، یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من‌یظهره‌الله آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض، بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست. در بین کلّ امم مفتخر شوید به ایمان به او که اگر یکی از شماها محتجب شوید اشدّ از کلّ ملل خواهید بود نزد او، و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید اعزّ از هر نفسی خواهید بود نزد او، و خود را الی قیامت بعد به آنچه از نزد او ظاهر می‌شود مفتضح نکرده که آنچه

---

[۱۱] (نمی‌کردید) در نسخه های نوری و (یو) است.

[۱۲] (نمی‌کردید) در نسخه های نوری و (یو) و سبز ۲۴ ثبت است.

شنیده‌اید که در یوم قیامت حکمی که می‌شود کلّ مطلع می‌شوند این است مراد که کلّ جوهر خلق در آن روز مؤمنین به آن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که می‌شود کلّ می‌خوانند و می‌بینند و عمل می‌کنند.

مثلا ذکر ابی‌لَهَب در قرآن از حین نزول آیه تا امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح، نظر کنید می‌توان احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حقّ محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتّی در نزد خودش که آن هم یکی از اَحیاء است در مقرّ نار خود، این است مراد از آنکه حکم قیامت را کلّ می‌شنوند فَلَتُرْتَقَّبُنَّ اَن یا اولی‌الاَبصار ثُمَّ تَتَّقون.

الباب الخامس و العشر من الواحد الرّابع
فی اَنْ لایَجُوزُ لِاَحَدٍ اَنْ یَمنعَ أَحَداً اِذا أَرَادَ اَنْ یَستَجِیرَ بِتِلکَ الْبِقَاعِ

ملخّص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد به مقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند. و از او مرتفع می‌گردد تسلّط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه می‌دهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد به دیگری پناه برد به اسم پناه به این مظاهر، پناه داده می‌شود اِجْلاَلاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی ذَلِكَ الدِّینِ اِنَّهُ خَیرُ مُجِیرٌ وَ نَصِیرٌ.

الباب السادس و العشر من الواحد الرابع
فی ذِکرِ بیتِ الْحَرَامِ

ملخّص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لا یزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیّتی هر ارضی که نسبت به خود داده او بیت او شده و محلّ طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کلّ، طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین می‌گردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال متغیر نگردد.

اگرچه بر اهل افئده ظاهر است که مَثل آن طین هم مَثل امر است و مَثل امر هم مَثل شمس است اگر بما لانهایة مقاعد بیت متغیّر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیّت است بالنسبه به ظهور بعد و الاّ بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز می‌شود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محلّ استواء من‌یظهره‌الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محلّ کعبه است.

و حدّ آن به عدد اسم الله است در ذرع در عرض و طول که جِرز از او محسوب نمی‌گردد و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر می‌شد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن به الماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمی‌شود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب به صفا خواهد بود از شئون دیگر، که امروز در بین اولوالصنایع ظاهر است.

و در ارض فاء مسجدی هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الاّ آنکه قبل از ظهور امرالله در ارتفاع بیت در آن ارض، الاّ آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طُوبِی لِمَنْ یذْکُرُ اللَّهَ عَلَیهِ فَاِنّا قَدْ ذَکَرْتُ اللَّهَ عَلَیهِ لِمَنْ قَدْ رَفَعَهُ کَذَلِکَ یجْزِی اللَّهُ الْمُحْسِنِینَ وَ یذْکُرُ اللَّهُ مَنْ یذْکُرُهُ وَ لَوْ کَانَ مِثْلَ ذَلِکَ اِنَّهُ هُوَ خَیرُ الذَّاکِرِین

و امر به بیت نیست الاّ آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلّون بر بیت توحید، و[۱۳] تسبیح و تهلیل و تمحید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من‌یظهره‌الله از محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار و دویست و هفتاد سال قبل امر به حجّ فرمود و هیچ حولی نمی‌گذرد الاّ آنکه هفتاد هزار نفس بر حول آن طواف می‌کنند ولی از ظهور محقّق بیت، بین چقدر گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطّلع نگشته و اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت‌الله قلوب مؤمنین به او است که اون‌ها مؤمنین به من‌یظهره‌الله هستند امروز مؤمنین به بیان عاملند به آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین به او،

و اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی‌شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب به او کنند تا آنکه حدّ خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمره حجّ که در سبیل امر او رافع گردند لعلّ به این واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند.

در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف می‌کنند حال محققّ آن بیت در جبل ماکو است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که حین ظهور کل مؤمنین به قرآن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف می‌کنند حول امر نفس او در حین ظهور او الی ما لانهایة طواف کنند.

ولی همان حرف شین که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم می‌کند و نفوسی که اموال‌های خود را صرف در راه بیت او کرده‌اند حال بقدر یک قطعه ارض که در اون ساکن باشد از او منع می‌کنند این است حدّ خلق که همیشه لایَشعُر حرکت کرده و می‌کنند و در یوم اخذ نتیجه گویا میّت می‌گردند و مشعور بِهِ ایشان، مرادالله در اوامر او نمی‌شود.

[۱۳] و «به تسبیح..»در نسخ (یو) و نوری است.

قدری به خود آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقّق بیت گردید که او مباهات می‌فرماید به طائفین حول بیت خود در بطون خود و می‌بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل می‌فرماید اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند، چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرجهای کلّیّه می‌نمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه می‌نمود در کشتی، بواسطه آنکه عزیز بود.

چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که ده روز طول کشید چون میسرّ نشد که آب بردارند به مدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است به خداوند از بیت طین و تقرّب جوئید به سوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب می‌گردد.

و هر کس قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان ربّ بیت، اَلفَین به او در دنیا عطا کرده می‌شود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت به دین کسی قبض روح می‌گردد که مؤمن به کتاب قبل باشد.

ولی هیچ شیئی در سبیل حجّ اهّم از آن نیست که تکسّب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه، در سبیل مکّه امری که اقبح از هر امری بود نزد حقّ، و هَبط عمل ایشان می‌شد نزاع حجّاج بود با یکدیگر، چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنّت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او اطراف کنند.

مراقب خود بوده که دین‌الله اوسع از هر شیئی هست و کسی که فصل منزل او با بیت، بحر باشد از اون عفو شده و اگر استطاعت به هم رساند بقدر آن به نفسی مؤمنی از ذوی‌القرابة خود عطا کند که مَعفُو خواهد بود و عندالله مقبول می‌گردد حجّ او، این امر نشده الاّ آنکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصوّر نمی‌گردد و اسباب مثل

بَرّ نمی‌توان جمع نمود بلکه اگر تجّار هم منع رکوب بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان و الاّ اگر نباشد نظام عالم مختل می‌گردد و اهل بحر لابدّ هستند و به اعمال خود متقرّب الی الله، و خداوند جزا می‌دهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در برّ و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت می‌کنند بواسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند و با هم بر خیط محبّت حرکت نمایند واللهُ یَجزی المُحسنین.

و لایق است بر سلطانی که در مُلک او حَرَم‌الله هست بل بر هر صاحب مُلکی لایق است که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اوّل تا آخر آن عمّال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علوّ منظّم است و اخبار چندین ماه را به لیالی و ایّام معدوده مطّلع می‌گردند ولی این امر را عام فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من‌یظهره‌الله لابدّ ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کلّ متداول باشد عبادالله زودتر به شرف هدایت مشرّف می‌گردند.

و اگر نفسی بقدر تُسع تُسع عُشر عُشر آنی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کلّ ما علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعلّ یوم ظهور آن نیّر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظّم باشد ولی تا عام نگردد سرایت به خدّام آن درگاه نمی‌کند مگر وقتی که کلّ، سبیل وصول از برای آن داشته باشند و الاّ امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمره که مستضعفین را سبیلی بر اون نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کلّ قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطّلع گردد و سبیل از برای کلّ باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیّر اعظم باشد سبیلی به سوی شمس هدایت داشته باشد به نظمی که در ملک ظاهر است واللهُ یُحبُّ المُنَظّمین.

الباب السّابع و العشر من الواحد الرّابع

حَوْلَ البيتِ لَايَجُوزُ بَيعُهُ وَ مَنْ أَرَادَ انَّ يَرفَعَ هَذَا حِلّ عَليهِ يَأخَذُ وَ لَوْ لَمْ يَرضَ صَاحِبُهُ لَانَّ اللَّهَ أَحَقُّ بِمِلكهِ مِنْ عَبْدِ الذى يَملكِهُ ذَاتَ سِنين

ملخّص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام حول آن، آنچه خواهد، بر کسی نیست که اظهار مالکیّت نماید. زیرا که مالک کلّ‌شیء به استقلال خداوند است و او است احقّ به ملک خود از برای بیت نفس خود، این است امرالله اگرچه مکروه دارد نفسی، که اظهار کُره او رضای خدا است زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده، که، اظهار مالکیّت شیء نزد او تواند کرد والله یُحبّ المتقّین.

الباب الثّامن و العشر من الواحد الرّابع

فِی اَنْ لایجُوزُ التَّعارُجُ اِلی ذَلِكَ الْبَیتِ اِلاّ بِالْغَنَاءِ الَّذِی لَایرَی فِی السَّبِیلِ مِن حُزْنٍ وَ یؤتی بَعْدَ وُفُودِهِ اَرْبَعَةَ مِثْقَالٍ مَنْ ذَهَبٍ لِمَن یخْدِمُ رُكنَ الاَولِ وَ الثَّانِی و الثَّالثِ و الرّابعِ من البَیتِ لَیقَسِّمَنَّ عَلَی اُنْفُسِهِمْ وَ لایحِلُّ لَهُمْ اَنْ یسْئَلُوا عن ذلِك اِلاّ وَ اَنْ یؤْتِی مَنْ یفِدُ عَلَیهِمْ وَ یعْفِی عَنِ الْمَمْلُوكِ وَ الَّذِی یخْدُمُ فِی الطَّرِیقِ وَ عَنِ الصِّغارِ وَ عَمَّن یسرِقُ فی الطَّرِیقِ وَ عَمَّنْ لاَیقْدِرُ

ملخّص این باب آنکه امر به حج نشده الاّ آنکه مرتفعین به سوی او در سبیل او متلذّذ شوند به رضای او، و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین به غنا، تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن و خریدن از برای میّت نهی شده تا آنکه کل در حین ظهور حقّ به نفسه فائز گردند به لقای ربّ خود و در حین بطون فائز گردند به محّل استقرار او در نزد ظهور قبل او.

و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزا دهد او را به احسن جزا و او را داخل جنّت فرماید با اعظم عطاء و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتّی در سبیل وارد نیاید. و اذن داده سکان ارض بیت خود را و مقرّبین به آن محل عز را که در هر حول حجّ را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرام‌الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کلّ به امرِ قائمِ بر رکنِ تسبیح، قائم باشند که مدّل بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین بیت‌الله کمال عزّت را مرعی داشته و سؤال از عطیّه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلّفین به تکلیف خود عمل نموده که اقرب به عزّ و علوّ است و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سنه تصرّف نموده و به شکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریرهای ماموره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملوّنه که در رکن اوّل سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه

که به اون عزّ وافدین و عزّ ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کلّ، رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کلّ از برای استعداد یوم ظهور من‌یظهره‌الله هست که حین ظهور او بر حاجیان حجّی نیست الاّ به سوی اون و بر حافظان بیت حفظی نیست الاّ حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد، خدمتی نیست الاّ خدمت او و بر هیچ شأنی از شئون دین، امری نیست الاّ امر او، این است مراد اگر کسی درک کند. و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من یَبتَلی فی السبیلِ از فضل و رحمت خود تا آنکه سر مشقی باشد از برای مکلّفین در مواقع تکلیف خود که کلِّ این احکام نزد اون بین الکاف و النّون است لعّل نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او،

و در هر زمان از برای حُفاظ بیت حقیقت نفوس مقدّسه بوده و هست که ناظر در علم باطنِ باطن بوده که اون در رکن رابع ظاهرِ ظاهر است در رکن اوّل و از برای او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد، و ارتفاع بیت از برای عزّت او است که بر اعناق کلّ از قبل بوده و در بعد خواهد بود. و هیچ نفسی نه، که در رقبه او امرالله نباشد و به همان خاضع است از برای حقیقت اوّلیّه و مظاهر حیّ او از یوم آدم گرفته تا امروز حتّی آن نفسی هم که محتجب می‌ماند از طلعت حقیقت، شب و روز به امر او است که ساجد است و از اوّل عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمی‌داند، از اعلای خلق گرفته تا ادنای اون.

مثلا اگر امت عیسی (ع) سجده نکردند از برای رسول‌خدا (ص) ولی اوامری که از عیسی (ع) بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا (ص) زیرا که ظهور عیسی (ع) در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبلِ قبل را نظر کن و بعدِ بعد را مشاهده کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئی شیئیّتی نبوده و نیست الاّ آنکه به همان شیئیّت از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست. و لم یزل خدا را به او عابد است ولی خود ملتفت نمی‌گردد. که اگر بشناسد او را بکلّهِ از کلّ خود منقطع می‌گردد به سوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناخته چگونه در

نار حجاب مانده و همچنین قبلِ قبل او را فرض کن و بعدِ بعد او را نظر کن این است عزّت‌الله که کلّ به عبودیّت از برای او مفتخرند اگر قبول کند. و حال آنکه قبول نمی‌کند الاّ از مخلصین، هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه ما لانهایة بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود به حج رفته که دید که ماشاءالله از هر فرقه به حج آمده ولی احدی او را نشناخته و او کلّ را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و می‌کنند و کسی که او را می‌شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند به او مباهات فرمود در ملأ اعلاء به انقطاع او و اخلاص او در رضای او، نه این است که بر او فضل خاصّی شده بلکه همان فضل در حقّ کلّ شده ولی کلّ خود را محتجب داشته از آن فضل، زیرا که در آن سنه ظهور، کتاب شرح سوره یوسف به کلّ رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق، همه واقف شدند و حال آنکه تصوّر نمی‌کنند که همین قرآنی که حال این همه مصدّق دارد هفت سال در بحبوبه عرب بود و مصدّقی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام به ظاهر نبود. ولی آن نفس چون نظر به حجّیّت حجّت نموده موقن شده و نظر به دیگری نکرده این است که یوم قیامت خداوند سؤال می‌فرماید از هر نفسی به آنچه فهم او است نه به اتّباع او نفسی را، چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع می‌گردد و تصدیق حقّ می‌کند و مُتبع اون نمی‌کند این است که کلّ بنفسه مکلّفند نه بغیره.

و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم، چه بسا آن اَدنی تصدیق کند و آن اَعلم محتجب ماند این است که در ظهور، بعضی به اِتّباع بعضی داخل نار می‌گردند. و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلا اهل فطرت متغیّر نمی‌گردند و نظر به عزّ امر نکنند بلکه نظر بما یُعَزّ العِزُّ کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر به حجّیّت کرد اگرچه رفیق نداشت ولیکن عندالله بر حق بود ولی دیگران که نظر به رفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حجّ واقعی که عرفان مُذّوِت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حجّ کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده به او و بر طائفین حول بیت به عدم تصدیق

به حقّ اون حکم غیر حقّ بر ایشان شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلّف نبودند ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و به زعم خود در رضای خدا حجّ کرده ولی عندالله از ایمان محتجب مانده که حجّ شأنی است از شئون ایمان.

ای اهل بیان ترحّم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقّت را کرده نمی‌دانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقّت را می‌کنی ولی به شأنی ظاهر می‌شود که بتوانی یقین به حقیّت کرد که حجّت بر تو و بر کلّ بالغ باشد واللهُ خَیرُ الحاکمِین.

الباب التّاسع و العشر من الواحد الرّابع

فی اَنَّ النِّساءَ بِاللَّیلِ یدْخُلْنَ الْمَسْجِدَ وَ یحْضُرْنَ السَرائِرَ عِنْدَ تِسْعَةَ عَشَرَ مَرئّه لِمَنْ یکُنْ فِی تِلْکَ الْبَلَدِ مِنْ نِسَائِهِنَ

ملخّص این باب آنکه برنساء آن ارض و قرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعه عشر نشسته، و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا متلذّذ گشته و رجوع به منازل خود نموده و عطای چهار مثقال ذهب در حقّ ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفّق شوند به وفود بر بیت،

و آنچه مایه تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذرّیات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریّه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود، و خداوند امر فرموده والدین را که در حقّ ذریّه خود با منتهای حبّی که ممکن است در حقّ ایشان ظاهر سازند و اون را حبّ خود خوانده اِعظاماً لمن یظهره‌الله و امر فرموده کلّ ذیارت را با ابوین و اخوین و اولوالقرابه خود بر شئون ادبیّه که داب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لِأَجل اِجلال والدین من یظهره‌الله و اولوالقرابه او،

کلّ از برای یک نفس است که خلق می‌شوند و رزق داده می‌شوند و قبض روح می‌گردند و زنده می‌شوند و او است مقصود لم یزل و لا یزال در هر ظهوری به اسمی ظاهر و در هر بطونی در اوج عزّتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الاّ الله گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمه می‌کند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر توحید خداوند عزّ و جلّ می‌کند آن کینونیّت الهیّه هم دلالت بر ذات اقدس وحدهُ وحده می‌کند و ما من إله إلاّ الله إنّا کلّ له طائفون.

واحد پنجم

الباب الأوّل من الواحد الخامس

فِی بَیانِ المَسجِدِ

ملخّص این باب آنکه اوّل ارضی که محلّ ظهور جسد من‌یظهره‌الله در او ظاهر گردد مسجدالحرام بوده و هست و همچنین در نقطهٔ بیان سرّ حقیقت مشهود بوده و هست و هر قدر که توان ارتفاع داد امرالله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید به یومی که محلّ طین‌الله احمد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محلّ صلوة مصلّیان گردد.

چنانچه الآن در مکّه ظاهر است که حدّ اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضِعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر این است که اراضی که به انتساب به ظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محلّ، محلّ اِحرام مُحرمین گردد در طواف بیت او، چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیّه مدلّه بر تکبیر او و اراضی نفوس مدلّه بر توحید او و اراضی ارواح مدّله بر تحمید او و اراضی افئده مدلّه بر تسبیح او که در اوّل، نار محبّت مُشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد واللهُ یَبدءُ کلَّ‌شیءٍ ثُمّ یُعیدُهُ اَفَلا تَنْظُرُون.

الباب الثّانی من الواحد الخامس
فِی ذِکْرِ مَساجِدِ الثَّمانِیةِ مِن قَبْلِ العَشْرِ

ملخّص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیدا به اسم حروف حیّ من‌یظهره‌الله بنا کنند که مدّل باشد از برای حروف حیّ اوّل و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را، که در آن اسراف نبوده و نیست.

گویا دیده می‌شود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لَنتَرهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مُشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین به خدا و آیات او و نماز گذارده ولی بترسید از آن روزی که همین حروف بر می‌گردند به سوی حیات دنیا که اقلاً مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطهٔ بیان کردند کلّ به اسم احادیث قبل ایشان، امامت در مساجد نموده و خود ایشان را به افک‌هائی که نسبت به ایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع می‌شد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیّه که از برای ایشان راضی نشده بر دانی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزّل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد.

نه این است که حجّتی بر ایشان نباشد الآن هم به همین حجّت این مساجد بر پا می‌شود و به همین حجّت از قبل بر پا شده که اگر « و مَن یَعْمُرُ مَساجِدِ » نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا می شد ولی این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می‌گردند از حقّ، نظر می‌کنند می‌بینند خلق کثیر به حج می‌روند ولی نظر نمی‌کنند که این همه در ظلّ چه شجرهٔ حرکت می‌کنند و بواسطه چه حجّتی راضی به این همه مشقّت در سبیل می‌شوند ولی چون مایهٔ افتخار شده لایَشعُر می‌کنند و حال آنکه کلّ این همه خلق اعمالشان بواسطه « وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیتِ » است.

و همان کلمه در یوم ظهور من‌یظهره‌الله هست و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون می‌بینند در آن امر خود، قرینی ندارند این است که محتجب می‌مانند از مبدأ امر و بعد که از برای خود قرین به هم می‌رسانند و مایه افتخار می‌شود کلّ می‌کنند و اگر همان نفس که امروز می‌کند در آن یوم بود نمی‌شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجّت هست و همین قسم محتجب مانده‌اند. محتجبون در نهرهائی که از بحر حجّیّت کتاب‌الله منشعب شده سیر می‌کنند و از نفس بحر محتجبند. این است که حکم ظلال بر خلق می‌شود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که آیهٔ خود حقیقت است و متعالی است از اقتران به ذکری اِذ لایُری فِیهِ اِلاّ اللهُ ذلک رَبُّ العالَمِین.

الباب الثّالث من الواحد الخامس
فِی بَیانِ عِرْفَانِ السِّنِینَ وَ الشُّهُورِ

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کلّ سنین را به امر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنینی را عدد کلّ‌شیء و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کلّ از نقطهٔ تحویل حَمَل تا منتهی الیه سیر او که به حُوت منتهی می‌گردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند.

و شهر اوّل را بَهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار داده که متلذّذین در این جنّت به اعلی مایمکن در امکان متلذّذ گردند و در سه شهر اوّل که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات می‌گردد و در چهار ماه بعد که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات می‌گردد که در آن رزق داده می‌شوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است می‌میراند خداوند موجودات را، نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات، و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات می‌دهد خداوند عالم عزّ و جلّ اشخاصی را که از حبّ دون آن مرده و در حبّ او ثابت مانده‌اند.

و سه شهر اوّل نارالله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کلّ‌شیء جاری می‌گردد از هواء ازل که او ممدّ است از نارالله و در شش ماه بعد متعلّق به تراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقرّ گردد و ثمر اخذ شود و کلّ خلق هم متکثّر از این واحد در واحدند.

و شهر اوّل شهر نقطه است و شهور حیّ در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایایی هستند که ضیاء آن شهر در آنها مُشرق شده و در آنها دیده نمی‌شود الاّ آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده به معنی آنکه بهاء کلّ شهور در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده به من‌یظهره‌الله و هر یومی از آن را به یکی از حروف واحد نسبت

داده و یوم اوّل که نوروز است یوم لا اله الاّ الله هست مَثل آن یوم مَثل نقطه است در بیان، که کلّ از آن خلق می‌شوند و به سوی او عود می‌نمایند و مَظهر آن را در نقطهٔ بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من‌یظهره‌الله قرار داده زیرا که او است مُشرق در این عرش و او است مُنزل آیات به این نحو و او است که دیده نمی‌شود در او الاّ الله عزّ و جلّ و او است اوّل که به اول شناخته نمی‌شود و او است آخر که به آخر شناخته نمی‌شود و او است ظاهر که به ظاهر شناخته نمی‌شود و او است باطن که به باطن شناخته نمی‌شود و او است که شیئیّت کلّ از او است و شیئیّت او بالله هست به نفس او،

و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ می‌ماند از آنچه از سماء تقدیر نازل می‌گردد وَاللهُ عَلَی کلِّ‌شیءٍ حَفِیظ و ثمره این عرفان آنکه در این شهور که شأنی از شئون خلق است که کلّ مدلّ شد بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حقّ که شیئی در خود شیئیّت نبیند الاّ به مظاهر امر حقّ، نه این است که محض علم باشد این، بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر مالک کلّ ارض باشد نه بیند در خود الاّ همین مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگرچه مِثل این ظهور ظاهر شوند بقمیص قُطنی هذا ما یَنفعُ المُتَقِّین.

الباب الرّابع من الواحد الخامس
فِی حُکْمِ تَسْمِیةِ الأَسْماءِ بِأَسْماءِاللّهِ اَوْ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِی اَوْ هُمَا جَمْعاً اَوْ فَاطِمَةَ اَوْ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ عَلَیهِمِ السَّلاَم

ملخّص این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را به اَسمائی که مدّل بر او است مثل عزیز و جبّار و امثالهما و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاءالله یا جلال‌الله یا جمال‌الله یا نورالله یا فضل‌الله یا جودالله و امثال این نوع اسماء ممتنعه و عبدالله و ذکرالله این نوع هم بابی است که الی مالانهایة می‌توان در آن عروج نمود.

و اگر در بحر نبّوت و ولایت و محبّت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمّد و علی اعظم کلّ اسماء است و اکرم کلّ امثال و کور ترّقی نموده شیئا فشیئا تا ظهوری که کلّ‌شیء به اسماء الهی خوانده می‌شود که هیچ شیئی اطلاق نمی‌شود بر او اسمی الاّ آنکه مشابه است با یکی از اسماء حقّ جلّ و عزّ مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است به اسم الله جلّ و عزّ و در این ظهور بیان از این نوع تصنّع بسیار خواهد شد.

حتّی آنکه اذن داده شده به کلّ که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حدّ کمال اطلاق شیئی نمی‌کنند الاّ آنکه مشابه یکی از اسماء حقّ است جلّ و عزّ و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم‌کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کلّ سماء و ارض و ما بینهما از اسم حقّ، چه فرق می‌کند که طین مدلّ علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الاّ آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کلّ‌شیء را خداوند در روح انسانی قرار داده

مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن می‌گردد و متلذّذ و اگر دون اون نشیند مضطرب می‌گردد به شأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب می‌کند قیام آن را از روی خود. و همچنین مَثل درطین زده شد که کلّ اشیاء را توانی تعقّل نمود.

طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الاّ به اسم حقّ، لایق است که بدء عوالم جنّت گفت آن زمان را و هیچ شیئی به جنّت خود نمی‌رسد الاّ آنکه به منتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود.

مثلا این بلّور جنّت حجری است که مادّه این بوده و همچنین از برای بلّور بنفسه درجات است در جنّت، تا وقتی که رسد به جایی که در حینی که ماء هست دُهْن شعر بر او زده که یاقوت گردد آن وقت به منتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که حجر بوده بهاء نداشت و امروز یک قیراط آن اگر به کمال یاقوتیّت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد.

و همچنین کلّ‌شیء را تصوّر کن و کمال علّو انسان در ایمان به خدا است در هر ظهور و به آنچه از قِبل آن نازل می‌گردد نه به علم، زیرا که در هر ملّت علمای از هر فنّ دارند و نه به غناء زیرا که همچنین ظاهر است که در هر ملّت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر بلکه علم، علم به خدا است و آن نیست مگر علم به ظهور او و در هر ظهوری و غنایی نیست الاّ به فقر به سوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمی‌گردد الاّ آنکه بالنسبهٔ به مظهر ظهور ظاهر گردد.

نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این ممتنع است زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او به این مقام نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین به این حدّ نرسیده و همچنین الی ما لانهایة تصوّر کن امر خدا را و شکر کن او را به هر تجلّی که فرموده در هر ظهوری که او است از شکر او که محبوب است نزد او وَاللَّهُ یهدِی مَن یشاءُ اِلی صِرَاطِ حَقٍّ یقِینٍ.

و ثمرهٔ این امر این است که به تذکار این اسماء از مسّمَیات این اسماء خارج نگشته لعل نفسی به انجذاب مسّمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیّت گردد که مدّل بر من‌یظهره‌الله باشد نه بر غیر آن. نه این است است که به محض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل سیّد

الشّهداء علیه السلام بعینه به اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من‌یظهره‌الله شبهۀ نیست که کلّ به این اسماء محبوبه نامیده شده‌اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیّت او از بحر جود حقّ خلق شده که لایق است اسم حُسنی بر آن خوانده شود و الاّ ظلّ افکی است در تحت‌الثّری که در نفی فانی می‌گردد.

چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس به اسم رسول‌الله (ص) که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود وَاللَّهُ عَلَی کَل‌شَیءٍ شَهِیدٌ و بدانکه مَثل من‌یظهره‌الله مَثل محّک است که فصل می‌کند ما بین طلای خالص از غیر آن مثلاً اگر کسی بهاءالله نامیده شده باشد اگر به بهاء او که اوّل من آمن به او است ایمان آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت می‌گردد و الاّ در نفی فانی می‌گردد کَأَنَّهُ لَمْ یکُنْ مِنْهُ شَیئاً مَذْکُوراً.

الباب الخامس من الواحد الخامس

فِی بَیانِ حُکْمِ اَخْذِ اَمْوَالِ الَّذِینَ لاَیدِینُونَ بِالْبَیانِ وَ حُکْمِ رَدِّهِ اِنْ دَخَلُوا فِی الدِّینِ اِلاّ فِی الْبِلادِ الَّتِی لاَیمْکِنُ الاَخْذ

ملخّص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا (ص) لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او و مؤمن شوند آنچه که نشده از ضَعف مسلمین بوده و الاّ لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول‌الله (ص) بر صاحب نفسی نَفَس او بر او حلال نبوده چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان به او شود که آن وقت بر او حلال می‌شد آنچه را که خداوند به او عطا فرموده بود از جود خود.

و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله هر نَفَسی بر صاحبش حلال نیست الاّ به ایمان به او و کلّ از کل گرفته می‌شود الاّ آنکه داخل شوند در ظلّ دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد، به جبر و قهر داخل اسلام شده و فائز به ثمرهٔ ایمان گشته و آنچه که نشده رحمتِ در حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین به حقّ آنچه ما ینسب به ایشان است الاّ آنکه د اخل در ایمان گردند که آن وقت حلال می‌گردد بر ایشان آنچه که خداوند به ایشان عطا فرموده از جود خود.

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضُرّ نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تُجّاری که در بلاد فرنگ تجارت می‌کنند که بر ایشان است که به منتهای دقّت حساب خود را داشته باشند که ذّلی از برای ایشان واقع نگردد الاّ آنکه خداوند نصرت فرماید به اقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل می‌فرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدّل به نور می‌فرماید. وَاللّٰهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ.

نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهر شده به امر رسول‌الله (ص) در هر ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول‌الله (ص) به هم رسیده به اوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کلّ، مؤمنین به قرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدأ آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده وَاللّهُ یَنصُرُ مَنْ یَشاءُ بِاِمرِهِ واللّهُ قوّیٌ عزیزٌ.

ثمرهٔ این حکم آنکه در نزد ظهور من‌یظهره‌الله کلّ مربی به تربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان به او خارج نگردد و اگر گرد حکم او حکم مَن لَم یُؤمِنْ بِاللّهْ می‌گردد قسم به ذات مقدّس الّهی که اگر کلّ در ظهور من‌یظهره‌الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنّت می‌گردد بل هیچ شیئی.

مراقب نفوس خود بوده که کلّ دین، نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلّف جسته پناه برده به خدا از آنچه شما را از مبدأ امر دور کند و اعتصام جسته به حبل او که هر کس اعتصام ورزد به طاعت او در کلّ عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذَلِکَ مِنْ فَضْلِ اللهِ یؤْتِیهِ مَن یشاءُ وَاللَّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ.

الباب السّادس من الواحد الخامس

فِی حُکْمِ اَموالِ الَّتِی تُؤْخَذُ فی ذَلِکَ الدِّینِ اِنْ یکُن فِیهِ مِن شَیءٍ لَمْ یکُنْ لَهُ عِدْلٌ لَنْ یمْلِکَهُ الاّ نُقْطَةَ البَیانِ وَ اِنْ غَرَبَتِ الشَّمسُ فَلیحْفَظُنَّ لِمَطْلَعِها عِندَ مَن یتَّجِرُ لا دُونَهُ وَ اِنَّ ما دُونَ ذَلِکَ یؤْخَذُ اَوْلا عَنْهُ عَدَدَ الْها مِنْ بَهاءٍ کُلِّها ثُمَّ لَیأْخُذُنَّ مِنْهُ الَّذِینَ قَدْ فَتَحُوا باذْنِ وَالیهِمْ کُلٌّ عَلَی قَدْرِ ما یسْتَکْفِیهِ وَ اِنَّ مازادَ لَیبْلُغُنَّ اِلی الْفُقَرَآءَ و یصْرَفُنَّ فِی الْبِقَاعِ و اَنْ یؤْتِی کُلَّ نَفَسٍ وَ لَوْکَانَ الطِّفْلُ فی بَطْنِ اُمِّهِ خَیرٌ مِنْ اَنْ یصْرَفَ فی البِقاعِ مَوْهِبَةٌ مِن اللهِ اِنَّه کانَ وَهّاباً مَنیعاً

ملخّص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منّت گذاشت بر مؤمنین به فتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه ما لم یکن له عِدل است حقّ نقطه بوده و هست مادامی که شمس حقیقت مُشرق، به او راجع می‌گردد. و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حقّ که رد نمایند به سوی من‌یظهره‌الله آنچه در نزد ایشان است.

و بر احدی حلال نیست تصرّف در او مثل آنکه مال حجّت خدا را علما به غیر اذن او گرفته و تصّرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرّف نموده‌اند جزای آن نار است از برای ایشان، کلّ‌شیء لله هست و اقرب به خداوند از نقطهٔ مشیّت کی است؟ و آنچه قبل از حقّ حجّت خداوند، بر ذمّه کسی تعلّق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده به کسی مجزی نیست اگرچه به اعلم اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حقّ حجّت خداوند که بلا اذن او به دیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه آنکه صاحب او حیّ و احقّ است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبه به او عطا فرموده از دیگری و او است غنّی از نفس غنا چگونه کسی که به غنا مستغنی گردد.

ولی هرکس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الاّ حجّت خداوند غنّی بوده و هست و کلّ از بحر جود او هستند که خلق شده‌اند چگونه و ما یتفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده می‌شود از عالِمی که مسجد اَلْف اَلْفی از مال حجّت بنا کردی

به اذن کی کردی؟ همین حرف از برای او اشدّ است از هر عذابی نزد اولوالعلم اگر روح ایمانی در او باشد و الاّ هزاران هزار که آیه کُلُّشَیءٍ هالِكٌ الاّ وَجهَهُ را بشنوند گویا نشنیده‌اند کلمهٔ، ولی نزد عارف بالله اگر کلّ ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده.

وغیر ما لَمْ یَکن لَه عِدلٌ بقدر بَهاءِ ها از کلّ گرفته می‌شود و از قِبَل حروف واحد تزویج اهل بیان می‌گردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح، بر نفس خود و اولیای نصر عطا می‌فرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف بقاع مأمورٌ بهاء می‌گردد یا آنکه به کلّ اهل بیان سهمی عطا می‌شود اگرچه طفل شش ماهه باشد در بطن اُمّش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد و الاّ ارتفاع آن مقدّم است این است امر خداوند در این باب.

و ثمرهٔ آن اینکه در یوم ظهور من‌یظهره‌الله آنچه کلّ ما علی الارض شیئیّت دارند از او است که در جای خود، ولی اهل بیان حقّ‌الله را شناخته که آنچه از اوّل ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دیناً و چه دنیاءً قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عَبید خود و حقوقی که نقطهٔ حقیقت از برای او مقدّر فرموده از او ممنوع نداشته از کلّ ما لم یکن له عِدل که مالک نمی‌گردد چنین شیئی را الاّ او زیرا که او است آیه لَیسَ کَمِثلِهِ شیءٌ خداوند، و هر شیئی که به این وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علوّ گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلقی که به جود او شده که حزن او معادل نمی‌شود با حزن کلّ‌شیء زیرا که کلّ‌شیء به او شیء شده و همچنین رضای او معادل نمی‌شود با رضای کلّ‌شیء زیرا که رضای کلّ‌شیء به او خلق شده قسم به او که از او در علم خداوند اعظم‌تری نبوده و نیست که یک اشاره طرف او اعظم‌تر است نزد خداوند از عمل کلّ‌شیء اگر به اعلی علّو امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کلّ به او است چگونه و عمل کلّ و همچنین اَلاَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ مِنْ حُرُوفِ الْحَی ثُمَّ الاسْماءِ وَ الامْثالِ ثُمَّ

النَّبِيينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الْمُقَرَّبِينَ كُلٌّ عَلَى قَدر ما قَدْ قُدِّرَ لَهُ لكُلِّ دَرَجاتٌ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ وَ كُلٌ لَهُ عابِدونَ.

و اگر آيه ليس كَمِثْلِهِ شَیءٌ نزد مؤتمنين بيان نتوان حفظ نمود و متغيّر گردد فرض است بر ايشان كه بهاء آن را حفظ نمايند و تجارت نموده از قِبل مالک او و حقوق خود را از هر اَلْفی مِائه برداشته باشند تا آنكه سنّت گردد در ما بين كلّ كه كلّ از كلّ به اين منهج منتفع گردند و گمان نمی‌رود كه جائی كه حجّت خداوند اين نوع عمل فرمايد ديگری تجاوز نمايد زيرا كه در اوامر او كلّ فضل بوده و هست و لا حولَ و لا قوّةَ الا بِاللهِ العلیِّ العظيمِ.

الباب السّابع من الواحد الخامس

فِی اَنَّ اللَّهَ قَد أَذِنَ لِمَنْ دَانَ بِالْبَیانِ فِیما یشْتَرُنَّ مِن کُلِّ شَیءٍ مِمَّنْ لَمْ یدِنْ بِذَلِكَ الدِّینِ لِاَنَّ اِذا خَرَجَ مِنْ مِلْكِ هَذَا وَ دَخَلَ فِی مِلْكِ هَذَا یطهَّرُ اِعظاماً لِنِسْبَةِ ذَلِكَ الدِّینِ

ملخّص این باب آنکه موهبه‌ای خداوند به اهل بیان عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را می‌دادند سبیلی به سوی او نداشته و آن این است که به قطع نسبت از دون مؤمنین به بیان و وصل نسبت به مؤمنین طاهر فرموده ما یبیع و یشتری و دون ذلک من انواع الهدایا.

مثلا اگر گلی بر یَد یکی از نصاری باشد همینقدر که به مؤمنی دهد فی الفور طاهر می‌گردد و اگر ردّ کند مادامی که در ید او است حکم اوّل جاری می‌گردد و به مجّرد انتقال طاهر می‌گردد اگرچه سبب فصل هم به هم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیۀ از برای مؤمنی فرستد از حینی که ذکر می‌کند که این از برای فلان مؤمن است طاهر می‌گردد اگرچه سنین معدوده بگذرد تا آنکه به آن نفس مؤمن رسد.

و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیء نیکوئی هست مؤمنین به بیان تحصیل نموده لعّل یوم ظهور حقّ شیئی به محضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در مُلک ظاهر شود رشحه‌ای است از بحر لطف جود او و اِنَّ اللهَ جلّ وَ عَزَّ لَمْ یوصَفْ بِاللُّطْفِ وَ اَنَّهُ هُوَ اَجَلُّ وَ اَعْظَمُ مِنْ اَن یذْکَرَ بِمَا یقْتَرَنَّ بهِ دُونَهُ اِذْ لُطْفَهُ لایقْتُرَنَّ بِلُطْفِ خَلْقِهِ کَذَلِكَ اَنتُم فی کُلِّ الاَسماءِ وَ الاَمثالِ تَستَدِلُّونَ.

الباب الثّامن من الواد الخامس

فی اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ اَنْ یقْرَءَ آیاتِ الْبَیانِ وَ عَدَمِ جَوَازِ نَقْصِها عَنْ عَدَدِ الْوَاحِدِ وَ مَنْ لَمْ یقدِرْ یقُولُ اللّٰهُ اللّٰهُ رَبِّی وَ لاَ أُشْرِكُ بِاللّٰهِ رَبِّی اَحَداً تِسْعَةَ عَشَرَ مَرَّةً

ملخّص این باب آنکه خلق بیان را تصوّر کن مثل نفوس مؤمنه به آن، چگونه هر نفسی در حدّی واقف و به شأنی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هر چه می‌خواهی غوص نموده و لئالی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده هر قدر که فؤادت متلذذ می‌گردد تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده.

سرّ آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعلّ به برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت به هدایت ایشان مهتدی گردید. و کلّ بیان را مثل مایهٔ فرض کن که کس به کسی می‌دهد تجارت کند مالک آن من‌یظهره‌الله است که به نفوس مؤمنه به نقطهٔ بیان سپرده که به او تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود، که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لِمَ و بِمَ نگوید به هر جزئی حکمی، بما لانهایة نفوس در آن متبحّر هستند چنانچه امروز می‌بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه به آن تجارت دین و دنیا می‌کند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که می‌خواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عمیاء می‌کنند.

و در یوم ظهور من‌یظهره‌الله تصوّر کن که این جنّت را بر پا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و ما یتفرّع بر او را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز می‌بینی در بیان. یکی می‌گوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه به این اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من‌یظهره‌الله الی ما لانهایة تلاوت بیان می‌شود

ولی از مُنزل آن محتجب ولیکن تصوّر نمی‌کنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمی‌کنند چون امروز می بینند عزیز است کلّ به اسم عزّت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الاّ امیرالمؤمنین علیه السلام در رداء مبارک خود به مسجد نمی‌آورد به آن نحو که مذکور است.

قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقّل نموده به بینید که امروز آنچه در اسلام هست درجه به درجه منتهی می‌گردد تا به مبدأ که کتاب‌الله هست ختم می‌شود همین قسم یوم ظهور من‌یظهره‌الله را تصّور کن که مبدأ دلیل بر ید او است و محتجب به شئون مؤتفکه مشو که او اجلّ از آن است زیرا که کلّ شئون دلیل، متفرّع می‌گردد بر کتاب‌الله و او بنفسه حجّت است زیرا که کلّ از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مؤمن به کتاب‌الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها می‌شود پس ثمر در نفس حجّت است نه در شئون ما یتفرّع.

و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من‌یظهره‌الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمایید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته اَللَّهُ اَللَّهُ رَبِّی وَ لاَ أُشْرِكُ بِاللَّهِ رَبی احداً که اگر از روی بصیرت گوئید بلاریب در یوم قیامت مهتدی به هدای حقّ خواهید شد و ثواب کلّ بیان عطا کرده خواهد شد وَاللَّهُ يؤْتِی الْفَضْلَ مَن یشاءُ مِنْ عِبَادِهِ اِنَّه کَانَ ذَا فَضلٍ عَظیماً.

الباب التّاسع من الواحد الخامس

فِى اَنْ يذْكَرَ فِى كُلِّشَىءٍ اِذاً اَرادَ اَنْ يسْتَعْمِلَهُ اسْمٌ مِنْ اسْماءِ اللَّهِ سِرّاً اَوْ جَهْراً اَوْ اِلتِفاتاً

ملخّص اين باب آنكه از آنجائى كه هيچ شيئى شيئيت ندارد الاّ باللّه عزّ و جلّ و يومى از براى او مقدر شده كه در منتهاى كمال خود رسد كه ما فى الامكان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لايق مى‌گردد كه اسم‌اللّه بر او ذكر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و از آنجائى كه اهل بيان را خداوند امر فرموده كه كلّ‌شىء را به منتهاى كمال خود ظاهر گردانند اذن فرموده ايشان را كه هر شيئى را به حروف اسم او به اسماءاللّه جلّ و عزّ خوانده شود كه هيچ نفسى در هيچ شيئى نبيند الاّ طلعت ظهور مشيّت را كه در او ديده نمى‌شود الاّ اللّه.

مثلا منتهى اليه رتبه جماد سنگ است در سين او نبيند الاّ سبّوح و در نون او الاّ نور را و در كاف او الاّ كريم را چه ذكر كند به قول يا چه خطور كند به قلب او يا آنكه التفات كند بر او به غير آنكه به لسان گويد يا به قلب خود خطور دهد و اگر نتواند به ذكر بسم اللّه الامنع الاقدس ذكر كند كه خداوند جلّ و عزّ از او قبول مى‌فرمايد آنچه را كه اراده فرموده در اين امر كه هيچ شيئى در او ديده نشود الاّ من‌يظهره‌اللّه كه مبدأ اسماء و صفات الهى است بلكه در يوم ظهور آن شمس حقيقت هيچ صاحب اِنِّيّتى اظهار انيّت خود نكند و در خود نبيند الاّ او را كه او قائم به او بوده و هست نه اين است كه تواند او را در خود ديد بلكه مَثل او مَثل مرآتى است كه در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود مى بيند و حال آنكه شبح او است.

«كُلُّ مَا يقَعُ عَلَيهِ اِسْمُ شىء» را در نزد من‌يظهره‌اللّه همين قسم تصورّ كن از عالم تجرّد گرفته تا منتها اليه تحدّد كه آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زيرا كه لم يزل غير او ظاهرى نبوده و نخواهد بود و دوست مى‌دارد يومى كه ظاهر گردد نبيند در علم خود الاّ آنكه كلّ به منتهى اليه كمال خود در بيان عروج نموده و نيست ذرّه طينى در قعر بحرى الاّ آنكه او مالک او گشته از نفس مؤمنين از خلق محبوب او و كلّ مرايائى گشته‌اند از براى

استعداد طلوع شمس که به مجرد اشراق ضیاء او که آیات او است کلّ دلالت کنند بر او این است ثمرهٔ این حکم اگر نفسی تعقّل نماید واللّهُ یُنورُ قُلوبَ عِبادِهِ المُتَّقین.

الباب العاشر من الواحد الخامس

اِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ الْهَياكِلَ لِلرِّجَالِ وَ الدَّوَائِرِ لِلنِّسَاءِ يكْتُبُونَ و يكْتُبْنَ فِيهِمَا مَا يشَاؤُنَ مِنَ الْبَيانِ

ملخّص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدّر فرموده و بر ایشان، آنها را منّت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطهٔ مشرق گشته هر کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر می‌گردد الحرف بالحرف و النّقطة بالنقّطة و از برای مظاهر باء دائره قُمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داه و هر واحدی را واحد که مدل باشد بر حروف للهِ بِاِنَّ للهِ ما فی السّموات والارض و ما بینهما واللهُ بِکلِّ‌شیء محیط تا آنکه بر صدور افئده ایشان قمص شمس حقیقت متجلّی گردد لعّل در یوم ظهور آن نیّر اعظم دلالت نکنند الاّ بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در او از کلمات مُشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن نفس ظاهر می‌گردد الحرف بالحرف و النّقطة بالنّقطة.

اگرچه بدء این دائره بر آن نَهجی است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمه ها را نموده در نقطهٔ فرد و در ما یُؤخذ حیّ و در الف قیّوم و در باء سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا به جیم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر به آنچه از آن بحر جود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه می‌کند اگر مشیّت الله بر جریان آنها جاری شده باشد.

و ثمرهٔ این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر است و همینقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدّ هاء تجاوز ننمود لعلّ در سنین خَمس ظهور من‌یظهره‌الله به شرف ایمان به آن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از

آنچه غیر دوستان او می‌گویند و اگر کسی نزد او باشد ازعَطیه جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ستّ یا بیوت واحد چگونه در حقّ او ذکر ثمر شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای این است که کلّ اهل بیان از حدود خَمس بیرون نروند زیرا که در هیکل، خمس محیط بر واو است و در دائره واو حافظ هاء است این است مراد از نزول او لعّل مردم به این دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوالهیاکل در هأ و اولوالدّوائر در واو بکلّه منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقّی نماید خمس سنین به خمس شهر خواهد رسید بل به خمس اسبوع بل به خمس یوم بل به خمس ساعت بل به خمس دقیقه بل به خمس عاشره از تاسعه و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیّت و مایُنشِئی بینونیّت عزلت بل لَم یَزل قد خَلقَ اللهُ بَینهُما بَینونَیّةَ الصِفّةِ مثل النّار و اِحراقه می‌شود که نار متحقّق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستضیئی گردد و نور او منّور نکند امکنهٔ که در آن مستضیئی گشته.

وهمچنین تصّور کن کلّ امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه حدّ حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کلّ این دوائر و هیاکل الاّ هیکلاً واحداً مثل آنکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمی‌شود الاّ هیکل رسول‌الله (ص) که اگر اون نبود کینونیّت اون متذوّت نمی‌گشت در ایمان به او و مظاهر او و آنچه از قِبَل الله بر او نازل شده،

و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن به عین یقین این جوهر واحد را که ساری است در کلّ‌شیء که اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن بنفسه محتجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او به او و آنچه او می‌کند قصد نمی‌کند الاّ او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یَرجَعُ الاَمرُ کُلُّهُ اِنْ اَنتُم تَعلَمون.

الباب الحادی و العشر من الواحد الخامس

فِی صَلوةِ الْمَوْلودِ وَ الْمَیتِ یکَبِّرْ خَمْسَ تَکْبِیرَاتٍ فِی صَلوةِ الْمَوْلُودِ وَ یقْرَءُ بَعْدَ الاولِ تِسْعَةَ عَشَرَ مَرَّةً اِنّا کُلٌ بِاللَّهِ مُؤْمِنُونَ وَ فِی الثَّانِی اِنَا کُلٌ بِاللَّهِ مُوقِنُونَ وَ بَعْدَ تَکْبِیرِ الثَّالِثِ اِنّا کُلٌ بِاللَّهِ مُحیون وَ بَعْدَ الرَّابِعِ کُلٌ بِاللَّهِ مُمِیتُونَ وَ بَعْدَ الْخَامِس اِنّا کُلٌّ بِاللَّهِ راضِیونَ وَ یکَبِّرْ سِتَّةَ تَکبیراتٍ فی صَلَوةِ المَیتِ یقرَءُ تِسعَةَ عَشَرَ بَعْدَ الاَوَلِ اِنّا کُلٌ لِلَّهِ عَابِدُونَ وَ فِی الثَّانِی اِنّا کُلٌ لِلَّهِ ساجِدُونَ وَ فِی الثَّالِثِ اِنّا کُلٌ لِلَّهِ قَانِتُونَ وَ فِی الرَّابِعِ اِنّا کُلٌ لِلَّهِ ذاکِرُونَ وَ فِی الْخَامِسِ اِنا کُلٌ لِلَّهِ شاکِرُونَ وَ فِی السّادِسِ اِنّا کُلٌ لِلَّهِ صابِرُونَ

ملخّص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم به اصالت نازل فرموده موهبهٔ است از قِبل او از برای من‌یظهره‌الله، و کلّ بالتبع در ظلّ ظلال احکام الهیّه وارد می‌آیند و از آن جمله اذن فرموده،

در نزد هر مولودی چه ذَکَر چه انثی صلوتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر مانَد و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین به من‌یظهره‌الله گردد و هم در حین صعود او به مقام خود حکم فرموده به شش تکبیر در صلواة[14] واحدی تا آنکه مدل باشد که بدء آن از هاء بوده و رجع آن الی الواو است لعلّ یوم قیامت به اول من آمن به من‌یظهره‌الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را محتجب نگرداند زیرا که این امر به غایت بر غیر موحدّین صعب است چه بسا آن نفس معروف نباشد و کلّ خود را معروف می‌دانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجرهٔ حقیقت در ایمان به آن نفس هویّت ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کلاً به اعمال قرآن عمل می‌کردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حقّ آنها در صدر اسلام جاری گشت از نزد همان نفس،

[14] (صلوة واحدی) در نسخ (یو) و سبز ۲۴ و نوری و کاتب نوشته شده است.

در نقطهٔ بیان هم همین قسم تصوّر کن که هرکس داخل در باب شد، به باب از روی بصیرت نجات یافت به این عمل، نه به اعمال دیگر زیرا که آن نفسی است که بدء کلّ‌شیء از او است بالله و عود کل شیء به سوی او است بالله چه کم نفوس که از حین ظهور شجرهٔ بیان نظر به عرفان خود نموده و از آن محتجب گشته و حال آنکه عندالله کلّ مکلّف بوده به آنچه مکلّف شده‌اند و نزد خداوند اعلی و ادنی سواء بوده و هست.

و امروز که می بینی که کلّ مؤمنند به امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبّت او پرورش ننموده و الاّ اگر همین نفوس صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده می‌دیدی چنانچه در این کور که خداوند منّت گذارد بر مؤمنین به عدد اسم رحمن از برای او شئون محبّت به هم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر به او منتهی می‌گشت امتحان مردم معلوم می‌شد که مؤمن خالص اقلّ از کبرّیت احمر است امر به این صلوات از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجّب نگردد بعد کلّ اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر می‌گردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که به نفسی که عقد قمیص نداشته داخل در ایمان به خداوند شوند آنچه که در امیرالمؤمنین (ع) شنیدهٔ خود ممتحن نگشته و تا دیدهٔ گنبد طلا، و عزّ او را در نزد کلّ دیدهٔ و اگر در یوم او واقع می‌شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حقّ ایشان ننموده، این است مبدأ اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر به آنچه حجّت بر آن حجّت می‌گردد شود که آن وقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنّت می‌گردند به ابواب آنها، و می‌بینند سعه صراط را که اوسع است از ما بین سماء قابلیّات و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و مُستَمسِک به حبل کتاب گشته که هادی است کلّ متّقین را وَاللّٰهُ یبدَءُ کُلِّ‌شَیءٍ ثُمَّ یعیدُهُ وَ اِنَّ الی اللّٰهُ کُلٌ یَرجَعون.

الباب الثّانی و العشر من الواحد الخامس

فِی دَفْن الاَموَاتِ فِی الاَحْجَارِ الْمَرْمَرِ وَ جَعْل خَوَاتِیمَ الْعَقِیقِ فِی اَیدِیهِم

ملخّص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم می‌گردد این هم محکوم به حکم می‌گردد. و الاّ آنکه متلذّذ می‌گردد یا متألم او است به این جسد نه نفس این،

از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حقّ او به منتهای حفظ او که آنچه سبب کُره اوگردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتّی بر عرش خود ناظر است بر این جسد، و اگر عزّ این را مشاهده کند گویا او عزیزگشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می‌آید آنچه وارد می‌آید از این جهت است که امر به اعظام و احترام آن به غایت شده.

و اذن داده شده که در بلور یا حَجر مُصَیقَل مستور گردد که شیئی که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است ثمرهٔ این امر، کَذَلِكَ یمُنُّ اللَّهُ عَلَی مَنْ یشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اِنَّه هُوَ الْمُهَیمِنُ الْقَیومُ.

و اذن به خاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظلّ نور مستقّر باشد و هر کس بر ید آن باشد خاتَمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین به بیان است و عاملین به حدود آن، حقّ است بر خداوند که او را داخل در جنّات خود فرماید و از فضل و جود خود آنقدر به آن کرامت فرماید که راضی شود وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِیثًا لَو اَنْتُم بِاللهِ و آیاتِهِ تُوقِنُون.

ثمرهٔ این حکم آنکه چون عود کلّ به سوی مظاهر تکبیر می‌گردد که عنصر تراب ذکر می‌شود در آن، و منتهی عروج تراب اوّل رتبه او حجر است تا آنکه به منتهی رتبه صفا که حدّ بلوریّت هست رسد که آن وقت اسم صمد در حقّ او ظاهر شود لعلّ در حین عود، کلّ در چنین

اجساد جوهریّه ذاتیه مستقرّ گردند مدلّ بر حق شوند به تکبیر او و اللهُ یَهدِی مَن یَشاء بِامرِهِ اِنَّه عَزیزٌ مَنیعٌ.

الباب الثّالث و العشر من الواحد الخامس
فِي بَيانِ كِتَابِ الْوَصِيةِ لِلأَموَاتِ عَلَى ما أُمِرَ فِي البَيانِ

ملخّص این باب آنکه هیچ فضلی مِن الله در حقّ عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده ایشان را به عبادت خود و تعلیم ایشان فرموده به تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیّتی نوشته شود متضمّن بر اقرار به وحدانیّت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار به نقطهٔ الهیّه و حروف حیّ او و اظهار حبّ به مظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او، و آنچه که تمنّا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند به من‌یظهره‌الله که اگر مشیّت او تعلّق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حقّ او نازل شده.

و حفظ آن با وراث او است که یداً بید الی من‌یظهره‌الله رسیده بر احسن خطّ و الطف حُسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبیّن است و حفظ ما بینهما نزد کلّ اسهل از هر شیئی است ولی منتهای دقّت نموده که العیاذ بالله ظهور حقّ نشود[۱۵] و او محتّجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حق هر نفسی به شیئی مُغتَر است ولی نمی‌داند که مایه اِغترار او از خود آن حقّ است از ظهور قبل او، که در ظهور بعد خود نسبت به خود نمی‌دهد از جهت علوّ ظهور خود، مثل ظهور رسول‌الله (ص) که ظهور عیسی (ع) را مقدّمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را به آن ظهور معروف کلّ نفرموده.

و الاّ شبهه نیست که اهل بیان به آنچه دین ایشان ثابت شده به کمال ماینبغی عمل کرده و می‌کنند ولی یوم اخذ نتیجه محلّ کلام است مثل آنکه کلّ در حین موت لا اله الاّ الله می‌گویند و می‌روند و در این ظهور ظاهر به ملک که به امر قبل او این کلمه را می‌گوید در حین موت می‌گوید ولی مظهر این کلمه که مدّل علی الله هست در جبل به غیر حقّ مستور، این است که

[۱۵] در نسخه نوری (بشود) .

کلّ اعمال هباءً منثورا می‌گردد همین قسم کلّ کتاب وصیّت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند به وحدانیّت خواهید داد و خواهید گفت لا اُشرِکُ بِاللّهِ شیئاً ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده‌اید و ملتفت نیستید. این است که یک دفعه دین خود را باطل می‌کنید و مشعر نمی‌گردید.

قدری ترّحم بر خود نموده که عملی که می‌کنید از روی بصیرت باشد لعلّ یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدأ این کتاب مِن الله هست ولی بما نَطقَ بهِ النُقطةُ و رجوع آن الی الله هست ولی بما یَرجعُ اِلی من‌یظهره‌الله چه بسا که می‌نویسید ولی به کسی که می نویسید نمی‌شناسید و او خود را به شما می شناساند به حجّتی که دین کلّ بر پا است ولی حجاب‌های انفس خودتان مانع می‌گردد.

مثل آنکه امروز کلّ اهل قرآن به امر قَبل او عمل می‌کنند ولی از محقّق امر محتجّب مانده با وجودی که حجّت اوامر قبل را مشاهده می‌نمایند به نحو اشرف ولی ملتفت نمی‌شوند نه این است که آنهائی هم که این کلمات را می‌بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان می‌کنند که اگر ظهور حقّ شود اقرب خلقند به سوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر آن ظهور به اعلی درجه آن دین رسیده‌اند ولی باز واقع می‌شود آنچه واقع می‌شود و اللهُ بَصیرٌ بِما اَنتُم تَعمَلون.

الباب الرّابع و العشر من الواحد الخامس

فِی بَیانِ اَنَّ الْمُطَهَّرَاتِ انْوَاعٌ وَ هِی النَّارُ وَ الهَوَاءُ ثُمَّ الْمَاءُ وَ التُّرَابُ ثُمَّ كِتَابُ اللَّهِ ثُمَّ النقطةُ وَ آثارُها ثُمَّ مَا قَدْ ذُكِرَ اللَّهُ عَلَيهِ سِتَّهُ وَ سِتِّينَ مَرَّةً وَ ما یجَفِّفُهُ الشَّمسُ وَ ما یتَبَدَّلُ کَینونِیتُهُ ثُمَّ کُلُّ مَن یدْخُلُ فِی ذَلِكَ الدِّینِ فَاِذاً یطَهَرُ وَ کُلُّ ما نُسِبَ اِلَیهِ ثُمَّ ما نَزَلَ مِنْ ایدی غَیرِ اَهْلِ ذَلِكَ الدِّین اِلی اَیدِی اَهْلَ الدِّینِ فَاِنْ قَطَعَ النِّسْبَةُ عَنْهُمْ وَ اِثباتِ النِّسْبَةِ اِلیهِم یطَهِّرُهُ

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر به مطهریّت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا می‌داد سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کلّ به امر الله من عند الشّجرة از مطهّرات گشته که حقّ واقع، امرالله مطهّر است نه نفس شیء بلکه شیء عرشی است از برای آن امر که آن امر به آن شیء ظاهر می‌گردد.

کسی که کلام او موجد مطهّرات است ببین که در حقّ عناصر جوهریّه که مدّل علی الله هست چه می‌گویند اگر به مذهب خود هم حکم می‌کردند سخنی بر ایشان وارد نمی‌آید ولی خود از شدّت احتیاط از بس که آب استعمال می‌کند مرکب می‌گردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهّر ماء است راضی نمی‌شود که حکم طهارت کند مثل اون مثل نفسی است که قتل سیّد الشّهدا (ع) را متحمّل می‌شود ولی سؤال از دم بَعوضِه می‌کند این است حدّ این خلق حیوان اگرچه اسم حیوانیّت هم لایق نیست به ایشان زیرا که حیوان ضرر به نفسی نمی‌رساند ولی اینها ظاهر است که چه می‌کنند.

خداوند امر فرموده به این مطّهرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره‌الله و ادلاء عزّ او ولی کی است که نظر به ثمره و مراد خداوند فرماید؟ اگر کور قرآن می‌کردند امر به اینجا نمی‌رسید کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند و الاّ شئون دین در هر ظهوری در جای خود حقّ است مثل آنکه ظهور رسول‌الله (ص) که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن به چیزی که

این شئون در ظلّ آن واقع می‌شود که ایمان به او باشد این است که هر کس شأنی را گرفته و از مبدأ محتجّب مانده اگر علم به مبدأ از برای کسی هست و به عمل به او موفق گشت شئون دینیّه و دنیویّه در آن ظهور از برای او هست و الاّ فانی می‌گردد کَانَهُ لَمْ یکُنْ مِنْ قَبْلُ فِی کِتَابِ‌اللَّهِ شَیئاً و مظاهری که مطهّر است اوّل ایمان به بیان است که مبدّل می‌فرماید جسد او را به طهارت. و ثانی نفس خود کتاب‌الله هست همین قدر که تلقاء آیهٔ از آن واقع شد شیئی که عینیّت در او نباشد طاهر می‌گردد. ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیئی خوانده شود طاهر می‌گردد. چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن به اهل بیان است. پنجم شجرهٔ حقیقت است در یوم ظهور او و کلّ آثار او، ششم عناصر اربعه است، هفتم شمس است، هشتم ما یُبَدَلُ کینونیّه، که کلّ اینها در وقتی است که عینیّت در آن نباشد. و دمی که از دهن می‌آید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده.

ولی در هر حال خداوند دوست می‌دارد مطهّرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پای حیوان که در بارِش راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می‌دارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کُره نداشته باشد چگونه و دیگری،

و بأسی نیست بر نفس مُصلّی اگر شَعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می‌آورند و دسته‌های عاج و استخوان و امثال آنها کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ یوم ظهور حقّ شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اِعاده کنند ولی حین فتوی بر محقّق دین پروا نکنند،

چنانچه هر کس در کور قرآن قبل، بود این معنی را مشاهده نمود کلّ آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می‌نمودند و همچنین در کور بیان هر کس بوده به منتهای

کمال این مطلب را مشاهده نموده که از برای یک مسئله جزئی فروع، هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حقّ، که اصل دین به اون ثابت می‌گردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال آنکه خلاف بر حقّ نوشته، به این چیزها خود را از حقّ محتجب نداشته و مغرور به این تقدّس‌ها نگشته که عندالله هباءً منثوراً می‌گردد الاّ وقتی که مقترن شود به ایمان به حقّ،

گاه هست. در پیش در علم اصول، مخترع، پانصد هزار بیت انشاء می‌کند که کلّ شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمّل می‌کند و اگر نفس تأمّل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمی‌کند و بر کسی که کلمه توحید که اصل دین است از بحر جود او طالع می‌گردد کسب می‌کند آنچه که قلم حیا می‌کند از ذکر اون،

ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا به هر جا که عروج می‌کنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر به نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند. لعلّ یوم ظهور حقّ کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این است وصیّت حقّ به کلّ و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کلّ خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حبّ خود را از او، لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل به ایمان به خود فرماید و منّت گذارد بر او به ذکر او اگرچه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطهٔ حقیقت ایشان را جزا داد به آیات خود و حال آنکه یکی در بحر بود و یکی در برّ خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حقّ او را، واللهُ یَجزی المُحسِنین.

الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس
فِی اَنَّ مَاءَ الَّذِی اَنْتُمْ بِهِ تُخْلَقُونَ قَدْ طَهَّرَهُ اللّٰهُ فِی الکِتابِ

ملخّص این باب آنکه چون یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او می‌کند از شموس متجلّیّه در مرایا از شمس جود او به ذکر او، کلّ را خداوند در ظلّ او مستظلّ فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و می‌دارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یُسر نه در مقام عُسر.

و ثمرۀ آن اینکه کسی در حقّ آن نیر اعظم و ادلاّی او دون خطور طهارت نکند که کلّ مطهّرات از بحر جود همین نطفه اوّلیّه طاهر می‌گردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج می‌شود از ایمان، لعلّ بر مظاهر حقّ در مابین آن ظهورین حزنی از این جهت وارد نیاید.

چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند، و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایّامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سیّد (ص) به منزل آمده در حین رجع صاحب منزل امر به غسل بابی که ید آن شجره طهارت به او رسیده بود نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیء یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت، این است که از حکم دین خود تجاوز می‌نمایند به زعم احتیاط و حال آنکه اصل می‌رود چگونه که فرع باقی ماند اَنْ یا عبادَاللهِ فَاتَّقُون.

الباب السّادس و العشر من الواحد الخامس

فِی اَنَّ لِلّٰهِ ما لَمْ یکُنْ لَهُ عِدْلٌ مَا دَامَتِ الشَّمْسُ مُشْرِقَةً یحْضَرُ بَینَ یدَی اللهِ وَ اِنَّ حِینَ ما یغْرُبُ اِذْنٌ مِنَ اللّٰهِ لِکُلِّ نَفْسٍ اَنْ یمْلِکَهُ اِلی اَن یطْلُعَ الشَّمسُ مِن مَشْرِقِها فَاِذاً لَایحِلُّ عَلَیهَا ینْبَغِی اَنْ یرُدَّ اِلیهِ عَدَدُ الواحِدِ لا فَوقَ ذَلِكَ اِنْ یتَمَلَّكَ و اِلّا لایکَلَّفُ بِهَذَا و اِنْ کانَ مِن احدٍ یخْرُجُ مِنْ یدَیهِ مِنْ صُنْعِهِ لَمْ یکُنْ لَهُ عِدْلٌ فَاِذاً قَدْ عُفِی عَنْهُ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ فِی حَقِّهِ اِنْ کانَ غَنَائُهُ مِن ذَلِكَ وَ اِلاّ یلْزَمُهُ لِاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَغْناهُ مِن مِلکِهِ مِن مَحَلٍ آخَرَ لاَیضطَرُّ بِهَذا وَ اِنْ یضْطَرَّ قَدْ عُفِی عَنْهُ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ عَلَیهِ اِنَّهُ فَضَّالٌ کَرِیمٌ

ملخّص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست می‌دارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی، بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اوّل یا آخر ترقّی یا تنزّل نمایند ردّ یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف هست، خوب است.

و اگر نفسی در بیان ردّ نفسی از اهل بیان کند بر او واجب می‌گردد نود و پنج مثقال از ذهب که رد کند به سوی من‌یظهره‌الله نه غیر او و کسی را نمی‌رسد که از او مطالبه کند الاّ به او بلکه ما بین خود و خدا بر ذمّه او تعلّق می‌گیرد آن شمس حقیقت می‌خواهد عفو می‌فرماید می‌خواهد اخذ می‌کند.

مراد خداوند از این حدّ این است که کسی جرأت نکند در بیان که ردّ نفسی کند به ذکر دون ایمان و الاّ درجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقفی که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود، چه، کسی که در ادنی مسئله فروع واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد. لعلّ یوم حضور حقّ کسی دون ذکر محبّت در حقّ آن نیّر اعظم راضی نگردد لعلّ به این واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند و به حبّ او که جوهر کلّ ایمان است نجات یابند و چونکه او است آیه لیس کمثله شیء خداوند از این

جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او به این حدّ رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست آنچه که لایق او است از ملک او الاّ به اذن او بعد از ادای مظاهر واحد از او و از حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قِبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور، و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیهٔ صبر در او الاّ و آنکه ردّ کند به مالک او از مِلک او آنچه که به مقام کمال رسیده مِن کُلِّ ما قَدْ بَلَغَ الی مُنْتَهی حَدِّهِ مِنْ عَدَدِ الواحِدِ اِذ فَوْقَ ذَلِكَ قَدْ اَذِنَ لَهُ مِنْ جُودِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ مَنْ لَمْ یوفِ بِامْرَاللهِ یوْمَ ظُهورِالحَقِّ اِنْ یمنَعَ قَلَمَ[١٦] لَیسَ لَهُ عِدْلٌ فَعَلَیهِ فَرْضٌ خَمْسَ وَ تِسْعِینَ مِثْقالاً مِن ذَهَبٍ لِئَلاَّ یقدِرَ اَنْ یحجُبَ مِن اِمرِاللِهِ مِن اَحِدٍ اَنْ ینفِقَ فی دینِهِ ،

و اذن داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر می‌گردد که بر او شیئی نباشد تا آنکه کلّ در سعه رحمت او مستقرّ باشند و هر وقت که مالک شود باید در حین ظهور ردّ کند به مالک او و هر کسی دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد نمود کدام عزّ از این عظیم‌تر است که مملوکی به اطاعت مالک خود مفتخر گردد و این نیست الاّ از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الاّ او غنیّ مطلق بوده از ماسوای خود به نفس خود و کلّ از بحر جود او خلق شده‌اند و بر دو کفّ فضل و عدل او هستند وَ لِلَّهِ ما فی السَّمواتِ وَالارضِ وَ ما بَینَهُما وَاللَّهُ غَنِی مَنِیعٌ.

نه این است که آن نفسی که منع می‌کند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمی‌خواهد عمل کند الاّ از برای خداوند الاّ و آنکه محتجب می‌گردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را، این است که باطل می‌گردد آنچه که به گمان خود لله می‌کند و الاّ حینی که باطل می‌گردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لله است کلّ‌شیء و از این سرّ است که هر چه بر حقّ وارد می‌آید از او است و از برای او قصد می‌شود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد

[١٦] به جای قلم (مما) صحیح است که در نسخه نوری است.

می‌آید نه این است که در حین احتجاب حجّت‌الله در حقّ او بالغ نباشد که اگر حجّت در حقّ او بالغ نبود محکوم به حکم نمی‌گشت.

در حین ظهور اسلام (ص) حجةالله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان به همان حجّت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگرچه آنها بر قلب خود خطور نمی‌دهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است. این قسم می‌گردد که در نزد هر ظهور حقّی سلسله ظهور قبل به گمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب می‌مانند و خداوند منّت می‌گذارد بر هر که خواهد به هدایت خود زیرا که آن هدایت اعزّتر است نزد خداوند از هر چیز، زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنّت آنچه به او وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنّت را مثل خلق کلّ‌شیء فرض کن آنچه مایمکن در امکان او است خداوند در او خلق می‌فرماید زیرا که او بوده بر هر شیئی قدیر و بکلّ شیء محیط و ما مِن اِلهٍ اِلاّ اللهُ اِنّا کلٌّ لَهُ مُخلِصُون.

الباب السّابع و العشر من الواحد الخامس

فِی ذِکْرِ الْوَاجِبِ فِی کُلِّ شَهْرٍ بَانَ یذْکَرَ اللَّهُ فِی کُلِّ یوْمٍ خَمْسٍ وَ تِسْعِینَ مَرَّةً اَللَّه اَبْهِی فِی یوْمِ الاول اَللَّهُ اَعْظَمُ فِی الثَّانِی اِلی اَنْ ینْتَهِی بِاللَّهِ اَقْدَمِ فی یومِ التَّاسِعِ وَالعَشْرِ آخِرُ یومِ الشَّهرِ

ملخّص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنعه لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدّسه به شرف هدایت آن نیّر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت حروف حیّ مهتدی گردد.

نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادلاّء بر آن محتجب گردد زیرا که مَثل این اسماء مثل کینونیّات ادلاّء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت می‌کند بر اینکه خداوند اعظم‌تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیّات دلالت می‌کند بر اینکه خداوند اعظم‌تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حدّ مثالیّت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن، خلق او است و حروف واحد ادلاّ اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمی‌شود الاّ الله وحده وحده و در مقامی که آنها دیده می‌شوند خلق الله‌اند و در مقامی که دیده نشود در ایشان الاّ الله آن وقت حروف حقّند.

ان یا عبادالله تتّقون که در آنها غلوّ ننموده اگرچه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنوّ کنند در حقّ ایشان در اقرار عبودیّت ایشان بوده و هست ولی علوّ ایشان به مرآتیّت افئده ایشان هست که دلالت نمی‌کند الاّ علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده، نه در حین تکبیر نظر کنی به ایشان که حین نظر محتجب می‌گردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی‌بینی الاّ الله را در آن کینونیّات هم مشاهده نمی‌شود اِلاّ اللهُ، قُل کُلٌّ خُلِقَ لِلهِ و کُلٌّ لَهُ عابِدون.

الباب الثّامن و العشر من الواحد الخامس

فِی الْبَیعِ وَ الشِّرَاءِ اِذاً تَحَقَّقَ الرِّضَا بینَهُما بِأَی نَحْوٍ کَانَ وَ لَوْ کَانَ بِنَفْسِ الْعَمَلِ یصِحُّ الْبَیعُ وَ الشِّرَاءُ مِنْ صَغِیرٍ اَوْ کَبیرٍ وَ یجوزُ التَّنزیلُ بَینَ مَنْ یتَّجِرُ عَلَی ما یرْضِی بَینَ الْمُشْتَرِی وَ الْبایعِ وَ هُوَ اِلِی اَجَلٍ عَلَی بِهاءٍ وَ اِنْ ینْقُصَ لَهُ بِها

ملخّص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شِری بتحقّق رضاء بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حُر و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح می‌گردد در بیان، اگرچه به اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجّار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقص و تزاید به اَجَلّ در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ شاکر باشند لعّل در یوم ظهور حقّ در بیع آیت شمس حقیقت و شرای مادون او به او به رضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعّل بِذلک یُنْجی یُومئذٍ کُلُّ العاملون.

الباب التّاسع و العشر من الواحد الخامس

فی بَیانِ اَنَّ المِثقالَ تِسْعَةَ عَشَرَ حِمَّصٌ وَ اَنَّ بَهاء تِسْعَةَ عشر حِمَّصٍ مِنَ الذَّهَبِ عَشَرَةُ الْفَ دِنْیارٍ وَ بَهاءُ تِسْعَةَ عَشَرَ حِمَّصاً مِنَ الفِضَّةِ اَلْف دینارٍ وَ مَنْ یصْغُرْ لَمْ یکُنْ عَلَیهِ شَیءٌ وَ مَنْ لَمْ یکْمِلْ عِندَهُ عَلَیهِ الْحَوْلُ وَ لَمْ یبْلُغْ مِقْدَارُهُمَا عَلَی عَدَدِ حُرُوفِ الطَّا حِینَ اَخذِ الْهَاءِ خَمْسَ مَاةٍ وَ اَرْبَعِینَ مِثْقَالاً فَمِثل ذلِکَ فَإِذا بَعْدَ ذَلِکَ مِن کُلِّ مِثْقَالِ ذَهَبٍ خَمْسُ مَاةٍ وَ مِنَ الْفِضَّةِ خَمْسِینَ یؤْتِی مَلِك الْبَیانِ اِنْ لَمْ یتَجاوَزْ حُدُودَهُ وَ ما لَهُ اَنْ یسئَلَ اِلاّ اَنْ یأتی مَن یقدِرُ لَعَلَّ بِذَلِكَ ینصُرُ من یظهره الله وَ یکُونُنَّ بِذَلِكَ مِنَ الشَّاکِرِین.

ملخّص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و مُلک خود و از اینکه مُلک او در نزد غیر موحّد نباشد اذن داده بر اینکه کلّ به کسی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان، هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصغّر نشد بر ید مؤمنی که به نوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود می‌باشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار به مَلِک بیان داده شود لعلّ در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از بحر جود او مستغنی گشته و بر او حزنی وارد نیاورد اگرچه به نفی اقرب کلّ به خود او باشد و این از حقوق‌الله بوده از برای من‌یظهره‌الله که در آن سرّ قاف نزد اولوا الالباب مشهود است.

ولی از برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعلّ در آن وقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدودالله تجاوز نماید و نفسی از اون محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب‌تر نبوده از نفع نفسی به نفسی اگرچه به ادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعدتر نبوده به ضّر نفسی، نفسی را اگرچه به ادخال حزنی در قلب او باشد. نه این است که به اسم او کنند آنچه می‌کنند و یوم ظهور او، اسمش را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمّل کنند. مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است به اسم همان مشّیت‌اوّلیّه که در هر ظهوری به اسم نبّی آن ظهور ظاهر گشته می‌کنند آنچه می‌کنند. ولی ظاهر است در این ظهور که کلّ ظهورات

نزد او شبحی است، چه واقع شد. بلکه آنچه ضرّ از منسوبین به ظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین به ظهور قبل قبل او نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضرّی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدّعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کلّ عدالت او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در اطاعت معبود خود مؤمنین به حقّ ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خیط رضاءالله حرکت کند از فتح ما علی الارض مستغنی می‌گردد که بر مستظلّین در مُلک خود منّت گذارد و از حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده و هست که اگر کلّ در نصرت او قدم گذارند کلّ مستغنی شوند.

و اذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضّه و بهاء هر دو به آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را به نوزده صرف شود که بر ایدی مؤمنین بیان غیر فضّه و ذهب متقلب نگردد تا آنکه کلّ در سعه فضل حقّ شاکر گردند. و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را به عین یقین مشاهده می‌کند و در حینی که هیچ اخذ نشده حدّ (هاء) را در مقام خود در جایی که بیان قاف شده در ظلّ ما یستحقّ داخل آورده اگرچه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب و فضّه امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع می‌گردد و اگر بر ذمّه کسی بوده یک قِران، بر او است که بیست و هشت نخود دهد نه بهاء آن را و همچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء آن را الاّ آنکه به همین بیع و شری شود.

کلّ اینها از برای این است که نفسی در سبیل حقّ محزون نگردد در یوم ظهور آن، لعلّ در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نارگردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها می‌شده والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین هیچ جنّتی از نفس عمل به اوامر الله اعلی‌تر نبوده نزد موحدّین و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدودالله و تعدّی نفسی بر نفسی نبوده اگرچه بقدر خردلی باشد در نزد عاملین بالله و آیات او وَاللَّهُ یفْصِلُ یوْمَ الْقَیمِهِ بَینَ الْکُلِّ بِالْحَقِّ وَ اِنّا کُلٌ مِنْ فَضْلِهِ سَائِلُونَ.

واحد ششم

الباب الاوّل من الواحد السّادس

فِی نَظْمِ الْبَیَانِ لَایزِیدُ عَلَی تِسْعَةَ عَشَرَ جِلْداً یکْتُبُنَّ فِی ثَلَاثَةِ الأُولی الْآیاتِ وَ الاِرْبَعَةُ الْمُنَاجَاتِ وَ السِّتَّةُ التَّفَاسِیرِ وَ السَّتَّةُ صُوَرُ اَلْعَلَمِیةِ وَ اِنَّما الأَبوابُ فِی کُلِّ ذَلِكَ مِنَ الْوَاحِدِ اِلی الْمُسْتَغَاثِ وَ اِنْ تَکُونَ مَعَ کُلِّ نَفسٍ صَحِیفَةٌ لَوْ لَمْ یکُنْ مِنْ اَقَلٍ عَدَدِ الأَلْفِ خَیرٌ لَهُ مِنَ الْآیاتِ لِیتْلَوُّنَ بِهِ کَیفَ یشَاءُ وَ اِنَّمَا الْبَیتُ ثَلاثِینَ حَرْفاً وَ اِنَّمَا الاِعْرابُ عَشَرَةَ یحْسَبُ

ملخّص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب‌تر از اعتدال نیست حتّی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حقّ او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقّت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اوّل آن را از آخر زیاده نبیند جایی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد.

و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کلّ با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اوّل آن زیاده نبیند. نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر می‌شود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیّه شود که این قسم در حقّ خلق ممکن نیست به کلّ آنچه نازل شده و نه در اوّل و نه در ثانی امر نشده،

و اسم بیان به حقیقت اوّلیّه اطلاق بر آیات وحده می‌گردد زیرا که او است حجّت عظمی و بیّنه کبری که دلالت نمی‌کند الاّ علی الله وحده و در حقیقت ثانویّه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیّه و در خامس به کلمات فارسیّه می‌گردد ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر می‌گردد اگرچه آن سرّ فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتوانند درک نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب

بیان کلّ کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیّت سائر باشند لعّل یوم ظهور حقّ توانند به ضیاء شمس حقیقت مستضیئی گردند و به قرب افئده خود نزد آن نیّر اعظم حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است.

و در هر یک اگر از کلّ مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگرچه در ثلاث اوّل «ماء غیر آسن» جاری است و در رباع بعد «لبن لم یَتغیّر طعمه» و در ستّه بعد «خَمر توحید» و در ستّه بعد ما یُذکَر فی الرّکن التّکبیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر حرف ناظر، مشاهده می‌کند بلکه در هر نقطه، چنانچه آن ذات ارکان اربعه است. در صورت دلیل است بر مثال کینونیّت آن، ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین می‌گردد نه اثنین.

سرّ آن اینکه در این واحد دیده نمی‌شود الاّ مثال واحد بلا عدد از این جهت است که به قرب فؤاد خود نزد واحد اوّل توانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت، نظر کن در بیان اگرچه امر شده که مجلّد شود ولی کلّ از مبدأ ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت می‌کند در صقع امکان به وحدانیّتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الاّ آن وحدانیّت ذات لایعرف بوده و هست و مقترن به ذکری نمی‌گردد و اون داخل عدد نبوده و نیست و معروف نمی‌گردد به هندسه،

و ثمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعلّ کلّ مؤمنین به بیان به هدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته به حبّ نقطه و حروف حیّ که آن روز، روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت و به هدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته و الاّ نظر کن چقدر نقطه قرآن و حروف حیّ آن را مدّعی دوستی و طاعتند و حال آنکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل

این ظهور فرض کن و مراقب باش که به شیئی در آن روز محجوب نگردی که کلّ بیان و ارواح آن در نزد من‌یظهره‌الله مِثل حدیقهٔ است در کفّ او چنانچه امروز کلّ قرآن و ارواح آن اگر از نقطهٔ بیان، بلی در حقّ کلّ نازل شود در رحمت حق بوده و هستند و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر، نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف‌تر است یا نه این است حکم واقع عندالله اگرچه در ظلّ هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلّند که هر یک به امری از اوامر قرآن مفتخر و معزّزند ولی کلّ به همان یک خیط قائم است که اون بر یَد مُنزل قرآن بوده نه بر یَد غیر آن،

تصوّر کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کلّ مؤمنین به انجیل داخل در رحمتند کسی می‌توانست حکم دون رحمت در حقّ آنها کند؟ و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد به کلّ و همین قدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود، نظر کن که چقدر در حدّ خود ماندند این است جوهر کلّ علم که به یک بلی کلّ زنده می‌گردند و به یک لای او کلّ فانی می‌گردند به حقّ، نه به شئونی که تصوّر کنند به قهر یا به غلبه یا شئون دیگر که متصوّر است بلکه این حکم، حکم حقّی است که فوق آن متصوّر نه که بر صِرف کما هی کلّ‌شیء جاری می‌گردد.

منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتیاج نکرده که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر به آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الاّ شَبحی اگر بر حقّ مستقرّ باشند و الاّ که لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حقّ را آیا ثمری خواهد بخشد او را علم او، سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده،

و علم اون است که علم به خدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و ما دون آن را اطلاق علم اولوالافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی (ع) ظاهر به این اسم همینقدر که اقرار به نبوّت حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حقّ او و همچنین تصوّر

کن نزد ظهور من‌یظهره‌الله که اگر کلّ اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی‌بخشد الاّ به تصدیق به او فَلَتَعتَبِرَنَّ اَنْ یا اولوالعلمِ ثُمَّ اِیاهُ تَتَّقُونَ.

و در نظم آیات ترتیب آن سوره به سوره از یک آیه گرفته تا به اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفهٔ که اقلاً هزار بیت باشد ازشئون بیان هر کس به آنچه متلذّذ است. و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب می‌گردد. و مَثل کلّ بیان مَثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد در یوم ظهور من‌یظهره‌الله اگر از کلّ خواهد اخذ نماید آنچه به ایشان داده قدر شیئی صبر ننماید نه اینکه یکی به مسئله فروع آن محتجب گردد و یکی به اصول آن و یکی به شئون حکم و یکی به شئون عزّ بلکه کلّ از او است و راجع به او می‌گردد او را شناخته به آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود.

و اگر در ما بین خود و خدا تأمل می‌کنید همان آیتی که ما بین خود و خدا به آن توجّه می‌کنید مثال او است که در افئده شماست که به او و از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده‌اید و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را به اسم خود ولی به شئون دیگر به آیات خود می‌شناساند کلّ را که بر هیچ کس بقدر شیئی حجّت نباشد. گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد می‌گردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمی‌کند و فی الحین داخل نار می‌گردد و حال آنکه بیانی که به او عمل می‌کرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده به آیات خود، اعظم از آن است نزد او.

زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت به او که اعظم‌تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکمن جود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که به اون متدّین به دین اسلام است ولی از مُنزِل و مُنزَلٌ علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن هزار مثقال ذهب است ولی به شیئی از منزل و منزل علیه محتجب می‌گردد که اگر بداند

راضی می‌شود که کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد. کمال دقّت را نموده که صراط ادقّ از هر شیئی است ولی به علم به آن اوسع از هر شیئی است وَاللَّهُ یبدَؤُ کُلِّشَیءٍ ثُمَّ یعِیدُهُ قُلْ اَنْتُمْ بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ فِی الْبَیانِ لِتُوقِنُون.

و علم بیان منوط است به علم نزول آن از اوّل آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اوّل نازل شده طبق احکام قرآنیّه است و بعد مقادیر بیانیّه در آن ظاهر گشته نه این است که به اول از آخر محتجب گردند یا به آخر ناظر شده و نظر در اوّل ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر می‌گردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کلّ بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه کلّ دین عرفان او است و علم به اوامر او وَاللَّهُ یهدِی مَن یشاءُ الی صِرَاطِ حَقٍ یقِینٍ.

الباب الثّانی من الواحد السّاس

فِی اَنَّ حُکَمَ الْبِئْرُحُکْمَ الکرِوَقَدَ ارْتَفَعَ حُکْمُ الْکُرِوَاُمِرَالْکُلُّ بِماءٍ طاهِرٍوَاِنَّ الماءَ طُهْرٌطاهِرٌ مُطَهَّرٌفِی نَفْسِهِ لِنَفسِهِ وَلِغَیرِهِ بِنَفسِهِ اِذا لَم یتَغَیرهُ الثَّلاَثُ وَاِنَّ حُکْمَ بَعْضُهُ حُکْمَ کُلِّهِ وَبِالْعَکْس

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم به جود و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یَقع فیه عمل می‌نمودند مرتفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در آن حوض بنا نشود مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمی‌کنند اگر امر از قِبَل‌الله شود به کُره عبور می‌نمایند.

کلّ اهل بیان در این فضل دقّت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سریان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الاّ به حکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدلّ علی الله هست کلّ هم مدلّ علی الله هست و ماء بنفسه طُهر و طاهر و مُطهّر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شیء بهتر است از وقوع آن شیء در آن، زیرا که در آن کره ظاهر است و در اوّل مرتفّع، نظر نموده که کلّ تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر می‌گردد و اگر در یوم ظهور حقّ حکم فرماید به طهارت شیئی مستعجب ندانسته که قول او مطهّر است نه نفس شیء اگرچه ظهور اون نمی‌شود الاّ به امر او.

گویا دیده می‌شود که کلّ اهل بیان به طهارت حکم قبل او در ماء با منتهای اجتهاد عمل می‌نمایند ولی در یوم ظهور آن به همان شئون محتجب می‌گردند مثل آنکه امروز ظاهر است. ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که در طهارت جسد خود به ماء جسدی منتهای جّد و اجتهاد می‌کنند و در طهارت جسد ذاتی به ماء توحید محتجب می‌گردند که طاهر کنند خود را بدان، که در هر فؤادی که حبّ غیر الله در آن باشد طاهر نیست عندالله و همچنین هر روح و نفس

و جسدی که حبّ دون حروف واحد و مَن یُحبّهم در او باشد طاهر نیست عندالله زیرا که حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی می‌گردد که اون به ایمان طاهر می‌گردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امروز هیچ ملّتی از ملت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی‌نمایند و حال آنکه حکم آنها ظاهر است.

و همین قسم حین ظهور من‌یظهره‌الله طاهر نموده کلّ، خود را به ایمان به او که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی نمی‌شود چگونه ذاتی گردد به این تقدّسات از حقّ محجوب نگشته چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار بیت در او تصنیف می‌نماید ولی در جائی که تأمل در آن طهارت کینونیّت او را مبدّل می‌کند از حکم طهارت پروا نمی‌کند بلکه فتوی می‌دهد بر آنچه قلم حیا می‌کند که بر آن جاری گردد.

منتهای دقّت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید لعلّ در یوم ظهور حقّ توانید به ضیاء شمس مستضیئی گردید و اگر آن شمس حقیقت در آنی به آنچه متصوّر است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کلّ حقّ است که اطاعت نموده عمل نمایند. زیرا که آنچه امروز می‌کنید از امر قبل او است و در نزد او در هر حال مبدأ امر سواء است.

و حکم بعض از ماء حکم کلّ او است و به جاری نمودن آن بر شیئی که عینیّت بر آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر می‌کند آن را ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مائی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلّت و الاّ به چنین مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شیء دون طاهری او را متغیّر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع نمی‌گردد الاّ آنکه حکم ماء در اون نشود و از شیء طاهر اگرچه متغیّر گردد طاهر است. و اگر مخلوط به تراب گردد حکم مضاف به او نمی‌شود و با ماء مضاف تطهیر جایز نیست

تا آنکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننمایند و الاّ نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شیئی محبوب‌تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمی‌آید.

و اینکه بعد از تغییر حکم به طهارت شده جهت سعه کلّ است و الاّ کدام نفس است که میل کند به قرب به آن تا آنکه به تطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقّت در طهارت را که مورث امری می‌گردد که آخر ضرر به آن نفس می‌رساند بلکه نفس مؤمن اجلّ‌تر است از اینکه شیئی او را متغیّر سازد بلکه اوامر طهارت کلاّ از برای اینکه نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شأنی که هیچ نفسی از نفس خود به شیئی مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری لعلّ در یوم ظهور الله واقع شود و کُرهی از او مشاهده شود که دون رضای او، دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن به عواطر قوه شامّه خود را حفظ نماید که رایحه دون حبّی استشمام ننماید و همچنین در سرّ خود، روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود قُلْ اِنَّما الْماءُ یطَهِّرُکُمْ بِاِذْنِ رَبِّکُمْ اَنْ یا عِبَادَاللّهِ فَاشْکُرُونِ.

الباب الثّالث من الواحد السّادس
فِی اَنَّ اللَّهَ قَدْ حَکَمَ بِاَنْ یبْنُوا عِبَادُهُ فِی کُلِّ قَرْیَةٍ مِنْ بَیتِ حَرٍّ

ملخّص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کلّ از برکت حکم رسول‌الله (ص) به این نعمت متلطّف بوده‌اند و در حقّ مبدأ حکم راضی شدند آنچه ظاهر است. از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الاّ آنکه در آن محلّ تلطیفی بنا کنند به نحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند به منتهای حدّ تلطیف عمل نماید در دین بیان، زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده.

و نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال اون داشته باشد. مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آن را به کمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیء نمی‌گذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت می‌کنند از خداوند بر او بلکه ذرّات آن بنا هم طلب می‌کنند زیرا که هر شیئی در حدّ خود وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد و همین قدر که کسی مقتدر شد در حقّ اون ظاهر نکرد از او سؤال می‌شود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت برگذرد به ارضی، مشاهده طاعت خود را از مؤمنین به خود نماید.

و امر شده در این دین ابوابی که ما یتعلّق هر مقامی است به نحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خَفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که به اون مرتفع می‌گردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حقّ شیئی که سبب حزن گردد در مُلک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد.

و در ظهور من‌یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را، ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کلّ خلق

که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ به ظهور بعد چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفّق نگشت به اظهار ثمره وجود خود، خود بنفسه محتجب مانْد ولکن در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور، کلّ علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحه‌ای فصل به هم رساند محو می‌گردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الاّ آنکه در ثمره بعد ظاهر شود یَفعلُ اللهُ مایَشاءُ و یَحکمُ مایُریدُ.

الباب الرّابع من الواحد السّادس
ما اَذِنَ اللهُ اَنْ یسْکُنَ عَلَی قِطَعِ الْخَمْسِ غَیرُ حُرُوفِ الْبَیانِ و اِنْ طَالَ عَلَیهِ الزَّمَان

ملخّص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ می‌فرماید کذلک در ظهور حرف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب‌تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قِطع به قِطع دیگر سرایت کرد.

همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امرالله نزد اولوالعلم ظاهر است و در پنج مراتب توحید، افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید اَن لا اله الاّ هو در مرایای افئده مسبّحین مُشرق می‌گردد و در عین مظاهر توحید اَن لا اله الاّ انا در افئده مقدّسین و در الف مظاهر توحید اَن لا اله الاّ الله در افئده موحّدین و در خاء مظاهر افئده اَن لا اله الاّ انت در افئده مکبّرین و در میم مظاهر افئده معظّمین در مرایای لا اله الاّ الّذی خَلَقَ کُلَّشَیءٍ بِاَمرِهِ، مستضیئ.

اگرچه در هر ارضی کلّ این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرّهٔ ولی حکم بر ظهور است و ایصال مدد از مبدأ تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلّیه صعود نمایند و به جنّات خمسه در اسماء خمسه به حدود هاء در هیکل انسانی تعبیر می‌گردد که اگر کسی نظر کند در کلّ ارض خطوط هاء را در این خَمس ملاحظه می‌کند ولی این حکم مستقرّ است الی ظهور من‌یظهره‌الله آن وقت از محلّ اشرق مبدء می‌گردد زیرا که در ظهور فرقان مکه مبدء اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء،

خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قِطَع بقدر ذرّهٔ ما لایُحبّه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می‌شد

هر آینه امر می‌شد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئی محبوب محیط نگردد.

ولی حال که در قوّه این خلق ممتنع است الاّ اِن یشاءالله و ثواب یک نفَس بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان به حقّ مستقرّ باشد و الاّ در ظلّ اخذ ظلّ کن. و هر گاه ممکن بود که سُور کلّ از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری می‌گشت که هیکل هاء در اراضی ممیَّز باشد از کلّ ارض و قِطعی که محلّ اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کلّ آن، و این قِطع مرتفع نمی‌گردد الاّ آنکه قبول سجده از برای قِطع من‌یظهره‌الله نموده و الاّ خلق نمی‌شد.

این است افتخار آن بر کلّ ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان به او را نمی‌کردند خلق نمی‌شدند در هر شأن سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کلّ ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع می‌شود کلّ در ظلّ « اَقِیمُوا الصَّلوةَ »حشر می‌گردند و از او مُمّد می‌گردند و اگر کلّ ما علی الارض هم متحّمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پا نشده بود الی ما لانهایة مدد می‌داد مصلّین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است علوّ امرالله و سموّ حکم او که کلّ به آن مهتدی می‌گردند.

و آن کلمه در مقام خود مِثل شمس در نقطه زوال مستقرّ است و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعّز از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد. و هیچ علمی نیست الاّ علم به مبدء امر و احاطه شئون ما یتفرّع بر او الی یوم رجع کلّ به سوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است. نظر کن مؤمنین به قرآن به علم آنکه اون کتاب هست مؤمن شده‌اند و مادون آنها از کلّ ما علی الارض به عدم علم، دون مؤمن گشته‌اند و همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم

عاشوراء یکی جان می‌دهد از برای او به حقّ، و یکی بر او کرد آنچه کرد به غیر حقّ این نیست الاّ محض علم و الاّ در صورت انسانی هر دو به ظاهر هستند.

مَثل حقّ را مَثل شمس فرض کن و مَثل مؤمن مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت می‌کند از او و مَثل غیر مؤمن را مثل حَجَر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این است که آن جان فدا می‌دهد و آن بر او می‌کند آنچه می‌کند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر می‌خواست بلّور شود هر آینه خداوند او را خلق می‌فرمود بر صورت بلوریّت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود به همان سبب محتجب شد.

چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین به حقّ، به بیان مقبلند و محتجبین به همان محتجب و همین قسم در یوم ظهور من‌یظهره‌الله فرض کن که آنچه شیئیّت در امکان هست یا بعد متکوّن می‌شود به او است اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لایُعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریّه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کلّ از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه می‌شود از ظهورات بعد او است و آن شیء واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بما لا عدّ طالع گردد واحد به ذات است در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد به نفس است در علوّ اختراع و کلّ به ضیاء او مستمد، از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتها الیه ظهور فیض است منتهی گردد وَاللَّهُ یسْکِنُ فِی غُرَفِ الرِّضْوَانِ مَن یشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ انَّه کانَ ذَا فَضْلٍ عَظِیماً.

الباب الخامس من الواحد السّادس

فِی حُکْمِ التَّسْلِیمِ بِاَنْ یسَلِّمُنَّ الرِّجَالُ بِاَللَّهِ اَکْبَرِ وَ یجِیبُنَّ بِاَللَّهِ اَعظَمِ وَ النِّسَاءُ یسَلِّمُنَّ بِاَللَّهِ اَبْهِی وَ یجِیبُنَّ بِاَللَّهِ اَجْمَل

ملخّص این باب آنکه جوهر کلّ قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم آن را نازل به فِناء بیان نموده و آن اوّل شجرهٔ است که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کردهٔ اعظم‌تر است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود.

و از این سرّ محتوی امر شد در بیان سلام به تکبیر بر خدا و جواب به ذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولوالدوائر به الله ابهی و در جواب به الله اجمل کلّ ملاقات کنند یکدیگر را و ثمره آن آنکه لعلّ در یوم ظهور من‌یظهره‌الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمص اکبریّت و اعظمیّت و ابهائیّت و اجملیّت در ابداع از اینکه وصف کرده نشود و نعت کرده نشود و ثناء کرده نشود و تمجید کرده نشود لعلّ قائلین به قول خود توانند که اقبال به آن شمس حقیقت نمود.

و همچنین در کل اسماء و امثال و این حقیقت واحده در حول نفس خود متحرّک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می‌بینی که کلّ ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر مشاهده می‌کنی که دیده نشود در آن عود الاّ نفس بدء اگرچه به ظهور رکن تکبیر ظاهر بود ولی مدل بر تسبیح بود فوأد او و همان یومی که اظهار علوم خود می‌نمود مدد آن از همان نقطه قرآن بود زیرا که آنچه تنطق می‌کرد راجع به آن می‌شد اگرچه آن روز آن مظهر در بین یدی‌الله بود ولی او و کلّ ممّد از او بودند به ظهور قبل او،

و همچنین در ظهور بیان تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است و دقّت کرده که بر او وارد نیاید بلکه از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از

برای آن نفس است و الاّ سایر را چه حدّ که نقطه حقیقت در حقّ آنها این امر نماید ولی چون در لیل الیل چشم‌ها نبیند او را لعلّ کلّ به برکت اون محزون نشوند و کلّ به واسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند به خلق خود و بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز کلّ به احکام آن عمل می‌کنید.

و اینکه کلّ در یوم قیامت در ظلال نارالله نمی‌توانند داخل شوند الاّ من شاءالله از این جهت است که می‌بینند پر شده سموات و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او و چون او را در آن هیکل به غیر عین او نظر می‌کنند محتجب می‌شوند و اگر به بدء همان هیکل نظر کنند محتجب نمی‌شوند همین صلوتی که امروز می‌بینی که احصا نمی‌توان نمود مستظلّین در ظلّ او را، در مبدء امر نظر کن در کتب، که چه کردند که قلم حیا می‌کند از ذکر آن و همین قسم در بیان ببین و همین قسم در ظهور من‌یظهره‌الله مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از سرّ وحدت نگردی.

امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین می‌کنند به اسم دین رسول‌الله (ص) می‌کنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکّر نموده که چه گذشت بر آن، نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجّتی باشد بلکه اهل حقّ آن زمان منحصر بود به مؤمنین به انجیل و کلّ موعود بودند به اسم آن حضرت و وصف آن و خدا دانا است که چقدرها به اسم عیسی (ع) اظهار دین او را می‌کردند و اون شمس حقیقت به روایتی هفت سال و به روایتی نه سال اظهار قرآن را کما هی نتوانست فرماید.

و همچنین نظر کن در ظهور من‌یظهره‌الله که وقتی که اون ظاهر می‌گردد کلّ مؤمنین به بیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائلند ولی به مجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان به او محتجب نشد صدق ایشان ظاهر و الاّ اقرب از لمح بصر کلّ هباءً منثورا می‌گردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است. منتهای دقّت را نموده که در آخر هر ظهوری به

ارتفاع آن ظهور از مبدأ ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و اللَّهُ یصَلِّی عَلَی الَّذِینَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ آیاتِهِ وَ هُمْ بِلِقَائِهِ یوْمَ الْقِیمَةِ مُوقِنُونَ.

الباب السّادس من الواحد السّادس

فِی حُکْمِ مَحْوِ کُلِّ الْکُتُبِ کُلِّها اِلاّ ما اُنْشِئتْ اَو تُنْشِیءَ فی ذَلِکَ الاَمْرِ

ملخّص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیّات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر می‌شود همین قسم اثماری که از این اشجار محبّت ظاهر می‌گردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی به آنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک می‌کند کدام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین به شهادتین، مُسلم مُسلم می‌گردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی (ع) بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی‌شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من‌یظهره‌الله جائی که در مبدء امری که اسلام به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرّع علیه آن،

از این جهت است که امر شده بر محو کلّ کتب الاّ آنکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود. نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول‌الله (ص) در کتب سماویّه اگرچه کلّ حقّ بوده و من عندالله ولی نزد ظهور فرقان کلّ مرتفع شد و حکم غیر حقّیت بر مؤمنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق؟، که در نزد آن شبحی است در مرآت بالنّسبه به شمس،

گویا دیده می‌شود من‌یظهره‌الله می‌نویسد به کلّ کلمه شهادتین را به اسم خود و او است جوهر کلّ دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو می‌گردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من‌یظهره‌الله آثار نقطه و آنچه در ظلّ او مستدلّ بر او شود اثمار این جنّت وحدانیّت است. و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حقّ متحّمل می‌شون آنچه متحّمل می‌شوند این است مراد حقّ چنانچه حین ظهور رسول‌الله

(ص) در غیر مؤمنین به او همین حکم بود اگرچه آنها مسترزق بوه‌اند به آنچه من عندالله بر عیسی (ع) نازل شده بود

قسم به ذات مقدّسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من‌یظهره‌الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است از کلّ بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می‌شود اگرچه به نفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمی‌شود اگرچه به اعلی درجه علوّ بیان رسیده باشد الاّ آنکه راجع شود الی الله.

ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع خود در ظهور من‌یظهره‌الله و محتجب نمانده به مثل آنچه اهل فرقان ماندند زیرا که به ارزاق قبل او مسترزق هستند و به ارزاق بدع او محتجب که این است جوهر کلّ علم و عمل اگر توانید درک نمود. وَاللَّهُ یهدِی مَن یشاءُ الی صِرَاطِ حَقٍ یقِینٍ.

الباب السّابع من الواحد السّادس

فِی النِّکاحِ وَعَدَمِ جَوازِ الْمَهْرِ اَزید لِاَهْلِ الْمُدَاینِ عَلَی اَکْثَرِمِنْ خَمْسٍ وَتِسْعِینَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ و لِأهِلِ الْقُرْی خَمْسٍ و تِسْعِینَ مِثْقَالاً مِنَ الْفِضَّةِ وَ لَا اقَلَ مِنْ تِسْعَةَ عَشَرَ فِی کِلْتَیهِمَا وَ لَاینْبَغِی الصُّعُودُ وَلَا النُّزُولُ اِلاّ وَاحِداً وَاحِداً بِالْعَدَدِ لاَ بِنَفَسِ الْوَاحِدِ وَیرْفَعُ الاِنْقِطَاعُ وَیثْبَتُ الاِقتِرانُ بَعْدَ الرِّضَا بِکَلِمَةٍ یذْکَرُ فِیهَا کَلِمَةً لِلَّه

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و به رضای مرء و مرئه و کلمه‌ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او بطوری که در مواقع خود مفصّل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه را اِنَّنی اَنَا لِلَّهِ رَبِّ السَّمَواتِ وَ رَبِّ الاَرْضِ رَبِّ کُلِّشَیءٍ رَبِّ مایرِی وَ مَالایرِی رَبِّالْعالَمِینَ با آنچه مقدّر شده از حدود مَهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مُهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین ازعشیره او اگر از برای او باشد، حکم اقتران ثابت می‌گردد.

و خداوند حکم فرموده از برای اهل مداین که مراد اهل شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن و اقلّ آن بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقّی و تنزّل واحداً واحداً مزید شود یا نقص شود که از پنج حدّ تجاوز نمی‌کند که اوّل یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری به همین قسم در فِضه مقدّر شده من عندالله که به فوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل می‌گردد و به کمتر از آن اگر قدر عُشْر عُشْر قِیراطی باشد باطل می‌گردد.

و این قسم امر شده تا آنکه کلّ مکلّفین در فضل و سعه رحمت حقّ باشند و اموال خود را از سُبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر بأسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران. حرجی نیست بر آن این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و

رحمت حقّ باشند و نظر کنند به آنچه که حلّیت اقتران بر آن منعقد می‌شود که کلمه لله باشد لعلّ در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از مرآت این کلمه که مدّل علی الله هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان به او نیاورد اگرچه لله گوید باطل می‌گرد حکم او الاّ آنکه آن روز به امر او ثابت شود آنچه می‌شود از مواقع دین چنانچه کلّ ملل چنان گمان می‌کنند که لله می‌کنند آنچه می‌کنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود می‌شد.

و همین قسم در اسلام اگر کلّ در ظهور ائمّه (ع) از برای خدا می‌کردند چگونه باطل می‌گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمی‌شد. کلّ که می‌بینی که می‌گویند لله می‌کنیم یا آنکه آیه «وإِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيای وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ » می‌خوانند، عندالله کاذبند و الاّ حکم دون لله در حقّ ایشان نمی‌شد بلکه به زعم خود از برای او می‌کنند ولی بر او می‌کنند آنچه می‌کنند این است که کلّ اعمال به عرفان همین قبول می‌گردد و باطل می‌گردد.

و اگر در بیان الی حین ظهور، کلّ عمل کنند لله، عاملند لله زیرا که در ظلّ مرآت او مستقرّند عندالله مقبول می‌گردد عمل ایشان، ولی در نزد ظهور من‌یظهره‌الله اگر از برای او کردند لله کرده‌اند و الاّ ما جعل الله بین الحقّ و الباطل ثالثا هر کس از برای او کند در ظلّ الاّ الله محشور می‌گردد و هر کس از برای غیر او کند در ظلّ نفی محشور می‌گردد ولی در هر حال کلّ طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امّت عیسی (ع) می‌کنند به گمان خود از برای خداوند می‌کنند به واسطه عیسی (ع) که آن زمان مرآت مدلّ علی الله بوده ولی حین ظهور رسول‌الله (ص) اگر از انصاری کسی ایمان به آن حضرت آوَرْد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الاّ کذب کلّ عندالله ظاهر گشت به چیزی که نزد رسول‌الله (ص) ظاهر گشت.

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال از برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شیئی به شأن قبل از شهادت در اون ذکر می‌شود و موصوف به این وصف، مظهر او می‌گردد که مشیّت

اوّلیّه باشد که در هر ظهور ما شَهَدَ او ما شَهَدَ خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم به او نیست و او لم یزل و لا یزال شاهد بر کلّ شیء بوده قبل از وجود او و شهادت او بر کلّ شیء قبل از وجود او مثل شهادت او بر کلّ شیء است بعد از وجود او لاَیعْلَمُ اَحِدٌ کَیفَ هُوَ الا هُوَ سُبْحَانَ اللَّهُ عَمَّا اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.

و هیچ شیئی سبب نجات نمی‌گردد الاّ آنکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمی‌گردد مگر آنکه در نزد نفس خود به گمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الاّ هیچ نفسی نیست که ما بین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان می‌کند که لله است و حال آنکه لدون‌الله بوده از این جهت است که باطل می‌گردد اعمال آن،

نظر کن در نزد ظهور من‌یظهره‌الله که کلّ عاملین از برای خداوند در بیان به حجّیّت آیات الله عامل شده‌اند و آن روز هم که همان حجّت هست چگونه می‌شود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان به کلّ اهل فرقان همین قسم گفته شد. ولی آنکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان می‌فرماید عباد خود را که بشناساند خود ایشان را به خود ایشان آنچه از برای او کرده‌اند یا غیر او کرده‌اند چنانچه نزد ظهور رسول‌الله (ص) شناسانید هر نفسی‌که در انجیل مدّعی بود که از برای خدا به دین عیسی (ع) عمل می‌کند و همان قدر که داخل اسلام شدند از آنها، همان قدر لله عامل بوده‌اند و متدّین به دین عیسی (ع) و ما سوای آنها از برای خدا عامل نبوده‌اند و متدیّن به شریعت عیسی (ع) روح الله مدّین نبوده و الاّ خداوند عالم اعزّ و اجلّ از آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود.

و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده و الاّ لدون الله که در هوای خود گمان می‌کرده که لله می‌کنند ولی عندالله از برای دون او می‌کرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین به بیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از

آنجائی که عمل از برای خدا کردن منوط است به عمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حقّ که محمّد (ص) و آل محَمّد (ع) و ابواب هدی باشند از برای خدا کرده و الاّ الی الله راجع نمی‌گردد و مرآت لله در قبل رسول‌الله (ص) بوده که مرایای ثمانیه و عشر به تجلّی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته‌اند از برای خداوند.

و کلّ عاملین از برای خداوند چون در ظلّ مظاهر امر او مستظلّ گشته عندالله مقبول گشته آنچه از برای او نموده، و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید آن بلا اقتران به ذکر مظهر امر قبول می‌شود هر آینه عمل آن هم از برای لله بدون عمل از برای مظهر امر قبول می‌گردد. مثل می‌زنم در انجیل و فرقان یا در بیان و من‌یظهره‌الله بر تو سهل گردد مثلا شهادت توحید در انجیل مقبول نمی‌شد الاّ به شهادت عیسی (ع) روح الله و همچنین شهادت عیسی (ع) مقبول نمی‌شد الاّ به شهادت بر حروف حیّ آن در آن زمان، اختصاص به حیّ از برای این است که کلّ مدلّ بر این واحد شوند تا آنکه اثنین نه بینی و الاّ کلّ آنچه در انجیل می‌بینی تکثّر همان واحد اوّل است اگرچه یک نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل می‌کرد زیرا که آنچه راجع به آن می‌شد راجع الی الله می‌شد حال کلّ از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما یرجع به سوی ایشان ما یرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول‌الله (ص) به او ایمان نیاورده کلّ آنچه از برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود، باطل شد مگر کسی که راجع شد که آن واقع از برای لله و حروف واحد آن ظهور کرده و الاّ عندالله صادق نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان به رسول‌الله (ص) و ایمان به حروف حیّ او می‌شد. و حال آنکه می‌بینی کرور کرور از برای خدا به حروف واحد در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه در نارند و از برای غیر خدا می‌کنند.

و همچنین در قرآن نظر کن از اوّل ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هفتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی بودند که از برای محمّد و آل محمّد (ص) و ابواب هدی بودند که اگر

کسی در حقیقت اوّلیّه از برای محمّد (ص) بود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمؤمنین نبود صادق نبود در این که او است از برای خدا و همچنین اِلی ما یَنتَهی اِلی آخِرِ الأَبواب.

ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده به محمّد (ص) و مظاهر امر او، اون است که از برای خدا بوده به نقطهٔ بیان و مظاهر امر آن، و همچنین در یوم من‌یظهره‌الله خواهی دید که کلّ می‌گویند که ما از برای خدا عاملیم و به حروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور، به او از برای خدا عمل کردند هر آینه صادقند و الاّ فی الحین باطل می‌گردد آنچه ما بین خود و خدا از برای خدا می‌کنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین به بیان که به سبب نسبت به سوی او حکم لله در آنها جاری می‌شود زیرا که آن آیتی که عبد ما بین خود و خدا توجّه به آن می‌کند و مشاهده جمال‌الله در فؤاد خود می‌کند و قصد لله می‌کند در هر عمل، آن آیتی است که از من‌یظهره‌الله بوده در افئده کلّ، قبل از ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که شجرهٔ حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیت بر افئده کلّ تجلّی می‌کند ولی کینونیّت آن بر آیات افئده متجلّی می‌گردد که در آنها دیده نمی‌شود الاّ الله وحده وحده، که اگر این نباشد چگونه می‌شود که عبد ما بین خود و خدا لله می‌کند و مظهر حقیقت از او قبول نمی‌کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می‌کند شَبه آیه حقیقتی است که از آن شمس حقیقت در او مشرق شده.

مثلا اگر رسول خدا تنطق نفرموده بود که عمل کنید لله هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله؟ اگر گوئی به عبارت دیگر می‌گفتند در همان نظر کن که آن هم به آن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتهی شود به بدء که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتهی شود به ظهورات بعد که نهایتی از برای او نیست مثلا حینی که نفسی ما بین خود و خدا بر نقطهٔ بیان حزن وارد می‌آورد آن آیتی که مابین خود و خدا به آن عمل می‌کند و قصد لله می‌کند آیتی است که از شمس جود او در او متجلّی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب

می‌گردد. ولی در ظهور قبل اگر بگوئی این آیت به واسطه رسول‌الله (ص) هست تصدیق می‌کند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده.

نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل می‌کردند مثلاً سیّدالشّهداء (ع) چون که از برای رسول خدا (ص) می‌کرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود لله می‌کرد و حال آنکه لدون الله بود و آن آیتی که او مابین خود و خدا در او نمی‌دید الاّ الله را در آن وقت آن حضرت آیهٔ تکوین آن آیات بود در حقیقت خامس که اگر کشف غطا می‌شد می‌دید که آنچه خود لله می‌کند به او می‌کند و از برای او اگرچه محتجب بود و بر او کرد.

کلّ این تطویل از برای این است که لعلّ یوم ظهور من‌یظهره‌الله پیش خود ننشسته که ما لله می‌کنیم آنچه می‌کنیم. که این آیه که شما توجّه به او می‌کنید الی الله شَبحی است از شمس جود او در آیه کینونیّات شماها که از ظهور قبل او متجلّی شده و در ظهور بعد اگر تقابل به هم رسانید از برای او خواهید بود. چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده‌اید. و الاّ ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده‌اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع به من نمی‌گردد الاّ آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود. درک نموده‌اید ظاهر در این مظهر را.

مثلا وقتی که نفسی که آمر به امر این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود ولی همان مابین خود و خدای او که او به آن صعود نموده آیتی است که به ظهور قبل همین کینونیّت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر می‌دانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او که آیه‌ای که در کلّ مسلمین است که به او توجّه الی الله می‌کنند از او بوده هر آینه راضی نمی‌شد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز مابین خود و خدا به رسول‌الله متقرّب الی الله هست در یوم من‌یظهره‌الله هم همین قسم کلّ مؤمنین به بیان مبتلی می‌شوند که پیش خود گمان می‌کنند که لله می‌کنیم

ولی بر آنکه می‌کنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل به آنها متقرب به خدا شده‌اند و در انفس متجلّی شده و نمی‌دانید که اگر بدانید هیچ ناری از او اشدّتر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر به آن آیتی که در او است از محبوب، کند آنچه می‌کند اگر از برای خدا کند.

ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا لله می‌کنند در آفاق که از برای محمّد (ص) و مظاهر امر او باشد و در انفس که به آیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلّی است می‌کنند ولی چون از سرّ امر محتجبند این است که لدون الله واقع می‌شود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلّف بدع از شمس حقیقت نمی‌ورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حقّ آنها نمی‌شود الاّ آنکه داخل این ظهور گردند.

نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر آنکه کتابی من عندالله بوده که به او متدّین به دین او بوده‌اند و در آن ظهور عاملّین به او لله عامل بوده‌اند اگر عمل به آنچه در او بوده طبق ما نُزّل فیه می‌کرده‌اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کلّ آنچه لله می‌کرده‌اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابدّ در ایمان به فرقان داخل می‌شدند.

و همین قسم در ظهور من‌یظهره‌الله بالنسبه به ظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمی‌شود لله بودن اون، مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثّر در شبح شبح در صقع خود حکم واحد واحد بر او جاری می‌گردد که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله کلّ بیان یک واحد به معنی عدد است که آن واحد راجع می‌شود به واحد بلا عدد که همان نفس من یظهره‌الله باشد و بعد حروف حیّ به او متجلّی می‌گردند و بعد واحد اوّل متکثّر می‌گردد تا یوم ظهور اخرای من‌یظهره‌الله که در حین ظهور او کلّ باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الاّ واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امروز کلّ مؤمنین به قرآن اشباح آن واحد اوّل است که

منتهی می‌شود به حروف حیّ و از او منتهی می‌گردد به رسول خدا (ص). نظر کن در سرّ وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا فاصله مگیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ به شمس حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسمی که فیض وجود به ایشان رسیده به مرایایی که تقدم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت.

مثلاً نظر کن ادنی نفس برّی را که اگر خود بنفسه به شمس حقیقت بر خورد نتواند به هدایت او مهتدی شد چونکه در رتبه دنوّ واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود به مبدأ امر فی الفور می‌تواند، ولی چون آن نظر در او نیست ظهور اون از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود به عالِم قریه خود و آن عالم به عالم فوق خود تا کم‌کم منتهی شود به کسی که می‌تواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم‌کم از آن منتهی شود تا آنکه به کسی رسد که تواند کلام ائمّه را بفهمد و از آن کم‌کم ترقّی کند تا آنکه به کسی رسد که کلام رسول (ص) را می‌فهمد و آن وقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد می‌شود فی الحین خاضع می‌گردد و علوّ رسالت او در نزد اون لاشیء می‌گردد ولی بر آن برّی اگر یومی یک کتاب نازل شود. که خاضع از برای شمس حقیقت نمی‌گردد زیرا که این همه حجب واسطه فؤاد او بوده که تا خرق نشود نتواند درک نمود.

چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن آیات الله نازل می‌گردد ولی بر سکّان او ثمری مترتّب نمی‌گردد که اگر کشف غطا به خرق حجب که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مؤمن بالله و آیات او می‌گردند. چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونیّت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد چگونه به شئون دیگر رسد این است معنی « مَا يَضْمِرُ عَلَى قَلْبِ النَّبِی اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَينِ » زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرّد حین نزول آیات خاضع و خاشع می‌گردد و اقرار به وحدانیّت خدا

می‌کند ولی آن نفسی که به هزار واسطه نفس، به او مهتدی شده حین استماع مندک نمی‌گردد بلکه تعقل نمی‌تواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود به او،

ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شماها همین قسم است که ذکر شد به وسایط مالانهایة عرفان کلام حقیقت را نموده‌اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته اگر مستقرب نمی‌گردید که کلّ کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کفّ او یُقلّبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیّات شماها را از ظلّ لله بیرون می‌برد و لدون الله می‌کند به چیزی که محتجب می‌شوید از او، چگونه است حال اعمال شماها نزد او فَلْتَتَفَکَّرُنَّ فِی خَلْقِ اَفْئِدَتِکُمْ ثُمَّ عَلَیهِ تَسْتَدِلُّونَ.

کلّ این بیان‌ها از برای این بود که اقتران‌ها لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتّب شود لله باشد گویا دیده می‌شود که حین ظهور من‌یظهره‌الله که کلّ ما بین خود و خدا لله می‌کنند و حال آنکه او لدون الله در حقّ ایشان حکم می‌کند الاّ کسی که از برای او کند که او لله عندالله کرده و همچنین در بیان اگر کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود به حکم ادنی ذرّ که اگر از برای ارتفاع بیان است لله می‌گردد. چنانچه در فرقان تا وقتی که نصّ خاصّ منقطع نشد از مظاهر امر آنچه به آن اوامر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق اوامر آنها شده لله شده مثل علمای فرقان که کلّ طبق کتاب‌الله و آثار رسول و ائمّه هدی و ابواب هدی عمل نموده، در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود به او لله است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعلّ در یوم ظهور قیامت توانید به هدایت آنها مهتدی گشت.

همین قسم که لله ثابت نمی‌گردد الاّ آنکه آن شیء و لرسول‌الله باشد و همین قسم از آن مبدأ گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد لله صدق نمی‌کند الاّ آنکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است عمل کند شَبحی از حروف بیان می‌گردد تا منتهی شود به آخر

وجود، و کمال تراقب را داشته که در نزد ظهور من‌یظهره‌الله آنچه لله کرده‌اید لدون الله نشود که اگر از برای او شد لله و للنقطة بوده و الاّ باطل می‌گردد هَذَا مَا وَصَّیکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ اِنْ اَنْتُمْ بِهِ تَعْمَلُونَ.

الباب الثّامن من الواحد السّادس

فِی اَنَّ مَنِ استَدَلَّ بِغَیرِکِتَابِ اللّهِ وَآیاتِ الْبَیانِ وَعَجْزِ الْکُلِّ عَنِ الاِتیانِ بِمِثْلِهَا فَلاَ دَلِیلَ لَهُ وَمَنْ یرْوِی مُعْجِزَةً بِغَیرِهَا فَلاَ حُجَّةً لَهُ وَمَن یدَّعِی الْآیاتِ فَلا یتَعَرِّضَنَّهُ اَحَدٌ وَلابُدَّ اَنْ یقرَئُنَّ ذلِکَ البابَ فی کُلِّ تِسْعَةَ عَشَرَ یوْماً مَرَّةً وَاحِدَةً وَیتَفَکَّرُنَ فِیمَا نَزَلَ فِیهِ بِاللَّیلِ وَالنَّهَارِ

ملخّص این باب آنکه اگر کسی به غیر آیات‌الله احتجاج کند بر حقّیّت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کلّ شئون شجرهٔ حقیقت مُقطِّع غیر او است از مثل و قرین و شبه و عِدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی‌بیند علوّ آن را، و در آیات به نحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجّت را واحد قرار داده لعلّ یوم ظهور من‌یظهره‌الله در حقّ او لم و بم گفته نشود.

و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج به آن نبوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل‌تر بود از اقرار به حقّ از شئوناتی که خود روایت می‌کنند و حجّتی در کتاب الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل به آنچه در کتاب‌الله بوده امرالله بوده و هست. و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من‌یظهره‌الله محتجب نشوند به شئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست. نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را می‌خوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشتبه کردید دون حبّ خود را بر انفس خود و گمان کردید که حبّ او را دارید.

و حال قریب به سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده‌اید. و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه‌ای نماید و این قدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیرالله نمی‌تواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجّت

ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اوّلیّه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجّت دین خود موقن بودید این امر را تعقّل می‌کردید.

زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر می‌کنید این نفس را هم در کلّ می‌بینید امتناع بر خود راه می‌دهید. این است که محتجب می‌گردید با آنکه به همان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء، همین قسم هم نازل می‌فرماید در عود اگر به این نظر، نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدق می‌کنید.

چون نظر در خلق می‌کنید می‌گوئید امتناع دارد بلی از خلق امتناع دارد ولی من عندالله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد به قدرت کامله خود جاری می‌فرماید و ظاهر است که بعد از غروب شجرهٔ حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کلّ یقین نمودند بر عجز کلّ، حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه‌ای ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شئونی که در نزد اهل علم متصوّر است با وجود این امتناع، که غیر از من‌یظهره‌الله کسی نتواند مدّعی شد این امر را، فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را، لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کلّ یک دفعه باطل نمی‌گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حقّ نگردد ولیکن بر او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کلّ شود الاّ بر نفس او،

حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد، اگرچه این تصوّری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراما لاسمه زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا

نفسی تکذیب حقّ کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اِجلالاً لِاسمِ مَحبُوبِهِم.

و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند اگر در کور قرآن به هم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کلّ دلیل است بر فقر و احتیاج به سوی او، سبب این امر این است. لعلّ در یوم ظهور حقّ قدم‌های ایشان بر صراط نلغزد و به آیه شَبحی که در افئده ایشان است بر مکوّن وجود خود به آن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کلّ کینونیّت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند.

اگر کلّ بر این یک امر اطاعت کنند، بر خداوند است که حقّ را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجّت و دلیل در قلوب ایشان فرماید به ادلّه ظاهره که از قِبل او مُشرق می‌گردد تا اینکه مؤمنین توانند در حقّ او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند اظهار وقوف نمود که وقوف در حقّ دون حقّ است و کافی است کلّ اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت، زیرا که آن یومی است که کلّ ما علی الارض به آیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا لله عاملون می‌گویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر به مکوّن آن آیات بالله عزّ و جلّ نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است مابین کلّ‌شیء تِلْكَ حُجَّةُاللَّهِ قَدْ تَمَّتْ عَلَيكُمْ اَنْ يا عِبَادَاللَّهِ فَاتَّقُونِ.

الباب التّاسع من الواحد السّادس

فِی اَنَّ اسْتِعْمَالَ لِبَاسِ الْحَرِیرِ حِلٌّ فِی کُلِّ الحالِ وَکَذَلِکَ الحُکمُ فی اسْتِعمالِ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده به لُبس حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کلّ در این جنّت به آنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور به ایمان به من‌یظهره‌الله ظاهر سازند زیرا که اگر کلّ ما علی الارض را انفاق می‌نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند.

ولیکن خداوند عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آن را و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن به آن که به محض حبّ خداوند اجر و ثواب آن را مضاعف می‌فرماید. و در آخرت به او کرامت می‌فرماید. و اگر نفسی بر نفسی به شیئی از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می‌گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند منّت گذارد بر عبد به ظهورات مُلک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع به خلق زیاده نماید. که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات نیست الاّ به ایمان به من‌یظهره‌الله که اگر شرف به این اسباب می‌بود امروز در نزد نصاری زیادتر از هر ملّتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی‌شود چگونه حکم شرف شود. ولی اگر اقتران به ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد،

و هرگاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّه و به اون نفسی را زنده کند بهتر است از برای اون از آنچه مالک شده و به اون متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محلّ رضای حقّ و شبههٔ نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب‌تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیء را و متلذّذ به او است ولیکن این در وقتی است که نظر به حدود خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکّی نیست که رضای عالی اعظم است عندالله از رضای سلسلهٔ تحت مثلا اگر شیئی که من‌یظهره‌الله به او فرحناک شود نفس او به او نزد خداوند

اعظم‌تر است از اینکه کل وجود فرحناک شوند و همچنین اَلاَقربُ فَالاَقربُ مِن کُلِّ الاَسماءِ و الاَمثالِ اِلی اَنْ یَنتَهی اِلی ذَرِّ الوُجودِ.

ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان تمیز داد زیرا که کلّ مدّعی علوّ و قرب به حقّ هستند و کسی نمی‌داند مقام کسی را الاّ شجرهٔ حقیقت که آن هم اظهار نمی‌فرماید مقام خلق را، این است که سزاوار است که به حکم اوّل کلّ عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او کَذَلِكَ یرْفَعُ اللَّهُ عَنْکُمْ ثِقَلَکُمْ وَ یاذِنُ لَکُمْ فِی الْکِتَابِ بِمَا انتم بِهِ تَشْکُرُونَ.

الباب العاشر من الواحد السّادس

فِی اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ فَرْضٌ بِاَنْ یَنْقُشَ عَلَی عَقِیقَ الاَحمرِ هَذِهِ آلایةَ قُلِ اللَّهُ حَقٌ وَ اِنَّ مَا دُونَ اللَّهِ خَلَقٌ وَکُلٌ لَهُ عَابِدُون

ملخّص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب‌تر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قُلِ اللّٰهُ حَقٌ وَ اَنَّ مَا دُونَ اللّٰهِ خَلِقٌ وَکُلٌ لَهُ عَابِدُونَ.

ثمرهٔ آن اینکه شهادتی است از قِبل نقطهٔ حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل و لایزال حقّ بوده و هست و مادون آن خلق او بوده و هست لعلّ در یوم ظهور حقّ به آن حقّ که محقّق هر حقّی است اقرار کند بر اینکه مادون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم بر ید او باشد و حقّ ظاهر شود و ثمرهٔ این آیه را نزد آن حقّ ظاهر ننماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقّیّت آن نکرد همین خاتم شاهد می‌گردد بر او و باطل می‌گرداند آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق به حقّ شده بواسطه حقّیّت او بوده ولی چون ظهور حقّ از برای اهل حقّ جنّت و دون آن نار است این است که کلّ ممتحن می‌گردند در آن روز و او است مرآت الوهیّت و شمس ربوبیّت که مدل بوده علی الله وحده وحده.

و اگر نفسی خواهد خود را در حِرز حقّ داخل نماید بر عقیق مدوّری امر نماید که نقش شود به هیکل دائرهٔ معروفه که پنج واحد است و در اوّل آیة الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسملّه و در رابع اسماء ستّه و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اوّل و ثانی هم حروف تسعة و عشر را نویسد محبوب است نزد حقّ ولی کلّ اینها در صورتی است که در ظهور من‌یظهره‌الله درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اوّل همان حروف واحد اوّل است که در حی مُتَکَثّر می‌گردد تا آنکه در رتبه خمس به عدد لله ظاهر می‌گردد و اگر ایمان به حروف حیّ من‌یظهره‌الله آوردی همین قدر که در واحد اوّل داخل شدی به حول و قوّهٔ خداوند الی ما لانهایة هم که مکثّر شود داخل خواهی شد.

اگر در ظهور نقطهٔ بیان بودی این مطلب را به عین شهود مشاهده نمودی که کلّ به هدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الاّ مثال مهتدی این است که الی ما لانهایة که تکثّر به هم رساند نیست مگر همان واحد اوّل این است خلق تکوین کلّ ذرات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیّات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شِبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدّل بر او نیست اگر ذرّه طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من‌یظهره‌الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله .

و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطهٔ فرقان همین قسم بود و قبلِ قبل او در نقطهٔ انجیل الی آنکه منتهی گردد به بدیع فطرت اوّل و همین قسم که از من‌یظهره‌الله ترقّی نماید الی ما لانهایة نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما مِنْ اِلهٍ اِلاّ اللّهُ اِنّا کُلٌّ لَه مُخلِصُون.

الباب الحادی و العشر من الواحد السّادس

فِی اَنَّ لَایجُوزُ الضَّرْبُ الْمُعَلِّمِ الطِّفْلَ اَزیدَ مِنْ خَمْسَةٍ خَفِیفَةٍ وَ قَبْلَ اَنْ یبْلُغَ خَمْسَ سِنِینَ فَلَا یجُوزُ الضَّرْبُ مُطْلَقاً وَ بَعْدُ فَلَایجُوزُ اَزیدُ مِن خَمْسَةٍ لَا عَلَی اللَّحْمِ بَلْ یضْرِبُ عَلَی اللِّباسِ وَ اِنْ یزیدَنَّ عَلَی الخَمسَةِ اَو یضْرِبَ عَلَی اللَّحمِ یحْرُمُ عَلَیهِ التَّقَرُّبُ اِلی زَوْجَتِهِ تِسْعَةَ عَشَرَ یوْماً حَتّی وَ اِنْ نَسِی وَ اِنْ لَم یکُن لَهُ مِن قَرِین فَلْینْفِقْ لِمَنْ ضَرَبَهُ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالاً مِنْ ذَهَبٍ وَ قَدْ اَذِنَ اللَّهُ لِلصِّبْیانِ التَّلاعِبَ فِی اَیامِ الْعِیدِ بِما فِی اَیدِیهِم وَ اَنْ یسْتَقِرَّنَّ کُلُّ نَفسٍ عَلَی کُرْسِی فَاِنَّ حِینَ الَّذی یسْتَقِرُّ عَلَی الْکُرْسِی اَوْ سَرِیرٍ اَوْ عَرْشٍ لایحْسَبُ مِنْ عُمُرِهِ

ملّخص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمی‌دارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضری به او رسد و نهی شده کلّ را که طفل قبل از آنکه به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آن هم نه بر لحم بلکه بستری حایل کنند و بر شئون دون وقر جاری نسازند چنانچه دأب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمی‌گردد اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدودالله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست می‌دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آن وقت از عمر او محسوب نمی‌گردد.

ثمرهٔ این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر جود او منوجد می‌گردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلِم نمی‌شناسد معلَّم خود و کلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطهٔ بیان بیست و پنج سال،

خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لایُعرف که همان ایّام خوشی او است اگرچه کلّ منتظر اویند ولی چون به او ناظر نیستند لابدّ بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا (ص) قبل از نزول فرقان همه به حسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا می‌کند که ذکر کند.

و همین قسم نظر کن در نقطهٔ بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می‌شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی می‌گویند که قلم حیا می‌کند از ذکر او ولیکن اگر کلّ به آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی، کسی را محزون نسازد آن هم نفسی است در میان خلق اگر به آنچه کلّ بر او خلق شده‌اند اقدام نورزند بر دون آن هم قریب نکردند[۱۷] که هیچ فضلی اعظم‌تر از این نبوده و نیست.

اگرچه دیده می‌شود که ایّام سرور او ایّام قبل از ظهور او است اگرچه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که به حّب او مُتَیم بوده و هستند ولیکن مثل امروز ببین کلّ به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند و بر او راضی می‌شوند آنچه می‌شوند اَنْ یا عبادَاللهِ تَتَّقون.

[۱۷] (نگردند) در نسخه بیانیک و سایت اوشن است.

الباب الثّانی و العشر من الواحد السّادس

فِی اَنَّ الطَّلَاقَ لَایجُوزُ اِلاّ و اَنْ یصبِرَ المَرءُ مَعَ المَرئِهِ سَنَةً واحِدَةً لَعَلَّ یصلَحُ بَینَهُمَا وَ اِنْ لَمْ یصلَحْ حِلٌّ عَلَیهِما وَ کُلَّمَا اَرادَ اَن یرْجِعَ حِلٌّ لَهُ اِلی تِسعَةَ عَشَرَ مَرَّةً وَ لایشتَرِطُ فیهِ الصَّبرَ بَعدَ الرَّجعِ الا شَهراً

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه لله وصل فرمود شئون دون شجرهٔ محبّت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجرهٔ محبّت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمی‌گردد و بعد از اضطرار و اظهار آن به آن حقّ است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الاّ آن وقت جایز است به کلمهٔ که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع، و از حین افتراق تا حین رجع حقّ است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حلّ است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیّت می‌گردد و در جنّت حکم اثنینیّت نبوده و نیست زیرا که کلّ از نفس واحد خلق شده و همین قدر که رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی ما لانهایة واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین می‌گردد و بر نفس واحد اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقّل نماید.

و ثمره این باب آنکه ناظر شوی به مبدأ حکم که اگر در یوم ظهور مبدأ حکم باشی به همین حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می‌بینی که در ظلّ هر حکمی از احکام قرآن الی ما لانهایة نفوس به برکت او حاکمند ولی یوم ظهور، کلّ در نزد قول او لاشیء می‌گردند اگر راجع نگردند به قول او و الاّ آنچه امکان، فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است نزد کسی که از مبدأ محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که به مبدأ راجع گردد طوبی لِلمُتَّقِین من حُسن یومٍ عظیمٍ.

الباب الثّالث و العشر من الواحد السّادس
فِی اَنَّ بَیتَ النُّقْطَةِ لَایجُوزُ اَنْ یزِیدَ ابوَابُهُ عَلَی خَمْسٍ وَ تِسْعِینَ وَ بُیوتَ الْحُرُوفِ عَلَی خَمْسَةٍ

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت به خود آمده دوست می‌دارند که طلب تقرب نمایند به سوی خداوند به واحد اوّل اگرچه همان روز یوم بدء گردد کلّ لاشیء می‌شوند ولی چون در میان نیست امتحان، ظاهراً کلّ مدّعی وصل به محبوب و رضای اون می‌شوند.

از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند. زیرا که آن اراضی است که در جنّت اعلای از آن نیست. و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله از قبل و بعد، که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و می‌گردد و اذن داده نشده از برای حروف حیّ تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت به خود داده نه این شئون دنیویّه که کلّ به آن مفتخرند و هر کس تشابه به هم رساند به آنها، در حدّ خود لایق می‌گردد که در حقیقت ثانویّه اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی گردد به آخر وجود.

و ثمرهٔ آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل می‌شوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلاء از درجات نبیین و صدیقین و شهداء و مومنین اگر صادق بوده در قبل، در آن روز هم صدق آن عندالله و عند اسمائه ظاهر می‌گردد.

مثلا نظر کن در ظهور رسول‌الله (ص) تا مدتها که کسی ایمان نیاورد که به زیارت رود و حال می‌بینی که سالی هفتاد هزار نفس می‌رود ولی امروز که امتحان کلّ شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمی‌رود که آنچه می‌بینی چون مایه عزّ و افتخار شده می‌روند. این است که عمل‌های کلّ یک دفعه هباءً منثورا می‌گردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که به همان

حجّتی که به آن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او، امروز که همان حجّت من عندالله هست چگونه است که کلّ محتجب مانده

و همچنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحه فصحا چه کلام‌ها که گفتند و بعد کلّ مؤمنین که آنها را شنیده تعجّب نموده که آیا می‌شود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کلّ اظهار ایمان نموده و قرآن‌های مُطَرّز به بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند همان‌ها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات‌الله تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را، و حال آنکه همین نفوس اگر آن روز بودند می‌گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می‌بینند که آیات‌الله مثل بحر از مبدأ جود ظاهر می‌گردد و باز ذکر جنون می‌کنند و حال آنکه خود به درجات ما لانهایة اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کلّ می‌کنند این است حدّ مردم مَثل به نقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حیّ را توانی فهمید.

می‌بینی امروز که کرور کرور تعزیه داری حرف خامس می‌کنند و سبب آنکه قبل، حرف خامس بود غیر از کلام رسول‌الله هست؟ و حال آنکه در قرآن هم به نهج آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز بر ید مردم نیست چگونه است که یک نفر نمی‌تواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرور کرور به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند این است که کلّ هباءً منثورا می‌گردد که هر روز مثل همان روز شهادت بود می‌دیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقّی نموده همین قسم که درجات جنّت مرتفع گشته در آنجا هم تنزّل نموده این است که در لیل امتحان نیست که همه منم منم‌های ایشان به عرش می‌رسد ولی روز قیامت که می‌شود همانها به صعق اوّل می‌روند که به صعق ثانی نمی‌رسد.

و صَعق یک امر موهومی نیست مثلا همان حروف که از مبدا رسالت اخذ نموده در بدء امر ، به هر کس رسانده و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها به همان حجّتی

که دین آنها بر پا بوده به آنها خواستند برسانند حجّیت مظهر آیات را و باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه‌ئیت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد اگرچه آخر، همان ظهور اوّل است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را،

این است حدّ زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاءالله که کلّ از برای آن خلق شده‌اند. چنانچه صریح آیهٔ ثالثه اوّل سوره رعد است کسی کماهی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاءالله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است که در کلام او دیده نمی‌شود الاّ آیات قرآنیّه و این در حقیقت اوّلیّه از برای او است زیرا که غیر او نمی‌تواند به این نحو آیات‌الله را از مبدأ امر اظهار نماید حتّی حروف حیّ و کلّ اسماء و امثال و آنچه در حدّ خلق است از مؤمنین،

امری که در قرآن اینقدر اهّم ذکر شده که سبب خلق کلّ‌شیء شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که به درجات بسیار منتهی می‌شود به کلام مبدأ، شب و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج می‌شوند این است که کلّ لایَشعُر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمی‌رفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او به قول رسول‌الله (ص) ثابت است و نبّوت او به حجّتی که بر ید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدأ که کلّ منتهی به او می‌گردد و از او نشر می‌کند محتجب گردد.

اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق می‌دانی که مدّعین به حّب آن حروف و زائران آن صادقین از دون آن چقدرند که کلّ در هوای نفس خود حرکت می‌کنند نه لله اگرچه به زعم خود لله می‌کنند ولی عندالله لدون الله صدق می‌شود. امر نشده به این بقاع مَأمورٌ بِها لعّل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع می‌شود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف می‌کنی به آنکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می‌توانی به لقاء آنها فائز گردی نمی‌کنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل کوه اُحُد می‌گردد و

می‌خواهی منّت گذاشت بر مَزوُر خود و حال آنکه خود تعب می‌کشیدی و به زیارت تربت آن مشرّف می‌شدی و مراجعت می‌کردی و به آن افتخار بر کلّ می‌نمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی.

ولیکن در لیل اَلیَل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کردهٔ باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت به زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل می‌شود آنچه کرده، و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدأ و به وجود امثال و اقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگرچه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین (ع) کسی مؤمن به رسول‌الله (ص) نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول‌الله (ص) خارج نمی‌گشت که سه نفر زیاده نماند از أصحاب،

همیشه نظر کن به جوهر امر که دین به آن دین می‌گردد چه، آن اشخاص آن روز در مدینه به کلّ احکام قرآن عمل می‌کردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر بما یُثبَت به الدّین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند به احکام قرآنیّه مثل آنکه در آن زمان کلّ بودند ولی حکم دون ایمان می‌شد و ثمری نمی‌بخشید این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حیّ در قیامت بعد، اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل، ولی در یوم ثمر خود را عالمی می‌دانی که صد نفر در مجلس درست نشسته و حروف حیّ را وحده می‌بینی بلکه لایُعرف این است که نمی‌توانی که آن روز زیارت نمود و باطل می‌کنی آنچه کردهٔ و ملتفت نمی‌شوی که دینت به حبّ او از قبل بر پا بوده و امروز به شئون ما یتفرّع علی الاصل محتجب می‌گردی. و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجّت از برای تو نیست عندالله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو می‌گردی و ملتفت نمی‌شوی و قبض روح می‌شوی و داخل در نار می‌شوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت بر پا شد و حروف واحد رجوع

کردند و قضایای الهی در حقّ کل خلق از قِبل نقطه جاری شد. و از آنجائی که مغرور به مقام خود بودی از کلّ محتجب ماندی.

این است که توکلّ بر خدا نموده که از مبدأ امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کلّ شئون ثابت می‌گردد و الاّ کلّ باطل می‌گردد. و شبهۀ نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمی‌شود الاّ به کلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی درجات ما لانهایة در همان علم می‌بینی که کلّ ثمر نمی‌دهد الاّ علم به خدا، مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین به حقّ هستی حکم ایمان بر آنها نمی‌کنی چگونه می‌شود که بصیر لطیف حکم کند.

و علم بالله را هم موهوم مَبین که آن علم به مظهر ظهور است در هر ظهور که حجّت بر ید او باشد و الاّ کسی نیست که مؤمن به خدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کلّ ملل دون حقّه که هستند کلّ مؤمن به خدا هستند و به رسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می‌بود هر آینه از ظهورالله محتجب نمی‌ماندند. و این است مراد از آیه شریفه « رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا » که امروز می‌شنوی، که می‌گوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اَعمی حشر شده جواب است که نازل شده«كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا فكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» یعنی همان حروف واحدی که به آنها مؤمن بودی در قبل به اسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتناء نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کلّ را می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که به آن محبوب خود را بینند و شناسند.

امروز بر تو صعب است عرفان به نقطۀ بیان ولی نظر کن در نقطۀ فرقان شبهه نیست که امّت عیسی (ع) کلّ منتظر احمد موعود صلی‌الله‌علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر

ائمّه علیهم السلام بودی اگر بگوئی کلّ نبودند در فرقه مسلمین هم کلّ بر یقین نیستند اگرچه در آنجا کلّ بودند منتظر و در اینجا کلّ هستند که بعد از ظهور، کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی‌دید که بشناسند محبوب خود را و الاّ اگر می‌شناختند هرگز از قول عیسی (ع) منحرف نمی‌شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود (ص) گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی‌بینند.

و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می‌بیند بلکه از حدّت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می‌بینند و احصا می‌کنند و اگر به دقّت نظر کنی شاهد می‌شوی در سنه هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اوّل ظهور حقّ بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افئده گرفته تا آنکه منتهی شود به این ارض ظاهر جسد، و اوّل ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حقّ را شناخته چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الاّ بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین‌الله بوده و نمی‌توان که حقیقت را درک کرد الاّ به عین او و از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته و به آیات آن یقین نموده بر حقّیّت او، اگرچه نمی‌دانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن به عین او می‌شود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود به ظاهر، اگرچه در باطن بود این است که یکی مقبل می‌شود می‌بیند و یکی اعمی است منحرف می‌شود و نمی‌بیند.

و همچنین تصوّر کن از ظهور نقطهٔ فرقان تا منتهی‌الیه درجه ایمان چگونه می‌شود در صحرای کربلا یکی جان می‌دهد و یکی کند آنچه شنیدهٔ این است یکی می‌بیند و یکی نمی‌بیند و به گمان خود لله می‌کند ولی علی الله وارد می‌آید که اگر بداند بر حقّ می‌کند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی به آخر ظهور شیعه، چنانچه دیدی که اصحاب سیّد (ص) چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سرّ وحدت قبل است که منتهی شد به آخر

ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کلّ ایشان هم چشم افئده ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کلّ را تربیت نمی‌نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاءالله در یوم قیامت، ولی باز برگشت آخر وجود که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین به همان واحد اوّل و حال آنکه کلّ ایشان در هر درجهٔ که واقع بودند گمان می‌کردند که حقّ با ایشان است و حال آنکه از این اعداد ما لانهایة بر فطرت اصلیّه واقعیّه بر طلب حقّ بر نیامد الاّ همان حروف واحد و حال آنکه کلّ از غایت اجتهاد و ورع به اعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت.

کلّ این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعلّ در یوم ظهور حقّ که ثمره بیان است توانی به عین‌الله او را شناخت و به عین واحد به هدایت ایشان مهتدی گشت و به عیون مدلّه علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبة به لیل مَثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمرهٔ آن است که قبل از آن هنوز به بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی (ع) غرس شجرهٔ انجیل که شد به کمال نرسید الاّ اوّل بعثت رسول‌الله (ص) که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز یوم بعثت می‌شد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحیّ در میان و حکم‌الله می‌شد و حکم واقع که من قِبل‌الله هست نازل می‌گشت.

و بعد از غرس شجرهٔ قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاوّل می‌بود به پنج دقیقه بعدتر ظاهر نمی‌شد زیرا که همیشه شجرهٔ حقیقت در علوّ عرش خود ناظر است و نظر می‌کند بر شجرهٔ که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس واجساد خلق، همینقدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اوّل ظهور می‌گردد و از ورای حجب« کنتُ کَنزاً مَخفِیّاً حُبّ اَحْبَبتُ اَنْ اُعرَف» را نازل تا آنکه به آن خلق، خلق شود تا ثمرهٔ آن، که عرفان به او است در قیامت بعد گرفته شود.

زیرا که اوّل دین معرفةالله هست و از آنجائی که معرفةالله ظاهر نمی‌گردد الاّ بما وَصَفَ اللهُ بِهِ نَفسَهُ مِنْ لِسانِ رَسولِهِ این است که منوط است به معرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا به منتهی الیه وجود منتهی گردد و آنچه اثمار شجرهٔ قرآن است تا عروج شجرهٔ بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر[۱۸] نبوده و الاّ ظاهر می‌شد زیرا که گل چینان این جنّت ملائکه مسبّحین‌اند نظر می‌کنند بر کلّ خلق اگر بینند بر شجرهٔ حدیقه، حبّ محبوب ایشان هست می‌چینند و آن هدایت او است به عرفان مقصود، نه غیر آن.

و همچنین در یوم ظهور من‌یظهره‌الله آنچه که از بیان به او ایمان آورد و به حروف حیّ او همان اثمار بیان است و حال آنکه راضی نمی‌گردد بر آنکه ذکر شود در ایشان شجره بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگرچه پناه داده شده کلّ را به شمس حقیقت که پناه به آن نفع می‌بخشد ایشان را که آن عین پناه به خداوند است.

و الاّ چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاّء او را نشناخته گویا پناه به خدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کلّ می‌گویند حتّی در حقّ همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود می‌خواند ولی چون پناه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نبُرد که عین پناه به خداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان و الاّ هر امّتی که می‌بینی این کلمه را به لغت خود می‌گویند و حال آنکه حدّ ایشان ظاهر است.

و نزد هر ظهوری پناه به خدا پناه به او است و نزد هر بطونی پناه به اوامر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آن وقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمی‌دهد او را الاّ به ظهور بعد و اوامر او.

و همیشه مراقب اوّل ظهور باش که اگر بقدر تُسْعِ تُسْعِ عُشْرِ عُشْرِ تاسعه صبر کنی جدید نزد آن حقّ مذکور میگردی چنانچه امروز خود می‌گوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام

---

[۱۸] درنسخه زین (ثمره) نوشته شده است.

می‌شوند. این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد، اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل، اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود وَاللَّهُ یختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یشاءُ وَاللَّهُ ذُو الفَضْلِ الْعَظِیمِ.

الباب الرّابع و العشر من الواحد السّادس
حُکْمُ اللّٰهِ فِی حِین تَحْوِیلِ الشَّمسِ

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایّام، یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم‌الله خوانده و ضامن شده هر که حقّ و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کلّ سال جزا دهد او را، و یک مثقال ذهب صَرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد. و همین قسم در کلّ اعمال و شئونات خیر جاری نموده امرالله را و آن یومی است که شمس منتقل می‌گردد از برج حُوت به حَمَل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث.

و در این بین هر کس هر چه تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذّذ به آلاء و نعماء متعدده در حین واحد، تا آنکه حقّ آن شیء کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذّذ شوند در مجلس واحد. و تعدّد آلاء و نَعماء را به تعدّد مجالس قرار دهند که این اقرب است به تقوی عندالله.

و اذن داده شده که در لیل به عدد کلّ حول این آیه را تلاوت نمایند شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّه لا اِلَه اِلاّ هُوَ المُهَیمِنُ القَیُّومُ و در نهار آیهٔ شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّه لا اِلَه اِلاّ هُوَ العَزِیزُ المَحبُوبُ یا آنکه آیهٔ شَهِدَ اللّٰهُ که در آن ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عندالله و آن یوم، یوم نقطه است و هیجده روز بعد آن ایّام حروف حیّ است که اشرف است از ایّام هیجده شهر که هر یومی منسوب به یکی از احکام کلّ‌شیء است که کینونیّات کلّ، ادلاّء بر توحید حقّند.

و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصّی در این کور نمی‌گردد به مؤمنین اطلاق می‌شود الاّ یوم قیامت که هر کس را شجرهٔ حقیقت به هر اسم که خواهد ذکر می‌کند و غیر از آن کسی

نمی‌شناسد تا آنکه حکم کند. و در واحد اوّل صوم جایز نیست بلکه به ابواب واحد دخول در جنّت واجب و کلّ این ظهورات از برای اینکه در یوم من‌یظهره‌الله که یوم اوّل یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار به او هدایت یافته نه آنکه مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال آنکه این یوم به نسبت به او عزیز گشته و هر شیئی در یوم قیامت ظاهر می‌شود بر هیکل انسان حتّی دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایّام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه به مطالع آیات ازلیّه و ظهورات قدمّیه منتهی گردد که آن وقت اجلّ از این است که ذکر حدود خلقی شود لَمْ یزَلِ اللَّهُ کَانَ عَالِماً وَ قَدِیماً وَ لَمْ یزَلِ اللَّهُ کَانَ حَاکِماً وَ قَدِیراً.

الباب الخامس و العشر من الواحد السّادس

فِی اَنَّ اللَّهَ قَدْ اَمَرَ بَاَنْ تُقِیمُوا مِنْ مَقَاعِدِکُمْ اِذَا سَمِعْتُمُ اِسْمَ من‌یظهره‌اللَّهِ مِنْ بعْدِ بِلقَبِ الْقَائِمِ وَ الْحُکْمُ عَلَی اِعْدامِ مَنْ یحْزُنُنَّهُ مِنْ فَوْقِ الاَرْضِ بِما یمْکِن

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کلّ را که در نزد استماع ذکر من‌یظهره‌الله به این اسم، هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اِجلالاً لَه مِنْ کتابِ‌اللهِ و اِعظاماً لَه مِن نقطةِالأُولی لعّل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کلّ اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کلّ عمر خود هر وقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او به او برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجّت اقامه کند به آیاتی که دین او به او بر پا است و فی الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد از برای مُنزل بیان کلّ اعمال غیب او باطل می‌گردد که گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد ثمر می‌بخشد او را و اگر خواهد عفو می‌کند او را اگر دون حبّ در ایّام غیب خود بر او شاهد شده اگرچه هرگز محبّ نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد وکمال دقّت در این نموده که لابدّ ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید ولی از برای مسّمای این اسم نکنید آنچه از برای اسم او می‌کردید اگرچه اگر بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد می‌آورید.

چنانچه در ظهور رسول‌الله (ص) کلّ منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب می‌دیدند به آن خواب افتخارها می‌کردند و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان که کلّ از برای اسم او قائم می‌شدند و از برای ظهور، شب و روز تضرّع و ابتهال می‌نمودند و اگر در خواب می‌دیدند او را، به آن خواب افتخارها می‌نمودند ولی حال که به اعظم حجّتی که دین ایشان به اون برپا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لایحصی است کلّ بعد ازاستماع آیات او در خانه‌های خود مستریح نشسته و او الآن در این جبل ماکو است وحده قدری مراقب خود شده، ای اهل بیان که اینطور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه

کنید و از برای اسم او قائم گردد و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام به اسم، سبیلی به سوی مسمّی به هم رسانید این قسم محتجب مانید.

در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول‌الله (ص) را و آنچه بر او وارد شد از منتظرین به او و مگو که در دین نبودند. امروز می‌گوئی در دین نبودند و الاّ آن روز در میان خود به گمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و گمان دون حق بر خود نمی‌بردند مثل آنکه امروز می‌بینی که کلّ به اعلی درجه فضل و دین خود عاملند و خطور دون حق از برای خود نمی‌کنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطهٔ بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کلّ بنویسند و ثبت کنند لعّل در قیامت بعد به آن مهتدی شوند و خواهی درک نمود من‌یظهره‌الله را.

و اگر قرار گذارید ای اهل بیان کلاّ که به هیچ نفسی نپسندید آنچه بر نفس خود نمی‌پسندید و حقّ را به باطل جلوه ندهید یا بر عکس، که آن حق محض است و اگر در ظلّ او مستظلّ نگردید در دین باطل می‌گردید لعّل بر آن حزنی وارد نیاید و کلّ اعمالی که از یوم ظهور نقطهٔ بیان کرده‌اید تا آن روز باطل نگردد توکّل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعلّ بر مقصود خود، چونکه نمی‌شناسید حزنی وارد نیاورید در ایّام بطون او، و در ایّام ظهور که او می‌شناساند کلّ را نفس خود را به آیات و کلمات خود ولی کلّ به آن یقین نمی‌کنند که بشناسید او را از این جهت محتجب می‌مانید.

و هیچ حجّتی نیست از برای کسی که یقین نکند به او بعد از استماع آیات این است صراطی که کلّ به آن داخل در جنّت می‌شوند و محتجبین به آن داخل در نار می‌گردند که هیچ جنّتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجلّ است از اینکه به جنّت و وصف جنتیّت وصف شود زیرا که خلق جنّت به امر او می‌شود و اگر می‌خواهی در بدء جنّت نظر کنی نظر کن در بدء دین اسلام که هر کس داخل می‌شد داخل در جنّت بود و الاّ در نار و درجه به درجه جنّت مفصّل

گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن، در ظهور هر یک اصحاب او اصحاب رضوان و جنّت بوده‌اند و دون او در نار.

تا آنکه منتهی شد به آخر ابواب که نصّ خاصّ منقطع گشت هر کس بر مرادالله و مراد اهل بیت بود در جنّت بود و هر کس قدر جوی منحرف بود در نار تا اینکه به ظهور اسم باطن باطن خلق جنّت را ببین و حکم دون جنّت بر کسی که نشناخت او را و عارف نگشت به حقّ او ذکر کن و بعد مبدأ جنّت را بیان بین و تا ظهور من‌یظهره‌الله متّبعین را از منحرفین بشناس و حکم جنّت و نار را به عین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنّت و نار، و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار، آخرت می‌گردد و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر می‌گردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم به آن را یخْلُقُ اللَّهُ ما یشاءُ بِامْرِهِ اِنَّه کَانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیراً.

الباب السّادس و العشر من الواحد السّادس

فِی اَنْ لایحِلَّ السَّفَرُ لِاَحَدً اِلاّ اِذاً اَرادَ بَیتَ اللّٰهِ اَوْ بَیتَ النُقْطَةِ بَعْدَ اسْتِطاعَتِهِ اَوْ اَرادَ اَنْ یتَّجِرَ اَوْ یرِیدُ اَنْ یزُورَ حُرُوفَ الْحَی اِذا اسْتَطاعَ عَلَی الرَّوْحِ وَ الرَّیحانِ اَوْ اَرادَ اَنْ ینْصُرَ اَحَداً فی سَبِیلِ اللهِ وَ مَن یجبِرُ اَحِدٌ عَلَی اَحَدٍ فی سَفَرٍ او یدْخُلَ بَیتَهُ بِغَیرِ إِذنِهِ او یرِیدُ اَن یخرِجَهُ مِن بَیتِهِ بِغَیرِ إِذنِهِ حُرِّمَ عَلَیهِ زَوْجَتُهُ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْراً وَ اِنْ یتَعَدَّ اَحدٌ عَنْ ذَلِكَ الْحُكْمِ وَ لَمْ یعْمَلْ بِهِ فَعَلَی شُهَدَاءِ الْبَیانِ اَنْ یأْخُذُوا عَنْهُ خَمْسَ وَ تِسْعِینَ مِثْقَالاً مِنْ ذَهَبٍ حَیثُ لاَ مَرَدَ وَ اِذا اَرادَ اَنْ یجْبِرَ احدٌ عَلَی اَحَدٍ فَرْضٌ عَلَی مِن عَلِمَ اَو یطْلُعَ اَنْ یحْضُرَ وَ یمنَعَهُ وَ اِنْ عَلِمَ وَ لَم یحضُر فَیحْرُمُ عَلَیهِ زَوْجَتُهُ تِسْعَةَ عَشَرَ یوماً وَ لَمْ یحِلَّ لَهُ بَعْدَ اِنْقِضَاءِ التِّسْعِهِ وَ الْعَشْرِ اِلا و اَنْ یأْتِی تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالاً مِن ذَهَبٍ اِنْ اسْتَطاعَ وَ اِلا مِن فِضَّةٍ و اِن لَمْ یقْدِرْ عَلَی الفِضَّةِ فَلیستَغفِرِ اللَّهَ تِسْعَةَ مَرَّةٍ الی اَنْ یقْدِرَ وَ ینْفِقَ اِلی شُهَدَاءِ الْبَیانِ لِینْفِقُوا عَلَی مَنْ یؤَذِّنُ بِاَعلَی صَوْتِهِ ثُمَّ عَلَی الْفُقَرَاءِ وَ الْمَساكِینَ مِنْ اهْلِ الدّینِ و الْكِتَابِ كُلٌّ عَلَی حَسَبِ شَأْنِهِ وَ لایسافِرُ اَحَدٌ دُونَ سَفَرِ الْواجِبِ مِنَ الْحَجِّ اوَ الْحُضُورِ بَینَ یدَی النُّقْطَةِ اِلاّ اِذا اَرادَ اَنْ یزُورَ اَوْ یتَّجِرَ فَلاینْبَغِی لَهُ اَنْ یطَوِّلَنَّ اَیامَ سَفَرِهِ وَ اِنْ اَرادَ اَن یطوِّلَ فَعَلَیهِ اَن یرفَعُنَّ ما یتَعَلَّقَنَ بِهِ مِن كَینُونِیةٍ خُلِقَتْ مِنْ ذاتِهِ اَو لاَیطَوّلَنَّ اكثَرُ مِن ثَمانِیةٍ وَ ثَلَثینَ شَهراً الاّ لَمَن یتَّجِرُ فِی الْبَحْرِ فَاِنْ لَهُ اِذنٌ عَلَی قَدرِ خَمسٍ وَ تِسعینَ شَهراً وَ لایحِلُّ عَلَیهِ فَوْقَ ذَلِكَ وَ مَنْ یتَجَاوَزُ مِن ذلِك الحَدَّین اِنْ یقْدِرَ عَلَیهِ اَنْ ینفِقَنَّ اثْنَی وَ مِأَتَینِ مِنْ مِثْقالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ الاّ اِثْنَی وَ مَأْتَینِ مِثْقالاً مِنَ الْفِضَّة

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده سفر به سوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حیّ و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت، هرگاه ما خُلق عنه نزد او باشد بأسی نیست از برای او و اگر نبوده، زیاده از دو حول در برَّ اذن داده نشده الاّ آنکه سبیل آن، قدر همین باشد که آن وقت از برای او اذن‌الله هست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدأ حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب و الاّ از فضّه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدودالله هست.

و ثمرهٔ این حکم آنکه در یوم ظهور من‌یظهره‌الله در حین استماع سفر کند به سوی او و مقدّم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا اگر کلّ بیان از برای او است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدّد نشود حکم ایمان نمی‌گردد.

و سفر جایز نیست الاّ بعد از استطاعت بر روح و ریحان الاّ در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب می‌گردد اگرچه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه می‌توان از ثمرهٔ وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد به خلق وجود خود.

و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را به غیر اذن او یا آنکه یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود به غیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدّی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدّی او نود و پنج مثقال ذهب در حقّ او حکم نمایند. و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی، نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمی‌گردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او، نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الاّ از فضّه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال می‌گردد بر او اقتران و بعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق به سوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند، بر نفوس خود اگر مکلّف دانند و الاّ بر مؤذّنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقف که هست محمود است.

و ثمرهٔ این آنکه لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید لعلّ که عادت کلّ گردد و بر مقصود، یوم ظهور او حزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او بود، حکمی بر هیچ نفسی نمی‌شد به استحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در زمره تکلیف بیرون می‌آیند و الاّ اکثر را حدّ اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امرالله نمی‌نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و می‌دارد که کلّ با منتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نَفَسی حزنی وارد نیاورد که کلّ در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمة که آن اوّل یوم ظهور من‌یظهره‌الله است.

و خداوند عالم هیچ نبّی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان به ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدّی نبوده و در سفر، بُعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب و اخف گردد عندالله محبوب‌تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را.

و اگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود. طلب نقمت می‌کند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان غیر از اخف از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن بر می‌دارد از برای او ثمری نمی‌بخشد.

و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه مترتّب کلفت و مشقّت است ممنوع بوده و هست الاّ سبل روح و ریحان بر مقادیری که من قبل‌الله مقّدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی، نفسی را در سبیل رضای حقّ یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته می‌شود و کدام فضل است از این عظیم‌تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند.

و هرگاه سفر را کلّ مبدّل کنند بر روح و ریحان قطعه‌ای می‌گردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کلّ بوده که به ملاحظه‌های نفع جزئیه تعب بر نفس خود و دیگران وارد می‌آورند و الاّ اگر بر روح و ریحان می‌بود آن نوع حکم نمی‌شد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور درجه به درجه ترقّی کند که کلّ نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد وَاللَّهُ یحفَظُ مَن یشاءُ فی السُّبُلِ بِإِذْنِهِ اِنَّه کَانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفِیظاً.

الباب السّابع و العشر من الواحد السّادس

فِی حُکْمِ طَهَارَةِ مَا یخْرُجُ مِنَ الفارِهِ وَ عَدَمِ فَرضِ التَحَرُّزُ عَنْهُ وَ کَذَلِكَ الحُکْمُ فِی الْحَیوَانِ الَّذِی یطِیرُ بِاللَّیلِ وَ الَّذِی یسَمُّونَهُ بِاَبابیلَ

ملخّص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کلّ مؤمنین از ما یَخرجُ مِن الفارِهِ اَو ما یَطیرُ بِالليلِ اَو اَشباه ذلک بر اینکه بأسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تَحرّز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمی‌گردد و در حال نظر بر مُطهِّر مُطهَّر کرده که محتجب از مبدأ نمانی که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله ذکر دون طهارتی نمائی که او اجلّ از این است بلکه قول او مطهّر است و در هر شأن در مکامن طاهر و مطهّره بوده و هست و از یومی که اوّل از برای آن نبوده الی آخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را متغیّر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امهّات او صَفْوَة خلق بوده و مکمن طُهر و طهارت طُوبِی لِمَنْ یدْرِکُهُ یومَ الْقِیامَةِ عَلَی طَهارَةٍ مِنْ عِنْدِهِ فَاِنَّ ذلك لَهو الْفَضْلُ الْعَظِیمُ.

الباب الثّامن و العشر من الواحد السّادس

فِی عَدَمِ جَوَازِ النَّظَرِ لاَحَدٍ اِلی کتابِ اَحَدٍ اِلاَّ لِلْمُتَّجَرِّینَ اِذاً اَذِنُوا بَعْضُهُم لِبَعْضٍ اَو عَلِمُوا بِرضائِهِم

ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و چه سرباز چه کتب علمیّه و چه حسابیّه و چه کتب مکتوبهٔ بعضی به سوی بعضی الاّ هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آن وقت حلال می‌گردد بر او.

و این نهی نشده الاّ آنکه کلّ تقمّص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که دون سبیل حیا باشد وَاللّهُ یعصِمَنَّ مَن یشاءُ مِن عِبَادِهِ عَمَّا لَایحِبُّهُ اِنَّهُ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ وَکِیلًا.

الباب التّاسع و العشر من الواحد السّادس
فِی اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ فَرضٌ اَنْ یجِیبَ اِذاً یکتَبُ اِلیهِ وَ یجیبُ اِذاً یسئَلُ عَنهُ وَ ما یتَفَرَّعُ عَلَیهِ

ملخّص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی به سوی کسی خطّی نویسد بر اینکه او را جواب دهد و فصل محبوب نبوده به خطّ خود یا به خطّی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب به آنچه دلالت کند لعلّ در یوم ظهورالله کسی از آن نیّر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل می‌فرماید من قول‌الله اَلَستُ بربّکم کلّ بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده ولی سرایت می‌کند تا به منتهی الیه ذرّ وجود و همچنین کتب، شبهۀ نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کلّ، کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از ردّ جواب محبوب خود که به اجابت کینونیّت او خلق می‌گردد در ذرّ افئده به اقرار به وحدانیّت و در ذرّ ارواح اقرار به نبّوت و در ذرّ انفس اقرار به ولایت و در ذرّ اجساد اقرار به بابیّت و نزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز می‌گردند و الاّ در ظهور قبل که کلّ مجیبند.

مثل آنکه امروز می‌شود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر او است از ولایت و احکام قرآنیّه بلکه متصوّر نمی‌شود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین به اجابت ممتاز می‌گردند و عبد بصیر آن است که در کلّ عوالم و مراتب اجابت حقّ را نماید اگرچه به اجابت به کتاب باشد یا به لسان یا به عمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن نفس کلّ مأمور شده‌اند بر اجابت یکدیگر حتّی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او به آنچه می‌شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او و همچنین اگر مقاعد آن محلّ اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک می‌کند واجب است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعلّ در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی‌شناسد محبوب و مقصود خود را الاّ من شاءالله بر او من حیث لایَعلم حزنی وارد نیاورند که یک دفعه ما یُثبَت به الدین مرتفع شود و او به شئون ما یتفرع علی الدین محتجب

مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب می‌مانَد همین سبب می‌گردد او را وَلکِنَّ اللَّهَ یهدی مَن یشاءُ بِفَضْلِهِ اِنَّهُ کانَ بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیطاً.

واحد هفتم

الباب الاوّل من الواحد السّابع

فِی تَجْدِیدِ الْکُتُبِ اِذا انْقَضَی عَلَیهَا اثْنَی وَ مَائَینِ حَوْلاً وَ مَحْوِ مَا کُتِبَ مِنْ قَبْلُ اَوْ اِنْفاقهِ اِلَی اَحْدٍ

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست می‌دارد که کلّ‌شیء جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی مایملک خود را از کتب مجدّد کند به اینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه به نفسی عطا کند. لعلّ عین عبدی بر حرفی نیفتد که کُره از نظر به اون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجرهٔ حقیقتِ ظاهرِ حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعلّ روح آن هم در ظلّ آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته می‌شود هفتاد هزار مَلَک بر او موکّلند و همچنین حین محو که حفظ می‌کنند او را.

و اگر امروز نظر کنی در ارض می‌بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست می‌دارند که نظر بر او کنند بل در هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الاّ بر علوّ صنع و کمال، لعلّ یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبّی شاهد نگردد بر خلق خود، که نظر کلّ ملائکه در ظلّ نظر او است.

و کم شیئی می‌خواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجرهٔ حقیقت گردد بلی اگر شیئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئی است که لایق شده از برای آیه« لیس کمثله شیء» و کلّ خواهند کرد بیان‌های خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجرهٔ حقیقت از هر ارض که مشرق گردد که به آن در یوم ظهور مسترزق و متلذذ شوند که ما قبل ذریعه بوده از برای آن ظهور و آیتی بوده از برای وصول به آن مقصود.

و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نویسد با ایمان به او به احسن خطّ الاّ آنکه واجب می‌گردد از برای او آنچه محبوب او است عندالله و مراتب خطوط مراتب اسم

واحد است اوّل خطّ ابهی و آخر اعلی و ما بینهما بدرجات ذکر، وگویا مشاهده می‌شود در ظهور که صاحبان ادراک به هم می‌رسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کلّ، علوّ کمال است اگر مقرون گردد به رضای محبوب ازل و مقصود لم یزل و الاّ امروز دیده می‌شود که کتب ما لانهایة در اسلام به احسن خطّ نوشته شده ولی آثاری که مثبت حقّ و نافی دون می‌گردد که کلّ کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل اون اقرار به ایمان نکنند قبول نمی‌گردد از ایشان کینونیّت ایشان، و چگونه حسن کتابت آنها رسد.

و حال آنکه آن آثار مثل «بِئرٍ مُعَطَّل» و« قَصر مَشِید» مانده و جمال او نزد اهل افئده احسن از جمال مذکور به اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیّوم اسماء به عدد نفس قیّوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتب‌ها نوشته شده که دون ایمان به او ثمر نمی‌بخشد.

و در وقت ظهور من‌یظهره‌الله همین قسم کلّ محتجب خواهند بود الاّ من شاءالله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الاّ آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم‌تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظلّ آن نوشته شده، نظر کن در مبدأ قرآن که اگر در یوم ظهور رسول‌الله کسی یک حرف آن را می‌نوشت حکم ایمان بر او می‌شد اگر مؤمن به او بود. ولی اگر کلّ انجیل و آنچه در دین عیسی (ع) انشاء شده در ظلّ انجیل ثمری نمی‌بخشید از برای او، این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود. بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئی در آن ظهور محبوب‌تر از آن نیست که آثار او را به احسن خطّ نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کلّ که آنچه از آن مبدء جود مشرق می‌گردد کلّ مؤمنین به بیان داشته باشند.

زیرا که او است بیان آن روز و بر اعلی نهجی که در بیان متصوّر است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نمایند که کلّ مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثّر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد

دین خدا را، و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لاَیکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً اِلاّ بَعدَ اَن یقدِرَ وَلَتَتَوَکَّلُنَّ عَلَی اللَّهِ ثُمَّ یوْمَ الْقِیامَةِ بِآیاتاللَّهِ تُوقِنُونَ.

الباب الثّانی من الواحد السّابع
فی النِّیةِ حَیثُ ینبَغِی اَنْ لَایعْمَلُ اَحَدٌ مِنْ عَمَلٍ اِلا وَ یقُولَنَّ بِلِسانِهِ اِنِّی لَأَقُومَنَّ اَوْ اَقْعُدَنَّ لِلّٰهِ رَبِّ السَّمَواتِ وَ رَبِّ الارْضِ رَبِّ کُلِّشَیء رَبِّ مایرِی وَ ما لَایرِی رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ اَنْ یقْرَءَ بِقَلْبِهِ یجْزِی عَنْهُ

ملخّص این باب آنکه هیچ عملی عمل نمی‌گردد الاّ آنکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید اِنّی لَاَعمَلَنَّ هذا لِلهِ ربِّ السّمواتِ و ربِّ الارضِ ربِّ ما یُری و ما لایُری ربِّ العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او.

ولی لله واقع نمی‌گردد عمل مگر آنکه معرفت به هم رسانند به شجرهٔ حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او و به آیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول‌الله (ص) و حروف حیّ او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای کسی الاّ آنکه لله کند و لله نمی‌شود الاّ آنکه از برای آن ظهور کند.

امروز عبادی که در انجیل عاملند کلّ از برای خدا می‌کنند به امر عیسی (ع)، اگرچه تا قبل از روز رسول‌الله، (ص) لله بود ولی حین ظهور لدون الله می‌شود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول‌الله (ص) کند که آن وقت لله ثابت می‌گردد و همچنین عبادی که در بیان عاملند از برای خدا و این آیه را می‌خوانند اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از برای او عمل کردند لله کرده‌اند و الاّ باطل می‌گردد که گویا هیچ عمل نکرده‌اند.

این در صورت اصل دین است دیگر فرع آن را خود اخذ کن و شئون دنیایی که باید لله شود خود ادراک نما مثلا غذا تناول می‌نمائی و قصد می‌کنی که از برای خدا می‌کنی و حال آنکه از شجرهٔ که مدّل علی الله هست محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته و راجع به اون می‌گردد در ظهور اخرای آن و گاه هست که خود از اون منع

می‌کنی آنچه از برای او در نفس خود می‌کنی و همین قسم کلّ شئونت را مشاهده کن در دنیا که می‌گوئی از برای او است و از او محتجب هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا به جوهر کلمه توحید منتهی گردد.

اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از برای او عمل کردی لله کردهٔ چه گفتن لا اله الاّ الله باشد و چه آب خوردن و الاّ اگر از برای او نکنی اگر لا اله الاّ الله بگوئی در نار می‌روی و اگر آب بیاشامی شراب دون جنّت آشامیدهٔ از این علم جوهر بسیط است که حین ظهور رسول‌الله (ص) حکم شد که کلّ ملل لدون الله عاملند اگرچه کلّ به کتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر است سرّ آن این است که همان مطاع از یوم آدم همان رسول‌الله هست و کلّ کتب مُنزله قرآنی است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده.

حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کلّ را قائم به حروف اوّل بینی بلکه در آنها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیلِ اَلیَل لله عامل بوده ولی حین ظهور من‌یظهره‌الله اگر کلّ اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله می‌شود زیرا که نقطهٔ بیان آن روز همان من‌یظهره‌الله است نه دون آن و همچنین حروف حیّ همان حروف حی او است که تو از برای آنها عامل بودهٔ چگونه می‌شود وقتی که ظاهر می‌شوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر به گمان آنکه لله می‌کنند غرق می‌شوند و لدون الله می‌شوند و خود ملتفت نمی‌شوند اِلاّ مَن شاءَاللهُ اَنْ یَهدِیهُ،

که اگر نفسی، نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که به هدایت، بعد از موت داخل جنّت می‌گردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحقّ است بر او نازل می‌آید این است که خداوند دوست می‌دارد که کلّ را هدایت کند به کلمات من‌یظهره‌الله ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمی‌شود بعضی به اسم علم و بعضی به عزّ و هر نفسی به شیئی

محتجب می‌گردد که در نزد موت هیچ نفع نمی‌بخشد او را، کمال دقّت نموده که از صراط احدّ من السیف و ادقّ من الشّعر به هدایت هادی، کلّ مهتدی گشته لعلّ آنچه از اوّل عمر تا آخر لله می‌شود یک دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی واللّهُ یَهدِی مَن یَشاءُ اِلی صِراطِ حقٍّ یقینٍ.

الباب الثّالث من الواحد السّابع
فِی اَنَّ اَداءَ الدِّینِ وَاجِبٌ فوری

ملخّص این باب آنکه قرض دادن به مؤمن عندالله محبوب بوده و هست و همچنین ادای قرض که واجب است و احبّ است نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند ردّ نمود و فصل در آن جایز نیست.

و ثمرهٔ این حکم آنکه همین قسم آیات تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت، عطا فرموده به خلق خود، در حین ظهور او ردّ او واجب، از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید، که اگر کسی فوراً در حین ظهور ردّ کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الاّ و آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید.

چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را رد ننماید چگونه است حقّ‌الله که عبد به آن مؤمن شود ولی در حین ردّ اظهار ایمان خود کند و از مُدّین دین و معطی آن به آن محتجب ماند این است حدّ خلق اگر به عین یقین نظر کنی واللهُ یَحْکُمُ بِالحقِّ و اِنَّه هُو خَیرُ الفاصِلین.

الباب الرّابع من الواحد السّابع
فِی التَّخلِیصْ

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اوّل لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه به یک اسم از اسماءالله متلذّذ شود و در حین التفات، اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بأسی نیست.

لعلّ یوم قیامت به برکت این عمل تواند به اسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محتجب نگشت وگویا دیده می‌شود که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدأ کلّ اسماء و امثال است ولی سکّان بحر تخلیص به تخلیص خود محتجب زیرا که این از برای وصول به او است و آن به همین محتجب می‌گردد مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت‌الله هست تا منتهی شود به آخر مسائل فروعیّه وضع، آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی به یکی محتجب شده چنانچه امروز می‌بینی و از مقصود که ثمره کلّ است باز مانده و ملتفت نیستند. و در حین عدم التفات حجةالله بر کلّ بالغ بوده و هست زیرا که اگر تدبّر نمایند به همان حجّتی که مدّین به دین اسلام شده به همان توان تصدیق حقّ نمود. اینکه می‌بینی از اوّل عمر تا آخر به دین خود عمل می‌کنند و خطور دون حقّ در حقّ خود نمی‌کنند به جهت آن است که ممتحن نمی‌گردند و حجّت در میان ظاهر نیست و الاّ همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته می‌شد می‌گوید همان نفس. چنانچه در بلوغ وکمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که خود تعجّب می‌نمودند که چگونه می‌شود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید، گفتند. این است که عامل از روی بصیرت در هر شأن کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت می‌شوند در آن اظهار ایمان می‌کنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس واللهُ یُخلِّصُ الّذین آمنوا بِاللهِ و آیاتِهِ عَن ذِکرِ دُونِهِ اِنَّهُ قویٌّ منیعٌ.

الباب الخامس من الواحد السّابع

يوْمَ ظُهُورِ الشَّجَرَةِ لَنْ يحِلَّ لاحِدٍ اَن يدِينَ بِدِينِ الَّذِى قَدْ دانَ بِهِ قَبْلَ ظُهُورِهَا و اِذا سَمِعَ فَليحْضُر حَتّى يامُرُهُ بِما شاءَ وَ اِنَّ قَبلَ اَنْ يحْضُرَ فَلْيعْمَلْ بِما عَمِلَ مِن قَبلُ وَلكِنَّ حينَ مَا حَضَرَ لِينْقَطِعَ عَنْهُ كُلُّ الدِّينِ اِلاّ مَا يأْمُرُ بِهِ

ملخّص اين باب آنكه آنچه سبب نجات می‌گردد عرفان ظهور است و همچنين بر عكس و دين خداوند در نزد هر ظهوری اوامريست كه از قِبل او به نفس آن ظهور، ظاهر می‌گردد. نظر كن از آدم الى خاتم كه مؤمنين به ظهور قبل اگر به ظهور بعد مؤمن می‌گشتند حكم ايمان بر آنها می‌شد و الاّ فانی می‌شد آنچه از برای ايشان بود قبل، و همچنين در نزد ظهور من‌يظهره‌الله كلّ دين اتّباع اوامر او است زيرا كه رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمی‌گردد الاّ به رضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمی‌بخشد. دقيق شو در امر دين خود لعلّ در يوم قيامت توانی نجات يافت از فزع آن روز كه آن روزی است كه حجّت خداوند ظاهر است بر خلق او، فَلَتُسْرِعُنَّ فِى حِينِ الظُّهُورِ لاَ قَبْلَ ذَلِكَ وَ لاَ بَعْدَ هَذَا اِنْ اَنتُم تُحِبُّونَ اَنْ تُفْلِحُون.

الباب السّادس من الواحد السّابع

فِی عَدَمِ جَوَازِ اَخذِ اَسْبَابِ الْحَرْبِ وَ آلاتِهَا اِلاّ فِی حِینِ الضَّرُورَةِ اَوْ وَقتِ الْمُجاهَدَةِ اِلاَّ الَّذِینَ هُمْ یصْنَعُونَ

ملخّص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عندالله الاّ در یوم اِذن یا از برای عبادی که به صنعت آنها مشغولند. و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنّت نمی‌گردد. سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعلّ در یوم قیامت کلّ بر هیکل انسانیّت و شئون لایقه به آن باشند لعلّ عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را،

زیرا که نمی‌دانی تو از جوهر وجود خود محتجب می‌شوی و چه بسا راضی می‌شوی که باشد با غیر رتبه خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم‌تر نبوده و نیست. نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم، کلام او را نتواند فهمید که ائمّه هدی باشند. در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت جنّت که لسان عربی است نمی‌توانند اهل آن تکلّم نمایند چگونه که بفهمند. ببین که در حقّ جوهر وجود چه می‌شود. قسم به ذات مقدّس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین مُنفطر می‌گردد و علم کلّ به این اشدّ اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شأن به او مؤمنند و به او متوجّه و بدء کلّ از او بوده به امر او و عود کلّ به سوی او است به امر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصا می‌کنند اخذ حقّ را که از برای لقائی که کلّ از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را به عین او بیند الاّ من شاءالله.

و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کلّ بر او ظاهرند بر کلّ است ملاحظه آن علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجّار در سلسله خود و سایر کُسّاب در حدّ سلسله خود تا اینکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا

که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الاّ عیونی که غیرالله را نمی‌بینند چگونه کلّ خلق توانند درک نمود.

کمال تراقب را داشته که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیّات کلّ‌شیء کلمه سبحان‌الله می‌شنود که به او تسبیح و تقدیس خداوند کرده می‌شود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی می‌شود چگونه لایق که غیر کلمهٔ حبّ شنود یا آنکه غیر مقعد عزّ مشاهده نماید. نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نگردی بلکه مَثل آن قیامت را هم مَثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی‌دانستی ولکن ظاهر را شنیدی که عبادی که ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل او به عرفان او واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مِثل چنین جبل ساکن، این بر نهج ظاهر است و الا نظر به واقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو، در علوّ فؤاد تو و آنچه می‌کنی به او می‌کنی و از برای او، و حال این قسم محتجب می‌شوی فَلَتَتَّقُنَّ اللَّهَ رَبَّکُمُ الرَّحْمَنَ عَنْ کُلِّ ما یحْزُنُ بِهِ الاَنْفُسُ اَنْ یا عِباداللَّهِ کُلَّکُمُ اِجْمَعُونَ.

الباب السّابع من الواحد السّابع

يَنْبَغِى لِمَنْ يدْرِكُ منْيظِهْرُهُالله اَنْ يسئَلَ مِن فَضلِهِ اِنْ شاءَ وَ مَن عَلَيهِ فَلَيشرِفَنَّ مَقعَدَهُ بِتُرابِ نَعلَيهِ

ملخّص این باب آنکه همین قسم که کینونیّات کلّ وجود بالنسبه به شمس وجود مثل شبح در مرآت است کذلک مشاهده کن حدّ کلّشیء را و بدانکه هیچ نفسی عندالله و عند اولیالعلم اعزّ از شجرهٔ حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیّت و کلّ نتوانند چونکه نمیبینند واقع را از برای او ساجد شد.

امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کلّ از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عزّ ایشان گردد. لعلّ از ثمرهٔ وجود که لقاء او است کلّ محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کلّ نیست و نه این است که نظر به اقتران کنی زیرا که اگر کلّ ما سویالله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد به این نوع عزّ ثمرهٔ وجود خود را اخذ نمائی، هر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشر عشر آنی از او، زیرا که شیئیّت کلّ از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را به ذکر دون او و هم چنین در کلّ شئون این سرّ حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدأ کلّ خیر محتجب نگردی اگرچه این امر اعزّ است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک نمود؟ چنانچه عبادی که به اسم تقمّص، قمیص عزّت را پوشیده نتوانید چگونه میشود در حقّ او توانید درک نمود. این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعلّ هیچ نفسی از ثمرهٔ وجود خود محتجب نگردد وَاللّٰهُ يمُنُّ عَلَى مَن يشاءُ مِنْ عِبَادِهِ اِنَّه كَانَ ذَا فَضْلٍ عَظِيماً.

الباب الثّامن من الواحد السّابع

فُرِضَ عَلَى الكُلِّ اَن يكتُبَ مِن مَطلِعِ شَهْرٍ اِلَی شَهْرٍ آخَر واحِداً فِی واحِدٍ مِمَّا يجِبُّ مِن اسْماءِ اللَّهِ كَاللَّهِ اَكْبَرِ اَوْ اَعْظَمِ اَوْ اَظْهَرِ و نَحوهُ وَ قَدْ اَذِنَ اَنْ يحْسَبَ مِنْ اَوْلِ الْعُمرِ اِلَی آخِرِهِ ثُمَّ يكْتُبُ مَافَاتُ عَنْهُ و اِنْ ماتَ فَعَلى وُرَّاثِهِ اَنْ يكتُبُوا لَهُ مِمَّا قُضِی عَلَيهِ مِنَ العُمرِ

ملخّص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورّاث او است. و ثمرهٔ آن آنکه لعلّ در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت تکثّر کند مؤمنین به او را، زیرا که کینونیّات افئده ممّد است من الله به این اسماء همین قسم که ذکر کرد مدد شیء را سبب می‌شود که کم‌کم به رتبه جسد برسد و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه لعلّ واحد اول مکثّر گردد تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کلّ نه بینند در آن واحد الاّ این واحد را به نحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد.

که اگر همین واحد را در حین ظهور، واحد قرآن می‌دیدند احدی از مسلمین از صراط منحرف نمی‌شد و کلّ این واحد بدرجاته منتهی می‌شود به واحد اوّل، کلّ عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد به یک واحد، همان واحد اوّلی است که کلّ مکلّفند به معرفت آنها و در آن واحد مبین الاّ واحد بلا عدد که حروف اوّل باشد تا آنکه نه بینی در مرایا الاّ طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سرّ تجرید.

گویا دیده می‌شود که سرّ واحد جریان به هم می‌رساند تا آنکه در کلّ شیء جاری می‌گردد حتّی عدد قلم در قلمدان عدد واحد می‌شود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کلّ را دارد و اگر کسی جاری کند و در بهاء واحد اوّل، بهاء کلّ را قرار ندهد نشناخته است واحد اوّل را و حقّ او را در صقع او عطا نکرده مثلاً اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضّه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهاء آن را بهاء کلّ واحد قرار دهد که کلّ ممّد از او هستند این است که در

بعث آن بعث کلّ ذکر می‌شود و در حشر آن حشر کلّ و در عرض آن عرض کلّ و در جزای آن جزای کلّ.

مثل آنکه امروز می‌بینی در اسلام آنچه هست مدد دین به اسم محمّد (ص) و مظاهر او و ابواب هدی است و همچنین در دنیا کلّ به ایشان مستمدند این است که کلّ اعداد متکثره به این واحد قائمند و آن واحد به واحد اوّل که بلا عدد است قائم، و اون بنفسه بالله عزّ و جلّ قائم و بعد از رتبه واحد اوّل مراتب ما لانهایة هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصاء نتواند نمود وَ اللّهُ یخْلُقُ ما یشاءُ وَ یکَثِّرَنَّ واحِدَ الاولِ کَیفَ یشاءُ بِامرِهِ اِنَّه کانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرا.

الباب التّاسع من الواحد السّابع

فُرِضَ عَلَی کُلِّ مَلَكٍ یبْعَثُ فی ذلِكَ الدِّینِ اَنْ یبْنِی بَیتاً لِنَفْسِهِ عَلَی اَبْوَابِ خَمْسَةٍ قَبْلَ التِّسْعِینَ وَ بَیتاً عَلَی ابْوَابِ التِّسْعِین

ملخّص این باب آنکه هر صاحب مُلکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند به اسم من‌یظهره‌الله و محلّ قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اوّل از نود و پنج متجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سرّ حقیقت در رتبه جماد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیّت او که کما هی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السّموات و الارض و ما بینهما لعلّ در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حقّ او و از او منع ننماید آنچه از برای او است.

که شبهۀ نیست که موت کلّ را درک می‌کند و اگر بر ایمان و نصرت او رود اسم خیر او می‌ماند الی یوم‌القیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقتی چنین صاحب مُلکی بدین خود عامل بوده باشد و الاّ مثل به آن زده می‌شد و الاّ از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب مُلک بوده در هر ملّت به اسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آنچه کرده، مگر بعد در ظهور من‌یظهره‌الله مایه افتخار را سکّان عصر او بر دارند که اسماء ایشان الی یوم‌القیمة به خیر ذکر شود عندالله و الاّ خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که ضرب‌المثل شود و الاّ کلّ در ملّتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده‌اند.

ولی چه ثمر که در یوم ظهور شجرۀ حقیقت که آیات‌الله اوراقی است از شجرۀ محبّت او محتجب مانَد چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او به جایی رسیده که به گمان اینکه حقّ نزد کسی است تفویض نموده به او و کسی که ما علی الارض و نفس او به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده.

ثمرۀ این حکم آنکه لعلّ یوم ظهور شجرۀ حقیقت مثل این بیوت متکثّر شده باشد لعلّ بیت او واقع شود نه این است که در بدء ظهور حجّت او بالغ نباشد بلکه حجّتی که خداوند به

نقطهٔ بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اوّلین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات‌الله را نویسد و فرستد که به یک آیه آن حجّت بر مُنزَل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عندالله نازل نماید.

زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول‌الله (ص) نشده و بر کسی آن حضرت نازل نفرموده آیهٔ به نحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده به لسان اَعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجّت و تمامیّت نعمت ببین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که به یک آیهٔ آن کلّ مؤمنین عمل می‌کنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق، بلکه اگر قیامت بر پا نشود و کلّ عامل باشند متحمّل، ولی نازل می‌شود بر قلوبی که ناظر به سرّ وجود و جوهر دلیل در مبدأ شهود نیستند و ملتفت نمی‌گردند و فی الحین لله ساجد نمی‌گردند و حال آنکه این همان است که« لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ » قبل در حقّ او نازل شده.

و بعد نفوسی که می‌شنوند و سجده نمی‌کنند نازل شده چنانچه نصّ آیه شریفه است «و اِذا سَمِعوا آیاتِ‌اللهِ لایَسجُدون» و با وجود این خطور دون ایمان در حقّ خود نمی‌کنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عندالله به آن نمی‌شود و حال آنکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم‌تر است از آیات قبل بما لانهایة لها بها منها الیها.

اگر کلّ مؤمنین به بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین به آن هستند. زیرا که همان آیه ایست که« الست بربّکم » بر کلّ می‌خوانْد و کلّ اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم به خداوندی که وحده وحده لا شریک له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کلّ بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و به آنچه که در امکان ممکن است به اعلی درجه فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شود به نهج

آیات که عجز او را به او بنمایاند نزد خود، اگر بقدر طرف عینی صبر کند در پیش خود، و نگوید به قلب خود و لسان خود هذا من عندالله لاریب فیه انّا کلّ بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عندالله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سرجوی به او نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب اون جبل می‌بود باید از خشّیة الله مُتصدّع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعدتر از جبل می‌شود و خود در نزد خود عِدل از برای خود نمی‌بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد و حال آنکه متصوّر نمی‌شود که چنین نفسی به هم رسد که کلّ بیان را تواند حفظ نمود یا به کلّ عامل بود.

این بر صورت امتناع مَثل ذکر شد که کلّ خلق حدّ خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود را سخت‌تر نگیرند و به گمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می‌شنوند مثل بحر رقّت می‌کنند ولی جایی که باید خاضع شود که اجابت کینونیّت او خلق می‌گردد «کَانّه لْم یَسمَعْ» می‌شوی.

ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفرّی نیست کلّ را در یوم قیامت، و طالع می‌شود بغتةً و حکم می‌کند بر آنچه خواهد، ادنای وجود را اگر خواهد اعلی می‌کند و اعلای وجود را ادنی می‌کند چنانچه در بیان کرد. اگر ملتفت شوی، و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان می‌شود نه این که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا (ص) خواست امیر المؤمنین علیه السلام را ولی خود گرداند اگرچه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد. حال هم همین امری که اراده کند لابدّ ثابت می‌گردد زیرا که همان امری است که دین قبل به او ثابت شده و بعد هم به او ثابت می‌شود و غیرالله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کلّ به امر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند و الاّ که محلّ حکم نمی‌گردد وَاللهُ یَرفَعُ مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ اِنَّه کان عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرا.

الباب العاشر من الواحد السّابع
فَلَتُحَرِّزُنَّ كُلُّ نَفْسٍ بِهَيكَلٍ اسْمُ المُستَغاثِ فی حينِ تَوَلُّدِه وَ لاَينْبَغِى لاحِدٍ اَنْ يتْرِكَهُ

ملخّص این باب آنکه در اسماءالله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمرۀ اسماء است که به منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الاّ واحد اوّل و در واحد اوّل نیست الاّ واحد اوّل که در قرآن رسول‌الله (ص) هست و در بیان ذات حروف السّبع و قبل از قرآن، عیسی (ع) بود و بعد از بیان من‌یظهره‌الله، اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می‌شود و الاّ مستوی بر اعراش که معرّی از حدّ حدود است همان مشیّت اوّلیّه است که اَعراش او را متغّیر نمی‌کند.

و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم مستغاث(۲۰۰۱) نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم(۱۰۶) که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد(۱۹) عدد اسم احد(۱۳) ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث(۲۰۳۲) را عدد اسم حیّ(۱۸) زائد می‌آید. و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله،

از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرّز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد(۱۲۸۱) به نقص عدد اسم هو(۱۱)، در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف(۱۰۰۰) هم نرسید زیرا که شجرۀ حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئده مسّبحین، می‌شناساند خود را به کلّ به اذن‌الله عزّ و جلّ زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الاّ بالله عزّ و جلّ، ثمرۀ آن اینکه کلّ اسماء چون طائفند در حول اسم الله و کمال

کلّ اسماء به بلوغ این اسم است لعلّ کلّ نفوس در بیان به بلاغ مایمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت.

و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر به آن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجرهٔ حقیقت بر او است رجوع به سوی او و اگرچه یقین ننماید. لعلّ از نار نجات یابد به این فضل و هیچ فضلی در بیان از این اعظم‌تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من‌یظهره‌الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیّات است در ذرّ افئده بعد از تمامیّت ذرّ اجساد قبل از ظهور او،

و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرّز لعلّ به این سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیرالله نه بیند و شاهد نشود الاّ به رضای محبوب خود، فَلَتُحَرِّزُنَّ اَنْفُسَکُمْ لِلَّهِ رَبِّکُمْ ثُمَّ بِاسمائهِ الْحُسْنی کُلِّهَا فَاِنَّ لَهُ الْخَلْقَ وَ الاَمْرُ فِی مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَینَهُمَا لا الهَ الا هُوَ الْعَزِیزُ الْمَحْبُوبُ.

الباب الحادی و العشر من الواحد السّابع
فِی عَدَمِ جَوازِ الصُّعُودِ عَلَی الْمَنَابِرِ وَ الاَمْرُ بِالْجُلُوسِ عَلَی الْكُرْسِی

ملخّص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر، و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کلّ از شأن وَقر بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است، بر تختی کرسی گذارده که کلّ توانند استماع نمود کلمات حقّ را و ثمرهٔ آن اینکه لعلّ یوم ظهور حقّ کسی به افتخار تعلّم نزد آن مبدأ علم متعلّم گردد.

و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که ائمّه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کلّ که تعلّم اختیار نمود. بلکه هر علمی که « ما یَقَعُ عَلیهِ اسمُ شَیء» است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الاّ جوهر وجود و این کلامی هم که می‌بینی ابداع آن می‌شود در صُقع آن به نفس آن، و الاّ مقام ذات او اجلّ است از ذکر اقتران به حروف.

و هیچ لذّتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم و بم در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند همین قسم که کینونیّت او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ‌شیء همین قسم کلام او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ کلام‌ها که اگر آن انسانی می‌بود متکلّم، هر آینه می‌گفت اِنَّنی اَنَا اللَّهُ لاَ اِلَهَ اِلاّ اَنَا وَ اِنَّ ما دُونِی خَلْقِی اَنْ یا کُلَّ الْحُرُوفِ اِیای فَاتَّقُونِ.

و حال آنکه می‌گوید به لسان کینونیّت خود آنچه گفت و می‌شنود آن را کل‌شیء که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کلّ کتب سماویّه قبل باید به او مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه به آن کتب باید به آن مظهر مؤمن گردند. و از این است که به یک آیه واحده حجّت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است بر هر ذا لسانی به لسان او، که اگر امروز یکی از امّت آدم باشد به

آن عرض کرده می‌شود یک آیه واحده به مثل آنکه عرض کرده می‌شود بر اوّل من آمن بالبیان و به آن گفته می‌شود که کلّ ما علی الارض عاجزند از اتیان به او،

اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر العیاذ بالله تأمّل نمود و یقین ننمود به کلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همینقدر که عجز کلّ را دید و حال آنکه می‌بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول او و از حین استماع تا آنکه به درجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده، و اینکه کلّ می‌گویند « یا اَصدقَ الصّادِقین » در حین ظهور اگر تصدیق شجرهٔ حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات آن تأمّل در تصدیق او نکردند « یا اصدق الصّادقین » گفته‌اند و الاّ عمل ایشان مکذّب قول ایشان است زیرا که این اسم، اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که مدلّ بر او است در صدق، کجا توان ذات او را موصوف به این وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصوّر است به صدق او است و حال آنکه به اعلی صوت خود ندا می‌فرماید کلّ خلق را که کلّ می‌گویید « یا اصدق الصّادقین » چرا تأمّل در تصدیق آنچه نازل می‌شود دارید.

این است که یک دفعه قلم بر دور عالم می‌گیرد الاّ من شاءالله و کلّ ملتفت نمی‌شوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده‌اند. و اگر بگویند عبادی که صادقند غیر از به اتّباع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند که این آیه، آیةالله نیست و کلّ عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده بر فطرت؟ و حال آنکه مثل بحر از آن بحر جود نازل می‌گردد این است که کلّ به ایمان به او صادق و تصدیق کلام او، ولی اسمی را که عطا فرموده است به یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون می‌کند از او منع می‌نمایند که اگر منع نمی‌نمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمی‌شد در حین ظهور،

این است که کلّ به اسم او صادق ولی منع آن را از مسمی می‌کنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است به ضیاء خود در حدّ خود ولی در شمس

سماء نگوید چقدر محتجب است مَثل رهبان هم در زمان رسول‌الله (ص) همین قسم است که به اتّباع دین عیسی (ع) اون‌ها را صادق می‌گفتند ولی از شمس حقیقت که کلّ ادیان حول خاتم او طائف است نمی‌گفتند و می‌خواستند که از صدق شبح در مرآت اگر حقّ می‌بود تصدیق کنند شمس سماء را و حال آنکه حین خطور دون تصدیق رسول‌الله (ص) شبحیّت شمس از آنها مرتفع شد.

و همچنین در ظهور بیان ببین و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله (ص) دقیق شو که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مَثل مِثل آن است که ذکر شد بلکه او را به خود او تصدیق کنی این است معنی «اِعَرفُوا اللّهَ بِاللّهِ» و بر این اصل کلّ فروع آن را جاری کن و صَدَّقُوا اللّهَ بِاللّهِ وَ حَبِّبُوا اللّهَ بِاللّهِ وَ اَطیعُوا اللّهَ بِاللّهِ وَ اِتَّبِعوا اللّهَ بِاللّهِ و همچنین کلّ اسماء و امثال را در آن روز مشاهده کن.

و ببین امر چقدر دقیق است که اگر حین ظهور شجرهٔ بیان کلّ ما علی الارض مؤمن بودند به قرآن، و در حین آیه اولی کلّ تصدیق نمی‌کردند او را هر آینه کلّ عندالله کاذب می‌شدند و همان صادق بود. ببین امر چقدر لطیف است امروز می‌خواهی به اشخاصی که مبدأ علم او فهم کلمات عبادی است که به او ایمان آورده تصدیق کنی او را این است که نشناختهٔ محبوب خود را و در لیل سیر کرده.

و الاّ اگر شناسی کلّ عالم را اگر لا گوید لا می‌گوئی و اگر بلی گوید بلی می‌گوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیدهٔ به اتّباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور به علمای آن ظهور محتجب می‌شوند و حال آنکه از ورای امر غافلند که به یک قول لای او کلّ اینها غیر صادق می‌گردند.

مراقب باش ظهور حقّ را که در یوم ظهور به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کلّ تصدیق‌های ایشان در نزد او به یک بلی تصدیق صِرف می‌شود و به یک لا دون آن، نظر کن در

قرآن که اگر رسول خدا (ص) یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفهٔ هر آینه امروز کلّ تصدیق می‌کردند آن طائفه را به تصدیق رسول‌الله (ص) و اگر بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مَناط، شهادت حقّ است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کلّ موعودین به احمد (ص) که تصدیق نکردند رسول‌الله را به قول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی (ع) منحرف نبودند ولی عندالله صادق نبودند که اگر صادق می‌بودند ایمان به رسول‌الله (ص) می‌آوردند.

و همچنین در نزد ظهور من‌یظهره‌الله بین که کلّ کاذبند الاّ عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حقّ به قول او است و کلّ صادق می‌گردند به اتّباع به آن، و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان می‌فرماید خلق خود را به آنچه که دین ایشان به آن بر پا بوده و سبب تقرّب اون به سوی خداوند بوده وَاللهُ یَهدِی مَن یَشاءُ اِلی صِراطِ حقٍّ یقینٍ.

الباب الثّانی و العشر من الواحد السّابع
فَلاَ ینْبَغِی مَنْ یعْمَلْ لِلَّهِ اَنْ یشْرِکَ بِهِ شَیئاً

ملخّص این باب آنکه در هر ظهور حقیقتی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کسی از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و حروف حیّ او و کلّ مؤمنین به او، اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب اون بوده از دُره گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که وجود او و از برای او خلق شده چگونه ما یتفرّغ بر وجود آن، اگرچه او اجلّ از این بوده و هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حدّ عباد است و ثمره وجود ایشان در یوم معاد.

و الاّ شبهه نیست که شجرهٔ حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور، کسی او را نمی‌شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف می‌گردد به شأنی که باز میسّر نمی‌شود اطاعت این امر الاّ از برای مدرکین مگر در ظهور او کلّ ترقّی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت می‌گردد آن وقت هم در شئون معدوده چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن، این نیست الاّ محض عرفان کلّ حدّ خود را و الاّ آن حقیقتی است که در مُلک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال می‌وزد از این جهت نهی شده وَاللَّهُ یؤْتِ الفَضْلَ مَن یشاءُ مِنْ عِبَادِهِ اِنَّه کَانَ وَسَّاعاً عَلیماً.

الباب الثّالث و العشر من الواحد السّابع

فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ عَبِيدِهِ اَنْ يكُونَ عِنْدَهُمْ تِسعَةَ عَشَرَ آيةً مِمَّنيظهِرَهُاللَّهُ فى اَيامِ ظُهُورِهِ بِخَطِّهِ

ملخّص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم‌تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن گردد به خطّ شجرهٔ حقیقت که اسم‌الله بر او ذکر می‌شود مثل آنکه آیات‌الله می‌گوئی در آن هم شأن‌الله می‌گوئی آن وقت اعزّ از هر شیئی عزیزیست عندالله و عند اولی‌العلم.

و یک صفحه که نوزده آیه باشد به خطّ آن بر کلّ اهل بیان فرض شده تملّک آن را که هیچ جزائی در یوم قیامت معادله با آن نمی‌کند که اگر کسی کلّ ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بهاء آن زیاده است عندالله و عند اولی‌العلم زیرا که آن بَرات نجاتی است من عندالله از برای آن نفس و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و به آن در جنّت مفتخرند و هر چیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجّتی است من الله از برای او که به آن در نار مخلّد می‌گردد الاّ اذا شاءالله .

چه به خطّ آن باشد و چه به آثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کلّ آثار او می‌بود به احسن خطّی که در امکان فوق آن متصّور نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد. زیرا که کلّ مرتفع می‌گردد و آن می‌ماند تا ظهور دیگر، در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان به او ثواب آن اعظم‌تر است از آنکه کلّ آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظلّ او انشاء شده نویسد.

و همچنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا، چنانچه بدئی از برای اون نبوده وگویا دیده می‌شود که کتب آن شمس حقیقت نازل می‌گردد بر مؤمنین به او و استقبال می‌کنند حامل آن را اعزّ از استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم

می‌شوند از برای آن، ایشانند ارکان دین و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین به قرآن در این ظهور می‌بینی که نزد حضور قرآن قائم می‌شوند و از شجرهٔ حقیقت که مُنزل او است محتجب مانده‌اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه چنین است بلی این عمل لأجل اعزاز او است که اعزاز مُنزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را.

اینها شئون ما یَتفرعَ بر او است و درک خواهد نمود کلّ خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب‌الله می‌نوشت بهتر بود از اینکه انجیل و کلّ کتبی که در ظلّ او انشاء شده بود نویسد. و همچنین حین ظهور تا ظهور نقطهٔ حقیقت را سریان ده لعل از مقصود محتجب نگردی فَلتَمْلِکُنَّ خَیرَ شَیءٍ قد خَلَقَهُ اللّهُ اِذاً اَذِنَ اللّهُ لَکُمْ ثُمَّ ایاهُ تَشْکُرُونَ

و بدانکه این حکم ارتفاع فضل او است و الاّ کسی قابل نیست به استحقاق عطاء او را و بر کلّ سؤال از فضل او است و بر او نیست الاّ آنچه مشیّةالله تعلّق گرفته یؤْتِی مَن یشاءُ وَ یمْنَعُ عَمَّن یشاءُ وَلَکِنَّ اللّهَ یؤْتِی النَّاسَ کُلَّهُمْ اَجْمَعُونَ اِذا هُمْ بِاللّهِ وَ بِآیاتِهِ یوقِنُونَ.

الباب الرّابع و العشر من الواحد السّابع

فِی عَدَمِ جَوازِ التَّوْبَةِ اِلاّ عِنْدَاللَّهِ فِی مَظْهَرِ نَفْسِهِ فِی ظُهُورِهِ وَ اِلا فَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ سِرّاً عِنْدَ اَنْفُسِکُم

ملخّص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند من‌یظهره‌الله اَو ما اَذِنَ، جایز است و الاّ استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود و او که اگر عبدی به آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحقّ است به استحقاق کینونیّت خود چگونه که بر شئون آن رسد. نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار می‌کنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمی‌شود الاّ به استغفار از مظهر امر که شجرهٔ حقیقت باشد و همچنین حروف حیّ او در یوم ظهور او و الاّ به عدد کلّ‌شیء اگر استغفار کنی ثمر نمی‌بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار می‌کنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق به سوی خدا الاّ به ابواب واحد که منتهی می‌گردد به واحد بلا عدد که اون باشد. که مکوّن کلّ اعداد لانهایه قبل و بعد است.

و همچنین در حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الاّ استغفار نزد باء همچنین میم را الاّ استغفار نزد سین و همچنین حرفاً بحرف تا واحد اوّل تمام شود که آن وقت تکثّر آن را نتوان احصا نمود از این جهت امر به استغفار منقطع می‌گردد الاّ تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که ما بین خود و خدا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می‌فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت قبول نمی‌شود الاّ نزد ظاهر به ظهور، و همچنین کلّ اعمال و اطوار را تصوّر کن و قدر دان یوم ظهور را که کلّ، حول آن طائف می‌گردد وَاسْتَغْفِرُاللّهَ فِی کُلِّ حِین وَ قَبلِ حِین وَ بَعدَ حِین.

الباب الخامس و العشر من الواحد السّابع

فِی وُجُوبِ السَّجْدَةِ عِنْدَ بَابِ مَدِینَةٍ یطْلَعَنَّ فِیهَا نُقْطَةُ الالهِیةِ اِعظاماً مِنَ اللَّهِ لَهُ اِنَّه هُوَ الْعَزِیزُ الْمَحْبُوب

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که کلّ نفوس از ظلّ آیات الوهیّت و ربوبیّت خلق شده همیشه در علوّ و سموّ سائرند و چونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب می‌مانند از خضوع از برای آن، و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر عمر به اوامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیّت، ولی در حین ظهور آن، که می‌شود کلّ نظر به خود می‌کنند و از او محتجب می‌مانند.

زیرا که او را هیکلی مثل خود می‌بینند و حال آنکه سبحان الله عن الاقتران مَثل آن هیکل مَثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مَثل کلّ مؤمنین اگر مؤمن باشند مَثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است.

این است که امر شده مدینهٔ که آن از آن طالع گردد کلّ ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که محلّ ظهور آن گردد. مِثل آنکه محلّ طلوع، مدینه فاء می‌گردد و محلّ ظهور حصن معروف واجب است بر کلّ نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع می‌گردد و به اذن ظاهر در آن ظهور آن روز حکم می‌شود اگرچه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ما له و علیه او از شجرهٔ حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر می‌شود نه حین ظهور.

مثلاً یوم ظهور من‌یظهره‌الله خضوع خلق آن را در نقطهٔ بیان ظاهر می‌شود چه مبدأ ظهور مقام نطفهٔ ظهور است اگرچه نطفهٔ ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل، ولی چون کلّ نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان می‌شود و الاّ نظر که کنی هیچ نفسی نیست که به سبیلی

اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای شجرهٔ حقیقت اگرچه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان می‌گردد در ظهور بعد.

مثل آنچه که در انجیل عامل بودند. خاضع بودند به قول عیسی (ع) از برای رسول‌الله (ص) در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمی‌شود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل می‌کنند از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطهٔ بیان به آنچه می‌کنند ولی چون نمی‌شناسند شمس حقیقت را از این است که از ایمان به اون محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کلّ مؤمن به او شوند ولی نجات کلّ در ایمان به او است و او بنفسه غنی است از ایمان به ما سوای خود.

مثل آنکه اگر کلّ به رسول‌الله مؤمن می‌شدند خود ایشان نجات می‌یافتند و الاّ آن شجره بنفسه همیشه در جنّت بوده و هست. ای اهل بیان اگر ایمان آورید به من‌یظهره‌الله خود مؤمن می‌گردید و الاّ او غنی بوده از کلّ و هست. مثلا اگر در مقابل شمس الی ما لانهایة مرآت واقع شود تعکّس بر می‌دارد و حکایت می‌کند از او و حال آنکه اون بنفسه غنی است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع است.

این است حدّ امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیّات و ذاتیّات و نفسانیّات خود را در حبّ واحد، مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت به واحد اوّل منطبع گردید و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی ما لانهایة که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و الاّ ثمرات وجود خود را باطل نموده‌اید به ایدی خود،

امروز سالی هفتاد هزار نفس به زیارت بیت‌الله می‌رود که به امر رسول‌الله شده ولی آمر آن، که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکه بود و حال آنکه آمر اقوی از نفس امر است این است که این همه خلق که الآن می‌روند از روی بصیرت نیستند که اگر می‌بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق می‌شدند به امر او و حال آنکه می‌بینی که چگونه

واقع شده که به امر قبل او مُدیّن به دین هستند و شب و روز سجده می‌کنند خدا را به او و حال در جبل محلّ سکون آن شده و حال آنکه افتخار کلّ به ایمان به او است چنانچه می‌بینی که امروز کلّ مفتخرند به ایمان به او در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله بر آن حکم می‌شود، به او محتجب مانده،

چنانچه ایمان مؤمنین به انجیل حین ظهور رسول‌الله دون ایمان حکم شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل او بما لانهایة قَبلُهُ از آن ظاهر می‌گردد حتّی آنکه آن زمانی که آن ظهور به خِیاطی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جوهر می‌گردد اگرچه به یک مرتبه باشد و همچنین کلّ مواقع را مشاهده کن و محتجب ممان تا آنکه فائز گردی به ثمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنّت جود او.

هَذَا مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَیکُمْ لَعَلَّکُمْ بَینَ یدَیِ اللَّهِ تَسْجُدُونَ نه اینکه مثل امروز دو فرسخی به نجف سجده کنید یا در بحر که به فراسخ متعدّده ممکن است احتراماً لِقُبَتِهِ المُطّهَرة و حال آنکه امر نبود در دین اسلام، ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او. و اگر از این گذشته و بر اون هم ظلمی وارد نیاید راضی می‌گردد. این است که در یوم ظهور کلّ ممتحن می‌شوند. و اگر تعقلّ کنند و به عرفان نفس خود ظهورالله را تصدیق کنند کلّ نجات می‌یابند ولی چون نمی‌کنند حجت بر ایشان بالغ می‌گردد و خود در احتجاب می‌مانند وَاللهُ یَهدِی مَن یَشاءُ اِلی صِراطِ حقٍّ یقینٍ.

الباب السّادس و العشر من الواحد السّابع
فِی اَنَّ اللّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَی کُلِّ مَلَكٍ یبعَثُ فِی دِینِ البَیانِ اَنْ لاَیجْعَلْ اَحدٌ عَلَی اَرْضِهُ مِمَّنْ لَمْ یدِنْ بِذَلِكَ الدِّین وَکَذَلِكَ فُرِضَ عَلَی النَّاسِ کُلُّهُمُ اَجْمَعُونِ اِلاّ مَن یتَّجِرُ تِجارَةً کُلیةً ینْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ کَحُرُوفِ الاِنْجِیل

ملخّص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عندالله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله غیر مؤمن به او را.

و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجرۀ حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر می‌گردد دون مؤمنین به خود را و در ارض جنّت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من‌یظهره‌الله در مؤمنین به آن نشود چنانچه در این ظهور در حقّ حروف حیّ که کلّ به آثار قبل ایشان کلّ اظهار علم خود را می‌نمودند و اصل دین ایشان به حبّ ایشان ثابت بود راضی نشده به آنچه از برای دیگران راضی شده.

ببین چقدر کلّ محتجب محشور می‌شوند و حروف حیّ چقدر بینا، و مراقب باش که مثل این نوع در حقّ هیچ نفسی نشود که هیچ شیئی به مثل آن نهی نشده لعّل در یوم قیامت به اتّباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را به آنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوردی زیرا که نمی‌شناسی و در حینی که نمی‌شناسی امارات حقّه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقّند.

و اگر از اهل فؤاد باشی که به استماع آیات از نزد ایشان می‌دانی که اوّل حشر، قیامت است و حروف اسم واحدند یا دون آنها که امرالله را به کلّ می‌رسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتّب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آن وقت اذن داده شده و الاّ نهی شده به اشدّ نهی لعلّ در یوم قیامت شجرۀ حقیقت نبیند در ارض ایمان، دون مؤمنین به خود را و اگر در مُلک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار

است الاّ همان که اذن داده شده اگر تجارت کلّیّه داشته باشد و الاّ ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عزّ باشد که مطلق اذن داده نشده فَلتَتّقُنَّ اللهَ فِی ذلک الحُکمِ ثُمّ تَتقّون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبود و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حقّ او می‌شود و شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن وَلَتَتَّقُنَّ اللَّهَ حَقَّ التُّقی یا اَیهَا النَّاسُ کُلُّکُمُ اَجْمَعُونَ.

الباب السّابع و العشر من الواحد السّابع

فِی قِرَائَةِ یوْمِ الْجُمُعَةِ هَذِهِ الْآیةَ فِی تِلْقَاءِ الشَّمْسِ اِنَّما الْبَهاءُ مِنْ عِنْدِاللَّهِ عَلَی طَلعَتِك یا اَیتُها الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ فَاشْهَدِی عَلَی ما قَدْ شَهِدَ اللَّهُ عَلَی نَفْسِهِ اَنَّه لا اِلَهَ اِلاّ هُوَ الْعَزِیزُ الْمَحْبُوبُ

بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه که در ایّام سِته متحمّل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایّام هفته به او داده می‌شود.

و از آنجایی که هر شیئی روح آن متعلّق به انسان است و شهادت هر شیئی شهادت انسان است، از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیهٔ که مدّل است بر توحید آن خدا را و ایمان آن به نقطهٔ بیان و آنچه در او نازل شده لعلَّ در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیّت خداوند در نزد او و بر حقّیت هر کس که متبع او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود.

و الاّ شبهه نیست که بعد از ظهور امر، هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو می‌گردد اگر نگوید بین یدی الله و فرض است بر کلّ ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من‌یظهره‌الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور یفْعَلُ مایشاءُ وَ یحْکُمُ مایریدُ لَایسْئَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَ کُلٌّ عَنْ کُلِّ شَیءٍ یسْئَلُونَ.

الباب الثّامن و العشر من الواحد السّابع
فِی اَنَّ مَنْ یحْزَنُ نَفْساً عَامِداً فَلَهُ اَنْ یأْتِی تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ اِنِ اسْتَطاعَ وَ اِلّا مِنَ الْفِضَّةِ وَ اِلّا فَلْیسْتَغْفِرِ اللَّهَ تِسْعَةَ عَشَرَ مرّةً اِلاّ اِذا اِسْتَأْذَنَ فَاَذَنَ لَهُ فَلاَ شَیءَ عَلَیهِ وَ مَنْ یحْبِسْ نَفْساً یحَرَّمُ عَلَیهِ ما یحِلُّ عَلَیهِ مِن قِبلُ اِلی حِینَ ما یحْبِسُ وَ یهْبِطْ کُلُّ عَمَلِهِ وَ مَا کَانَ مِنَ المُؤمِنینَ وَ اِنْ یرجِعَ الی ما یحرَمُ عَلَیهِ فِی کُلِّ شَهْرٍ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ وَ اِنَّ مَا ینْعَقِدُ لَمْ یکُنْ فِی الْبَیان

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی، نفسی را محزون نسازد از برای همان شجرهٔ حقیقت که لعلّ بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی‌شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیّه بر او حدّ ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی‌گردد.

و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حدّ مرتفع گشته و بر ذهب و فضّه به عدد واحد حکم شده اگر محتجب مانَد از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهورالله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرهٔ حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جلّ وارد آمده.

این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدّوائر حکم مضاعف می‌گردد چه در بهجت و چه در حزن، و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر به ابتهاج نیاورد نفسی را، محزون هم نگرداند نفسی را، و اگر نفسی، نفسی را قدر ذکر شیء حایل شود بر آن حدود الهیّه وارد می‌آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدّت بُعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمی‌شود و اگر کسی نزدیک گردد، مَحال اقتران او بر او دون حلال می‌گردد و

مادامی که حایل است از اون نفس حکم حلیّت بر محلّ اقتران بر او جاری نمی‌گردد و کلّ عمل او هَبط می‌گردد اگرچه به اعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ما لایَحلّ علیه بر او از حدود الهیّه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد می‌آید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می‌شود.

در کلّ حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کلّ اعمال هَبط گردد و ملتفت نشوید ولتَتّقُنَّ الله حقّ التقی لعلّکم تفلحون و ثمره آن اینکه اهل بیان به این نوع ترتیب شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اوّل عمر تا آخر عمر در دین او مدیّن است و از برای لقای او عامل و می‌شود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند؟ یا در حقّ او حکم حائلیّت کند؟. و حال آنکه به ظاهر از همه اعلی‌تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع‌تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق به آن محزون بوده و متضرّع بوده و اگر اولوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه موسی ابن جعفر علیهما السلام تغییر داده بودند لعلّ بر شجرهٔ حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد نمی‌آمد و حال آنکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت،

و اگر مثل این بدع را بر داشته بود لعلّ سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین چیزهائی که به غایت به نظر خفیف می‌آید اعظم‌تر می‌گردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق مثل او اگرچه شبههٔ نیست که اولوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعلّ در یوم ظهور حقّ مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه بترسید از نفس ظهور که کلّ به شبحیّت کینونیّت خود مغرور، ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی لعلّ بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان به خداوند محتجب نموده باشی ولیکن اگر العیاذ بالله بر شجرهٔ حقیقت حزنی وارد آید اعظم‌تر است از حزن کلّ‌شیء که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از درّه گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که کلّ‌شیء به او شیء می‌گردد

و او اجلّ از اقتران به شیء است و بعد حروف حیّ الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اوّل واحد ثانی تا اینکه الی ما لانهایة منتهی شود. چه یکی از اعداد واحد مؤخر می‌آید و مقدم می‌شود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد به حقّ اعلی می‌گردد از اعلائی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل می‌شود و سافل عالی می‌گردد و بر عکس عالی عالی‌تر می‌گردد و سافل سافل‌تر اگر تصدیق حقّ نکند وَاللهُ یُؤیدُ بِاِمرهِ مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ اِنَّه کان بِکلِّ شَیءٍ عَلیما.

الباب التّاسع و العشر من الواحد السّابع
فِی الصَّلوةِ

ملخّص این باب آنکه اوّل صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کلّ آن به عدد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنّتی باشد در اطاعت حقّ که در آن نبیند الاّ ظاهر در آن حرف را و در کلّ نبیند الاّ واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کلّ آیهٔ خضوعی و خشوعی باشد از برای من‌یظهره‌الله که اگر کسی به ظاهر مستنکِف شود از طاعت او ولی به کینونیّت عابد بوده خدا را به او،

و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حّد وجود او است مثلا صلوة نقطه بالنّسبه به صلوة حی مثل نقطه است بالنّسبه به حروف حیّ و همچنین صلوة حیّ بالنسبه به حروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه به حروف ثالث الی آنکه به آخر وجود منتهی شود. چنانچه قبل از ظهور شجرهٔ حقیقت نماز می‌گذارد و آخر وجوهم بر این حدود ظاهریّه نماز می‌گذارد ولی صلاة کلّ نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حیّ او لاشیء است و چگونه که نزد او رسد

و همچنین در کلّ اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الاّ الله که من‌یظهره‌الله گوید مقترن نمی‌شود با توحید کلّ‌شیء چه قبلاً چه بعداً چه سراً چه جهراً زیرا که او است ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید می‌کنند از حروف حیّ و کلّ اعداد متکثّره از واحد اوّل به او توحید می‌کنند. اگر در اینجا نمی‌توانی تصوّر کنی نظر کن در نقطهٔ فرقان که صلوة غیر رسول‌الله (ص) از اشرف خلق که امیرالمؤمنین(ع) بود تا منتهی شود به آخر وجود به امر او خلق شده چگونه می‌توان مقترن نمود با صلوة او،

این است که هر شیئی حول نفس خود حرکت می‌نماید از حول مبدأ خود نمی‌تواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه به امر او صلوة کلّ‌شیء مقترن نمی‌شود با یک رکعت صلوة

امیرالمؤمنین(ع) و همچنین الاقربُ فَالاقربُ اِلی اَنْ یَنتهَی اِلی واحِدِ الاَوّلِ، و بهاء کلّ در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بهاء اشیاء متکثّره را مجرّد کنی تا آنکه رسد به یک دانه جواهر کلّ را دارد به بهائیّت نه بذاتیّت و همچنین صلوة امیرالمؤمنین کلّ صلوة را دارد به بهائیّت نه به کینونیّت و همچنین در کلّ شئون نظر کن و همان صلوتی که در بدء در حین نزول آن اَعراب دستک می‌زدند امروز ببین که در سَر محلّ اقامه آن در بین علما چقدر کلام واقع می‌شود تا آنکه در یک مسئله فرعیّه متعلّقه به آن هزار بیت کُمَّلین علماء انشاء نموده ولی از این شئون محتجب ممان از مبدأ،

مثل آنکه امروز کلّ مؤمنین به قرآن شب و روز هفده رکعت نماز واجب می‌کنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب می‌کنند ولی از مُذوّت آن محتجب و بر آن وارد می‌آورند آنچه وارد می‌آورند و حال آنکه یومی که رسول خدا (ص) وضع نمود آن را نبود الاّ حَبل خضوعی و خشنوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجع خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الاّ به توحید،

در مقام عبادت بشنو که بر آن چه وارد شد کلّ در مقام عبادت به او الی الله متوجّه و از نفس او حدود ظاهریه صلوة را منع نموده و حال آنکه آنهائی که شب و روز در صلوتند چون که مقبل الی الله نشده حکم دون حقیّت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شأن از شئون دین ایشان است.

بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدأ دین است بدیع می‌گردد. مثل آنکه در ظهور اسلام (ص) لا اله الاّ الله عیسی (ع) روح الله اگر کسی می‌گفت حکم اسلام بر او نمی‌شد الاّ آنکه لا اله الاّ الله گوید که مقترن است به محمّد رسول‌الله (ص) و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله لا اله الاّ الله مقبول می‌شود که مقترن باشد به شهادت در حقّ او که اون بعینه همان لا اله الاّ الله

و شهادت در حق نقطهٔ بیان است ولی آن روز به غیر آن ظهور مقبول نمی‌گردد به مثل آنکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الاّ آنکه مبدّل شد به لسان عربی و اقرار به نبوّت محمّدی (ص).

جائی که در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلّق به آن و امروز می‌بینی که هر نفسی به یکی از اعمال از مذّوت آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کلّ بر جوهر دلیل و مبدأ وجود، هر آینه اقرب از لمح بصر ازصراط تجاوز می‌نمودند و در این شئون محتجب نمی‌ماندند ولی از این شئون هم در غروب شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علوّ ایمان خواهند نمود. ولی نظر را هم همیشه به مبدأ انداز که کلّ اینها نزد اون مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت می‌دهی آن را هر طور که می‌خواهی.

بلی کسی را مُصلّی می‌گویند که به حروف واحد مؤقن شود و عزّ را در امرالله بیند نه در نفس شیء و محتجب نشود به نظرکردن در آن شیء که اگر قابل نمی‌بود محلّ امر نمی‌شد و در حین صلوة قصد کند خدا را وحده وحده به ملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اوّل، آن وقت مصلّی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آمد و صادق شد در یوم قیامت، و الاّ در لیل مقبول می‌شود از آن همین‌قدرکه به این نظر ناظر باشد.

و باید عابد در مقام صلوة نبیند الاّ معبود را و نظر نکند الاّ به سوی خداوند وحده وحده لا شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب می‌گردد و مقبول نمی‌شود عبادت اون، باید توجّه کند به ذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده و هست و کلّ‌شیء دون او، خلق او است و او شناخته نمی‌شود به کنه ذات او و موصوف نمی‌گردد به عزّ قدس کینونیّت او و مستحقّ عبادت و پرستش نیست الاّ ذات او ولی در کلّ این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که به هر رکعتی فتح بابی از ابواب جنّت می‌گردد که عرفان به حروف واحد باشد در

یوم ظهور آنها و آن جنّت اجلّ از این است که صور حدودیه در آن باشد. و آن جنتی که در او صور حدودیه هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و وصف‌هائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اوّل مستمّدند.

نه این است که محتجب مانی به اینها در نزد آن واحد اوّل که آنجا صرف حبّ و ظهور است و هنوز به مقام صور حدودیّه جوهریّه نیآمده و وقتیکه ظاهر می‌شود به مدد آن است نه غیر آن مثلا اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلُّور روشن شود که نوعی از صفاء جنّت باشد نظر کن که ما یقوم به این حدیثی است که فرموده‌اند قبل، که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ این حدودات کلّ مستمّد است از آن واحد اوّل اگرچه در صدر اسلام بین یدی او نبود الاّ یک مصباح و همچنین در کلّ ظهورات مشاهده کن لعلّ در یوم قیامت محتجب نمانی و اگر در نزد اون، واحد اوّل هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کلّ این صور حدودیّه از واحد متکثّره در صقع او است نه نفس واحد اوّل و نظر کن در ظاهر مُلک و استدلال کن و کلّ خلق را واحداً واحداً فرض کن تا آنکه منتهی شود به واحد اوّل که رسول‌الله (ص) و حروف حیّ آن باشد در هر رتبه از تکثّر آن واحد هست که کلّ قائم به او است.

و همچنین صلوة کلّ خلق از حدّ خود متجاوز نمی‌گردد و کلّ صلوتها بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حیّ و کلّ صلوة حروف حیّ بنفسها ساجدند از برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده، مَثل به نفس صلوة زدم تا کینونیّات را مثل اون بینی که معاینه اعمال مثل کینونیّات است اگرچه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة اوّل وجود است ولی همین قسم که کینونیّت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اوّل وجود الاّ در حدّ خود که آخر وجود باشد کذلک کلّ اعمال را مشاهده کن.

و در سه رکعت از اوّل صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کلّ الاّ الله وحده وحده لا شریک له را و همچنین کلّ واحد متکثّره را مثل واحد اوّل بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل، توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات، توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات، توحید کند نیست الاّ آنچه که در واحد اوّل متجلّی شده و مبین خالقی الاّ الله و رازقی الاّ الله و ممیتی الاّ الله که در کلّ مرایا متجلّی نیست الاّ شمس واحده و آن حقیقت مشیت اوّلیّه است که او بنفسها مدلّ علی الله است و کلّ، آنچه می‌کنند در مرایای خود به او می‌کنند و او بالله عزّ و جلّ.

و اگر ناظر شوی بر این نظر، می‌بینی به عین یقین که شیئیّت کلّ اشیاء به مشیّت ظاهره در مُلک است و نه این است که کینونیّت مشیت بکینونیّتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر می‌گردد این است معنی « ء اَنتُم تَزرَعونَهُ اَم نَحن الزّارِعُون» و همچنین مثل زدم به فرد ادنی تا اعلی را خود استنباط کنی و کلّ این مراتب را به مثل آنکه کفّ خود را می‌بینی ببین و به عرفان مگذران لعلّ در یوم قیامت توانی اخذ ثمر نمود و الاّ کرور کرور از حکما در معرفةالله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که ثنای کی را می‌نویسند و بر کجا وارد می‌آید و از کجا مشرق شده و در ظلّ چه ظهوری مستقرّ می‌گردد هر آینه در یوم قیامت نفع می‌بخشید ایشان را.

این است که در یوم قیامت کلّ عرفان‌ها اگر شهود شود ثمر می‌بخشد و الاّ در هوای فؤاد آن نفس می‌ماند. و در مقام عبات توجّه مکن الاّ به سوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که توجّه به آن مقترن است به اقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینه توحید بلا آنکه غیرالله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر به اسم کند عبات نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصود الهی عزّ و جلّ بلکه کلّ

اسماء مدلّ است بر اینکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شیئی که ذکر شیئیّت بر او می‌شود خلق او است و او است مستحقّ عبادت و پرستش نه خلق آن.

و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت، تو را در نار بَرد تغییری در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنّت بَرد همچنین، زیرا که این است شان استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی‌شود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنّت کنی و به رجاء آن عبادت کنی شریک گردانیدهٔ خلق خدا را با او اگرچه خلق، محبوب او است که جنّت باشد زیرا که نار و جنّت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنّت اگرچه بعد از تحقّق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنّت رضای او بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل و جود حقّ بر آنچه حکمت الهیّه مقتضی شده جاری می‌گردد.

و احبّ صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرّد و جوهرتر باشد عندالله محبوب‌تر بوده و هست و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکرالله هست که به روح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کلّ ما علی الارض مغبون بوده عندالله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است اعلای از آن است و کلّ رکعات حی طائفند حول نقطهٔ وحدت که مبدأ زوال و صلوة آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است وهیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نمی‌کند و قادر است بر کلّ اشیاء و عالم است به کلّ‌شیء قبل وجود آن مثل آنکه عالم است به کلّ‌شیء بعد وجود آن و بیان آن در مواقع امر شده کلّ بر آنچه عابد بوده‌اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت و به استلذاذ به آن ملتذ فَلتُصِلّینَّ بِاذْنِ رَبِّکُمْ ثُمَّ ایاه تَتَّقُونَ وَ لاَتَعْبُدُنَّ اِلا اللَّهَ وَ اَنْتُمْ کُنْتُمْ بِآیاتِ‌اللهِ لِمُوقِنِین.

واحد هشتم

الباب الاوّل من الواحد الثّامن

فِی اَنَّ مَثَلَ عَمَلِ مَنیظْهِرُهُاللَّهُ بِالنِسبَةِ اِلی غَیرِه کَمَثَلِ الشَّمْسِ بِالنِسبَةِ اِلی النُّجُوم

ملخّص این باب آنکه بدانکه مَثل عمل من‌یظهره‌الله مَثل شمس است و مثل اعمال کلّ وجود اگر طبق رضای خدا باشد مَثل کوکب و قمر مثل اوّل مَن قابَلَ شَمسَ الحَقیقةِ بِعِرفانِهِ و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کلّ وجود شهادت دهند به شیئی طبق رضای او، شهادت او بین کلّ اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل به آن در مبدأ هر ظهور به غایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر به این نظر می‌بود اگر کلّ حروف انجیل بر حقّ می‌بودند معادل نمی‌کرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول رسول مِثل شمس است و آنها در لیل مذکورند نه در نهار.

و همچنین اگر کسی ناظر به این نظر بود در نقطهٔ بیان حین ظهور، قول آن را مِثل شمس می‌دید و قول ما سوای آن را اگرچه حقّ بود مثل نور کوکب در لیل و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او به قول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده، و الاّ حکم کوکبیّت هم بر آنها نخواهد شد الاّ بر مؤمنین به آن، که در نهار محو صرفند و در لیل با نور، این است ثمره این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کلّ علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کلّ بر این نظر ناظر بودند، در هیچ مبدأ ظهوری ظاهر به ظهور حکم دون بقا در حقّ خلق نمی‌نمود. این است که کلّ در لیل خود را می‌بینند که در حدّ خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه مبدأ نهار دیگر، نوری نمی‌ماند از برای آنها بلکه مضمحل می‌شود نزد ضیاء شمس و مَثل نور کلّ را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان، و مَثل ضیاء عمل من‌یظهره‌الله را کلمات او فرض کن که کلّ وجود را بر هم می‌پیچد و در ظلّ یک یاء نسبت قائم می‌کند و می‌گوید از لسان مُجلّی خود که خداوند عزّ

و جل باشد اِنَّنی اَنَا اللهُ لا اِلهَ اِلاّ اَنَا و اِنَّ ما دُونی خَلقی قُل اَنْ یا خَلْقی اِیّایَ فَاتَّقون و همین قسم، اَعمال او می‌گوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدأ امر است الی عود آن.

نظر کن در نجوم انجیلیّه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند. و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الآن هم به گمان نور هستند و عمل می‌کنند. ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شدهٔ می‌دانی که بلا نورند و از ضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول‌الله (ص) باشد و همچنین در مبدأ هر ظهور تصوّر کن تا آنکه از ثمره وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی وَلتَتَفَکَّرُنَّ فِیما یظْهَرُ مِن عِندِاللَّهِ ثُمَّ مِثْلُ مَا قَدْ عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فِی الْکِتَابِ تَستَدُلون.

الباب الثّانی من الواحد الثّامن

یجِبُ عَلَی کُلِّ نَفْسٍ اَنْ یوَرِّثَ لِوارِثِهِ تِسْعَةَ عَشَرَ اَوراقاً مِنَ القِرطَاسِ اللَّطِیفَةِ وَ تِسْعَةَ عَشَرَ خاتَماً یَنْقَشُ عَلَیهَا اِسْمَاً مِنِ اَسْماءِ اللَّهِ وَ اَنْ لا یُوَرَّثُ مِنَ الْمَیتِ اِلاّ اَبِیهِ وَ اُمُّهُ وَ زَوْجِتهُ وَ اِبْنُهُ و اخِیهُ وَ اُخْتُهُ وَ ما عَلَّمَهُ بَعْدَ ما یصْرِفُ لِنَفسِهِ مِنْ نَفْسٍ مَا لَهُ عَلَی ما یعَزُّ بِهِ نَفْسُهُ

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تام می‌گردد که حروف اثبات باشد، از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میّت به سرّ حقیقت الاّ هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان، خدا را به آن صفت خوانْد مثل اوحد و وحّاد و واحد و وحید و مُتوحدّ و مُوحِد و مُوحَد،

از این سرّ است که این نوع تقدیر شده از مبدأ امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الاّ آنکه خدا را خوانَد به هفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر می‌گردد. و مقصود آن اگر لله و فی الله بوده مقدّر می‌گردد که جاری شود. و ثمرۀ آن اینکه در یوم قیامت که کلّ احکام مقّدر می‌گردد من عندالله، اگر شجرۀ حقیقت حکم فرماید بدون این، کسی لم و بم نگوید مثل آنکه حدود ارث که الآن در فرقان مُبَین است اگر مبدأ ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم رسول‌الله (ص) بود.

فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانهایة در ظلّ آن عاملند و آن روز چون بر آن نفس وحده می‌شود صعب می‌گردد بر آن، الاّ آنکه نظر به مبدء امر کند. مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدأ این حکم بر آن نفس است و حال آنکه در یوم قیامت تا کلّ را ممتحن نفرماید شجرۀ حقیقت خود را معروف به اسم ظهور اوّل نمی‌فرماید کلّ باید در درجه یقین و بصیرت به حدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان

روز شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتَطُوفُوا اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الاّ باطل می‌گردد کلّ اعمال آنها،

زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده و می‌کنند به امر او بوده در قبل، و دلیل بر این، کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتواند مثل اون نازل نمود. و اگر حین ظهور نهی، یک نفر بصیر باشد نظر به مبدأ امر می‌کند و یقین می‌کند و او طائف بوده از برای خدا خالصا له و کلّ همجی می‌گردند رعاع، و این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از سماء و ارض می‌گردد و از برای آنکه یقین نمی‌کند اَحّد از سیف و ادقّ از شَعر می‌گردد.

این است که در مبدأ هر ظهوری اهل بصیرت آن، اقلّ از کبریت احمر می‌افتد زیرا که اکثر به تبعیّت یکدیگر و ظهور عزّ در اوامر الهی عمل می‌کنند. اگرچه واقعاً به امر حقّ بوده و از برای او، ولی چون از روی بصیرت نیست، در نزد ظهور صاحب امر، محتجب می‌مانند از امر بدع او، و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعلّ اگر ظهور واقع شود به آن اطاعت، اطاعت کنند. ولی وقتی‌که ظهور واقع می‌شود مطیع به گمان خود اطاعت می‌کند ولی آن وقت عصیانست اطاعت، مثل مؤمنین به انجیل تا قبل از ظهور رسول‌الله (ص) کلّ مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود، اگر طبق شریعت عیسی کما هی عمل می‌کردند ولی حین ظهور رسول‌الله (ص) اصل دین ایشان که کلمهٔ شهادتین بود به ظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان، لا اله الاّ الله و در مقام عیسی (ع) روح الله، محمّد رسول‌الله (ص) نازل شد و در ذکر مقام اوصیای او علی و الائمة حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون،

این است سرّ قول مرحوم شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمهٔ که حضرت می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی‌شوند

و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حقّ ایشان می‌کند. بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین (ع) بر دار تو بر می‌داری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً،

و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمهٔ را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد. و این از آنجایی است که نظر به مبدأ امر نمی‌کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول‌الله (ص) می‌بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول‌الله (ص) مشاهده کند بالنّسبه به ظهور عیسی (ع) متحمّل می‌گردد. کلمهٔ که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیّات ولی چون نظر نمی‌کند ادقّ می‌گردد از برای او از شَعر و اَحد می‌گردد از سیف، نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیرالمؤمنین (ع) بردار زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیرالمؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین (ع) در زمان رسول خدا (ص) همان وصی عیسی (ع) بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدأ امر صراط اوسع می‌گردد از هر شیئی اَوسعی، که در امکان است و اگر محتجب گردی ادقّ می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود.

و اگر کلّ مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدّی رسد که کلّ در محلّی باشند مثل ذکر طواف و آن شجرهٔ حقیقت یک نفس در ما بین این کلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری و الاّ حکم ایمان از ایشان مرتفع می‌گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است. و بدانکه آنچه کلّ دارند از فضل شجرهٔحقیقت است نه دون آن مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را می‌رسید که تواند لم و بم گفت این است که کلّ از نزد او است و کلّ محتجب هستند از او، از مبدأ وجود تا منتهی الیه، ذکر ایشان را عطا می‌کند لعلّ در یوم ظهور او به ثمرهٔ وجود که ایمان به او است فائز گردند. ولی باز حیاء ننموده و در هر ظهوری محتجب می‌گردند محتجبین و حال آنکه در

قرآن ذکر شده ثمرۀ خلق کلُ‌شیء در آیه شریفه« اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّموَاتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یدَبِّرُ الْأَمْرَ یفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ » اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطۀ فرقان است لعلّ به لقاء رسول‌الله (ص) که لقاءالله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که به یک اسبوع نمی‌کشد و حال آنکه ثمرۀ خلق کلّ‌شیء را می‌بینی کلّ به احکام قرآن عامل ولی از ثمرۀ وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور به یک آیه از آیات بیان کلّ مؤمنین به قرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده لعلّ به مرادالله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کلّ لایَشْعُر تلاوت می‌کنند و ملتفت نمی‌شوند به مراد الهی،

و حال آنکه بَری است مظهر حقیقت از رؤیت کسی که نشاسد او را و لقاء او را لقاءالله به یقین نداند اگر کلّ مؤمنین به بیان در ظهور من‌یظهره‌الله یقین کنند بر اینکه او بوده نقطۀ بیان لعلّ به مرادالله در بیان فائز شده باشند و چونکه آن روز کلّ به نقطۀ بیان مؤقنند از این جهت ذکر مَثل به او می‌شود و الاّ تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که به هیکل ظهور دنیا معروف کند خود را، اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجلّ و اعظم است از این جهت به آن ذکر می‌کند ولی چون به ظهور قبل کلّ موقنند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند به یقین، از این جهت ذکر می‌کند به اسم ظهور قبلْ نفس خود را، لعلّ اگر نفسی به منتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را.

مثل آنکه یوم ظهور رسول‌الله (ص) اگر کلّ مؤمنین به عیسی (ع) یقین می‌کردند که او است هر آینه به مراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می‌فرماید اسم مبدأ ظهور قبل را، لعلّ اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و به ثمرۀ وجود خود فائز گردند. فَلَتَتَفَکَّرُنَّ فیما خَلَقَ اللَّهُ لَکُم وَلَتَجْعَلُنَّ کُلَّ اَعْمالِکُم لِلَّهِ

رَبِّكُمْ لَعَلَّكُمْ يوم ظهوره بِآياتِهِ تُؤْمِنُون ذلك يوم من يظهره‌الله اِنْ تُؤْمِنُنَّ بِهِ فَاِنَّكُمْ انتم قَدْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا نَزَّلَ اللَّهُ فِى الْبَيانِ وَ اِلاَّ قَدِ اِحْتَجَبْتُمْ عَنْ لِقاءاللَّهِ وَ عَمَّا نَزَّلَ اللَّهُ مِن قَبْلُ فِى الْبَيانِ و لاَتَصْبِرُنَّ فِيهِ فَاَنَّ صَبْرَكُمْ لَمْ يكُنِ اِلاَّ عَلَى النَّارِ وَ انْتُمْ يوْمَئِذٍ لاَتَعْلَمُونَ وَ اِنْ تَعْلَمُونَ لاَتَصْبِرُونَ ولَكِنْ سَتَعْلَمُونَ وَ لَمَّا لاَتُخْلِّصُونَ لِلّهِ انفُسَكُم لاتُوقنون فَلَتُخْلِّصُنَّ انفُسَكُم لِلَّهِ رَبِّكُم لَعَلَّكُم تَسْتَطِيعُنَّ اَن تُخَلِّصُنَّ اَنْفُسَكُمْ لِمَن يظْهِرنَّهُ بِالحَقِّ عَلَى الْعَالَمِينَ وَلتَرَاقِبُنَّ اولَ الظُّهُورِ اَنْ لاَتَصْبِرُنَّ فِى اِمْرالِلِه وَ تَكُونُنَّ عِنْدَهُ لَمِنَ الْجَدِيدِيينَ فَاِنَّ هَذا تُذِلُّ انْفُسَكُمْ اِنْ اَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ آياتُهُ مِنْ قَبْلُ مُوقِنُونَ مَا خُلِقْتُمْ اِلاّ لِذَلِكَ وَ مَا أُمِرْتُمْ بِامْرٍ اِلاّ لِهَذَا فَلاتَحْتَجِبُنَّ عَنْ لِقَاءِاللَّهِ لاَ مِنْ قَبْلُ وَ لاَ مِنْ بَعْدِ وَ كُنْتُمْ بِآياتِ اللَّه لَمُوقنين.

الباب الثّالث من الواحد الثّامن

فِی اَنَّ بَعْدَ ظُهُورِ کُلُّ شَیءٍ هالِکُ اِلاّ وَجْهُهُ فِی یوْمِ الْقِیمَةِ فُرِضَ عَلی کُلِّ نَفسٍ اَنْ یستَغفِرَ مِن شَجَرَةِ الاِلهیةِ بِنَفسِهِ لا بِغَیرِهِ اِلاّ لَهُ عُذرٌ حَقیقی لایمْکِنُ لَهُ اَنْ یحضُرَ بِنَفسِهِ وَیستَغفِرَ مِنهُ سَواءً اَنْ یجیبَهُ بِکَلامِهِ او بِخَطِّهِ وَاِلا یستَغفِرَ عَنِ اللَّهِ بِسَبَبٍ آخَرَ مِنَ الخَطِّ وَغَیرِه

ملخّص این باب آنکه لابدّ یوم قیامت خواهد شد و شجرهٔ حقیقت ظاهر، اگرچه به رضای فؤاد نمی‌توان در حقّ مؤمنین به بیان ذکر نمود کلمهٔ که قبل ذکر شد«کلُّ شیء هالک الاّ وجهه» لعلّ کلّ مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل نشود اثبات ایشان به نفی، بلکه اگر امکان نفی هست مبدّل شود به اثبات، ولی از آنجائی که این خلق مدهوش، همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت، بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را بر پا فرماید و چنین کلمهٔ که اشدّ از هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کلّ از برای نجات عمل می‌کردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است.

فرض است به اشدّ فرض که حاضر شوند بعد از علم به نزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند به سوی او تا آنکه مبدّل فرماید هلاک را به نجات که این است ثمرهٔ مشتغل به اعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کلّ عمل خیر را کند باز از هالکین است الاّ آنکه راجع شود و به همان قولی که هلاک گشته نجات یابد. اگر نظر کنی در ظلّ این کلمه هلاک می‌بینی که کینونیّات و کلّ اعمال به ضرب الله تمام شده که اگر آن روز کسی می‌خواست به این آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمی‌گذاشت زیرا که وجودی که هلاک شده عندالله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدّت این عندالله و نزد اولوالعلم اشدّ از ثمره آن است که به عین بینی ولی چون در عالم حدّی نتوانی فهمید که از اوّل عمر تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظلّ هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمی‌شود الاّ از مبدأ امر که اگر بعد از نزول این آیه به عمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی‌بخشد الاّ آنکه راجع شوی و

یک کلمهٔ از مبدأ اخذ کنی اگرچه به یک کلمه قد اَنجَیناک باشد که این تو را نجات می‌دهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمی‌دهد.

و واجب است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کلّ را از برای نجات می‌کردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمهٔ نجاتی اخذ کنی اگرچه به اشاره باشد. و اگر کلّ ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمهٔ هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمی‌دهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمهٔ نجات می‌دهد تو را تا یوم قیامت دیگر، و اگر بتوانی به اسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود. و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شدی لعلّ از مبدأ جاری گردد کلمهٔ که بعد از موت، تو در جنّت باشی و نار تو مبدّل به نور گردد.

و این اقرب از هر امری است که به اقبال به آن کلّ اعمال مقبول می‌شود مبدّل می‌گردد سّیئه به حسنه اگرچه رایحه جدیدی می‌وزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی و هیچ امری مثل این ازبرای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان، و حدودات و امکنه تو را محتجب نکند ازمبدأ، مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدّل شده باشد. مثل آنکه در ماکو که محلّ ذّل است به ظاهر واقع شود که اینها تغییر نمی‌دهد امرالله را، تصوّر کن وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول‌الله (ص) در جبل مکه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کلّ اهل آن زمان در هالکین داخل شدند و عندالله و عند رسوله و عند اولی‌العلم و نزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود به هلاکت ذکر شدند. و حکم دون ایمان بر ایشان شد. و حال آنکه تا امروز هم به گمان خود در دین خود عاملند. منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من‌یظهره‌الله عامل باشند

به اشدّ تقوی، ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را، عبد عمل می‌کند در راه خدا بلکه راضی به جان دادن می‌شود در راه آن لعلّ نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدأ امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده، منتهی عمل که می‌کند نزد او و اولوالعلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند به قبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد.

قدری از روی بصیرت عمل نموده لعلّ در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید نجات یابید که تا شجرهٔ حقیقت طالع است کلّ امور ممکن، ممکن، ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الاّ تا طلوع دیگر، مثلاً اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول‌الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را، شبهه نیست که آن مبدأ جود نازل می‌فرمود بِاِذْنِ اللّٰهِ قَدْ اَنْجَیناكَ بَعْدَ مَا اهْلَكْنَاكَ فَضْلاً مِنْ لَدُنَّا اِنَّا كُنَّا فَاضِلَینِ و به همین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدأ ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمّه هدی و ابواب و کلّ مؤمنین بل نزد ملائکهٔ سموات و ارض و ما بینهما بل نزد هر شیئی، ولی حال هم که نشد از فضل مبدأ منقوص نگشت شیئی بلکه آن نفس محروم مانْد.

و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله تصوّر کن و مراقب باش دقایق و ساعت یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب به اعظم طوریکه حساب می‌کنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کلّ لاشیء شود چه ثمر محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا.

قسم به ذات مقدّس لم یزل، که روح انسانی نیست در خلق و الاّ نزد استماع این کلمه آب می‌شدند و هرگز خطور نمی‌کرد حیات بر قلب ایشان زیرا که می‌شود که از اوّل عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدأ نجات، چنین حکمی نازل شود که محقّق الصدور است که من عندالله هست زیرا که عجز کلّ را می‌رساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس

در قرآن به محمّد رسول‌الله (ص) و حروف حیّ آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآنی الی ظهور بیان و هر کس در ظلّ حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من‌یظهره‌الله و همچنین ببین هر ظهوری را بما لانهایة الی ما لانهایة و عبادی‌که واقعاً در ظل حروف وجه قرآن بودند، شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند به برکت حبّ ایشان و همان حبّ حروف واحد است در بیان و همچنین اگر واقعاً کسی در بیان در ظلّ حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت نجات می‌یابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حیّ او نمی‌شود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجهه بیان.

و همین سِر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بما لانهایة الی ما لانهایة، مراقب شوید هر ظهوری را، که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجةالله حجّتی است که کلّ ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقّی نماید و به جوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدّل است بر ظهور او و آن وقت ظاهر می‌گردد « اِعرِفوا اللّهَ بِاللّهِ » زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بِحجّتِهِ بوده نه این است که در حین اعرفوا الله بالله حجّت نباشد محتجب نگردی از مبدأ بلکه کور اینقدر ترقّی می‌کند که مسبّحین ملأ اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می‌شناسند بلکه حجّت را به او می‌شناسد نه او را به حجّت.

و بدانکه معرفةالله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمی‌گردد الاّ وَاِعْرِفُوا الحُرُوفَ الْوَاحِدَ بِمَرَاتِبِ ذِكْرِهِمْ بِما يظْهَرُ مِنْ عِنْدِ واحِدٍ الاَولِ اِذ كُلٌّ لَم يكُن اِلاّ مِن تَكَثّرِ ذلِك الواحدِ الاولِ اَفَلا تَتَّقون؟ و مراد از تکثّر تجلّی او است به او در صقع او به نفس او نه این است که حرف اول حروف حیّ شود یا حروف حیّ اعداد متکثّره شوند بلکه به هدایت واحد اوّل کلّ مهتدی می‌شوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی‌بینی الاّ تجلّی اوّل وجود را به نفس او در حدّ او، چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدیّن است به دین رسول‌الله (ص) که اعلای خلق است این است قصد از تکثر کلّ اعداد از واحد اوّل وَلَتَتَوَكَّلُنَّ عَلَى اللَّهِ يوْمَ الْقِيمَةِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و مراد از این توکلّ

نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجّاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکّل کردم مرا نجات ده یوم قیامت، بلکه آن روز توکّل تو این است که شجرهٔ حقیقت که ظاهر می‌شود ایمان آوری به او و یقین کنی به آیات او که آن وقت توکّل بر خدا کرده و تضرّع تو نزد او مثمر شده و الاّ هیچ نبیی مبعوث نشده الاّ آنکه امّت خود را امر بر توکّل بر خداوند نموده و شبههٔ هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکّل کند نجات می‌دهد او را از هر شیئی که محزون سازد آن را ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حقّ مانده؟ و حال آنکه کلّ خود را متوکلّ علی الله می‌دانند بطوریکه در مابین خود دارند هرکس به لسان خود.

قدری تعقّل نموده که امر به توکّل یا در کتاب‌الله هست یا امر رسول یا امر حروف حیّ یا امر متّبعین حروف واحد ولی ببین که کلّ راجع می‌شود به نفس ظاهر در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقّی هست مبدأ آن رسول‌الله (ص) هست و حال آنکه الی ما لانهایة از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکّلی، الوف الوف می‌توان بیان نمود وَلَتَتَوَكَّلُنَّ عَلَى اللَّهِ ثمّ بِاللهِ و آیاتهِ تُوقنون.

الباب الرّابع من الواحد الثّامن
فِی اَنَّ کلَّشَیءٍ أَعْلَاهُ لِلنّقطةِ وَ أَوْسَطُهُ لِلحُروفِ الحَی وَ أَدْنَاهُ لِلْخَلْقِ

ملخّص این باب آنکه اگر کلّ را تربیت کنند بر فطرت آیات و اعظمیّت حجّت آن عندالله و عند اولی الالباب لعلّ در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان به حقّ و این است جوهر کلّ علم زیرا که دون این اگر کلّ علم را دارا باشد لاشیء می‌شود و حکم دون ایمان درحقّ او می‌شود و اگر هیچ علم نداشته باشد الاّ همین، جوهر کلّ علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مِثل آن در هر ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی می‌شوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی‌تر و ادنی ادنی‌تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن ظهور هست از برای آن نفس مؤمن می‌توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده.

مثلا اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفر به من‌یظهره‌الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و همچنین این رشته حکم است و حدّ کلّ اعداد را ادراک کن و هر شیئی که عِدل او ممکن نباشد از برای واحد اوّل است و همچنین درجه به درجه تا به کلّ اعداد منتهی می‌شود. این است استحقاق هر موجود در مبدأ وجود که اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله سیصد و شصت و یک قطعهٔ الماس نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سیصد و شصت و یک نفر در یک یوم به او ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد را به آن اعداد همین قسم به درجات این اعداد عطا می‌کند.

و همچنین در هر شأن سرّالله را جاری بین و حکم‌الله را ظاهر لعلّ یوم قیامت سبقت گیری به اقرار بر تصدیق به حقّ در حین ذرّ الست بربّکم به قول بلی و در حین هر ذرّی به ظهور اجابت آن و ملتفت باش که از برای هر شیئی ذرّی است که مثلاً اگر یک ذرّ از طین را بردارد و بفرماید

که این طین وجود بدیع فطرت اوّل است یا به هر اسمی که ذکر کند اگرچه به نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت نکنی او را در ذرّ طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابة الله ننموده اگرچه در رتبه کینونیّت در حین الست بربّکم بلی گفته ولی در این صقع ناقص می‌گردد از رتبه وجود خود.

چه فرق است که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذرّه طین، مقصود اطاعت امر او است نه آن و اینکه اگر آن وقت محتجب شوی از ذرّ طین به امر او محتجب ماندهٔ از سرّ وجود و اگر کلّ خیر کنی در ظلّ قول لم یسجُد اوّل از برای آدم وارد شده و اگر بگوئی کلّ اطاعت را می‌کنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امرالله در حقّ تو نازل می‌شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اُرید لا مِن حیث تُرید اگرچه ممتنع است که شجرهٔ حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان اون را کلّ نتوانند یقین نمود. ولی این از برای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که به آن آمنوا بالله و آیاته شده به همان امر لاتَحزَنُنَّ نفساً شده اگرچه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر به امر هستی چرا از یک امر محتجب و بر امری ثابت.

این است که تراقب کلّ اوامر الهیّه از شئون تقوی بوده و هست ولی به شرطی که از مبدأ امر محتجب نگردی در هر ظهوری، و الاّ شبههٔ نیست که در آن ظهوری که هستی به اوامر آن عمل می‌کنی اگر متدیّن به دین خود هستی و الاّ خود عصیان خود را شاهدی و « كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيكَ حَسِيبًا» ثمرهٔ آن اینکه لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من‌یظهره‌الله محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کنند امر او امرالله بوده و هست و هر که لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کلّ‌شیء کند و چه در تسع تسع عشر عشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضّه است در آن ظهور ولَتَعْرِفُنَّ حُدُودَ انفُسِكُم ثُمَّ يوْمَ الْقِيمَةِ بِمَا قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ لَتَقْدِرُونَ.

الباب الخامس من الواحد الثّامن

فُرِضَ عَلَى مَنْ يقْدِرُ اَنْ ياخُذَ ثَلاَثَ الْمَاسٍ عَدَدَ الْبِسْمِ وَ اَربَعَ لَعَلِ اَصفَرٍّ عَدَدَ اللّهِ وَ سِتَّةَ زُمُرُّدٍ عَدَدَ الاَمْنَعِ وَ سِتَّةَ ياقوتٍ عَدَدَ الاَقْدَسِ اَنْ ياخُذَها وَ يسْلِمُ مَن يظَهرَهُاللّه وَ حُرُوفَ الْحَى فِى يوْمِ ظُهُورِهِمْ

ملخّص این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کلّ وجود در بیان است و کلّ بیان در واحد اوّل و واحد اوّل در نقطهٔ اوّل و از آنجائی که در یوم قیامت حشر کلّ بر درجات واحد می‌شود و کلّ این واحد به امر واحد اوّل واحد است و در کلّ یک ماء حَیوان دیده می‌شود که امرالله باشد و از آنجائی که هر شیئی در صقع خود تا مشابه نشود این واحد را، کامل در حدّ خود نمی‌گردد و مدّل علی الله نمی‌شود.

از این جهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرّد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر درنزد او تشابه به واحد اوّل به هم رساند و اگر تواند در ظلّ مِلک واحد اوّل وارد آورد و الاّ در ظهور من‌یظهره‌الله به امر او به حروف حیّ او عطا کرده شود که این موهبهٔ است من عندالله از برای واحد اوّل در آن ظهور و بهاء کلّ عِدل بهاء واحد اوّل باید باشد تا مستدلّین از سِرّ توحید محتجب نمانند و اگر در آن ظهور کلّ به این طاعت مفتخر گردند به واحد متکثّر عطا خواهد فرمود مالک کلّ وجود و اگر کسی نزد او باشد و مُشرق شود شجرهٔ حقیقت، و قدر ذکر شیء در حقّ او صبر نماید بقدر همان نار می‌گردد از برای آن و سزاوار است که مستدلّین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت، و خلق و رزق و موت و حیات، و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر، و نار و هواء و ماء و تراب، و فؤاد و روح و نفس و جسد، و نور ابیض و اصفر و اخضر و احمر، در ظلّ حروف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کلّ دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت را درک نماید واللّهُ يؤْتِ الفَضْلَ مَن يشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَيؤْتِينَّ مَن يشاءُ مِن مُلْكِهِ ما قُدِّرَ مِنْ عِنْدِهِ اِنَّه كانَ جَواداً مُحِيطاً.

الباب السّادس من الواحد الثّامن

فِی اِذْنِ التَّلْطِیفِ بِاَنْ یطَهِّرَنَّ فی کُلِّ اَرْبَعَةِ اَیامٍ بَاَنْ یدخُلَنَّ بَیتَ‌اَلْحَرِّ و اَخذَ شَعْرِ کُلِّ الْبَدَنِ بِالنُّورَةِ فِی کُلِّ ثَمانِیَةِ اَیامٍ اَوْ اَرْبَعَةَ عَشَرَ اَیامٍ وَ اَخْذِ الاَظْفَارِ وَ اسْتِعْمَالُ الْحَنَا کُلَّ الْبَدَنِ وَ کَتَبَ الرِّجالُ عَلَی صُدُورِهُمْ الرَّحْمَنَ وَ النِّساءُ اَللَّهُمَّ وَالنَّظَرَ فی المِرآتِ فی کُلِّ یومٍ وَ لَیلَةٍ

ملخّص این باب آنکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و نظافت به اعلی مایمکن در امکان، و اگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و ما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هرچه اقرب‌تر شود اقرب به تلطیف بوده و هست.

و حنا اذن داده شده چه کلّ بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محلّ حبّ‌الله هست به کلمه اللهّم در اولوالدّوائر و الرّحمن در اولوالهیاکل بر احسن خطّ به اسباب آن، که منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده و نَوره اگر عادت باشد نفسی را به فصل حرف حاء ذکر شده و بر یدین و رجلین اگر دأب نبوده محبوب نبوده باشد از برای او ولی در کلّ بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمی‌شود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع می‌گردد به اذن‌الله.

و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خَلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسنِ حسن خود و الاّ استغفار کند محبوب خود را که کلّ کینونیّات در فطرت اوّلیّه به احسن جمال خلق شده و اگر حجابی به هم نرساند از ظهور آن بر صورت خلقِ کینونیّت مصّور می‌گردد و اینکه در لیل معروف به نهی است مبدأ آن من کتاب‌الله ذکر نشده و در هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و آن بین یدی‌الله واقع شود کُرهی از شیئی به شیئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الاّ لاجل یوم ظهورالله که اگر نفسی بین یدی‌الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبّی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتّی اگر نفسی بر جسد خود علم به ذرّه به هم

رساند یا در لباس خود عِدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی‌الله به آن حال نازل شود لعلّ کلّ در بیان مربّی به این تربیت شده لعلّ در یوم ظهور حقیقت ما یَکره در مؤمنین به خود مشاهده ننماید کور درجه به درجه و شیئا فشیئا ترقّی می‌نماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل می‌کند او را چگونه که با اون صبر کند ولی هنوز به آن درجه اهل این ظهور نمی‌توانند سیر نمود اگر به فاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوب‌تر بوده عندالله.

و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای اون نباشد که به حبّ اون تلطیف را به او عطا کرده می‌شود ثواب آن، ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوهٔ او ممکن است در نفس خود اظهار نماید. زیرا که شجرهٔ حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و می‌شناسد کلّ را و می‌بیند او را ولی کسی او را نمی‌شناسد و به عین او، او را نمی‌بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می‌شود در کلّ‌شیء چه بسا در بیتی که هست نه پدر می‌شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق، مَثل آن را مثل ظهور رسول‌الله بین قبل از بعثت و مَثل ظهور نقطهٔ بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظلّ او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد به نفس خود تا منتهای شأنی که روح به عرش دیگر تعلّق گیرد و می‌بیند کلّ را که کلّ به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند از اوّل وجود تا آخر و کلّ به شیئیّت او قائمند ولی کسی عارف نمی‌شود او را الاّ آنکه بشناساند او را نفس خود به آیات خود و نمی‌شناساند الاّ حین ظهور خود که حکم عرفان بر کلّ شود و آیات عزّت از مطلع قدس او مشرق گردد طُوبِی لِمَنْ یدْرِکُ لِقَاءَاللَّهِ یوْمَ ظُهُورِهِ وَکانَ عَلَی شَأْنٍ لَمْ یشْهِدِ اللَّهُ عَلَی ظاهِرِهِ دُونَ ما یحِبُّ اِنَّهُ کانَ لَطّافاً لَطِیفاً قُلِ اللَّهُ اَلطَّفُّ فَوقَ کُلِّ ذا لُطفٍ لَنْ یقْدِرَ اَنْ یمْتَنِعَ عَنْ ظُهُورِ لُطْفِهِ مِنْ اَحِدٍ لاَ فِی السَّمَوَاتِ وَ لاَ فِی الاَرْضِ وَ لاَ مَا بَینَهُمَا اِنَّه کانَ لَطَّافاً مُتَلَطِّفاً لَطِیفاً.

الباب السّابع من الواحد الثامن
فِی الچاپِ وَ الأمرِ بِهِ

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظلّ او انشاء شود بر طبق او الی ظهور من‌یظهره‌الله که آنوقت اگر کلّ به شأنی مقدّر شده که توانند به احسن خطّ حفظ کلمات‌الله نمود که امر خواهد فرمود و الاّ آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن، دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمی‌ماند عندالله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که به آن مذکّر شود من‌یظهره‌الله را به احسن خطّ نه به آنچه دأب این زمان است که هر خطّی که می‌رسد چاپ می‌زنند به جائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضّه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کلّ مؤمنین می‌بود هر آینه اذن داده نمی‌شد ولیکن حال که کلّ در فضل و جود حقّ ساکن هستند به اذن او.

ولی هر کس تواند که بیان را به احسن خطّ نویسد بهتر است از برای اون تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آن را ذَلِكَ مِن فَضْلِ اللَّهِ یخْتَصُّ بِهِ مَن یشاءُ مِن عِبَادِهِ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ العَظِیمِ بدانکه احترام قرآن نیست الاّ به احترام نسبت او الی الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کلّ ارواح در قرآن راجع می‌شوند به ارواح حروف حیّ آن، چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست به قول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق و کلّ حروف حیّ راجعند به نقطۀ فرقان که رسول‌الله (ص) باشد و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی الله است بما یَعود الی نفسه زیرا که امکان از حدّ امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کلّ ارواح علّیّین او راجع می‌گردد به باب اوّل که من‌یظهره‌الله باشد و کلّ ارواح دون علّیّین اون راجع می‌گردد به اول دون حقّ که ساجد نشود از برای او و همچنین کلّ کتب سماویّه را مشاهده کن که احترام کلّ به نسبت او الی الله هست و لم یزل حیّ بوده و هست باینکه از ظهورات قبل مرتفع می‌شود و متّصل می‌گردد به ظهورات بعد.

شبههٴ نیست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقّهِ آن راجع شد به سوی قرآن و آنچه که نشد از دون علّیّین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین به قرآن ارواح آن در علّیّین بوده و الاّ دون آن ذکر می‌شود و همچنین در بیان آنچه که به من‌یظهره‌الله ایمان آورند ارواح علّیّین اون هستند و اگر نفسی به هم رسد که ساجد نشود او است کلّ دون علّیّین ولَتَصنَعُنَّ فیما اَنتُم بهِ تَهتَدونَ عَلَی اَحْسَنِ خَطٍّ اَنْتُمْ عَلَیهِ تَقْتَدِرُونَ.

الباب الثّامن من الواحد الثّامن

فِی جوازِ تَبْعِیضِ الشَّعْرِ فِی الرَّأْسِ لِلبَنِینَ وَ اَخْذِ شَعْرَ الْوَجْهِ لِقُوَّتِهِ وَ الصَّلَوةِ فِی العَبا لا دُونَهُ مِن الْجُبِّهِ فَاِنَّهُ لایحِبُّه اللّهُ

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر صورت حَسَن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبا به شأنی که ظاهر نشود از یدین او الاّ رؤس انامل که اقرب به وقر بوده و هست و صلوة در جبّه محبوب نبوده و نیست الاّ حین اضطرار که آن وقت اذن داده شده کلّ این شئونات از برای آنکه لعلّ در یوم قیامت شیئی دون حبّ الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلّین استدلال نمایند جائی که به جسد عَرَضی خداوند راضی نشود دون حبّ را چگونه است حکم اجساد ذاتیّه و انفس و ارواح و افئده که مَحال تجلّی واحد اوّل است فَلَتَتّقُنَّ اللّهَ اَنْ یا اُولی التَّقَوِی یوْمَ الْقِیمَةِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

الباب التّاسع من الواحد الثّامن

وَلْیکْتُبْ کُلُّ نَفْسٍ اسْمُهُ وَ ما قَدْ عَمِلَ مِنْ خَیرٍ وَ دُونِهُ مِن اولِ ظُهُورِ الأَمْرِ الَی یوْمِ غُرُوبِهِ وَلَیحفَظُنَّهُ الأُوصِیاءُ اِلَی یومَ یظهَرُ فیهِ الشَّجَرَةُ

ملخّص این باب آنکه از مبدأ ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود به خطّ خود یا به خط دیگری آنچه در بیان کسب نموده، و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده، تا آنکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند، و الاّ می‌شود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل می‌کرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها به انجیل عمل می‌کنند.

و همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امرالله را و محتجب ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع می‌گردد و غارب، چه بسا وقتی که قیامت بر پا می‌شود در آن ارضی که قیامت بر پا می‌شود خود اهل آن مطّلع نمی‌شوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمی‌کنند از این جهت به ایشان نمی‌گویند مثل ظهور رسول‌الله (ص) چونکه نتوانستند متحمّل شد به غیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را.

و آن یومی است بسیار عظیم شجرهٔ که لم یزل نطق او اِنّنی انا الله لا اله الاّ انا بوده ظاهر می‌شود و کلّ محتجبین گمان می‌کنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در مُلک او الی ما لانهایة به ادنی مؤمنین به او در ظهور قبل او صدق می‌شود از او منع می‌نمایند چنانچه در ظهور رسول‌الله (ص) اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود می‌دانستند چگونه هفت سال در جبل حایل می‌شدند ما بین او و بیت او.

و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان اگر آن اسم را منع نمی‌کردند چگونه می‌توانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه کینونیّت ایمان به قول او خلق می‌شود. این است که چون اعین افئده

ندارند نمی‌بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الاّ یومی است مثل کلّ ایّام الاّ آنکه ظهورالله در آن ظاهر است.

و ثمرهٔ امر این باب آنکه لعلّ در آن روز چشم اون باز باشد که بیند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن می‌شود و آنچه که نقطهٔ بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد به سوی آن و خداوند او را نازل فرمود به من، این است آنچه او کسب نموده در قیامت، کلّ هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند، لعلّ ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی‌الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند و الاّ شب و روز گریه می‌کنند و محبوب ایشان ظاهر می‌شود و نمی‌شناسند. مثل آنکه منتظرین احمد موعود را کلّ نصاری منتظرند و تضرّع از برای ظهور او می‌کنند و حال آنکه حال هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن می‌گذرد.

بینا باش به عین فؤاد خود آن روز که محتجب نمانی و قیامت بر پا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اِخبار تو، ولی اگر شنوی و او است اِخبار من‌یظهره‌الله اگر قبول کنی. وَلَتَتَوَكَّلُنَّ عَلَى اللّهِ رَبِّكُم الرَّحْمنِ ثُمَّ مَا تَكْسِبُنَّ مِن خَيرٍ وَ دُونِهُ مِن قِيامَةٍ الى قِيامَةٍ تَكْتَسِبُونَ.

الباب العاشر من الواحد الثّامن

فِی اَنَّ الَّذِی رَبِّی فِی الطَّائِفَةِ حِلٌّ لَهُ النَّظَرُ وَ التَّکَلُّمُ سَواءً کانَ ذَکَراً اَوْ اُنْثی وَ اِذْنٌ لِمَنْ یرِیدُ اَنْ یتَکَلَّمَ مَعَ النِّساءِ اَو هُنَّ مَعَ الرِّجالِ عَلَی قَدْرَمَا یثْمِرُ بَینَهُمَا و اِنْ لا یتَجَاوَزَانِ عَلَی قَدْرَ ثَمانِیة عِشْرِینَ کَلِمَةً خَیرٌ لَهُمَا

ملخّص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طائفهٔ تربیت کرده شود بر نظر و تکلّم سواء آنکه بر هیکلِ هیکل باشد یا دائره، و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلّم مرء با مرئه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر، و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب به تقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طائفه عرف اون است نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طائفه گویند لعلّ یوم قیامت به سعهٔ این امر از اخذ فیض از مبدأ، نفسی محتجب نگردد و اگر شجرهٔ محبّت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فَلَتَتَّقُنَّ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تُفلِحُون.

الباب الحادی و العشر من الواحد الثّامن

فِی غُسْلِ الْمَیتِ ثَلاَثَ مَرّآتٍ عَلَی ذَلِکَ التَّرْتِیبُ الاَولُ الرَّأْسَ وَ تَقُولُ[۱۹] یا فَرْدُ ثَمَّ الْبَطْنَ و تَقولُ[۲۰] یا حَی ثُمَّ الْیمِینَ و تَقُولُ[۲۱] یا قَیومُ ثُمَّ الشِّمَالَ وَ تَقولُ[۲۲] یا حَکَمُ ثُمَّ رِجْلَ الأیمنِ وَ تَقُولُ[۲۳] یا عَدْلُ ثُمَّ رِجْلَ الأَیسَرَ وَ تَقُولُ[۲٤] یا قُدُّوسُ بِمَاءٍ اَوْ بِمَا شَاءَ مِنْ کَافُورٍ وَ سِدْرٍ وَلَیکَفُنُنَّهُ بِخَمسِ لُبِسٍ وَ یجعَلُ الْخَاتَمَ فِی یمِینِهِ بِمَا هُوَ مَکْتُوبٌ عَلَیهِ فِی الرِّجَالِ وَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ الارض وَ مَا بَینَهُمَا وَکَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً وَ فِی النِّسَاءِ وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَوَاتِ وَ الارض وَ ما بَینَهُمَا و کانَ اللهُ علی کلِّ شَیءٍ قَدِیراً

ملخّص این باب آنکه کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ بر یک نهج جاری می‌بیند.

و اذن داده شده در مقام غسل میّت یک مرتبه واجب و الی الثلاثة او الخمسة اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می‌شود در لا اله الاّ هو و لا اله الاّ انا و لا اله الاّ الله و لا اله الاّ انت و لا اله الاّ الّذی و چنین نفسی اگر در ظهور می‌بود و در سنه اوّل مؤمن می‌گردید به ظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی می‌گشت به آخر مراتب توحید.

از این جهت است که یک دفعه واجب گشته و مراتب رباع کلّ خواهند متحمّل شد اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال به ثناء و حمد الهی ذاکر گردد او را، و به آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن

[۱۹] در نسخه میرزا فضل الله نوری و نیز نسخه ۲۴ یقول ثبت است.

[۲۰] در نسخه میرزا فضل الله نوری و نیز نسخه ۲۴ یقول ثبت است.

[۲۱] در نسخه میرزا فضل الله نوری و نیز نسخه ۲۴ یقول ثبت است.

[۲۲] در نسخه میرزا فضل الله نوری و نیز نسخه ۲۴ یقول ثبت است.

[۲۳] در نسخه میرزا فضل الله نوری و نیز نسخه ۲۴ یقول ثبت است.

[۲٤] در نسخه میرزا فضل الله نوری و نیز نسخه ۲۴ یقول ثبت است.

لایق است که به همان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسّر است به ماء ورد یا طیب دیگر معطّر نمایند.

و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهای درجات قُطُن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جایز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اوّل و آخر با او دفن نمودن سبب می‌گردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت، و در جنّت الهی به آنچه ما یحبّ او بوده و هست متلذّذ گردد. و بر ید یمین او خاتمی منقوش اذن داده شده در رجال و لله ما فی السّموات و الارض و مابینهما وکان الله بکلّ‌شیء علیماً و در نساء و لله ملک السّموات و الارض و ما بینهما وکان الله علی کلّ‌شیء قدیراً و تقلّب میّت را در هر حال به شأنی نموده که دون وقار و سکون در حقّ او جاری نگردد.

زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء سته یا مطلق اسم الله از اوّل انتقال آن تا آخر به قلب یا به لسان مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر میّت به ایمان به آن ظهور، قبض روح شود در جنّت الهی متلذّذ خواهد بود و الاّ در نار است. و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود. چنانچه از یوم ظهور رسول‌الله (ص) تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان به او قبض روح شده در جنّت داخل نشده و همچنین از اوّل ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن به ملائکه که موکّلند بر او و داخل جنّت می‌گردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان به بیان قبض روح شود اگر عمل ثَقَلین نماید که نفع به او نمی‌بخشد.

و اگر بعد از موت او کلّ خیرات از برای او شود که نفع به او نمی‌بخشد الاّ آنکه ایمان آورد به خداوند و آیات او و اطاعت نماید محبوب خود را به آنچه در بیان نازل فرموده لعلّ آن وقت درک کند او را رحمت الهی، و در جنّت خلد مخلد گردد و مراقب باش ظهور من‌یظهره‌الله

را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه بگوئی بلی تأمّل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند در نزد هر ظهور از هر نفسی،

مراقب باش که در صعق‌های یوم قیامت بیرون نروی که صعق‌های آن روز ظهورات حزنی است که وارد می‌شود و آیات ممتنعهٔ است که ظاهر می‌گردد در حقّ ظاهر به ظهور یا ارياح جنّتی است که از صبح ازل می‌وزد بر هیاکل افئدهٔ کلّ موجودات، مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کلّ را مشاهده می‌کنی و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد، یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح آن،

قُل اللَّهُ يتَوَفَّيكُمْ بِامْرِهِ ولَيأْمُرَنَّ المَلائكَةَ اَنْ يقْبِضَنَّ عِبَادَهُ المُؤْمِنِينَ و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض می‌فرمایند به امر خداوند، روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض می‌نمایند چنانچه هر کس در ظلّ بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالیند و هر کس در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمی‌آیند. زیرا که مؤمن مسّ نمی‌کند او را چگونه به مَلَک رسد و اگر کشف غطا شود از عیون شیاطین، آنها هم نمی‌کنند از شدت حرارت نار در آن الاّ آنکه چون در حجابند قبض روح می‌کنند و به خزانه نار می‌سپارند و روح مؤمن بین یدی‌الله حاضر می‌شود و همین قسم روح دون مؤمن در حدّ خود، خداوند نظر بر او نمی‌افکند و امر می‌فرماید به نار که اون را بگیر.

و توکّل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند و از برای خداوندی که عبادت کردهٔ چون بر سبیل نبودهٔ جزا داده نشوی یُوصیکم الله فی انفسِکم ثمّ کلُّ عبادِهِ لعلّکم تَتقون.

الباب الثّانی و العشر من الواحد الثّامن
فِی اَحْکامِ مَحلِّ الضَّربِ

ملخّص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن به شصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال بر او است که وارد شود در آن محلّ در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد، تخلیص نماید خود را و در آن محلّ، پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل می‌کند و عفو شده بر سکّان غیر، این حدّ و اگر نشده بود که می‌توانست از امرالله منحرف گردد ببین فضل حقّ را و مشاهده کن حدّ خلق را،

خدا دانا است که در این سبیل چقدرها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بر دارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کلّ عمل می‌کنید ولی از مبدأ امر محتجب و کلّ از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب راضی می‌شدید این حدودات بر کلّ جاری نمی‌شد حال یکی محتجب می‌شود و کلّ خلق به او، محدود به حدود الهی می‌گردند.

و اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله همّت کنید بر ایمان به خدا که ایمان به او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبّت خدا، که محبّت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمی‌شود که کلّ تا یوم قیامت به اون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر مایشاء و مشیّت قاهره او بر مایرید.

لعلّ در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را ردّ نکرده و خود از آنها محتجب‌تر شوی مثل آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را ردّ می‌کنید و خود محتجب‌تر شده‌اید وَلَتَتَّقُنَّ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ اَنْ لاَتَرْضَنَّ لاَحَدٍّ دُونَ ما تَرْضَنَّ لاَنفُسِکُم لَعَلَّکُم یوْمَ الْقِیمَةِ عَلَی اللَّهِ لاَتَحْکُمُون.

الباب الثّالث و العشر من الواحد الثّامن
اِذْنٌ اَنْ يكَبِّرُنَّ عَلَى النُّقْطَةِ خَمْسَ وَ تِسْعِينَ مَرَّةً فِی اُولِيهَا وَ اُخْرِيهَا

ملخّص این باب آنکه چون شجرهٔ حقیقت مرآةالله بوده و هست و در او دیده نمی‌شود الاّ الله از این جهت امر شده که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اوّل نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن، از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حیّ از آن واحد بلا عدد ظاهر می‌گردد و کلّ مراتب اعداد متکثّره واحداً واحداً از واحد اوّل متجلّی می‌گردد لعلّ در یوم قیامت در حین ظهور شجرهٔ حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مرآت کلّ حروف حیّ را مشاهده می‌کنی نه بطوریکه در نفس حروف مشاهده می‌کنی بلکه قدرت صرفه بر تجلّی به آنها که مدلّ گرداند آن مظاهر را بر ذات خود.

همچنین کلّ مراتب اعداد را به لسان می‌گوئی لله عاملم ولی آن روز ظاهر می‌شود اگر صادق بودهٔ اگر در حین ظهور من‌یظهره‌الله از برای او عمل کردهٔ لله عامل بودهٔ و الاّ صادق نبودهٔ در عمل خود. هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل می‌کرده ازبرای او عامل خواهد بود و الاّ عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول‌الله (ص) اگر نفسی عامل بوده لله از حروف انجیل از برای رسول‌الله اظهار ایمان می‌نمود. و همینقدر که نشد علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجرهٔ بیان اگر عاملی از برای خدا هست نفسی است که عمل می‌کند لله به اتّباع او و الاّ خالص نبوده که اگر خالص می‌بود لدون الله نمی‌شد فَلَتَتَّقُنَّ اللَّهَ يوْمَ ظُهُورِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحون.

الباب الرّابع و العشر من الواحد الثّامن

فِی اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ اَنْ یتلُو مِن آیاتِ البَیانِ فِی کُلِّ یوْمٍ وَ لَیلةٍ سَبعَمِأةٍ[25] آیةً وَ اِنْ لَمْ یقْدِرْ فَلْیذْکُر اللَّهَ سَبعَمِأةٍ[26] مَرَّةً

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است، و سرّ آن اینکه عدد هفت اللّهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر می‌گردد.

و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفت صد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفت صد مرتبه اللّٰه‌اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود به من‌یظهره‌الله تا کینونیّت آن لایق شود که مدّل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حدّ عدد گردد و نبیند الاّ واحد بلا عدد را.

نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنّت است و دون مؤمن اصحاب نار، و جنّت را معرفت من‌یظهره‌الله یقین کن و طاعت او، و نار را وجود من لم یَسجد له و رضای او، چه در آن یوم خود گمان می‌کنی که از اهل جنّت و مؤمن به او هستی ولیکن محتجب می‌شوی و در اصل نار، مقرّ تو است و تو خود نمی‌دانی تصوّر کن ظهور او را مثل ظهور نقطهٔ فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور، اصحاب جنّت نبود تا پنج سال الاّ امیرالمؤمنین (ع) و هر که در آن یوم مؤمن به حضرت بود سرّاً، و کلّ اصحاب نار بودند و گمان می‌کردند که اصحاب جنّتند.

و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر

---

[25] مائة : در نسخه فضل الله نوری و نسخه ۲۴ است.

[26] مائة : در نسخه فضل الله نوری و نسخه ۲۴ است.

گوشهٔ مدرسه آن لایُحصی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور، در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او، قمیص نقابت را می‌پوشد. این است سرّ کلام اهل بیت (ع) در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من‌یظهره‌الله بین، اشخاصی که خطور نمی‌کند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کلّ به تبعیّت ایشان می‌کنند در وَرَع چه بسا اصل نار می‌گردند اگر ایمان به او نیاورند.

و عبادی که کسی خطور شأن در حقّ ایشان نمی‌کند چه بسا به شرف ایمان قمیص ولایت از مبدأ جود می‌پوشند زیرا که به قول او خلق می‌شود آنچه در دین خلق می‌شود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن، مثل آنکه در ظهور رسول‌الله (ص) اوصیاء به قول آن وصی گشتند. ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا می‌کند، خلق او در حقّ او اسم مؤمن که در ادنی خلق او است بر او منع می‌کنند. قسم به ذات مقدّس لم یزل که اگر کلّ اهل بیان مؤمن شوند به آن شمس حقیقت مثل آنکه اوّل من آمن به او به او مؤمن شود هر آینه می‌پوشاند او را قمیص اسم خود که در کینونیّت او دیده نشود الاّ او، و اگر اسم او عظیم است اعظم می‌کند و منسوب به خود می‌گرداند و در کتاب نازل می‌فرماید الله لا اله الاّ هو الاعظم الأعظم.

ببین کسی که این است بحر جود او که لاشیء محض را از ساحت فَنا به ساحت قدس بقائی می‌رساند که در کینونیّت فؤاد او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر در مشیّت او دیده نشود الاّ مشیّت مظهر او، این است جود فیّاض لم یزل و منّان، لایزال که هر کس را خواهد قمیص فنا پوشد چون بیند که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب، چنانچه دید رسول خدا (ص) که کلّ مؤمنین به انجیل خدا را می‌پرستند و مؤمنند به آنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجبند از نفس او، که احتجاب از او، احتجاب از خداوند است. از این جهت حکم لدون الله کرد در حقّ ایشان.

و همچنین در نقطهٔ بیان بین. و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله که اگر کلّ در آن روز نظر به مبدأ دلیل و جوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان نمی‌ماند که تصدیق نکند او را، مثل آنکه اگر در ظهور نقطهٔ فرقان کلّ مؤقن بودند به قرآن از قبل، هر آینه یک نفر نمی‌ماند الاّ آنکه حین استماع آیات‌الله اقرب از لمح بصر ازصراط می‌گذشت. نه این است که منتی باشد شما را ای اهل بیان به ایمان به او بلکه اگر ایمان نیاورید خود لدون الله می‌شوید بلکه همّت کرده ایمان آورده که لله شوید و از نار به نور مبدّل شوید و الاّ او غنی است از کلّ ما سوی مثل آنکه اگر امروز کلّ ما علی الارض ایمان آورند به بیان، خود از نار نجات می‌یابند و داخل جنّت می‌شوند. واز ذکر لدون الله که اشدّ از هر نار است نجات می‌یابند و داخل در جنّت لله می‌شوند که اعظم از هر جنّت است و از ذکر کاف نجات می‌یابند و در ظلّ ایمان داخل می‌شوند.

و الاّ نقطهٔ حقیقت لم یزل و لایزال غنی بوده است از کلّ‌شیء و کلّ مفتقر بوده‌اند به سوی او به وجود کینونیّت خود که اگر کلّ ما علی الارض در یوم ظهور رسول‌الله (ص) ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود در نار مُخلّد مانده.

در هر ظهور خود همّت نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل، و الاّ ظاهر به ظهور مستغنی است هیچ شیئی نیست الاّ آنکه و به کینونیّت از برای او ساجد است لله عزّ و جلّ اگرچه خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه به ظهور قبل او مؤمن است.

ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده، و بر مظهر آن آنچه نباید کردند. این است که یک دفعه کلّ اعمال لدون الله می‌شود و عامل ملتفت نمی‌شود چنانچه کلّ ملل به همین حُجب محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کلّ به آن ظهور مؤمن شوند زیرا که کلّ به آن قائمند. وَلَتَتلَوُنَّ الْبَیانَ عَلَی لَحْنِ حُزْنٍ فِی آناءِ اللَّیلِ وَ اَطّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّکُم بِاسْمِ‌اللَّهِ تَجذِبُونَ ثُمَّ لَاَسْماءِ‌اللَّهِ تَحْزَنونَ.

الباب الخامس و العشر من الواحد الثّامن

فِی اَنْ فُرِضَ لِکُلِّ اَحَدٍ اَنْ یتَأَهَّلَ لِیبْقِی عَنْهَا مِن نَفسٍ یوَحِّدُ اللَّهَ رَبَّهَا وَ لابُدَّ اَنْ یجْتَهِدَ فِی ذَلِکَ وَ اِنْ یظْهَرَ مِن احِدِهِما ما یمنَعُهُما عَن ذلِکَ حِلٌّ عَلَی کُلِّ واحِدٍ بِاِذْنِ دُونِهِ لَاَنْ یظْهَرَ عَنْهُ الثَّمَرَةُ وَ لَایجُوزُ الِاقْتِرَانُ لِمَنْ لَایدْخُلُ فِی الدِّینِ وَمَنْ کَانَ مُقْتَرِناً بِنَفْسٍ یجِبُ عَلَیهِ الِافْتِراقُ اِذا شَاهِدَ مِنْهُ دُونَ الایمانِ بِالْبَیانِ وَ لَمْ یحِلْ عَلَیهِ اَوْ عَلَیها شَیءٌ اِلاّ اِذا یرْجِعُ فِی الْبَیانِ وَ قَبْلَ اَنْ یرفَعَ اَمْرُ اللَّهِ فِی یوْمِ مَنْ یظهِرُهُاللّٰهُ اِذْنٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُون

ملخّص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان به او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده، اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن، آن را ذکر کند به خیر.

و امر شده در بیان به اشدّ امر حتّی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود اختیار اقترانی به اذن آن، تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل ورقی شود از اوراق جنّت اگر ایمان آورد به من‌یظهره‌الله، و الاّ ورقی می‌گردد از اوراق نار، و اگر موجود نشود اولی است. عدم آن از وجود آن بهتر است، و حلال نیست اقتران الاّ با نفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری به ظاهر آن ظهور، و اگر احدهما اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمی‌شود از برای آن و منع کرده می‌شود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن. زیرا که مالک کلّ‌شیء خداوند است عزّ و جلّ و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیئی و آنچه بر ایدی غیر مؤمنین می‌بینی به غیر حقّ است که اگر حقّ مقتدری باشد نَفَس‌های ایشان را از ایشان منع می‌کند الاّ آنکه ایمان آورند، چگونه مایملک ایشان، الاّ قبل از ارتفاع کلمةالله که بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه،

ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمی‌تواند ورق جنّت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیّت آن مدد از نفی می‌برد و کینونیّت آن مدد از اثبات و آن لاشیء محض است و آن با

شیئیّت صِرف است به امرالله و سزاوار است بر کلّ نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه مکثّر شود مراتب اعداد تا آنکه در بحر لانهایة داخل شود.

چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایة است که درجه به درجه الی ما لانهایة منتهی می‌شود هزار و دویست و هفتاد سال قبل را نظر کن که محمّد (ص) بود با امیرالمؤمنین از مؤمنین به قرآن و امروز ببین می‌توانی احصا نمود؟ این قسم است که الف مالانهایة ترقّی می‌کند و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء نبود احدی، و کم‌کم هیاکل حرف بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اوّل تمام شد.

و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثّر شده این واحد، قسم به ذات مقدّس لم‌یزلی که اگر مبدأ ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نارالله هست که اگر کلّ داخل شوند در ظلّ او به نار حب او مسبّح می‌گردند و مُحمِّد و مُوحِّد و مُکبِّر بلا آنکه از مُلک او شیئی منقوص گردد یا بر مُلک او شیئی زاید شود. زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات است و ارض و ما بینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت به ظاهر اظهار فرماید یا آنکه کلّ به اسم او اظهار نمایند و درجه به درجه خواهی دید تا آنکه از حدّ بلاحدّ و از نهایة به لانهایة مشاهده کنی خلق جنّت بدع را وَلَتَتَوَکَّلُنَّ عَلَی اللَّهِ ثمَّ فِی اَیامِاللَّهِ تَصْبِرُونَ.

الباب السّادس و العشر من الواحد الثّامن

فِيمَا كُتِبَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِن كُلِّ ما يتَمَلَّكُ مِنْ ماْةِ مِثقالٍ ذَهَبٍ مِن بَهَاءِ كُلِّ شَیءٍ تِسعَةَ عَشَرَ وَ وَاحِدَةٌ لِلَّهِ اِنْ كانَتِ الشَّمسُ طالِعَةً فَلْيفَوِّض اِلَيهِ لَيقْسِّمَنَّ بَينَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ كُلِّ واحِدٍ مِثْقالَ اِذا شَاءَ وَاِلا الاَمرُ بِيدِهِ لايسْئَلُ عَمَّا يفْعَلُ وَ هُمْ يسْئَلُونَ وَ اِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ مُحْتَجِبَةً وَ يكونُ لِلْحُرُوفِ الوَاحِدِ ذُرِّيةٌ يوصِلَنَّ اِلَيهِم وَ اِلاَّ يصْرَفُ فِيمَا يقْتَرِنَانِ بَينَ نَفْسَين وَ اِنْ كانَ يصرِفُ الْعَبْدُ لِوَلَدِهِ اَو بِنتِهِ وَ مِثْقَالُ النَّارِ يحْفَظُ لِمَنْ يظهِرُهُاللَّهُ اَوْ يصْرَفُ فی الْبَيانِ وَ يتْلُو بِنَفسِهِ وَ يحْفَظَنَّهُ كَعَينِهِ لِيرِدَنَّ اِلی صاحِبِهِ

ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه شیئی به بهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک اون است که نوزده مثقال به حروف واحد و یک مثقال لاجل نار، اگر در ظهور شجرهٔ حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و اگر لیل طالع شد به ذرّیات آن حروف می‌رسانند کلّ، و اگر نباشد به آن مقترن می‌سازند بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ می‌نمایند تا به من‌یظهره‌الله ردّ شود و در نزد ظهور او منقطع می‌گردد حکم اقتران و عطاء به ذرّیات الاّ به اذن اون.

ثمرهٔ این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید به مثل اینکه آن روز اطاعت می‌کنند بر کلّ است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا (ص) می‌نمایند در کلّ احکام همین قسم است اطاعت شجرهٔ حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین به او، زیرا که آن یوم لقاءالله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندا می‌رسد من قِبَل‌الله که از برای تو است دو هزار و یک ضِعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربه انّه لا اله الاّ هو العزیز المحبوب.

الباب السّابع و العشر من الواحد الثّامن

فِی اَنَّ الفِضَّةَ وَ الذَّهَبَ اِذا بَلَغَا بِمَا اَنْتُم تُوزَنُونَ سِتَّةُ اَلْفِ وَ خَمْسُ مِثْقَالٍ فَاِذا خَمْسٍ وَ تِسْعِینَ مِثْقَالاً لِلنُّقْطَةِ وَ لَیأْخُذْهُ اللَّهُ عَنْکُمْ وَکُلٌّ عَنهُ یسئَلونَ وَلَتَردُّنَّهُ اِلی مُنیظِهرُهُاللّه وَ تَحفَظُنَّهُ کَعَینَیکُم

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزّی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مؤمنین به آن ظهور افتخار بعضی بر بعضی به اطاعت خداوند بوده نه به شئون دیگر زیرا که شئون دیگر، در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حقّ بر او نمی‌شود، بوده و هست.

و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اوّل عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نمی‌ماند به اینکه افتخار کند که من نظر به آسمان نکردم الاّ با وضوء بلی این عزّ است اگر مقترن با ما یُثْبَتُ بِهِ الدین باشد که معرفةالله و معرفت ظاهر به امر او نزد او باشد و الاّ کینونیّات مبدّل می‌شود از نوریّت به ناریّت چگونه و اعمال رسد.

و بدانکه بعد از آنکه عدد ذهب و فضّه به عدد کلّ حروف رسد با عَشر غیبیّه شش هزار و پنج می‌شود که اگر ستّه را تنزّل دهی به شش می‌رسد و آن وقت اوّل حرف اشاره می‌شود که هاء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو به این حدّ نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری به اذن او عمل شود و در مابینهما به نوزده نفر از اولوالطاعة که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد. و این است که تا یوم قیامت می‌ماند و مؤمنین به آن عمل می‌کنند و از هر تجارتی اعظم‌تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر.

حال نظر کن جود نقطهٔ بیان را بین اگر بعد از بلاغ عِدل آن را حکم کرده بود می توانستی لم و بم گوئی اگر مالک می‌بودی؟ و از اهل جنّت که اطاعت خدا را می‌نمودی آن وقت مشاهده می‌نمودی که به یک حکم چقدر جود در حقّ تو و کلّ خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض

مؤمن شوند و خواهند داخل جنّت شوند به اطاعت اوامر الهی، هر آینه بر کلّ ببین چقدر حکم وارد می‌آمد و حال ببین چقدر جود شده این است که هر چه هست از مبدأ است و کلّ غافل.

مثلاً اگر رسول خدا (ص) امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حجّ کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن می‌توانست منحرف شود بلکه تقرّب می‌جست نزد خداوند به اطاعت و نزد خلق افتخار می‌کرد در ظهور طاعت و همچنین کلّ احکام را مشاهده کن که کلّ در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی می‌کند تا یوم قیامت به حقّ، نه به دون حقّ و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان می‌کند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز می‌کند تا یوم قیامت.

دلیل آن اینکه اگر رسول‌الله (ص) فرموده بود ذریّه فلان نفس مؤمن بر کلّ است که او را غنی کنند که یکی از حدود دین است امروز ببین که چقدر به او داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذرّیّه فلان باشد مؤمنین می‌توانستند منحرف شد؟ و تا یوم قیامت از برای او باقی می‌ماند و اگر می‌فرمود ذریّه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزّت او چه قسم بود و حال آنکه می‌بینی که فرموده «وللهِ عَلی النّاسِ حَجُّ البیتِ» سالی هفتاد هزار نفس می‌روند و حول طین می‌گردند این است علوّ امر خدا و استقلال آن بر ما سوای خود.

و همچنین اگر بر عکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر می‌شود الی یوم‌القیمة ببین یک ذکر ابی لهبی را به دون حب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم ذکر ندارد اگرچه در سلسله دون حقّ باشد هیچ فقری از این بالاتر می‌شود؟ که بقدر ذکر اسمی هم نماند. و همچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حُکمیّه که به گمان یک ماه ریاست خود را در ظلّ اطاعت بیرون می‌آورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع آنها به اسم حقّ بر پا است که می‌گویند از اسلام

است این مطاع و حال آنکه واقع عندالله و عند اولی‌العلم لدون الله حکم می‌شود ببین بُعد خلق را که از مبدأ امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و به گمان یک روز لذّت اگرچه لدون الله باشد چگونه جان می دهد.

این نیست الاّ عدم بصیرت آن و ادراک آن و الاّ نفس بصیر و مؤمن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی می‌گذرد که در جنّت باشد و یک روز را می‌گیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز در بُعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حقّ او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را می‌خواند به سوی خود اگر مقبل شدند نجات می‌یابند و الاّ در نار می‌مانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمی‌شود الاّ به دعوت ظاهر به ظهور او، و همچنین اجابت خداوند ظاهر نمی‌گردد الاّ به اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمی‌کنند خدا را به ظاهر در ظهور بعد و مظاهری که می‌خوانند کلّ را به سوی او، مدلّ بر او هستند از حروف حیّ، و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل از نار نجات نمی‌یابند.

مثلا اگر در حین ظهور رسول‌الله (ص) کلّ ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و اوامر آن را کلّ از نار نجات یافته داخل جنّت می‌شدند زیرا که آنچه در آخرت حکم می‌شود از نار و جنّت بر حکم این عالم طائف می‌گردد. و از این جهت در دین اسلام امر شد به قهر لعل اهل نار را به قهر داخل جنّت کنند و امر شد به شدّت حبّ در مابین خود لعلّ تقمص قمیص اهل جنّت را پوشند و اگر نفسی در بیان به قهر کلّ ما علی الارض را داخل در بیان کند کلّ را از نار نجات داده داخل در جنّت نموده و این است فضل در حقّ ایشان.

قسم به ذات مقدّس الهی که اگر در ظهور من‌یظهره‌الله کلّ اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الاّ آنکه کلّ داخل در جنّت شوند و کلّ ما علی الارض قِطعی شود از قِطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل‌الیل تضرّع و ابتهال و به اسم او

اظهار دین و دنیا می‌نمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند و در تضرّع، ولی وقتی که خود را می‌شناساند به خلق خود، که اعظم جنّتی است که فوق آن جنّتی متصورّ نیست زیرا که اوّل دین معرفةالله هست و معرفةالله متصوّر نیست الاّ به معرفت او، عبادی که به آیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قَبل اولله عمل می‌کردند بر می‌خیزند و آنچه لایق نیست متحمّل می‌شوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیّت او، اعظم است از هر عصیانی نزد خدا و کلّ اعمال را یک دفعه محو می‌کند کأنه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطهٔ فرقان (ص) شنیدی کلّ مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتّی آنکه فرمود «ما اُوذی نَبیٌ مِثل ما اُوذِیتُ» با آنکه کلّ از برای ظهور او تضرع و ابتهال می‌نمودند که به قول عیسی در حقّ اوعمل کنند.

ولی حمد خدا را که در آن روز نبودی ولی در ظهور نقطهٔ بیان بودی که کلّ مؤمنین به رسول‌الله (ص) منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث از رسول‌الله (ص) هست و عامّه و خاصّه بر آن متّفقند و شبههٔ نیست که جوهر ایمان منحصر بود به اثنی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریّه می‌گویند و به ظاهر ارض فارس را دارالعلم می‌گویند با وجود آنکه شجرهٔ حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حدّ بُعد ایشان که همان کافی است در ذُلّ ایشان. و حال آنکه شب و روز العجل العجل می‌گویند.

در بیان هم همین قسم ببین و مغرور مشو که کلّ می‌گویند مؤمن به آن هستیم که این همان کلّی است که در بدء نقطهٔ بیان بود و بعینه در بدء نقطهٔ فرقان و حال آنکه نقطهٔ بیان به شأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمی‌تواند انکار کند و حال آنکه کلّ می‌گفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوّت نبی و ولایت ولی و حجّیت ابواب و کلّ احکام دین اسلام به آن بر پا بود و کلّ آن را اعظم معجزه رسول‌الله (ص) ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیرالله نمی‌تواند مثل آن ظاهر کند. و در عرض یک هزار و دویست و هفتاد سال یک آیه

کسی مثل اون نیاورد همین قدر که ظاهر شد مثل آن حجّت، و مثل بحر بلاتعطیل از بحر جود خود نازل نمود کلّ از آنجائی که باید یقین کنند که من عندالله هست و امکان ندارد من عند غیر الله به نصّ قرآن و ایمان خود، ایشان رفتند بر اینکه من دون‌الله هست و کردند آنچه کردند.

ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که کلّ به اسم او کنید آنچه می‌کنید و از او محتجب مانید و اگر محتجب مانید بر نفس خود ظلم وارد آورده‌اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر العیاذ بالله بر او دون حقّی وارد شود بر خدا وارد آورده‌اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده می‌کنید و از اوّل عمر تا آخر می‌خواهید از برای رضای او عمل کنید از عِظَمِ امر است که نمی‌توانید متحمّل شد نه از صِغر او که یک دفعه می‌بینید یک نفسی که او را می‌شناخته‌اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی قرابه او بوده‌اید ظاهر می‌گردد و ناطق به کلام انّنی انا الله لا اله الاّ انا این است که کلّ یک دفعه مُنفطر و متحیّر می‌شوید از علوّ امتناع اون شمس حقیقت و سموّ ارتفاع آن طلعت ربوبیّت، و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات‌الله است بر ندارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در بیان گفتند نگوئید لعلّ اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الاّ حکم آن با نفوس خودتان، اگر کسی حکم بر خدا کند چه حدّ دارد؟

که قسم به ذات مقدّس الهی که عبادی که بر او حکم می‌کنند اشدّند از نفوسی که در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول‌الله (ص) ذکر وجود خود کردند نزد تو، همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می‌آیند و امروز هستند اشخاصی از روی بصیرت.

و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله مؤمنین به او از روی بصیرت می‌بینند حکم محتجبین را بعیدتر از محتجبین در این ظهور، هر آینه تو امروز ذکری از معروفین مکّه و مدینه می‌کنی یا می‌دانی اسماء ایشان را؟ همین قسم اشخاصی که بعد می‌آیند بالنسبه به این ظهور و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لأجل ذکر حقّ است آن را نه اون بنفسه لایق

ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقّل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشته لعلّ در آن روز نجات یابی و الاّ حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را می‌کنند لا یشعر به گمان آنکه از برای خدا می‌کنند وَلَتَتَّقُنَّ اللهَ حَقَ تُقاتِهِ ثُمّ بِاَمراللهِ تُوقِنون.

الباب الثّامن و العشر من الواحد الثّامن
فِي الصَّوْمِ وَلَتَذْكُرُوا اللَّهَ فِي تِسعَةِ عَشَرَ يوْماً مِن كُلِّ حَوْلٍ آخِرِهِ وَ اَنتُم صائمون

ملخّص این باب آنکه اوّل مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است؟ و آن اینکه در ظهور قرآن اگر می‌بودی و از رسول خدا (ص) سؤال می‌نمودی سبب فرض او را، هر آینه جواب می‌فرمود به آنچه ذکر می‌شود. که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون‌الله هست.

مثلاً در زمان رسول خدا (ص) اگر دوست نمی‌داشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبودی از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم می‌شدی ثواب صوم از برای تو عطا می‌شد و همچنین حرفا بحرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود به حرف آخر که جامع ظهورات کلّ واحد است. که اگر صائم از دون آن می‌بودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی.

و همچنین نظر کن در نقطهٔ بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیّت آن اصل دین تو مرتفع می‌شود چگونه به صوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجّت بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که به تو گفت به آیات، احتجاج به تو نمود و همینقدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابةالله بوده در ذرّ رابع زیرا که ظاهر به آن ظهور بود و خود را به ظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود.

این است که در ذرّ رابع ذرّ اوّل ظاهر بوده زیرا که در همان ذرّ کلمه انّنی انا الله لا اله الاّ انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود به اینکه آخر عین اوّل است و ظاهر عین باطن در رتبه اوّل نه در رتبه ثانی، زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است تجاوز از حدّ او نمی‌کند. مثلا نظر کن در ملک اوّل، از اول وجود ذکر می‌شود تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر می‌شود نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود ذکر می‌شود و

هم چنین کلّ مراتب اسماء و امثال را مشاهده کن و حکم کن. و اگر در این ظهور صائم شدی، از حبّ دون حرف اوّل شو که در کلّ حروف دیده نمی‌شود الاّ همان یک حرف، و چون که حکم بر واحد اوّل می‌شود نه بر اعداد متکثّره هر کس ازبرای ایشان است صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان است دون صائم و در وجوه ایشان ابواب جنّت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظلّ ابواب نار که حقیقت صوم، صوم از ایشان است.

مثلا در یوم ظهور امیرالمؤمنین علیه‌السلام کلّ صائم بودند. ولی حکم صوم بر عبادی می‌شد که در حبّ او بودند و از دون حبّ او صائم و در هر ظهوری کلّ اهل آن ظهور به احکام آن ظهور عاملند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع می‌شود حکم اصل آن، چگونه به شئون اون رسد اینکه ذکر می‌شود مرتفع می‌شود در ظهور بدع به آن ظهور ظاهر می‌شود. و الاّ نه این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حبّ آخر بود شهرالله را صائم و الاّ کلّ در آن حدودی که هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کلّ مؤمنین به قرآن صائم نشده بودند و بر آن آنچه واقع نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده‌اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر مایقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمی‌شد. و حال اگرچه به شئون دین عامل بوده‌اند حکم ارتفاع می‌شود.

و در حین صوم حقّ است بر صائم که مراقب شود رضاءالله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجرهٔ حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الآن می‌گیرد به امر او بوده در ظهور قبل، و هم چنین کلّ اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگرچه علماً باشد و ظلم اگرچه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدأ ظهور تا اوّل ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مُبطل بوده و همچنین حین ظهور من‌یظهره‌الله شبههٔ نیست که کلّ اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل می‌گردد مبدأ دین ایشان چگونه رسد به حکم شأنی از شئون آن،

و از طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ به عدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الاّ الی الزوال که اگر تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنهٔ بلی و فوق آن صائم نخواهد بود. نظر کن در هر جزئی از اجزاء اوامرالله که اگر کلّ ما علی الارض جمع می‌شدند نمی‌توانستند تسع تسع عشر عشر آنی به حقّ، دون آن حکم کنند و حال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حقّ عباد خود، بلا استحقاق ایشان که اگر به محض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند، بودند و مبدأ عرفان فضل او بوده که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کلّ عامل بودند وَلَتَصُومُنَّ لِلّهِ رَبِّکُم لَعَلَّکُم یومَ‌القیمَةِ عَمَّنْ لَم یؤْمِنْ بمن‌یظهره‌الله تُبعِدُون.

الباب التّاسع و العشر من الواحد الثّامن

اِذا ذُكِرَ اسمُ الشَّجَرَةِ فَلصَلُّوا عَلَيهَا و اِذا ذُكِرَ حُرُوفُ الْحَى فَسَلِّمُوا عَلَيهِمْ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ[٢٧] مُحَمَّداً وَ مَظاهِرَ اَمرِهِ فى كُلِّ لَيلَةِ جُمُعَةٍ وَ يوْمِهِ اثْنَى و ماتَينِ مَرّةً ثُمَّ اُذْكُرُوا اللَّهَ فِيهِمَا اَرْبَعةَ اَلفٍ مَرّةً يا اللهُ

ملخّص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من‌یظهره‌الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حیّ او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر می‌شود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال در آن مضاعف می‌گردد و ذکر کنید من‌یظهره‌الله و حروف حیّ آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین.

نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسی که ذکر او ذکرالله هست و ذکرالله ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت او است محتجب مانید. نظر کن در ظهور رسول‌الله (ص) که چقدر لیالی و ایّام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین به انجیل کلّ خدا را می‌خواندند به لسان خود آیا ثمری بخشید ایشان را؟ همچنین در ظهور نقطهٔ بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح به ذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب به ارتفاع گشته در سماء ظهور، و هنوز آنها از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود می‌گوید مرا از ذکر خدا باز مدار.

ای محتجب تو ذکر خدا را می‌کنی و از کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود « فاذکروا الله » کجا تو می‌دانستی که ذکر کنی؟ و کجا می‌کردی؟ بدانکه اگر ذکر کنی من‌یظهره‌الله را آن وقت ذکر کردهٔ خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آن وقت آیات خدا تو را نفع می‌دهد و الاّ چه ثمر در حقّ تو از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را به ذکرالله بگذران ولی مؤمن مباش به مظهر آن ظهور،

[٢٧] در نسخه **٢۴** (اذکروا الله و محمدا) ذکر شده است .

ببین نفع می‌بخشد ترا ولی اگر شناسی او را، و عارف شوی به حقّ او و بگوید قبول کردم کلّ عمر تو را در ذکر خود، هر آینه ذاکر بودهٔ او را به منتهای ذکر، زیرا که تو عمل می‌کنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمی‌گردد الاّ به قبولی ظاهر به ظهور.

مثلاً اگر امری را رسول خدا (ص) قبول نمود خدا قبول فرموده و الاّ در هوای نفس اون عامل مانده و الی الله راجع نگشته و همچنین اگر عملی را نقطهٔ بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان به سوی ذات ازل نیست الاّ آنکه آنچه نازل می‌شود از مظهر ظهور شود و آنچه صاعد می‌گردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعقل دیده نشده که ذکر تقبّل کند و حال آنکه از اوّل عمر تا آخر آن عمل می‌کند با منتهای جدّ و اجتهاد و اگر از او پرسی از برای چه می‌کنی می‌گوید از برای اینکه خدا قبول کند. ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمی‌شود الاّ به قبولی حجّت آن، آیا کلمهٔ داری از حجّت او که فرموده باش قبول کردم؟ این است که کلّ لا یشعر عمل می‌کنند ولی از ثمره آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از او نصّ داشته باشد بر قبول او، او را لایق که بگوید عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده و الاّ چه ثمر کلّ ما علی الارض عمل می‌کنند به آنچه بر او هستند از دین خود، ولی نظر کن به آن مبدئی که قبول خداوند ظاهر می‌گرددکه گویا در ظهور رسول‌الله یک متفرّس نبود که از او طلب کند غیر عارفین به او تقبل عمل خود را، که اگر شده بود در قرآن نازل می‌شد به لسان وحی زیرا که تقبل خداوندی نمی‌شود که به لسان بشر باشد که اگر به لسان خود رسول‌الله (ص) باشد تقبّل او است نه تقبّل خداوند.

مبدئی که آیات‌الله مثل بحر از آن مُشرق می‌گردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل می‌کنند ببین رایحهٔ از رایحهٔ شعور بر ایشان وزیده؟ و حال آنکه ثمرهٔ اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمی‌گردد الاّ به لسان آیات که عجز کلّ ما سوی را برساند چنانچه امروز قرآن عجز کلّ وجود را می‌رساند حال هر چه می‌خواهی عمل کن ببین اگر بقدر یک پر کاه ذکر قبول در حقّ او شد؟ این قسم است که در ظُلَم لیل حرکت می‌کنید

و ثمر نمی‌بینید از اوّل عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل می‌کنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع به او می‌گردد نمی‌کنید که اگر می‌کردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمی‌شدید ببین امر چقدر عظیم است و کلّ چقدر محتجب.

قسم به ذات مقدّس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من‌یظهره‌الله و عمل از برای او است فریب به نفس خود مدهید که از برای خدا عمل می‌کنیم که لدون الله می‌کنید که اگر لله کنید از برای من‌یظهره‌الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و الاّ سکّان این جبل هم که هیچ نمی‌دانند شب و روز لا اله الاّ الله می‌گویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدأ امر محتجب نگردید که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع به دین شما می‌شود و کلّ اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند می‌شود و قبول خداوند ظاهر نمی‌شود الاّ به قبول من ظهر اَو من‌یظهره‌الله که لسان آیات از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است و اون اثنین نمی‌شود.

و اینکه می‌گوئی قبول ابواب، قبول ائمّه است و قبول ائمه قبول رسول‌الله است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتّب نبود همیشه نظر بر مبدأ امر نموده که کلّ شئون در ظلّ او ظاهر می‌گردد و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد به امر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمی‌شد ولتُوَحِّدوا اللَّهَ رَبَّکُم الرَّحمن خالصاً ثُمَّ بِاللَّهِ بِالْحَقِّ تَعْمَلُونَ.

واحد نهم

الباب الاوّل من الواحد التّاسع

فی اَنَّ عِزَّ کُلِّ الاَرْضِ لِلَّهِ وَ فَرْدَ کُلِّ مَداین لِلّه و اَنَّ بُیوتَ الَّتِی یوْمَئِذٍ تُنْسَبُ اِلی الْمُلُوکُ مَنْ یصَلِّی فِیهَا مِنْ اُولِی الْبَیانِ فَلْیصدُقْ بِمِثْقَالٍ مِن فِضَّةٍ اِلاّ وَ اَنْ یسْکُنَنَّ فِیهِ ما ینْسَبُ اِلَی حُرُوفِ الْواحِدِ اَوْ شُهَداءِ الْبَیانِ وَ فی کُلِّ مَقاعِدِ العِزَّةِ فِلتُخلِّیون عَنْهَا عَلَی عَدَدِ الْوَاحِدِ مَقامَ نَفْسٍ اِذاً کانَ الاَرضُ واسِعَةً وَ اِلاّ الْوَاحِدَ بِلاعَدَدٍ لَیکْفِینَّ الْعَالَمِینَ وَ لابُدَّ اَنْ یلحَقَ مَحَلَّ ما قُبِضَ مِنَ النُّقطة فِی اَحَدِ الْحَرَمَینِ وَ یبْنِی عَلَی ذَلِکَ الْمَقْعَدَ بَیتاً مِنَ الْمُرْآتِ لَیذْکُرَنَّ اللَّهَ وَ یصَلِّین فِیهَا

ملخّص این باب آنکه عزّ هر ارضی لله بوده و راجع می‌گردد یوم ظهور به من‌یظهره‌الله اَو بما اَذِن و همین قسم عزّ مداین و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است که یک مثقال فضّه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الاّ شهداء بیان و مظاهر واحد.

و هر مجلس عزی که منعقد گردد بلاعِدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت من‌یظهره‌الله با حروف حیّ ظاهر گردند کسی مقترن نگردد به جواهری که از بیان اخذ می‌شود در آن ظهور. و اگر مجلسی وسیع نباشد محلّ یک نفس، اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محلّ یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من‌یظهره‌الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می‌نمایند او را چونکه نمی‌شناسند او را لاحترام او به اسم او ولی او می‌شناسد کلّ را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می‌نمایند. ولی یوم ظهور او از او محتجب می‌مانند با نیّات خود.

و طین ما قُبِض من النقطة امر شده که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجرهٔ از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیّان صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه اِمارتی باشد در نزد خلق بر

اینکه نقطهٔ بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه من الله تکلّم نموده از او است نه از او که کسی غلوّ ننماید و از حدّ عبودیّت تجاوز نکند. چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد به سائرین در قرآن، چگونه رسد ما علی الارض ولی کلّ این سیّاران طائفند حول سیّاران در ظهور من‌یظهره‌الله زیرا که حقّ در آن روز به ایشان ثابت می‌گردد نه بدون ایشان ولَتَتَقُنَّ اللَّهَ فی کُلِّ ما نُزِّلَ مِنْ عِنْدِهِ فَاِنَّ اَمْرِاللَّهِ فِی الاَعْلِی مِثلُ الادَنِی اَن یا عِبَادَاللَّهِ فَاتَّقُونِ

الباب الثّانی من الواحد التّاسع

مَنْ یکُنْ لَهُ خَطٌّ لَمْ یکُنْ لَهُ عِدْلٌ فی اَیامِهِ فَلیکْتُبَنَّ اَلْفَ آیةٍ لِلّهِ وَ لیوصِینَّ بَاَنْ یوصِلنَّها اِلی النُّقطةِ لِیجْزِیهُ اللّهُ بِرَحْمَتِهِ یوْمَ الْقِیمَةِ اِنَّهُ کَانَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً

ملخّص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی به هم رسد که عِدل از برای او نباشد در زمان او و از هر نوع خطّی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد، محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آن هم بلاعِدل باشد نوشته شود. و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیّت نماید که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله نزد آن شجرۀ حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را به آنچه نزد او است از آیات خود. و مذکور گردد به این سبب نزد محبوب خود.

و اگر نفسی باشد که استطاعت بر اَلْف نداشته باشد در حین نوشتن به آن، بر شهداء بیان است که بهاء اَلْف را به او برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود. و از شئون خمسۀ نقطۀ بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیّه و چه کلمات فارسیّه هر چه نویسد مقبول خواهد بود.

و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الاّ به آثار من‌یظهره‌الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الاّ کلمات او، لعلّ در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کلّ آنچه در لیل نوشته می‌شود.

و هیچ خطّی در این ظهور محبوب‌تر نزد ظاهر به ظهور نبوده الاّ خطّ شکسته حَیوان نه میّت زیرا که اکثر با تعلیم می‌نویسند ولی میّت است نه حیوان حُسن آن با حیوان بودن آن است که مَثل آن بالنّسبه به خطّ نسخ در حیوانیّت مِثل جوان است با کامل هر شیئی در حدّ خود محبوب بوده نزد خداوند و هست وَلَتُعلِّمُنَّ ذُرِّیاتِکُم اَبهِی الخُطُوطَ وَ امْنَعْها عِندَکُم لَعَلَّکُمْ بِذَلِكَ یوْمَ الْقِیمَةِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَفْتَخِرُون.

الباب الثّالث من الواحد التّاسع

وَلِلّٰهِ مِنْ كُلِّ مَلِكٍ او سُلْطَانٍ يبِعَثُ فِى ذَلِكَ الدِّين بَيتٌ مِنَ الْمِرْآتِ لِنَفْسِهِ يكْتُبُ آياتِ اللّٰهِ وَكَانَ بَينَ عَينَيهِ تِلْكَ الآيَةُ الْمَذْكُورَةِ فِى الذَّيلِ

ملخّص این باب آنکه کلّ وجود خلق نشده‌اند مگر از برای یوم ظهورالله که آن در عرف بیان به قیامت ذکر می‌شود و آن از اوّل ظهور شجرهٔ حقیقت است تا غروب آن. مثلاً در نقطهٔ فرقان بیست و سه سال بود حد آن یوم، که کلّ از برای آن روز خلق شده بودند. و مَثل آن ایّام مَثل شمس است بالنسبه به ستارگان و همچنین مَثل اهل آن ظهور بالنّسبه به ظاهر، مَثل همین است.

از این جهت است که در آن ظهور عارفین به آن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشاءآت خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکر نوری از برای آن می‌شود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان من‌یظهره‌الله بعد از ظهور آن، کلمهٔ انشاء کند معاینه مَثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه، شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنّسبه به آثار شمس، آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر می‌شود از شمس آثار، بلکه کلّ مستغنی هستند از دون آن.

ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کلّ در ظلّ او آنچه توانند عروج نمود و اگر کلّ عالم جمع شوند و عروج نمایند به عرفان حرفی از آن نتوانند رسید. و ذکر شده در حقّ اولوالقدرة از میم و سین در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدّل باش بر اینکه اگر من‌یظهره‌الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند، اعلای از کلّ خلق گردد و الاّ ادنی، لعلّ در آن یوم مراقب خود باشد که به چند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او و از اوّل عمر تا آخر عامل بوده و هست و ثمر نمی‌دهد آن را الاّ آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین اون را به آنچه رضای او است

و الاّ خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الاّ ذکر دون حقّ و احتجاب از محبوبی که از برای او می‌کرده آنچه می‌کرده و به اسم او در بیان معزّز بوده.

که اگر حزنی بر من‌یظهره‌الله وارد آید انتقامی که ممکن است از کلّ‌شیء از اون گرفته می‌شود و اگر نصرت کند فضلی که در حقّ کلّ‌شیء جاری می‌گردد در حقّ او نازل می‌شود زیرا که اگر اقدام به حزن او ننماید احدی را نمی‌رسد بر این، زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی نبوده الاّ به اعانت آن، خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق، و حدود ایشان، و اگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بر دون رضای او مِثل اون است که بُعد کلّ وجود را متحمّل شده باشد. و هر ناری که از برای لدون‌الله خلق شده از برای او می‌شود زیرا که انظار کلّ از اعالی و ادانی راجع می‌گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد. و اگر بر حقّ حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می‌شود که کلّ چنین می‌دانند که آنها بر حقّند و حال آنکه لدون‌الله بوده و هستند عندالله.

این است که آن ناری که به کلّ می‌رسد اوّل به آنها می‌رسد و بعد از آنها به دیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اوّل به ایشان می‌رسد و بعد به دیگران. نیکو درجهٔ است درجه علم اگر علم به من‌یظهره‌الله و رضای او باشد و الاّ بدترین درجات است عندالله و عند کلّ‌شیء که اگر یک کلمه نمی‌دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کلّ‌شیء داشته باشد و علم به من‌یظهره‌الله نداشته باشد، که کلّ‌شیء به امر او لباس شیئیّت را می‌پوشند چه آن وقت که یک کلمهٔ نمی‌داند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الاّ هر کس که به علم او تابع او بوده داخل در نار است و همچنین اگر به علم او تابع حقّ شود به واسطه او داخل جنّت می‌گردد ولی از آنجائی که اتّباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن می‌شود از حقّ، از این جهت نبودن علم از برای او انفع تر است از بودن الاّ و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلکه به علم خود تواند نصرت حقّ نمود در یوم ظهور آن و به سبب آن نفسی ایمان به حق آورد در حینی که نظر می‌کند و عجز خود را در آیات الهی می‌بیند فی الفور سجده

می‌کند و اعتراف می‌کند بر اینکه این است آیات من‌یظهره‌الله که کلّ موعود به آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید به او که به ثمره وجود خود فائزگردیم و از لقای‌الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده‌ایم و عمل نکرده‌ایم الاّ از برای همین ذلک من فضل الله علینا انّه هو الفضّال الکریم.

و بدانکه اگر یقین کنی چنین می‌کنی ولی چون نمی‌توانی یقین نمود به حجب نفس خودت این است که می‌مانی در نار و ملتفت نمی‌شوی اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان به او آوری کلّ خیر کنی نجات نمی‌دهد تو را از نار و اگر ایمان به حقّ آوری کلّ خیر از برای تو ثبت می‌گردد در کتاب خدا و به آن تا قیامت دیگر در جنّت متلذّذ خواهی بود. و ملتفت باش حقّ التفات که امر بسیار دقیق است در حینی که واسع است از سموات و ارض و ما بینهما.

مثلاً اگر کلّ منتظرین به قول عیسی (ع) یقین نموده بودند ظهور احمد رسول‌الله (ص) را یک نفر منحرف نمی‌شد از قول عیسی (ع) و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان اگر کلّ یقین کنند به اینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا (ص) خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی‌شوند از قول رسول خدا (ص) و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کلّ یقین کنند که این همان من‌یظهره‌الله است که نقطهٔ بیان خبر داده احدی منحرف نمی‌شود.

نه این است که حجّتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حقّ او و اگر حجّتی از برای رُهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود به منتهای دقّت، دقّت نموده که از دقّت خود محتجب نشوی و به عین او، او را شناخته تا آنکه به عرفان او فائزگردی ذکر این کلمات از برای آنکه در آن روز کلّ مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعلّ در ذکر فنا داخل نشوند و از ذُروه لقا محتجب نمانند فَلَتُراقِبُنَّ اللهَ ثُمّ اِیّاه تَتَّقون.

الباب الرّابع من الواحد التّاسع
كَتَبَ اللّٰهُ عَلَى النَّاسِ ذِكْرَ السِّرِّ قَلْ كُلَّ عَنْهُ يسْئَلُونَ

ملخّص این باب آنکه کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد که بواسطه آن علم، بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد اینکه امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر شده کلّ راجع به این می‌گردد. مثلا اگر نفسی مبتلا به فقر شود و قناعت کند و صبر، عزّ او نزد نفس او باقی می‌ماند و محزون نمی‌شود، و ایّام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمی‌کند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری به هم رسد که به آن رفع کند آنچه مایه حزن او است. ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمی‌شود با ذّل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کلّ صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن.

و اینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب به ذکرالله باشی که قلب تو همیشه حَیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی نه اینکه به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجّه نباشد به ذُروه قدس و محلّ اُنس لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مُشرق شود فی الحین تعاکس به هم رساند، زیرا که او است مبدأ هر خیر و به او راجع می‌شود کلّ امر.

و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمی‌بخشد تو را الاّ آنکه به ذکر او ذکر کنی او را که او است ذکرالله در آن ظهور، زیرا که، آن ذکری که می‌کنی بواسطه امر نقطهٔ بیان است و آن ظهور کینونیّت نقطهٔ بیان است در آخرت که بما لانهایة الی ما لانهایة اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّا به ایمان به او ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف می‌گردد بر ذکر جَهر تو. ولی در یوم ظهور ذکر کن حقّ را جهراً که آن روز افضل است ذکر او جهراً از نود و پنج ذکر سرّاً، این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود

فَلَتَذْکُرُنَّ اللَّهَ سِرّاً بِمَا اَنْتَمْ عَلَیهِ مُقْتَدِرُونَ و مراقب باش تعلّقات قلب خود را که درجات آن بلانهایة بوده و هست و اگر از اهل مراقبه بودهٔ می‌دانی که آن هم در شدّت سِرّ، حکم آن مثل جهر می‌شود تا آنکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحده می‌شود و با وجود بلاغ به این رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمی‌دهد تو را و اگر درک کنی و این نباشد نفع می‌دهد تو را.

و کثرت ذکر محبوب نیست چه سِرّاً چه جَهراً بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هر کس در نفس خود می‌داند غرض ذکر من‌یظهره‌الله است و عبادی که در این ظهور به هم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عندالله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر به این اسماء بلاحقیقت نگشته که همان عبادی که مدّعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنهائیکه ناظر به این جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده به اقبال خود نجات یافتند فَلْتُرَاقِبُنَّ اَنفُسَکُمْ وَلَتَذْکُرُنَّ اللَّهَ فِی سِرِّکُمْ وَ جَهْرِکُمْ وَ اَنْتُمْ بِذِکْرِاللِهِ تَسْکُنُونَ وَ لاَتَدَعُونَ مَا لا ینْفَعُکُمْ یوْمَالْقِیمَةِ عِنْدَ رَبِّکُمْ اِلاّ وَ اَنْتُمْ بَینَ یدَیاللَّهِ تَسْجُدُونَ ذَلِكَ بَینَ یدَی من‌یظهره‌الله اَن یا اَوْلِیالذِّکْرِ تَتَّقُونَ.

الباب الخامس من الواحد التّاسع

وَ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْماً يخْدُمُ النُّقْطَةَ فِى رَجْعِهَا وَ يعْمَلُ بِإِذْنِهَا إِذا ياذِنُ وَ اِلاّ حِلٌّ عَلَى صَاحِبِهِ وَكَانَ اللَّهُ ذا فَضلٍ عَظِيماً

ملخّص این باب آنکه آنچه لفظ شیئیّت بر او اطلاق می‌شود من الله هست به مشّیت ولی آنچه که مظهر مشیّت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثّر او است و احصا نتوان نمود.

از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قِبل آیتی که در نفس او است بین یدی الله باشد به امر او که ثمره اصل دین او عندالله ظاهر شود تا آنکه رسد به فرع آن، یوم اوّل از برای نقطه و ایّام حیّ از برای حروف حیّ و از اوّل یوم قیامت تا آخر آن این حکم بر کلّ مؤمنین به بیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمی‌گردد الاّ آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آن وقت مرتفع می‌گردد. ولی منتهای آنچه مایمکن در امکان است در یوم، هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنّسبه به یک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محلّ تربت آن همان قسم باشی از قِبل آن از برای نقطه حقیقت.

امروز ببین چقدر در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت می‌کنند ولی خود امیرالمؤمنین (ع) در ظهور رسول‌الله (ص) چگونه بود بالنّسبه به آن حضرت آنچه دارا است از او است از عزّ و علوّ، حال ببین تو چگونه می‌توانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می‌بینی امروز از اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف می‌نمایند بر اینکه نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کلّ این عظمت‌ها در ایشان بواسطه امری است که از مبدأ بوده که قول رسول‌الله (ص) باشد.

حال ببین که تواند در آن محضر حاضر شد و حال آنکه اگر کلّ وجود یک نفس بود و آن نفس از اول بلا اول تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن، الی یوم ظهور آن، و یوم ظهور آن

اگر نظر به استحقاق او می کرد هر آینه اذن به رفع رأس آن نمی داد. شمس حقیقت چنان کینونیّتی است که عظمت کلّ‌شیء نزد آن اصغر از ذرّه است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت می کند لعلّ کلّ منقطع شوند به سوی خالق او و خالق کلّ‌شیء و رازق او و رازق کلّ‌شیء و ممیت آن و ممیت کلّ‌شیء و محیی آن و محیی کلّ‌شیء اگر علم باطن باطن را درک کنی و به آن عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور منوّر نور گشت به فضل او، نه به استحقاق خود.

و الاّ اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا أُشرک باللهِ شیئاً نباشی نتوانی به رضای واقع او یک خطور نمود چگونه و عمل، و حال آنکه کلّ خلق به شئونی که خود ما بین خود عمل می‌کنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب ایشان از ایشان راضی خواهد بود. چنانچه می بینی الوف الوف صرف می‌کنند در راه بیتی که نسبت به خود داده ولی یوم ظهور او که به هر قول او مِثل آن خلق می‌شود بیت، اگر نفسی متصاعد گردد به سوی او ظاهر است فَلْتَتَّقُنَّ اللَّهَ ثُمَّ فِی اَعْمَالِکُمْ تُخْلِصُونَ که اگر نزد او حاضر شوی به غیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط عزّ او داخل شوی.

ببین تو را که بر کنگره عرش می‌زنند صفیر بلکه از این هم اعظم‌تر بدان بلکه قول او عرش را عرش می‌کند و او متعالی است که موصوف شود به این وصف و منعوت گردد به این ذکر در حینی که دون موقف عزّ بینی که از آن به ظاهر ادنی مشاهده نکنی مثل آنکه در حرف آخر شنیدی از قِبل ظهور قَبل او در نقطهٔ بیان در حقّ حرفی که محلّ ظهور آن شده نازل شده « سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله » چگونه لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود.

اینها در سبل معارف و جواهر توحید است که ذکر می‌شود ولی در سبیل حدود ظاهریّه آنچه دأب آن ظهور است به اعلی مایمکن در امکان خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر

از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر به غیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حِیوانیّت در حقّ تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ باللّه گفتی مِثل آن است که در حقّ خود او گفتهٔ زیرا که شِبهی از برای اون نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطهٔ بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است، مرا چقدر که توان ذکر نمود او را و اعظم علوّ و امنع سموّ اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الاّ تقدیس کرده می‌شد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر ثنائی و آن با این علوّ عظمت و ارتفاع و سموّ جلالت و امتناع عنداللّه بوده و هست فَتَعالی اللّهُ عَمّا یَصِفُ الواصِفُون عُلوّا عَظیما.

الباب السّادس من الواحد التّاسع
فِيمَا يَنْبَغِي لِلنَّاسِ اَنْ يعِزَّنَّ طائفَةَ الَّتى يخْرُجُ نُقْطَةُ الْحَقِيقَةُ عَنْ بَينِهَا اذا هُمْ بِهَا مُؤْمِنُونَ

ملخّص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل‌تر نیست الاّ آنکه محلّ ظهور می‌شود و همچنین هیچ اسمائی اقرب به خداوند نیست بعد از حروف واحد الاّ آنکه مَحال انس شجرهٔ حقیقت می‌شوند ولی اگر ابعد از خلق ایمان به او آورد اقرب خلق می‌گردد چنانچه در حروف واحد بخواهی، نظر کن. و اگر قَبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مَناط ایمان است ولی اگر از اقرب شود اقرب‌تر مثل آنکه از امیرالمؤمنین (ع) در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است چنانچه در حروف واحد شاهد شدی.

و بدانکه خداوند نظر می‌فرماید در مُلک خود و هیچ اَبی که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار می‌فرماید و هم امّی که هیچ از آن بهتر نباشد، خداوند از برای او اختیار می‌فرماید و همچنین کلّ شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بحر جود کلّ به همان زنده و کلّ به همان میّت خواهند شد، اگر اقبال کنند زنده و الاّ میّت، چه اعلای خلق باشد و چه ادنی که نسبت او به کلّ اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده کلّ بهاء و ضیاء خود را بر ابوین او قبل از خلق ایشان و صلواة بر ایشان نازل فرموده قبل خلق سموات و ارض و ما بینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان نازل می‌شود نه غیر آن.

زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیّت اوّلیّه است بظهورها نه بذاتها و او است کینونیّت مشیّت که در او دیده نمی‌شود الاّ الله جلّ و عزّ و محبوب ازل جلّ و عزّ هر کس از برای او است از برای خدا است و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کلّ وجود را از نزد آن بحر جود قطرهٔ از بحر جود آن دان و درک کن او را یا به حبّ درک آن جان دِه که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع نشود و الاّ اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی و بلی نگوئی نخواهی بعد از موت او را درک نمود و بدانکه طاعت او نفس

طاعةالله هست و محبّت او نفس محبةالله هست و در کتب و کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن، که کلّ سبب وصول به او است و اگر آن باشد و کلّ نباشد او بوده و کلّ در ظلّ او خواهد بود و اگر او نباشد و کلّ باشد هیچ شیئی نبوده و نخواهد بود و فانی محض است. این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او به نورانیّت نظر کنی.

قُلِ اللَّهُ یکْفِی مِنْ کُلِّ شَیءٍ وَ لاَیکْفِی عَنِ اللَّهِ رَبِّکَ مِنْ شَیءٍ لاَ فِی السَّمَوَاتِ وَ لاَ فِی الاَرْضِ وَ لاَ مَا بَینَهُمَا اِنَّه کَانَ عَلاَّماً کَافِیاً قَدِیراً و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت ننمائی به عدد اسم قدیر مگر آنکه مشاهده اجابت نمائی از مبدأ امر، زیرا که خداوند بوده اقرب به تو از نفس تو به تو و قادر بوده بر هر شیئی و عالم بوده و هست به هر شیئی که اسم شیئیّت بر آن تعلّق گیرد بعد از آنکه از لسان کینونیّت خواندی او را حروف این آیه در مُلک او بوده و هست سبب می‌گردد که ظاهر نمایند اسباب اجابت را از قِبل او، ولی نظر مکن الاّ الی الله که کلّ مادون او خلق او است واللهُ غنیّ منیع.

الباب السّابع من الواحد التاسع
فِی الْمَنْهِیاتِ مِنْ بَیعِ الأَنْغُوزه وَ الْوَرَقِ الزَّقُّومِ

بدانکه اصل مَنهیّات حروف نفی اولی است و همین قِسم هر چه در ظلّ او آید در نفی داخل می‌شود و بدانکه هر کس لمن‌یظهره‌الله نباشد لدون‌الله هست و هر کس ازبرای او باشد لله است و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبلِ قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن.

و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل می‌شود که رایحه غیر طیّبه دارد و امثال آن به هر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی حد اوّل و ثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیّب است راجع می‌شود به این دو و آنچه طیّب است راجع می‌شود به محمّد و علی علیهما السلام و اسبابی که متعلّق می‌گردد به اینها نهی شده لِأَجل آنها.

و پناه بر در هر حال به خداوند واحد عزّ و جلّ و اسماء و امثال آن که مَثل دون مؤمن مَثل همین است بدانکه هر شیء خیری که در علم‌الله بوده و هست در ظلّ شجره اثبات است که من‌یظهره‌الله باشد و دون آن در ظلّ نفی و این معنی را به کون آورده به عین ظاهر مشاهده کن در ظهور او، لعلّ محتجب نمانی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او، و اقرار کنی به آنچه من قِبل‌الله نازل می‌فرماید.

و جمع کنی آثار آن را به احسن خطّ و اطرز صنع که آنچه از قِبل او نازل می‌گردد از کلمات ظهورات جنّت ازلیّه است که بر هیاکل افئدهٔ ممکنات مستشرق می‌گردد در هر ظهوری ابکار حدایق آن ظهور را اخذ کن و به آنچه در امکان ممکن است نصرت و اطاعت، لعلّ از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه الهی که بر هر شیئی تعلّق می‌گیرد و موهبه جامعه او که بر هر شیئی احاطه نموده قُلِ اللَّهُ اَنْهَاکُمْ عَنِ النَّفْی وَ ما ینْسَبُ اِلَیهِ وَ اَمَرَکُم وَ کُلَّشَیءٍ بِالاِثْبَاتِ وَ ما ینْسَبُ اِلیهِ لَعَلَّکُم یوْمَالقیمَةِ تَتَّبِعُونَ اللَّهَ ثُمَّ بِامْرِهِ تَهْتَدُونَ قُلْ کُلٌّ

لَه ساجِدون و بدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمی‌شود الاّ به ذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجرهٔ حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید و آنچه ذکر می‌شود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است نه دون آن مثلا نهی از این دو شیء که شده از برای حفظ نفس مومنه است نه نفس آن و همچنین در کلّ مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را و اتکال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است بهترین حافظین.

الباب الثّامن من الواحد التّاسع
فِی حُرْمَةِ التِّرْیاقِ وَ الْمُسْکِرَاتِ وَ الدَّوَاءِ مُطْلَقاً

ملخّص این باب آنکه کلّ شئون دون حبّ از دون حقّ بوده و هست و کلّ شئون حبّ از حقّ بوده و هست. و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مطهّر کنی خود را از هر شیئی که لدون‌الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نَعماء طیّبه که شئون شجرهٔ محبّت بوده و هست و حکم آن در کلّی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دون مؤمن مثل کلّی او است.

ولی خداوند عالم عزّ و جلّ در هر حال به شأنی تجلّی فرموده که کلّ وجود او را ساجدند و کلّ به حبّ او راغب و به طاعت او صاعد و هیچ ذرّهٔ نه مگر آنکه به کنه کینونیّت عابد است او را و ناطق است به لسان خود، ولی در این ظهور هر شیئی که از شئون شجرهٔ محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده و هست.

و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن، بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن را، که با دون مظاهر حقّ مدارا نموده لعلّ ثمری از وجود ایشان اخذ شود به ایمان به حقّ زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود بنفسها محتجب نشود ولَتَسْتَعِیذُنَّ عَمَّا لاَیحِبُّهُ بِاللَّهِ رَبِّکُم الرَّحمن اِن اَنْتُمْ تُحِبُّونَ اَنْ تُفْلِحُونَ.

الباب التّاسع من الواحد التّاسع
فِی حُرْمَةِ صَلَوةِ الْجَمَاعَةِ اِلاّ صَلوةَ المَیتِ فَاَنَّکُم تَجْتَمِعُونَ ولکِنْ فُردای تَقصِدُون

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام محقّق‌الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائی که آخر هر ظهوری کلّ خود را چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نه نفی، ولی بدء ظهور ظاهر می‌گردد که از مظهر نفی بوده.

از این جهت است که نهی شده تا آنکه کلّ لدون‌الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و به شجرهٔ حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن وراء نفسی که آن الآن اظهار ایمان نکرده نمازگذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیّه نفس الامریّه زیرا که آن در آن روز لدون‌الله بوده که اگر نمی‌بود نمی‌شد و آنکه نمازکرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمی‌شد.

این است یکی از احکام داودیّه که به باطن شده نه به ظاهر که اگر به ظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محلّ کلام است که چرا بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون‌الله واقع شود ولی در صلوة میّت اذن داده شده زیرا که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب‌تر بوده و هست نزد خداوند. ولی کسی مقدّم نایستد کلّ در صفوف خود قائماً نمازگذارند بر او به قصد فرادی ولی در صورت جماعت،

نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطهٔ بیان که چقدر صلوة جماعت بر پا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نمازگذارد در ظهور اخرای او که لدون‌الله واقع شود و حال آنکه کلّ به اسم او مصلّی بوده‌اند و به قول او مصلّی، ببین حدّ خلق را که با این همه اظهار حبّ و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه می‌کند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن، مراقب بوده یوم ظهور من‌یظهره‌الله را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز به

تمنّای ذکر او سر بَرید و به احکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتةً طالع گردد تا آنکه به وقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد. که آن وقت کلّ محروم مانید و از ثمره وجود خود بی نصیب گردی اگرچه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا می‌کند به عهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند. ولی می‌شود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کنند و خود محتجب شوی.

چنانچه رسول خدا (ص) ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود (ص) و اقامه حجّت فرماید به آیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین می‌بود هیچ حجّتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمی‌شد. نظر کن در فرقان که یقین به آن داری که چقدر مذمّت شده عبادی که از رسول‌الله (ص) تمنّا نمودند آنچه نمودند حتّی آنکه گفتند « تَأتی بِاللهِ وَ المَلائکةِ قبیلاً »که از آن اعظم‌تر ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزّه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکوّن به هم رساند. و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده.

چه بسا قیامت من‌یظهره‌الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین به بیان و الاّ فضل، کلّ وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول‌الله (ص) نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدأ غیر از امرالله نیست. مثلاً آنچه من قِبل الله بود و« لله علی النّاس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً » بود ولی از خلق، ارتفاع آن ظاهر به اطاعت ایشان امر خدا را و الاّ همان عزّی که در امرالله بوده، هست نزد بصیر لطیف چه کلّ عمل کنند و چه عمل نکنند وَلَتُصَلِّینَّ لِلَّهِ رَبِّکُم الرَّحمَنِ لَعَلَّکُم بِآیاتِ‌اللَّهِ یوْمَ‌الْقِیمَةِ تُوقِنُونَ.

الباب العاشر من الواحد التّاسع
فِی طِهارَةِ اَرضِ النُّفوسِ

ملخّص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم خدا وکلّ به ذکرالله طاهر می‌گردند اگر مؤمن شوند به من‌یظهره‌الله و تطهیر افئده نمی‌شود الاّ به ایمان به حروف ثلاث و ارواح الاّ به رباع و انفس الاّ به سداس و اجساد ذاتی الاّ به مثل آن وکلّ تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظلّ آن، از نار، و همچنین در هر شیئی مشاهده کنی اثبات و دون آن را تا آنکه توانی تطهیر نمود.

مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذرّهٔ سیاه شود تطهیر آن نمی‌شود الاّ به آنچه در حدّ آن مقدّر شده و همچنین از ذروه وجود الی منتهای ذکر هر شیئی نظر کن تا آنکه محتجب نگردی از دوای هر دآء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست. مثلا سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کلّ شئون خود را تا آنکه در صرف جنّت حبّ پرورش کنی.

لعلّ درک کنی من‌یظهره‌الله را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آن وقت طاهر خواهی بود به طهارتی که نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان به آنها داخل نار نمی‌شود یعنی چونکه می‌بیند علوّ کلمات او را در عرفان او اختیار می‌کند او را و داخل حبّ نفسی که تصدیق او نمی‌کند، نمی‌شود که آنچه در آخرت است ثمره این است. و هر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان به آن واجب می‌گردد بر آن جنّت و هر فؤادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان به آن در جنّت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد به کلمات او با ایمان به او خواهد در جنّت

بود و ملتجلج می‌شود در آن به تقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای ظهورات عزّ او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات اون را با ایمان به او مملوّ فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید، خداوند مملو فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن به او باشد و هر قلبی که حبّ کلمات اون را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول‌الله « اذا ذُکرالله وُجلّت قلوبهم» هر آینه محلّ نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آن را خداوند در یوم قیامت به احسن ذکر.

و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده تلاوت بکنی زیرا که اوّل دین تو به کلمه لا اله الاّ الله ثابت می‌گردد با ذکر مظاهر واحد اوّل، و ذکر بیان، و حال آنکه دون کلمات علّیّین در حروف اوّل نفی است که در زمان ظهور ، خود را یکی از مطهّرین ارض نفوس می‌داند بلکه مراد از طهارت نفوس آن است که آنچه لدون الله هست از آن، خود را طاهر گردانی و آنچه لله هست خود را به آن فائز گردانی.

ولی اگر رسد ظهور بیان به شأنی که دیگر ذکر لدون الله نشود آن وقت اگر دون کلمات علّیّن را تلاوت نکنی[۲۸] اذن داده می‌شوی و اگر خواهی که در کلّ عمر خود در بحر صرف محبّت و علّیّین سیر نمائی داری زاد سفر، زیرا که اگر کلّ وجود به یک کلمهٔ الله‌اعظم سیر کنند کلّ می‌رسند به مقصد که آن من‌یظهره‌الله باشد که او است ظاهر به ظهور این کلمه.

و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل می‌شود نه در نفس ظهور مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیةً نه جزئیّةً و همچنین نفی بیان ظاهر نمی‌شود الاّ به ظهور من‌یظهره‌الله که کلّ، آن روز مدّعی اثباتند از برای او و متبرّی از نفی ولی « خوش بود گر محک تجربه آید به میان » که آن وقت چنین کلّ خالص شوند که سموات و ارض و ما بینهما

---

[۲۸] «بکنی» در نسخه ۲۴ است.

از عظمت آن خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کلّ ماهیان بحر بیان به آن ماء زنده ولی از آن محتجب وَلَتُطَهِّرُنَّ اَنفُسَکُمْ عَلَی حَقٍّ ما اَنْتَمْ عَلَیهِ مُقْتَدِرُونَ. انتهی